

پروردۀ طائفة

شکر قنبری

سلسله نشرات فلسفی

شماره ۱۵

# دین و فلسفه

تألیف

دکتر توفیق الطویل

ترجمہ

محمد علی خلیلی

شرکت نسخه حاج محمد حسین قمال و شکر

تهران - ۱۳۲۸

چاپ اقبال

## مقدمه مترجم

کتاب دین و فلسفه یعنی کتاب حاضر یکی از بهترین کتبی است که تا کنون در اطراف تزاع و کشمکش بین دین و فلسفه نوشته شده، مؤلف محترم کتاب دکتر توفیق الطویل از دانشمندان معروف و مشهور است و مطالب کتابرا از مصادر بسیار موافق شرقی و غربی فراهم آورده و خیلی بی طرفانه نوشته است و بقراریکه از مطالب کتاب نمایان است بعالیت مسیحیت و تطورات دین مسیح در مدت تاریخ خوب آشنا بوده و بسیار خوب از عهده مجسم کردن مظالم کلیسا ولاهوت بیآمده است

این کتاب اگرچه از نظر مؤلف خیلی جامع تدوین شده و حق مطلب را ادامه داده است ولی بعقیده نگارنده این سطور، مؤلف داشتمند کتاب درباره اسلام و فلسفه قدری کوتاه آمده و بعضی نکات و فوارق را نشگاشته و یا نخواسته است بنویسد، زیرا کسیکه خودرا آماده تدوین تاریخ تزاع بین دین و فلسفه نماید و بخواهد تاریخ فلسفه را از نحاظ اسلامی تدوین کند ناچار است بعضی نکاترا در نظر بگیرد و ب موقعیت عقل و فلسفه و علم در دین اسلام واقع کردد بنابراین میگوئیم

نظر قرآن راجع بعقل و علم کاملاً با تورات و انجیل متفاوت است، فرآن مردم را بفکر و تعقل دعوت میکند و برای اثبات عظمت خداوندی مردم را دعوت میکند بظاهر طبیعت و آفرینش بنگردد و در خلفت آسمانها و زمینها و مخلوقات و آثار پیشماریکه در برابر چشم خود میبینند تفکر نمایند و از روی عقل دریابند این خلفت غبیث نبوده و از روی این آثار بین

بخالق قادر عالم بیرند.

در فرآن صدها آیده هست که میرساند انسان باید برای فهم و درک امور و یاقتن راه راست بعقل متولّ شود و آنچه را تصدیق میکند از روی علم باشد ، دوره دعوت اسلامی دوره تحکیم عقل بوده است و شاید برای این باشد که دین اسلام از خرافات و معجزات و خوارق عاداتی که کتب تورات و انجیل مملواز آنها هستند منزه است ، در قرآن دیگر یادی از (شراب نمودن آب) و یا (کشته گرفتن با خدا) یا (زنده کردن دختر) و هزاران معجزه و خارق عادت دیگر نیست ، قرآن در برابر اصرار اعراب برای آوردن معجزه تنها چیزی که میگوید این است که کلام خداوندی را برش آنها میکشد و از آنها میخواهد اگر باور ندارند کتابی و یا سوره‌ای مانند آن بیاورند و چون اصرار از حد میگذرد، عوض معجزه این آیده نازل میشود : (فَلَمَّا مَرَأَ النَّبِيَّ الْأَعْمَى الْمُحَمَّدَ حِلَالَ حَمَّالَةً لِّغَارِبٍ فَلَمَّا يَعْمَلَ عَمَلاً صَالِحًا وَلَا يَشْرُكُ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا) بگومن جز بشری مانند شما نیستم که بمن وحی میرسد که خدای شما یکی است پس هر کس از شما که امید ملاقات پروردگار خود را داشته باشد باید کار نیک کند و در پرستش پروردگار خود کسی زا شرکت ندهد .

یعنی باید فکر کند و عقل را حکم فرار بدهد و از روی آثار خدای خود را بشناسد و هر گاه عقل او را رهبری کرد و دانست خدای یگانه‌ای دارد و مایل بمقابلات پروردگار خود شد اورا بتنهاهی بپرسند و جز کار نیک کاری نکند .

بعلاوه اسلام مردم را در تدین آزاد گذاشته و کسی را مجبور نکرده است که مسلمان شود (لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی) پیغمبر

## ج

اسلام بادلایل وبراھین و خواندن مردم بتأمل وتفکر راه راست را نمایان ساخته ویس از آن آنھارا در اختیار یکی از دوراه آزاد کذاشته، این نظریه با نظریه مسیحی که میگوید (آنھارا مجبور بقبول کردن دین خود کنید) خیلی تفاوت دارد، دین اسلام بنایش بر تسامح بوده واجبار در آن راه نداشته و حتی در هنگام مجادله با مخالفین پیغمبر اسلام مأمور بمدارا بوده است (وجادلهم بالتي هى احسن) حتی وقتی پیغمبر از ایمان نیاوردن مردم دل آزرده میشد وحی نازل میشد (فلعلك باخعم نفسك على آثارهم ان لم يؤمنوا بهذا الحديث اسفا ) وبا مثلا میفرماید ( انما انت منذر ) پیغمبر نباید اصرار داشته باشد که حتماً همه ایمان آورند، او فرستاده خدا است و با آیات و دلایل مردم را بسویش میخواند ( فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر ) زیرا در دین هیچ اجباری نیست و خداوند بمردم خرد و هوش و ادراک داده است تابتوانند با فکر و تأمل اقوال پیغمبر را باور کنند و باو بگروند.

فرق دیگری که اسلام با مسیحیت دارد و آنرا بعقل نزدیک میکند این است که پیغمبر اسلام جز راه نمائی خلق هیچ ادعای دیگری ندارد ، جنبه خدائی ندارد و مسلمین هم چنین جنبه ای باو نداده اند ، برای نجات خلق از گناهان هم خودرا قربان نکرده است بلکه بمردم تذکر میدهد که بایدراه راست را پیش کیرند و کارهای نیک کنند و از بدی و رذایل دور باشند تا نجات یابند . در اسلام ( الثالوث ) وجود ندارد و اسلام فقط خدائی یکانها را قابل پرستش میداند و برای اوفرزندی قائل نیست (لم يلد ولم يولد ) و مخلوق حتی پیغمبر ان بند کان او هستند ، محمد فردی است از افراد بشر که مانند آنها میخورد و میپوشد و در بازارها راه میرود

وبعد هم مانند همه میمیرد (انک میت و انهم میتون) او هیچ امتیازی ندارد جز اینکه بر گزیده خداوند است و برای هدایت قوم خود « که امی » بوده اند آمده است ( هو الذى بعث فى الاميين رسولنا منهم ) جز این نیست که محمد فرستاده ای است از جانب خدا که این قوم را هدایت کند و کتاب خداوندی را بر آنها بخواند و آنها را پاکیزه نماید ، این طرز دعوت و این نحوه نبوت که قایم بوحی است در ترد عقل مردود نیست و علم نمیتواند آنرا انکار کند زیرا عقل هم اذعان بخدائی خدا دارد و نمیتواند منکر شود که مردم برای دادن نظم و ترتیب در معاش و معاد خود راه نمائی لازم دارند و بشر بالطبع متمایل است بر دیگران فزونی یابد و برای جلوگیری از مطامع او قانون مؤثری لازم است و هیچ قانونی مؤثر تر از دین نیست ولی دینی که با عقل مطابقه کند .

منتهی چون عقول در آن دوره بحد کمال نرسیده بود ( چنانکه هنوز هم نرسیده است ) پیغمبر با وحی عقل را رهبری میکردد و با پند و موعظه و تذکر آنرا بیدار مینمود و البته عقل در آنوقت نمیتوانست همه چیز را درک کند و هنوز هم نمیتواند ، زیرا عقل یکمرتبه سیر تکاملی خود را نپیموده است تابتواند بحقیقت تمام اشیاء پی بیرد ، عقل نیز دورانها داشته و برای اثبات آن میتوانیم بگوئیم که نویسنده کتاب این سیر تکاملی را در تاریخ تطور عقل خوب بیان کرده است ، پس اگر در دوره اسلامی با آنکه عقل در تفکر خود آزاد بوده احتیاج بدلیل و راهنمای داشته است تعجب ندارد ولی این راهنمای نه چنان بوده است که مانند مسیحیت در فرونوسطی بقول مؤلف محترم عقل را از تفکر باز دارد و کور کورانه در رکاب خود سیر بدهد و امر و نواهی خود را بر آن تحمیل و املاه کند .

علاوه بر این دوره متابعت وحی در اسلام با دوره حکومت کلیسا و نفوذ مسیحیت فرق دارد زیرا مسیحیت آنطور که مؤلف کتاب میگوید و تواریخ نیز تأیید میکند در اروپا و سراسر عالم مسیحی دوره ظلمت و جهل و محدودیت عقل را فراهم آورده و قرون وسطی برای مسیحیت و اروپای مسیحی دوره نادانی و عقیم‌ماندن عقل بود در صورتی که اسلام و تعالیم آن غیر از آنرا در شرق فراهم نموده و دین اسلام با تعالیم خود موجد تمدن عالی و دوره مشعشعی شده است که حتی علوم اوایل را قبل از آنکه اروپای مسیحی بفکر ش افتاد زنده کرده و وسعت داده است و این تمدن و توسعه دامنه علم و شیوع آن، حتی در میان توده، جز نتیجه توسعه نظریه عقلی و توجه اسلام بعقل نبوده است و در آن دوره کسه پاپها و کلیسا و رجال دین مسیح برای محدودیت افکار و زنجیر کردن عقل و بسط نفوذ دین بر عالم اروپا میگوشیدند خلفاء اسلام علی الخصوص منصور و مأمون بتأسیس دارالحکومه ها و دارالعلم ها دست میزدند و مترجمین و علماء و فلاسفه و حکماء را محترم میشمردند و با تهیه وسائل آسایش و عطایهای فراوان آنها را تشویق مینمودند تا علم را ترویج نمایند و دامنه آنرا وسعت دهند.

در همان وقت که فلسفه در اروپا مبغوض بود و فلاسفه و دانشمندان زیر شکنجه و آزار بسر میبردند خلفاء و سلاطین اسلام از فلسفه و حکمت و عرفان و تصوف بتمام معانی آنها ترویج مینمودند و علماء و فلاسفه از صدر نشینان بارگاه مهیا بودند.

در دوره ای که محاکم تفتیش ویا رجال متعصب و خود خواه کلیسا برای محظوظ هر اثری جز آنچه با کتب مقدسه تطبیق میکند به رویله دست میزدند و متفکرین را باز جر و شکنجه، بااعدام و سوزاندن نابود میکردند

در عالم تمدن اسلامی فارابیها و بوعلی‌ها و این اعرابیها و خیامها و ابوالعلاءها و این الفارضها و هزاران متفلسف و متفکر بوجود می‌آمدند و با آثار خود جهان را آباد می‌کردند.

اینها همه دلیل براین است که عقل در دین اسلام مورد توجه بوده و عقلاً و متفکرین مورد اکرام و اعزاز و احترام بوده اند و در دستگاههای هیئت حاکمه قرب و منزلتی داشته اند و هیچ فشار و شکنجه‌ای در باره آنها اجرا نمی‌شده است، زیرا اسلام و تعالیم آن آزادی را از هر حیث برای مردم تضمین کرده مگراینکه آن آزادی موجب تعذی بدیگران شود در آنوقت که در اروپای مسیحی منجم و هیئت دان و فلکی مورد عذاب بودند، هیچ دستگاهی از دستگاههای خلفاء و سلاطین و امراء اسلام خالی از ستاره شناس نبوده و بهمین جهت دانشمندان بزرگی در این فنون بوجود آمده اند که نامشان زیب صفحات تاریخ جهان است.

پس آنچه در باره فشار و شکنجه فلاسفه اسلامی گفته شود خواه باسلام یا مسلمین نسبت داده شود روا نیست، و با وجود این مشاهده می‌شود که این گونه فشارها خیلی محدود و نادر بوده و هیچ قابل قیاس بادوره رعب و هراس و حکومت محاکم تفتیش اروپای مسیحی نیست و در برابر آن حکم هیچ را دارد چنانکه خود مؤلف محترم پس از آنکه در فصل چهارم کتاب، از فلسفه و اسلام صحبت می‌کند با آنهمه مقدمه چینی که مینماید فقط سه فقره شکنجه را نام می‌برد که خود در پایان افرار مینماید برای اغراض شخصی بوده است و در حقیقت نیز همین است زیر آزار و تبعید این رشد برای ضدیت وزیر المنصور و یا کینه خود او بود و با وجود این خیلی زود جبوان شد و این رشد دو باره با همان عزت و احترام که

داشت زندگی کرد و باز مقام خودرا نزد خلیفه بدهست آورد و فلسفه اش رواج یافت و کتابهایش مورد استفاده شد اما در باره نواده عبدالقادر گیلانی که مؤلف اشاره به نکبت او کرده باز باید گفت بر اثر ضدیت و کینه توزی شخصی بوده و با اقدامات وزیر وسایعیت دشمنان منکوب شده ولی پس از چندی باز بحال اول بر کشته است، موضوع سوم نیز برای تعصب و کینه ورزی این الصلاح پیش آمده است و آنهم حمل بر غرض ورزی و تعصب یکنفر شده است.

و با وجود این باید گفت اگر در اسلام نسبت ببعضی دسته ها که دارای عقایدی بوده اند سختگیری شده برای این بوده است که غالباً این گونه عقاید خواه فلسفی باشد یا غیر فلسفی لفافهای برای اغراض سیاسی بوده و صرفاً یک عقیده فلسفی یا نظریه عقلی نبوده و اغراض سیاسی در برداشته که خلفاء و سلاطین ناچار بوده اند برای رفع شورش و جلوگیری از اغتشاش اقدام بدفع آن عقیده و طرفدارانش نمایند، مانند عقیده خوارج و راوندیها و خرم دینها وغیره که هم مبنی بر اغراض سیاسی بوده است.

قول بخلق قرآن نیز در این ردیف است و برای توحید عقیده و رفع اختلافات بوده است و با وجود این هیچ قابل قیاس باشکنجهای مسیحی در اروپا نمیباشد، پس با این ترتیب مشاهده میشود که دین اسلام از هر حیث قابل قیاس با دین مسیح نیست و اسلام و مسیحیت از حیث زمان و مکان و طرز فکر و اثر باهم تفاوت دارند.

یک موضوع قابل ملاحظه که باز تفاوت بین مسیحیت و اسلام را میرساند این است که دین اسلام با علم و عقل مطابقت دارد و برای اثبات احکام و اصول آن بعقل متوصل شده اند و از این راه علمی عقلی و تفکری

## ح

موسوم بهعلم اصول فقه که قائم براستدلال عقلی است بوجود آمده است پس هیچ عقیده یا تعالیمی در دین اسلام نیست که باعقل منطق نباشد . اما وقتی گفته میشود (عقل)منظور فقط عقل امروزی نیست بلکه عقلی است که همیشه بسوی تکامل میرود و هر روز دامنه اکشافاتش وسیعتر میگردد و اگر عقل قرون وسطی یا عقل امروزی نتوانند بعضی از حقایق دین را کشف کنند هیچ بعد نیست که در آینده که عقل بتکامل تردیکتر خواهد شد آنها را درک کند ، زیرا شکی نیست که عقل سیر تکاملی خود را پیابان نرسانده و اگر کسی چنین ادعائی کند درواقع سیر تکامل بشری را متوقف ساخته است چون تاریخ عقل با تاریخ تکامل بشر یکی است و هر دقت سیر سعودی عقل متوقف شود بشرطی از سیر بسوی ترقی بازمانده است .

بطور قطع عقل تا این پایه که رسیده مدارجی را طی کرده و در هر مقام و پایه که بوده بحقیقت اشیاء بقدر وسعت دامنه تفکر خود پی برده است، پس چنانکه گفته شد غیرممکن است مدعی گردید که عقل یکمرتبه بحقیقت تمام اشیاء پی برده و عقل بدوي قوه تفکرش پیابه عقل امروزی بوده است برای مثال میتوانیم بگوئیم در دو قرن پیش عقل نمیتوانسته است اختراعات امروزی را تصور کند و برای علم اینهمه آینده درخشنان پیش یافته نماید ، بنابر این اگر بعضی از حقایق دین امروز با نظریه عقلی مطابقت ندارد دلیل بطلان آن ها نمیشود بلکه دلیل بر عدم تکامل عقل است و بهمین جهت ممکن است در آینده حقیقت آنها بر عقل مکشوف شود .

عقل مانند هر چیز از درجه ابتدائی و بدوي شروع بترقی و تکامل نموده است زیرا مادام که با نحطاط عقلی و خمود گی آن اعتراف داریم

## ط

بتدرج آن در تکامل باید معتقد باشیم و تاریخ عقل و تفکر این را ثابت می‌کند و چنانکه ملاحظه می‌شود عقل قرن ۱۵ مانند عقل قرن ۱۷ و ۱۸ نبوده و عقل قرن ۲۰ کاملتر از دو قرن پیش است - و از روی همین سیر تکاملی میتوانیم حکم کنیم عقل در قرن ۲۱ و ۲۲ کاملتر می‌باشد و مجھولات و حقایقی کشف می‌کند که اکنون از کشف آنها عاجز است و شاید بتصورش نیاید، عقل قرن‌های آینده که می‌خواهد بشر را برای پرواز بکرات دیگر و تسخیر آنها رهبری کند قطعاً کاملتر از عقل امروز است و بهمان اندازه دامنه اکتشافات وافق فکرش وسیعتر است ، پس هنوز عقل مدارج تکاملی خود را بیان نرسانده است ،

شاید عقل قرن بیست نسبت بعقل دو قرن بعد مانند عقل قرون وسطی نسبت بعقل امروز باشد ، در آن دوره عقل خیلی حقیر و دامنه افقش محصور و محدود بود و عالم وجود را ناچار باافق محدود خود می‌خواسته است بشناسد بهمین جهت عالم را خیلی کوچک فرض می‌کرده اما عقل دوره کوپر نیک و کالیله و کپلر که در افق خود وسعتی داده عالم را واسیاء را خیلی بزرگتر وسیعتر دیده ولی باز عالم دوره آن دانشمندان قابل قیاس با عالمی که عقل و علم در بیست سال قبل شناخته‌اند نیست و باز آن عالم در برابر عدیدهای تلسکوب رصدخانه پالیمور خیلی ناچیز است و قطعاً عقل و علم در قرن ۲۱ عالم امروزی را در برابر عالمی که بمانشان می‌دهد ناچیز خواهد نمود . در قرون وسطی عقل بحدی ناچیزی بود که خموده و جامد شده و بقول مؤلف این کتاب ناچار دست و پا بسته در رکاب دین میرفت و آنرا ترویج می‌کرد و ملازمش بود و چون بیدارشد همت خود را بر متابعت از فلسفه قدیم گماشت و بعد دوره‌های دیگری پیمود تا از خود فلسفه نوینی بوجود

آورد و عقول ادوار گذشته را دور انداخت و با این ترتیب سیر تکاملی خود را ادامه داد و بجهولاتی رسید ولی تمام مجهولات را حل نکرده است و هنوز هم مدتی لازم است که افق فکرش با آن اندازه برسد که بتواند آنچه فعلابرا یش مخفی مانده کشف کند، پس چنان باید بعضی از حقایق دین اسلام از جمله آن مجهولات نباشد که در آینده با اندازه سیر تکاملی عقل حل و مکشوف شوند.

دین اسلام یک‌گانه دینی است که قدرت دینی را با فنود و حکومت دنیوی تأم داشته و توانسته است با القیدار دینیائی را با عدل و حکمت و تدبیر اداره کند و تمدنی ایجاد نماید که تا آنوقت در عالم نظیر نداشته است و در طی چندین قرن ثابت کرده است لیاقت اداره عالم با دارد و تا دین منطبق بر عقل نباشد غیر ممکن است تا این پایه اجتماعی و موجب آبادی عالم گردد و تمدنش مصدر اختراعات و اکتشافات مهم علمی و صنعتی و طبی شود و علمائی بوجود آورد که قرنها معلمی عالم را بهره‌گیرند و چراغ فروزان جهان شوند و اینجاست که ما معتقدیم وقتی راجع تاریخ نزاع بین دین و فلسفه بحث می‌شود باید حساب مسیحیت را از اسلام تفرق کرد واز دین بطور عموم بحث ننمود و با تابع کسانی شد که معیار دین را در عالم، مسیحیت قرارداده و سایر ادیان را از روی آن قیاس کرده اند زیرا میان عموم ادیان با دین اسلام قیاس مع الفارقی است و سیر تاریخی دین اسلام طوری است که باید در آن مستقلانه بحث نمود.

این بود مطلبی که تذکر آنرا لازم میدانستیم و بدون آنکه فصل انتقاد از کسی داشته باشیم مطلب را در مقدمه نگاشتیم و در خاتمه بر ذمہ خود لازم میدانیم که اعتراف کنیم تا کنون چنین کتاب سودمندی در شرق راجع

ک

بتأریخ دین و فلسفه نگاشته نشده است و بهمین جهت بر خود فرض دانستیم  
که باقلت بضاعت اقدام بترجمه آن نمائیم تا شاید نقصی را ب طرف کرده  
و با خدمتی بعلم تقدیم نموده باشیم، و یا نقص تعبیر و کمی مایه‌ها را باب علم  
و فضل داکه یکه سوار این میدانها هستند تحریک کند و در مقام تألیف یا  
ترجمه کتب سودمندتری در این مقوله برآیند و خطأ و اشتباه مترجم را  
صلاح فرمایند ، انشاء الله ،

محمد، علی خلیلی

تهران ۱۰ آذرماه ۱۳۲۸

## مقدمه

امکان جمع بین تقلیف و تدبیر  
جنبه فکر فلسفی یونان قرنها درحال خمودی  
ماند، و در این مدت پیرو دین تازه و جوانی  
شده که دلهای مردم را تسخیر کرده و عقولشان را  
بخود جلب نموده بود، اما وقتی دوره نهضت شروع شد و عقل مجدد آغاز شد  
یدار میشد بحدیکه تزدیک بود جنبش آزادی عقل و فکر کاخ فرمانروائی دین  
را منعدم سازد، و تقالیدش را ازین بردارد و بنفوذ رجال دین خاتمه دهد،  
و در آنوقت که قرن هفدهم طلوع کرد، عقليه جدید متمایل باشیه یک  
فلسفه عقلی متبرک و تازه ای شد، و از همینجا بود که ظاهر بینان و  
اشخاصی که کارهارا با یکنظر سطحی مینگرندو باهمان یک نظر فریقته شده  
حکم خود را صادر مینمایند، تصور کردند که اروپا در عالم فلسفه جدید  
شکست خورده و نتوانسته است آن فلسفه را که میخواسته است ابداع  
کند تا بتواند عملاً از نفوذ و سلطه دین و تقالید آن خود را آزاد کند  
همین حکم که از طرف این قبیل اشخاص صادر شده و با استناد  
بدلایل استقرائي تادیخی، برای جمعی دلیل و شاهد شده بر اینکه بین  
دین و فلسفه تعارضی هست و با وجود ایمان داشتن بوحی دینی و مقتضیات  
آن ایمان، بکار بردن نتایج حاصله از عقل کامل و مستعد و مجرب میسر  
نخواهد بود، باین معنی که لازمه تفلسف العاد است و ایمان عبارت از منع  
ابتکار است و یا اصولاً مانع آن است.

و در پرونایین نظریه، برای محققین جایز گردید که موضوع ( اصالت Originality ) را که در فلسفه یونان است همانطور که سانه‌لیو بیان

کرده است باستقلال آن از هر دینی تعبیر کنندو کمال و یا فوق العاده کی یونان را نتیجه آن آزادی فوق العاده در میدان دین و سیاست بدانند و ما عقیده این دونفر را تا حدی بطور مفصل درفصلی که برای بحث در (عقل و ایمان، درفلسفه یونان و روم) ترتیب داده ایم، بیان خواهیم کرد.

واگر بشود رأیی را که این محققین درباره اصالت ارث یونان بیان کرده اند تصدیق کرد، من میگویم که صادق بودن آن منافات با آن ندارد که گفته شود اعتقاد باینکه اقتضای تفاسیر الحاد است و اینکه ایمان مانع ابتکار و ابداع است خطأ و اشتباه است.

و در آنجا که این خطأ و اشتباه را دفع میکنیم خواهیم دید که جنبش برای آزادی از قیدین در دوره نهضت خیلی سخت و آشکار بود، و با جنبشی که برای تحصیل این آزادی شده است و متفکرین تا آخرین نقطه امکان آن پیش رفته اند، باز متفکرین آن دوره نتوانسته اند یک فلسفه جدید و مبتکری ابداع کنند و بوجود بیاورند، بلکه تفکر فلسفی در نزد آنها متوجه انشاء علوم طبیعی و متمایل بزنده کردن مذاهب فلسفی قدیم شده بود، اما آنچه را که واقعاً باید فلسفه مبتکر جدید نامید در اول دوره جدید یعنی در قرن هفدهم بوجود آمده است.

در این قرن بود که با تقدیس دین و احترام تعالیم آن ایمان شدیدی بتعالیم عقل بوجود آمد، و در آنوقت فرانسه بهترین نمونه ترویج این ایمان و اعتقاد بود زیرا روح شورش با روحیه فرون وسطی کاملاً اختلاف داشت چون در آن دوره موضوع شورش صدای عقل را که در فرون گذشته خاموشی کرده بود و ناچار تابع دین گردیده و در رکابش قدم بروید اشتباه بزرگی بود و بر اثر آن بود که فرانسه با تمام قوای خود میگوشید

تنافر بین دین فلسفه را بر طرف سازد، و در صدد برآمد توازنی میان مقتضیات طبیعت و مقتضیات ایمان بوحی و دین برقرار سازد و بهمین جهت قایل به نیرو و نسلط عقل و ایمان عمیق بوحی مسیحیت گردید و آنطور که (پاروی) میگوید و بعداً خواهیم دید جمع بین آن دو ترد و روی هم رفته عقیده مبتدعین در فلسفه، در آن عصر همیز بود، و برای وفق دادن بین دین و فلسفه کوشش‌های زیادی شد، و این عقیده را (مال برانش) در فرانسه و (سپینوزا) در هلند و (ژون لوك) در انگلستان طرفداری و ترویج کردند.

البته تلاقی یا اصطکاک عقل فلسفی و ایمان دینی در این عصر انقدر عقیم ویحاصل نبود، زیرا از آن یک ابداع فلسفی پسندیده موقابله ملاحظه‌ای بوجود آمد.

اکنون اگر ما قصد داشته باشیم با این روش فساد عقیده‌ای را که قایل است تفلسف لازمه‌اش الحاد است و با ایمان موافق نمی‌آید، ثابت کنیم، لازم است تذکر دهیم معتقد بصدق یا صحت عکس آن نیز نمی‌باشیم یعنی نمیخواهیم بگوئیم الحاد مانع تفلسف است، بلکه میخواهیم بگوئیم که ممکن است هم اذعان بمنطق عقل داشت و هم ایمان تزلزل ناپذیری بوحی دینی داشت و میان هردو آنها جمع کرد.

ما میگوئیم که انسان میتواند با اینکه فیلسوف مبتدعی است نسبت بعقیده دینی و ایمان بوحی آن نیز وفا دار بماند و شاید برخلاف عقیده یا نظریه (دکارت) بالحادی که لازمه فلسفه است باز این جمع میسر باشد.

البته ما این را درباره فلسفه عقلی محض میگوئیم، اما درباره فلسفه دیشی که در اروپا امثال (نومارک) فدیس و سایر مؤمنین مدرسه دینی آنرا مجسم میکنند و در اسلام علماء کلام علمدار آن هستند، باید گفت وجود

آنها موجب تکامل جمع بین تفاسیف صادق و تدین حقیقی میباشد.

برای تسجیل این حقیقت لازم است بحقیقت تکامل و پختگی عقل دیگری که در این باب اهمیت زیادی دارد بدون آزادی فکری اشاره نمود و گفت که تاریخ استقرار فلسفه و میسر نمیشود

دین میگوید که تفکیر فلسفی در دوره یونان

بدجه تکامل رسید و در آنوقت که آزادی عقیده برای هر متفسکری میسر بود یونانیها فلسفه عظیمی بود آوردن و کاخی عالی واستوار برای آن بر پا کردند، ولی بعدها عظمت فلسفه ای که از دین مستقل بود از بین رفت و حدتش فرو نشست علی الخصوص در قرون وسطی و در آنوقت که نفوذ نیرو های دینی حرکت تفکیر را نابود کرد و فعالیت عقل را فلنج نمود و استعدادش را از بین برد تاریخ فلسفه از جریان افتاد و آن فعالیت مبدل بر کود شد، اما وقتی این رکود عقلی بطول انجامید در اوآخر قرون متوسطه خواست بار دیگر بخود بجنیند، آری در آنوقت عقل مستقل از دین بحرکت آمد و این حرکت کاملاً موافق با دوره ای بود که تلاش های برای آزاد شدن از بندگی سلطنهای دینی میشدو بهمان اندازه که عقل مستقل و آزاد نفوذ این قدرتها آزاد میشد و افق حریش وسیعتر میگردید، تفکیرش کاملتر و رسانر میشدو خود عقل نیز بختمه ترقه و مجبوب تر میگردید.

پس باید گفت که قوای دینی وقتی بر عقول مفکرین فرمانروائی میکنند و تفکیر آنها را تحت رقابت شدید و کنترل خود در میآورد حرکت عقل را فلنج مینماید، ویا قدرت انتاج آنرا بنازلترين ميزان میرساند، و یا قدرت انتاج آنرا بنازلترين ميزان میرساند، و تاریخ علم و دین میگوید که رجال ظالم و سختگیر لاهوت در دین مسیح و مسلمین متعصب و مغالی

که قصدی جز تسلط بر تفکر مردم نداشته و خود را حاکم بر عقول آنها  
ومتصرف مایشه در آن میدانستند نسبت بدین تعالیم سهل و آسانش بسیار  
بد کرده اند و نسبت بفلسفه و علم نیز رفتار بد و ظالمانه ای داشته اند .

آنچه گفته شد مجملی است از مطالب که در مقدمه تفصیل آنها  
مورد ندارد زیرا این کتاب برای شرح و تفصیل و تفسیر همین مطالب  
تألیف شده است ، و در پرتو آنچه لزتا ریخ فلسفه از قدیمترین تا با مرور ز  
بدست آمده است ما این مطالب را بحث خواهیم کرد .

پس از ذکر دو حقیقت سابق الذکر میگوئیم که  
دشمنی بارجال دین (جون ولیام دراپر) W. Draper در کتاب  
است نه با خود دین خود (تاریخ جنگ بین دین و علم) در آنجا که از  
رجال دین بحث میکند و آنها را با دین مسیحی یکی میداند اشتباه کرده  
است ، او در حالیکه از لاهوت صحبت میکند نزاع را از اختلافی می-  
داند که در طبیعت دین و علم موجود است ، ومنشأ اختلاف را از اینجا میداند  
که دین طبعاً ثابت و بریک حال است و دستورها و تعالیمی تغییر ناپذیر  
است برخلاف علم که امتیازش در تجدد دائمی و تغییر همیشگی است .

آری (در اپر) امثال او اشتباه کرده اند زیرا اختلافی را که راجع  
بشتیات دین و تجدد علم ذکر میکنند موجب نزاع و جنگ همیشگی بین  
این دو جنبه نیست ، و آن سختگیری فجلع و شکنجه ظالمانه را تولید  
نمیکند مگر وقتی که دلهای مؤمنین مملو از تعصب و شروج مودفکری باشند  
سنگدلی بر آنها مستولی گردد و در ضمن دارای قدرت دنیوی باشند که بتوانند  
دشمنان خود را بدون رحم و شفقت نابود و یا معذب کنند .

واز اینجا است که میگوئیم ، (بیوری Bury J. Kاملاً بر حق بوده

که در کتاب خود که موسوم به (تاریخ آزادی فکر) است، قسمت مهمی از آن فشار و شکنجه دینی ظالمانه را (ناشی از اقتدارات دنیوی) میداند که برای روحانیها و رجال دین مسیح مهیا شد و آنها را باینو سیله بر قابود کردن دشمنان خود و ازین بردن آراء و عقایدشان قادر نمود.

همچنین (اندرو دیکسون هوایت A.D White). بحق بود که در کتاب حجیم خود که بنام (تاریخ نزاع بین «لاهوت» و علم) دردو مجلد تدوین کرده است نزاع بین ایمان و عقل را تفسیر لاهوت ظالم و متعصب Dogmatic Theology دانسته نه از دین و تعالیم سهل و ساده اش و باین ترتیب ساحت دین از جرائم و جنایات رجال متعصب و مغالی آن بری گردیده است.

انصاف افن است که کارهای زشتی را که (درایر) در کتاب خود بدین مسیح منسوب کرده است گناه رجال روحانی و متعصب و نادان غرب بدانیم اما مسیحیهای شرق که در سرزمینهای بین اورشلیم و بین النهرین سکونت دارند از این تعصب ظالمانه بری بوده‌اند بحدی که از همراهی با مسیحی‌های غرب در جنگهای صلیبی که ضد مسلمین شروع شده خود داری نموده‌اند، بهرحال باید گفت که این فشار که بر آزادی فکر از این گروه متعصب وارد شده رشد پیختگی عقل را مانع گردید و قرنهازی زیادی آنرا را کد کذاشته است.

اکنون بهتر آنست که بحث در اطراف علاقه دینرا با فشاری که بر فلسفه وارد شده است بجای دیگر موکول کنیم زیرا در فصل بعد وفصل چهارم مجدداً راجع بین علاقه و آرائی که در رد و تأیید آن بیان شده وارد بحث خواهیم شد.

نزاع بین عقل و ایمان  
چه وقت شروع گردید

صحبت از دو حقیقت سابق ایجاد میکند از این حقیقت ثالثی نیز صحبت شود، و آن عبارت از مراجعه و مطالعه سوابق تاریخی عقل با ایمان است، این سوابق میگوید هیچ نزاعی میان این دو که منجر به تبعید عقل و منکوب کردن طرفدارانش باشد میان آنها واقع نشده است مگر آنکه دو امر مجتمع شوند که اجتماعشان وجوداً و یا عدماً با نزاع پیوستگی داشته باشد، اول آنکه برای رجال دین ولاهوت قدرتی تهیه شود که بوسیله آن بتوانند عقل را در فشار گذارند و طرفدارانش را آزار و شکنجه کنند، و اگر این قدرت را نداشته باشند بعیت قناعت خواهند کرد و متوجه سخن چینی خواهند شد و با دشمنان خود مدارا میکنند و مانند آنها بعقل پناه میبرند و بقواین آن ملت جی میشوند . همانطور که در اوایل دو قرن هفدهم و هیجدهم در انگلستان اتفاق افتاد ، اما در این موقع منطق عقل عوض میشود بطوری که موجب ایجاد نفاق میان طرفداران دینی اش میگردد و بدیعت پیروان آن شکست وارد می آورد .

دوم آنکه یک عقل نیرومندی یافت شود که قدرت حمله به ( منطقه حریم دینی ) و گذشتن از آن مناطق را داشته باشد و از این راه با کشافات مجھول و یا انکار امر مالوفی برسد ، در این صورت چنین عقلی با این جرأت و بیداری لیاقت آنرا دارد که دشمنان خود را در فشار گذارد .

اما بدون اجتماع این دو عامل نزاعی بین عقل و ایمان برای نخواهد شد ، این قاعده ایست که از بدو تاریخ و از قدیمترین ادوار در تاریخ فکر و عقل جاری بوده است .

مثلا از طلوع فلسفه در قرن ششم قبل از میلاد ، عقل پونانی با یک

نشاط و جوانی و جرأتی قیام کرد، در آنوقت زیر رقابت دینهای آسمانی نبود و در  
برابر خود یک نظام روحانی که کشیشه‌های آنرا قادر بر ریشه کن کردن  
آزادی فکر باشند نمی‌دید، بنابراین دوره یونان تقریباً خالی از تزاعی  
بود که بین عقل و ایمان بربایا شود.

اما واقعی وحی، دین جدیدی آورد که کتاب مقدسی تعالیمش را روشن می‌ساخت  
نزاع فوراً شروع نشد چون علاوه بر اضمحلال عقل رومی لازم بود دین قوتی داشته  
باشد و در آنوقت هنوز برای رجال این دین جدید قوت و قدرتی حاصل نشده بود،  
بهمن جهت درافق ایمان و عقل تیرگی حاصل نشد، اما از قرن چهارم قدرت  
دینوی برای روحانیون و رجال دین مهیا شدو خیلی زود تو استند شمنان خود را  
با سختیرین وضعی مغلوب و منکوب کنند، در آنوقت عقل اروپائی<sup>۱</sup> برای  
پیری و فرتونی ابتکار و فعالیت خود را از دست داده بود و قادر نبود با دشواریها  
روب و شود و وارد میدان نبرد بادین تازه نفسی گردد بهمن علت یوغ  
بندگی را بگردن گرفت و قرنها در استعباد ایمان بسر برداشت، تادوره قدیم و  
قسمتی از دوره کلاسیک سپری شد و آنوقت عقل رفته رفته بیدار گردید و  
نیروی جوانی از سر گرفت و آماده شد که بر رجال دین و کهنوت اعلان  
تمرد کند ولی مقامات دینی با او بخلافیت رفتار کردند، بامید اینکه از  
تمردش جلو گیری شود و مانند سابق مطیع و منقاد باشد، ولی وقتی مخالفت  
راعلنی کرد نیروهای دینی نیز مستعد نبودند با او و مغلوب نمودند گردید،  
تا از شرش ایمن گردد و از واقعی که این تمرد و مخالفت در بر دارد بر  
کنار باشد.

ولی این جنگ وقتی شدید و ظالمانه شد که دوره نهضت اروپا شروع  
گردید، و حمله هنگامی شروع گردید که موسایل بیداری و تهور عقل کامل

شد، زیرا دوره پس از نهضت که اعتماد عقل از مشخصاتش بود روش قرون وسطی را بکلی معکوس کرد و آن جمود و تقلید مبدل به تحقیق و تفکر آزاد شد و علاقه بعلم و دانش و عشق زیبائی و سایر لذات زندگانی در آن فوق العاده زیاد شد، و متمایل به جایز دانستن شهوات و تلذذ به نعمتها گردید بنابراین عقاید ظالمانه‌ای را که مقید کرده بود دور انداخت، و بر تقالید مألف آتزمان و مبادی مهیب آن دوره سخت فیام نمود و شهوات را از بندهای آزاد کرد و نسبت بمقدید بودن آزادی در میدان اخلاق و آداب اعلان نافرمانی و تمرد در میدانهای علم و هنر و فلسفه نیز ظاهر گردید.

باین ترتیب صدای عقل برتر از صدای وحی شد با این قریب دره عمیقی بین قرون وسطی و عصر نهضت ایجاد شد و فرق و تباين شدیدی میان تصور محدود آن قرون و باحیت این دوره بوجود آمد، بنابر این مقامات دینی نمی‌توانستند در برابر پیروان این حرکت خاموش باشند و با نظر باتی را که از این اوضاع متولد شده نادیده‌انگارند و پیروان آنها را آزاد گذارند، والبته میترسیدند که این نظریات و روشهای تند دین را از بین بیرونند، و نفوذ رجال دین وابهت و شوکت آنها نیز نابود شود، لذا تصمیم گرفتند که عقل را در فشار گذارند و پیروانش را تعقیب کنند و چون عقل در برابر این تصمیم مقاومت نمود، روحانیت باعزم قاطع تصمیم گرفت جنگ شدیدی ضدش اعلان کنند بنابراین با تمام قوای خود شروع به حمله نمود تا آنرا از پای در آورد و پیروانش را نابود کند، و محاکم تفتیش دینی که قبل از این تشکیل شده بود مظهر آن توحش و رفتار ظالمانه بود که رجال دین با عقل و پیروانش گردند، و همین محاکم بودند که در عالم کاتولیکی

فائلین بازادی فکر یا کسانی را که دارای فکر آزاد بودند در همه جا  
دبیال کردند و از هر طرف آنها را احاطه نمودند و بیم و هراس عجیبی در دلها  
افکنندند و شگنجه هائی در باره آنها قایل شدند که کوارا ترین و سهلترین  
آنها زندان و شدیدترین آنها شگنجه و عذاب منتهی بمرگ و یا اعدام و  
سوزاندن بود، و چون دوره جدید باطلوع قرن هفدهم چهره نمائی کرد  
آن دو گانگی و اختلاف بین روحیه قرون وسطی و دوران نهضت را مبدل  
بوحدت و اتحاد منظمی نمود و قوای حمله که ضد تسلط و نفوذ روحانی تشکیل  
یافته بود باهم متحد و یکدست شد و ییشتر فلاسفه عالم کاتولیک بطور خاصی،  
همانطور که در اول این مقدمه گفته شد بین پیروی از عقل و ایمان را سخن  
بوحی را جمع نمودند و عده‌ای از آنها کوشیدند رضای خاطر رجال دین  
را جلب کنند و از تحریک احساسات آنها بر حذر باشند، و معلوم نبود  
این رویه بر اثر وفاداری این فلاسفه نسبت برجال دین بود و یا میخواستند  
از شر آنها بر حذر باشند.

اما با وجود این بازنگردایر بود، زیرا روحانیون و رجال که نوت هنوز قوی  
بودند و قدرت را در دست داشتند، و در همان وقت که نیروی عقل مقام مستحکمی  
داشت و دارای قوت و سطوت مهمی بود، هنوز رجال دین سطوت و قدرت  
خود را حفظ میکردند.

دکارت نیز در قرن هفدهم علناً دعوت میکرد که جز قدرت عقل هر  
قدرتی باید از کار بر کنار باشد و فقط عقل که حدس را یگانه میزان سنجش  
برای هر حقیقت میداند حاکم باشد، اما دکارت با ایمانی که بعقل داشت  
وحی را تقدیس میکرد و عقیده دینی را بر تراز قدرت خود دانست زیرا

بحث در آن جزبا یک مدد آسمانی میسر نیست .

مذهب عقلی در سراسر فرانسه شایع شد و چون قرن هیجدهم فرا رسید این مذهب قوای خلاقه مفکرین را تسخیر کرده بود بطوری که متوجه شدند بالاخره وحی دینی مجبور باطاعت از آن و سر فرود آوردند در برابر منطق عقل کردید ، آنوقت پیروان مذهب عقلی نسبت بدشمن دیرین عقل شروع بعرض نمودند و بقدری در عقیده خود غلو کردند که علناً بادین و وحی اظهار دشمنی نموده میل خود را به بر چیدن بساط و حر و تمسخر از نفوذ رجال دین ظاهر ساختند ، در آنوقت ولتر و سابر رجال دائرة المعارف مانند هولباخ و سایر غلات مذهب مادی در رأس این مخالفت قرار داشتند و بدیهی بود که مقامات دینی و نفوذ روحانیت از این روش بستوه میآمد و در صدد مقاومت با آن بر می آمد اما در آنوقت نفوذ روحانیت کم و ضعیف شده بود و بحدی وسیله بود که نمیتوانست دشمنان خود را منکوب و تاریخ روحانیت را بخون آنان ملوث نماید .

در آنوقت در انگلستان اعتقادی بمذهب پروتستان وجود داشت و فلاسفه بحملات خود بر روحانیت ادامه میدادند و میخواستند قوه روحانیت را بدست عقل سپارند ، فقط (هوپر) بود که میکوشید آن قومنا منتقل به رجال سیاسی کند .

در سراسر قرن هفدهم و هیجدهم روش فکر از تمايل شدیدی داشتند که مقام عقل را بالا برند و از آن تمجید و تعریف نمایند و آنرا بحساب نفوذ و قدرت دینی و نفع آن بگذارند ، اما در عین حال بلاهوت حمله میکردند و ظاهر مینمودند بصدق افکاری که در صدد هدم آنها هستند معتقد میباشند ، و مدعی بودند که تأملات و تفکرات عقلی آنها بعقیده دینی صدمه موزیانی نمیرسانند ، اینها همه برای استرضای

روحانیت بود، برای دین مداری حی میسر و دنیوی در همان وقت هم آراء و عقایدی اظهار میکردند که با تعالیم دین هیچ توافقی نداشت، اغلب این اشخاص معتقد بدين فطرت شدند که عقل آنرا تصدیق داشت، و آن دین عبارت از افراد بقیام خدائی در عالم بود ولی این دین احتیاجی نداشت که پیروانش ایمان بوحی منزل و پیغمبران و کتب مقدسه آسمانی داشته باشند این دعوت بنیاد کن البته باید از طرف رجال دین با شدید ترین مخالفتها مواجه بشود، اما نفوذ دعوت در آنوقت در برابر پرستان ضعیف و ناچیز بود بهمین جهت ملتجمی بحیله و نیرنگ شد و چنانکه گفته شد بمذهب عقل پناه برد و با دشمنان خود با همان صلاح که خود ضدش بکار میبرند جنگید، در آنروز رجال دین واکلیروس فدرت نداشتند که بگویند عقیده دینی فوق عقل است و بحث و تحقیق عقلی را با آن دسترس نیست، وبالاخره وقتی فشار ارحد گذشت ناچار شدند جنبه توافقی بین خود و دسته مخالف بدھند، و عموماً در این اوقات سخت در همه جا و همه وقت رجال دین ملتجمی باين توافق نظر شده اند و اعلام کرده اند که اکتشافات عقل مؤید دین و مقوی آن است.

بعد از آن دوره تأویل و تفسیر نصوص دینی و اوامر مقدسه آن شروع گردید و برای اینکه معانی با حقائقی که عقل جدید کشف کرده است منطبق باشد بازی با الفاظ و کلمات رواج یافت بطوری که گاهی میشند که کلمات و الفاظ عاجز از تعبیر مقصود بودند،

لازمه این فعالیتها و اقدامات این بود که عقل در اردو گاه دسته مخالف خود رخنه کندوا کرچه در اول جنبه موافق برجال که نتوت نشان داد اما طولی نکشید که ضد آنها قیام کرد و دعوتشان را متزلزل نمود، زیرا ضدیت

و مخالفت را در آنجا ایجاد نمود و جمعیت آنها را متفرق ساخت و عده زیادی از رجال دین را بدره مهیب الحاد کشاند .



بین تزاعی که در انگلستان پروتستان و تزاعی که در فرانسه کاتولیک میان عقل و دین برخاسته تفاوت آشکاری هست ، واين تفاوت بیشتر راجع بقدرت و نفوذی است که برای پیروان عقل در فرانسه یا در انگلستان مهیا شده و باندازه علاقه آن دوملت با آزادی بوده است ، در انگلستان غالباً این تزاع بصورت احتجاج و ذکر ادله و رد آنها تجلی میکرد و فشار و شکنجه‌ای که متوجه طرفداران آزادی فکر یافکر آزاد و متنفذین آنها میشد اغلب از توقیف یک کتاب و یا محکوم شدن مؤلف بزندان یا جریمه نقدی یا منفصل نمودنش از کاری که دارد و مجازاتهای دیگری که بعداً ذکر خواهد شد تجاوز نمیکرد ، واين قبیل فشار و شکنجه کم و بیش با همین صورت تزد متعصبین رجال دین اسلام نیز رایج و معمول بوده است .

امادر عالم کاتولیکی که کلیسا علاوه بر نفوذ دینی قدرت و نفوذ دنیوی نیز داشت فشار و شکنجه صورت دیگری داشت و مخالفین را گذشته از مجازاتهای شدید بانواع مختلفه اعدام نیز میکردد ، در این قبیل ممالک محاکم تفتیش جداً در صد تعقیب مفکرین برآمده و کجا که بودند و یا میرفتند مرعوب اقدامات این محاکم بودند بطوریکه واقعاً سر گذشت این فجایع بسیار مهیب و زشت است و صفحات خوین از خود باقی گذاشته است . بطور اجمال میتوان گفت در قرن گذشته نفوذ مقامات دینی خیلی ضعیف شد ولی از طرف دیگر فلسفه در مقام دفاع از دین و مساعدت آن

برآمده و از کلیسا حمایت کرده است و پر اثر این جوانمردی که از فلسفه ظاهر شده است دین و فلسفه در این مدت بامودت وصفا سر برده و مدت‌ها هیچ تیرگی در افق‌های آنها نمایان نشده است، ولی در عوض تیاری از انتقاد عقلی و تاریخی متوجه کتاب مقدس شده و در انتهای آن قرن علم بیولوژی پیشرفت محسوسی نموده و بسوی تکامل رفته است، اما در هر حال اوضاع صورت دیگری داشت زیرا اگرچه فلسفه با دین مصلح بود ولی این دفعه علم آغاز خودسری کرد با کلیسا و تعالیم آن مخالفت نمود و کلیسای نیز علناً در صدد دشمنی با آن برآمد و قوای خود را برای سر کوبی علم مجهز نمود ولی تیار علم قوی بود و بهمین جهت پاپ گر بگور شاتردهم منشوری صادر کرد و در آن از مؤمنین دعوت کرد با آزادی در میدان نظریه عقلی مقاومت کنند (۱) پاپ پیوس نیز در تعقیب آن منشوری در باره گناهان عصر جدید و تمايل عده‌ای بتحکیم عقل و جلو گیری آنها از کلیسا در ریشه کن کردن این آراء دین و بران کن و سایر مطالبی که بعداً بیان خواهد شد و در فصلی که برای قرن گذشته ترتیب داده ایم خواهد آمد، صادر نمود، در این ضمن مجلس و اتیکان در سال ۱۸۷۰ رأئی راجع بمعصوم بودن پاپ صادر کرد، ولی این کوششها و تلاشها بیهوده بود و این اقدامات تأثیری در تطور قضیه نداشت زیرا قافله علم و فلسفه راه خود را گرفته بود و پیشرفت میکرد و مصمم شده بود که تاسر منزل مقصود پیش رود و با این ترتیب قافله طرفدار آزادی

(۱) این منشور ہامنشور دیگر را کمابیان شارخ خواهد شد (بیوری یا Buoy) اذکر کرده و نسبیل آرا در آخرین فصل همین صفحه کتاب خواهیم دید، و Leky در ۶۹ - ۷۰ از کتاب خود که از کتاب نکرده و آن منشور را خلاصه کرده است اما صورث کامل منشور دو صفحه ۳۱۸ - ۳۵۷ ، *Affaires de Rome* ، *La municipalité* دوچ شده است :

فکر برآه خود ادامه میداد و بسر منزل نزدیک میشد و چون مرتضعین عقب مانده بودند در همانجا که بودند اردو گاه خودرا بر پا کردند و آماده مقابله شدند ، ولی شماره آنها خیلی کم شده بود و نفوذ و قدرت‌شان ضعیف گردیده و تا حدی از پیشرفت خود مایوس شده بودند و با چشم حسرت بسیاه فیروز عقل که در همه جا فاتح میشد مینگریستند و جز افسوس کاری از آنها ساخته نبود .



در قرن گذشته بین دین و فلسفه متار که شده بود ، و جنگ بميدان علم و دین منتقل گردیده بود و ما برای شرح این موضوع ناپیارشدم بحث خود را راجع بقرن گذشته در اطراف نزاع بین لاهوت و علم قرار دهیم .

اما در عصر حاضر ، اجمالاً متار که ای بین علم و دین برقرار شده است اما اختلاف بین دو روشن هنوز باقی و برقرار است ، در ضمن بین دین و علم و فلسفه یکنوع صفا و صلحی برقرار شده است و براثر آن موردی برای بحث در اطراف نزاع عصر حاضر باقی نمانده است .

آنچه تا کنون گفته شد را جمع بعالمند مسیحیت بود  
فشار و شکنجه نسبت  
اما راجع بعالمند اسلام باید گفت که متعصبین و  
فلسفه در اسلام :  
غلات مسلمین نیز کمر بدشمنی با علوم فلسفی  
بستند زیرا معتقد بودند برای عقیده دینی خطری هستند و آن را منهدم مینمایند ، و پس از آن کم غزالی رأی تکفیر مشتغلین بفلسفه اصل از نمود ، ستاره آن در شرف افوله برآمد ، و در کشورهای غربی اسلامی نیز پس از منکوب شدن این رشد آفتابش متمایل به رفوب گردید ، و اشخاصی مانند (ابن الصلاح) نوانستند آنرا نابوکنند ، ولی شکنجه و فشار بفلسفه در عالم اسلامی

بطور اجمال عبارت از سوزاندن کتابهای فلسفه وزندان کردن فلاسفه و صادر کردن احکام وقتیها درخصوص تحریم اشتغال آن بود و بویهم رفته باید گفت عالم اسلامی از این حیث شباهتی بعالم پروستان داشت و تفصیل آن در هر صورت خواهد آمد، اما باید گفت شکنجه‌ای بود که ساحت دین از جنایاتش منزه بود و گناهش متوجه تعصب و نادانی و کوتاه نظری متعصبهین و غلاة در دین گردیده است.

**دین و فشار و شکنجه عقل:** برای بری بودن ساحت دین اسلام از مظالمی که بر عقل وارد شد کافی است که گفته شود خداوند عالم در سوره بقره می‌فرماید « لا اکراه فی الدین ، قدتبین الرشد من الغی . . . » (۱) و در سوره کهف می‌فرماید « وقل الحق من ربکم ، فمن شاء فليؤمن . ومن شاء فليکفر » (۲)

وبرای تبرئه ساحت مسیحیت از خونهای که در جال کلیسا تاریخش را با آن آلوده کرده‌اند گفتار مسیح و دستورش کافی است که می‌گوید « تما شنیده اید که گفته شده است چشم بچشم و دندان بدندان ولی من بشما می‌گویم ، بدی را بابدی مقابله مکنید ، و اگر کسی سیلی بر خسار راست تو زد ، رخسار چپرا نیز باو بنما . . و باز شنیده اید که گفته شده است ، خوش خود را دوست بدارید و بیشمنان خود نفرین کنید ولی من می‌گویم برای نفرین کنند گان خود طلب پیر کت کنید ، و بکسانیکه شمارا بد میدارند احسان نمائید ، و برای اشخاصی که بشما دشنا میدهند و شمارا

(۱) در دین ( برائے پنیر قرن آن ) اکراه و فشاری بیست زیرا که راه راست از راه کج نمایان شده است .

(۲) بگوگه حق از جانب خدای شما ( آمده و آنکار شده ) پس هر کس بخواهد ایمان آورد و عن کس بخواهد کافر شود .

از خود میراند دعا کنید تا فرزند پدر آسمانی خود باشید.

\*\*\*

این یک اشاره مجمل و سریعی است برای مطالبی که این کتاب تفسیر آنها را بعهده گرفته است، پس هر کس در صدد انتقاد از ما برآید خوبست قدری تأمل و خودداری کند زیرا ممکن است در فصول بعد مطالبی باشد که رفع انتقاد کند و روش بحث و تحقیق و منطق کتاب را پیشند.

باید دانست جداً ملزم شده ایم که این کتاب مطالب کتاب را چگونه مورد بحث قرارداده ایم نه تنها یک نموداری باشد از شکنجه و عذابی که بفلسفه وارد شد. (اعم از زندانی شدن یا تبعید و شکنجه های مختلف یا اعدام) بلکه کوشیده ایم که مذاهب و عقاید و آرائی را که موجب تحریک رجای دین شده نیز شرح دهیم. و حتی الامکان سعی کرده ایم که وجوه اختلاف نظری را نزد طرفداران فکر جدید و روحا نیون و رجال دین نیز بیان کنیم، و باین ترتیب علل و اسباب تراز عقلی در بحث و تحقیق ماحایز مقام اول گردیده و توجه به نتایج حاصله از این تراز بیشتر از خود تراز مارا متوجه خود نمود، و بهمین علت در جاهای زیادی مجبور شده ایم مذهب یاروشی را مفصلانه شرح دهیم تا فقط اختلاف روشن شود و موجبات شکنجه و فشار مکشوف گردد، و بر حسب استظراد میگوئیم، طالبی که در این کتاب راجع بنزاع آمده و خارج از میدان فلسفه است علی دارد که ذکر شریعه را ایجاد کرده است، و از جمله این لزاعها جنگ لاهوت و علم است در فرنگ گذشته که اشاره ای بعلت آن شده است، واما اصرارا م در بحث در اطراف علوم طبیعی در دوره نهضت

و کمی بعد از آن بواسطه اوضاع آن دوره و تصوری که راجع فلسفه مینموده اند و طرز فکر و ادراک آن دوره از موضوع فلسفه بوده است زیرا در انوقت هنوز علی طبیعی از فلسفه جدا نشده بود و مباحث فلسفی نیز آنطور که حالا تصور میکنم بیشتر متوجه میادین علم طبیعی بود بحدی که (گالیله) را مورخین معاصرش (پیشوای فلاسفه) مینامیدند و من سعی کرده‌ام که در هر موضوعی بحث میکنم خودرا در همان عصری قراردهم که تاریخ آنرا تدوین میکنم تابتوانم با کاملترین طرزی که ممکن است آنرا مجسم نمایم، حقایقی باید گفت موضوعی که این کتاب در آن بحث میکند افق بسیار وسیعی دارد و بدینهی است که صفحات این تألیف کنجکاوی آن را ندارد که حق مطلب را ادا کند. و روش و مذهب تحقیق و کنجکاوی علمی بما اجازه نمیدهد که مدعی شویم در این کتاب تاریخ بین دین و فلسفه را راجع بهر زمان و مکان نوشته‌ایم، پس برای ما کافی است که بگوئیم در صفحات این نمونه‌هایی برای نمایاندن روح نزاع در هر یک از عصرهای تاریخی از وقتی که دین و فلسفه باهم تماس یافته‌اند تا با مردم روز بمعرض نمایش گذاشته‌ایم، و چون موضوع وسیع و دامنه داریست بهتر دیدیم که در ذیل هر فصل و غالباً در ذیل هر مطلب و فقره‌ای ذیلی علاوه کنیم که حاوی مصادری باشد که مطلب خود را از آنها اقتباس کرده‌ایم، و علاوه بر آنها برای خوانند مصادر دیگری ذکر کرده‌ایم که ما موفق بمطالعه آنها نشده‌ایم تا اگر تفصیل بیشتری را طالب باشد آنها را مراجعت کند (۱)

---

(۱) برای بیان و سمت دامنه این موضوع میگوئیم که استاد (هوایت) آنرا تحت عنوان *A History of the ware of science with Theology*, in Christendom 1930 تاریخ نزاع بین لاهوت و علم در عالم مسیحی.

**خلاصه کتاب حاضر :** روحانیون متعصب و رجال دین خود سر آزادی  
 خواهان و فلاسفه را تعقیب کردند و بیرحمانه  
 آنها را شکنجه دادند و کشتند و آن تعذیب خونین توانست مدنی که دراز  
 یا کوتاه بود صدای آنها را خاموش کند ، ولی افکاری که این آزادی‌خواهان  
 در راه آنها شهید شدند پس از قتل آنها زنده ماندند ، وصدق آن افکار  
 ضامن بقاشان بود ، زیرا فکر صحیحی که نظریه فلسفی یا مبحث علمی  
 از آن کشف شود هرگز مردن ندارد ، چون صدق فکر برای متوقف  
 شدن زمان و مکانی نمی‌شناسد ، و همان صدق فکر است که ضامن بقاء و  
 خلود آن است بنابراین برای آن فکر جاوید تفاوتی نمی‌کند که فشار  
 و شکنجه ظالمانه درباره اسکات و افقاء پیروانش موفق شود یامواجه با  
 شکست گردد ، زیرا فکر چنانکه گفتیم باقی وجاودان است ولی شکنجه  
 و عذاب ممکن نیست جاوید باشد ، پس فکر صحیح اگر در هنگام سختی  
 و دوران سیاه طرفداران خود را از دست بدده همان طرفداران را پس از انقضای  
 آن عهد شوم بدست خواهد آورد ، و بهمین علت است که هر فشار و شکنجه  
 و عذابی که برای برآنداختن فلسفه و علم بوجود آمده محکوم بزواں بوده  
 است ، و ما برای روشن کردن این موضوع مبادرت به تألیف این کتاب

روبرنسون (Robertson , J. m ) در این موضوع کتابی در هزار صفحه و در دو مجلد  
 بنام ( مختصری از تاریخ فکر آزاد ) A , short Hist of  
 ( 1915 ) Freethought مینویسد ، اگرچه مطالب کتاب اعم از موضوع آن است ،  
 و همین شخص در کتاب بزرگی بیگر درباره ( تاریخ فکر آزاد در قرن نوزدهم ) مینویسد :  
 و باید دانست که غیر از این دونفر مؤلفین زیادی در این موضوع کتاب نوشته اند و ما  
 عده ای از آنها را در مصادر فضول آینده خواهیم دید .

نموده ایم.

ولی این فشارهای ظالمانه و خونین ممکن است در میدان دیگری غیر از میدان مبارزه بافلسفه و علم موفق شود و بمنظور خود برسد و آن وقتی است که مثلاً در صدد تغییر مجرای اعتقاد دینی باشد، یعنی قصد کند دینی را بجای دین دیگری فرار دهد، و این موضوع از بحث ما خارج است و در این کتاب متعرض آن نمیشویم، اما چون بحث و تحقیق در آن لازم و ضروری مینمود تا تدقیق در تاریخ کلی فشار و شکنجه دینی کامل شود کتاب دیگری (۱) راجع باین موضوع تألیف نموده ایم.

این مقدمه برای این کتاب کافی است، و اگر یک کلمه دیگر :

بعضی از محققین وارد بحث در اطراف این -

موضوع شده‌اند، بشرح تاریخ این قانع تزاع شده‌اند، و درخصوص اظهار نظر در بارهٔ یکی از دو دسته بیطوفی اختیار کرده‌اند، ما چنان نکرده‌واز این مرحله تجاوز نموده و وارد مباحثی شده ایم که تا کنون مورد دقت قرار نگرفته، و درخصوص وجود نظر هر یک از طرفین تزاع ملاحظات و تأملاتی داشته ایم که دیگران در بیشتر این تأملات و ملاحظات با ما مخالف بوده‌اند و در هر صورت ما در اظهار نظر خود مانند بعضی محققین امریکائی و اروپائی جنبه ظالمانه نداشته و از اعتدال تجاوز نکرده ایم، و اگر نسبت بمعتصبین و مغالیان مسیحیت و اسلام شدنی بخرج داده‌ایم در جاهای زیادی نیز حق را بجانب رجال معتدل دینی دانسته و با آنها حق داده ایم که در برابر تعصب زیاد و مغالات استادگی کنند و با رواج دادن

---

(۱) این کتاب موسوم به (سرگذشت فشار و شکنجه دینی) است

خود سری و نشر آراء فساد آور و تباہ کننده مقاومت نمایند ، و کوشش  
کنند که دین و تقالید آنرا از هر چه آنرا تهدید میکنند حمایت  
نمایند ، زیرا اگر در انجام این وظیفه کوتاهی کنند در اداء واجبی-  
قصور ورزیده اند و بدمنان خود مجال داده اند که متعرض دین آنهاشوند  
و نفوذشان را نابود کنند .

### توفيق الطويل

## فصل اول

### آزادی نظر عقلی، وقوایی که با آن مبارزه میکنند

مقصود از آزادی نظر این است که عقل از هر قدرت آزادی نظر وافق آن و نفوذی که از خارج بر آن تحمیل شود آزاد باشد و بتواند همراه منطق خود تا آخرین نقطه امکان برود و آراء و عقاید خود را منتشر سازد و بدون آنکه قدرت یا نفوذی معرض شود و در صدد مقاومت و منکوب کردنش برآید نظریات خود را اشاعه دهد، هر چند آن نظریات و عقاید و آراء بالاوضع و عادات و عقاید دین و تقالید و مقتضیات آن مخالف و مبنایت داشته باشد.

بطوریکه بعد ها خواهیم دید انگلستان قوانینی برای مقاومت و جلوگیری از بدگوئی و انتقاد از دین و مقدسات وضع کرد، و دلیل دولت در وضع آن قوانین این بود که مسیحیت جزئی از قوانین کشوری است و واستخفاف بمقدسات دین و مقام شامخ آن و انگار عقایدش و دعوت کردن بهبادی که با تعالیمش موافقت ندارد عواطف و احساسات مؤمنینی و متینین را جریحه دار میکند،

اما آزاد فکران مانند (ج. ف. استفن) معتقد بودند که وقتی عدالت اجتماعی برقرار شد لازمه آزادی آن است که برابر عادات و نظمات و قوانین کشور متین و ملحد مساوی باشند و بسیار ظالمانه است که باید گوئی و حمله بر عقاید دینی بیهانه اینکه احساسات و عواطف متینین را جریحه دار میکند ضدیت و مقاومت شود، زیرا قبول کردن این منطق

اقضا میکند از دولت خواسته شود قوانینی برای جلوگیری از دعوت دینی وضع شود، برای انسکهدعوت بدین و تدین احساسات و عواطف ملحدین را جریمه دار میکند.

اما وقتی متدينین از چنین مطالبی بستوه میآمدند، متول بچیز- هائی میشدند که شرافتی برای دین آنها نداشت و قوانین آنها را نیز جایز نمیکرد، آنها این بدنامی را برای خود باوضع چنین قوانین و مقرراتی مسجل میکردند زیرا قصد آنها فشار و شکنجه بود نه اجراء عدالت، پس باید گفت موجب این فشار و شکنجه فقط مجبور کردن ملحدین بوده و یا برای این بوده است که با این فشار و سخت گیری، پنهانی در صدد برآیند که آنها را ناچار کنند که دینی را پیذیرند که افرار بصحبت قواعد آن ندارند.

متدينین یا مؤمنین که اذعان بقوت عقل ندارند معتقد هستند که عقاید دینی را نمیشود در محیط تجارت علمی وارد کرد و یا مطیع منطق نظریه عقلی دانست، وازاینجا است که اکتفاء بوحی را پس از تسلیم بصدق آن لازم دانسته، و بعیده آنها برای متدين همین اندازه کافی است که دشمنان دین نمیتوانند بطلان وحی یا عقاید دینی را ثابت کنند، علاوه بر این استدلال را قبول ندارند و میگویند که دین را نیز مانند سایر امور میشود محکوم منطق عقل نمود، واما استدلال بر صحبت عقاید دینی بعده خود متدينین است.

شخصی با لحن مسخره آمیزی نام از دوزخ برد، اما شخصی که طرف صحبت او بود و عقیده بوجود دوزخ داشت باو گفت: تو نمیتوانی دلیلی بر بطلان قائلین بوجود دوزخ بیاوری اگر چه هم اقوام بسیاری

در وجود آن شکداشته باشند، اولی باو گفت: اگر بتو گفته شود که در سیاره ای که دور شعرای یمانی میچرخد نوعی از خران زندگی میکنند که بزبان انگلیسی صحبت مینمایند وقت خود را در اصلاح نوع خر صرف مینمایند، تو نیز نمیتوانی بر بطلان این ادعا دلیلی اقامه کنی، در اینصورت آیا این عجز مبرر اعتقاد تو باین مطلب باید بشود؟ بطوریکه (بیوری) اشاره میکند عقل آماده است که در برابر القاء و تلقین که باندازه کافی نکرار شود تسلیم گردد، زیرا القاء و تلقین با تکرار آن که بصورت قاطع و مؤکد باشد، تأثیر زیادی در قبول کردن آراء و نشر عقاید دینی دارد.

معنی این نظریه این است که آزادی نظر اجازه خروج بر هر عادتی و حمله بر مقدسات دین را تاهر اندازه و پایه باشد میدهد، همانطور که متینین برای ترویج و تأیید عقاید فایل بحدی نیستند و هیچ قوه ای آنها را محدود نمیدارد و در برابر العاد و جنگ با آن همه چیز را جایز میدانند اما آنها که در طرفداری از فکر آزاد جنبه افراط دارند این استدلال را قبول ندارند و هر وقت استدلال را دشوار دیدند مسئولیت استدلال عقلی را از خود سلب میکنند و عهده متینین میگذارند، زیرا آنها هستند که قضیه دین را طرح کرده اند و بر آنها است که متحمل مسئولیت اثبات صحت آن باشد. و طبیعی بود که این زیاده روی باید موجب قیام تراع بین پیروانش باطرفداران و حامیان و حافظان تقایلید مهیبش شود. تاریخ تفکر آزادی ز مدعی است که از قدیمترین ادوار چنین بوده است که هر وقت عقل در صد انصاف از عادت قدیمی مألفی شد و متوجه اکتشاف جدید و مجهولی گردید دسته محافظه کاران عدم رضایتی ایجاد نموده است که غالباً منتهی

بفشار شکنجه های خونین شده است و برای جلوگیری از انتاج عقل و نرویج اکتشاف جدید قوائی تجهیز شده که از جیث سخت کیر یارفتار یافرمی و مدارا بر حسب مقتضیات متفاوت بوده، بعضی از این قوی طبیعی است که انسان در مواجهه با آنها ناچار است و بعضی دیگر مصنوعی که بر حسب ظروف و اسباب حادث شده و با روحیه عصر و محیطی که در آن پرورش یافته ملایم آمده است، و بطور بکه محققین ثابت کردند منشأ این مقاومت دوچیز بوده است، طبیعت و سرشت عقل بشری و طبیعت یا سرشت عقیله دینی، بعلاوه اصولاً زیاده روی در آزادی فکر و بازی کدن یا احترام نشمردن عواطف و احساسات فطری مردم نیز موجب عدم رضایت و بیزاری آنها میشود، پس اکنون که این دو عامل را شناختیم خوبست بطور اختصار در اطراف آنها بحث نمائیم، تا بهتر آنها بی برم و بتوانیم با اطلاع بیشتری وارد مطلب شویم و موضوع را بطرز روشن تری بررسی کنیم:

**اگر عقل فطرتاً آزاد باشد و آزادی نامحدودی طبیعت عقل بشری :**

داشته باشد و تجارت صاحب عقل نیز این آزادی را تأیید کرد آنوقت باید گفت که عقل طبعاً خواهان اینست که نظریات و آرایی را که برایش حاصل میشود اشاعده دهد، و اگر در برابر این میل و اراده مانع پیش آید، عقل بستوه میآید و تصمیم میگیرد با آن مانع مقاومت کند، و در این مقاومت عممکن است صاحب آن شهید شود و جانرا در راه نظریه عقلی خود گذارد، و عالم تا با مرور دریاها ای از خون این قبیل شهادارا پیموده تا بالاخره بجائی رسیده که با آزادی بتبلیغ و نشر افکار و نظریات به صورت که باشند اقرار کرده و آنرا برای هر فردی از افراد بشر یک حق طبیعی دانسته است.

و باید گفت اگر چه عقل بحکم وظیفه طبیعی خود متمایل بتفکر آزاد است و طالب اشاعه آراء خود بر سایرین میباشد، اما با وجود این فطرتاً متمایل به تبلی اش است و اصرار دارد تا میتواند کمترین درجات کوشش را بنماید، گذشتہ از این مملو از معتقداتی است که بطور مخفی یا آشکار در آن رخنه کرده و بیشتر آنها در احساسات خفیه اش ممکن شده. و پایه‌ای از کیان آنها گردیده، پس طوری شده است که فکر جدیدی که با آن معتقدات سازگار نباشد موجب این میگردد که عقل بالطبع در آن معتقدات تجدید نظر کند، و معنای تجدید نظر در معتقدات اینست که از عقل خواسته شده است که جدیت و تلاش بیشتری کند و متحمل زحمتی شود که با صفت طبیعی اش که طلب آسایش زیاد و کار کم است موافقت ندارد، و همین تمايل طبیعی براحت و آسایش او را باین گمان انداخته است که سعادت هر ملتی بسته بدل بستکی و محافظت آن ملت بر عادات و تقالید و نظام آنها میباشد، اگر فساد در آنها رخنه کند و مقتضیات ایجاد کنند تغییراتی در آنها داده شود، اینگمان قرنها در عقول مردم بود تا اینکه در این اوآخر خطا و اشتباه بودن آن ثابت شد.

این تمايل بحفظ قدیم را در طبیعت بشری، نادانی تقویت میکند و انساع افق عقلی و روشن فکری با آن تخفیف میدهد و یا بکلی متلاشی اش مینماید، پس اگر نادانی بر عقل چیره شود و مانع انجام وظیفه اش در میدان تفکر و تأمل نظری کرد در آنوقت انسان با آن احساسات خفی که مملو از معتقدات است عمل میکند بنابراین بیشتر متمایل بتمسک عادات و تقالید قدیم میشود و با هر کسی که ضد این عادات و تقالید قیام کند میجنگد و چون جهل و نادانی بین او و منطق عقل حجابی زده است در این مقاومت و جنگ پا فشاری میکند و با آن ادامه میدهد،

زیرا در این گونه موضع عقل بر اثر نادانی از وظیفه خود باز مانده و قادر بر تفکر و ابداء نظر نیست، پس وقتی شخص معتقد شد که مرجع مظاهر طبیعت بخدا و بنا بسوی قوایی است که بر او مخفی هستند بنظر غریب می‌آید که کسی اصرار داشته باشد علل و اسباب مظاهر طبیعی را با منطق عقل برایش بیان کند و برخلاف عقیده اش با او مباحثه نماید، وقتی ملاحظه کند که نتیجه آن مباحثه این است که طرف در اثبات ادعای خود متکی بمنطق و تجربه خود می‌باشد و می‌خواهد آنچه را که مردم با آن عقیده دارند ثابت کند و اهمه خواهد کرد و بر او گران خواهد آمد، پس مثلاً اگر علت کسوف آفتاب یا خسوف ماه بعقیده ملتی عبارت از وسایلی باشد که خدایان آنها برای اتصال با آن ملت بکار می‌برند، یا برای آن باشد که از طرف خدایان باین وسیله اطلاعات و معلوماتی با آنها داده شود، آنوقت کسی باید علل حقیقی این دو ظاهر را با آنها بگویید آنها را متهم به جهل و کوتاه نظری کرده است، و بدیهی است که انسان چنین تهمتی را بخود نمی‌پسندد و تحمل آنرا نمی‌کند، گذشته از اینکه اظهار این عقیده برای آن ملت که در سایداس زندگی می‌کنند علاوه بر اینکه آنرا و امیدارد ابداء این نظریه را اهانتی میداند که متوجه خدایان آنقوم شده است، پس همین علل کافی است که قوم را ناراضی کند و متمایل نماید که چنین دشمنانی را نابود و یا معدب کنند.

علاوه رو جال دین و روحانیون که تأویل و تفسیر این گونه آیات الهی را حق منحصر بخود میدانند چگونه این قبیل تفسیرهای تازه‌را که متکی بر روش تجربه و عقل است قبول خواهند نمود؟ علی الخصوص که صاحبان این عتاید که پیروان عقل هستند توجه بحرمت حیات دینی

و مقدس بودن رجال آن ندارند و با وجود این بر اسرار خداوندی حمله میکنند و اسرار آنرا باین ترتیب شرم آور و غیر مألوف فاش میسازند، و از همه مهمتر آنکه آراء و نظریاتشان رجال دین را تهدید میکند و در صدد برانداختن قدرت و محدود نمودن نفوذ آنهاستند، پس مقاومت با این قبیل آراء برای رجال دین جتنی است.

**طبیعت معتقد دینی :**  
این است طبیعت عقل بشری از حیث خودداری از تحمل زحمت و کار زیاد و اصرار در آسایش

خود و البته نادانی این جنبه را تقویت میکند و طبیعت عقیده دینی بر وحامت آن می افزاید و کسانی که در طبیعت و معتقدات دین و خواص آن تحقیق کرده اند برای آن قایل بدو علت شده اند، یکی از آنها بطور یکه لوپن در (آراء و معتقدات) میگوید این است که در عقاید دینی تسامح نیست و بعضی دیگر گفته اند تسامح با معتقدات دین نسبت معکوس دارد یعنی هر قدر دین قوی و عقاید آن استوار باشد تسامح در آن کم یامعدم است و هر قدر ضعف در دین و معتقدات آن راه یابد جنبه تسامح بیشتر میشود. وقتی ایمان در قلوب مردم جایگیر شود صبر و تحمل آنان نسبت به کسانی که بر دین آنها نیستند کمتر میشود گذشته از اینکه نمیتوانند متتحمل افعال اشخاص شوند که بر ضد دین آنها قیام کرده اند، این روش و عادتی است که از قدیمترین ادوار تاریخی در بشر بوده است، و این راز دینی را تو ماس مقدس در آنجا که میگوید: (الحاد کناهی است که صاحبش سزاوار اعدام است) آنرا مجسم و آشکار ساخته.

علت دوم بقرار یکه لوپن در (روح انقلاب) میگوید، این است که هروقت قوت و نیروی طبقه ای از ملت عظمت یافتد، بالطبع آن طبقه در

صدق بر می‌آید طبقات دیگر را زیر دست کند و مطیع خود سازد ، و این علت کاملاً منطبق با تاریخ تزاعی است که کتاب خود را منحصر بیحث در آن کرده ایم .

با این ترتیب ملاحظه می‌شود که فشار و شکنجه روحانیان و رجال دین در باره طالبین علم و طرفداران فلسفه جدید امر غیر اجتنابی بوده ، زیرا بر همان عقلی قائم بر استنباط نتایجی است که مقدماتی دارند و آن نتایج از آنها بدست می‌آیند ، و این نوع بر همان ، باطیعت بر همان دینی مخالفت دارد ، زیرا در بر همان دینی ملاحظه ای بجاز با مراعات وضع شنونده شده و این نوع بر همان را طبیعت استدلال عقلی نمی‌پسندد .

با این ترتیب مشاهده می‌کنیم که نظر و رأی عقل آزاد باضافه زیاده رویهای فکر آزاد مورد فشار و تعقیب هر دو طبیعت یعنی طبیعت عقل بشری و طبیعت معتقد دینی است ، ولی بحث در اطراف عامل دوم یعنی معتقد دینی مستلزم تفصیلی است که وضع صحیح کتب مقدسه را روشن کند و معلوم نماید تاچه اندازه از نتایج تزاع بین عقل و ایمان متوجه آنها می‌باشد ؟

بعضی از محققین در موضوع تزاع بین عقل و ایمان انجیل و نفوذ دینی در برابر آزادی نظر معتقد هستند که در اروپا انجیل مسئول ضدیت و جنگ مسیحیت با طرفداران عقل آزاد می‌باشد عده دیگر از محققین این نهمت را رد کرده و تعالیم انجیل را موجب متوقف نمودن فعالیت عقل ندانسته‌اند ، و گناه را متوجه عده‌ای از رجال نادان و احمق دین‌علی الخصوص صاحبان قدرت و نفوذ دینی دانسته‌اند . امادشمنان کتاب مقدس عده‌ای هستند که می‌توان گفت نماینده

آنها ژونویلیام دراپر Draper . W . استاد دانشگاه نیویورک ونویسنده کتاب معروف *History of the Conflict between Religion , G . science* است که در سال ۱۸۷۳ منتشر شده و بیش از ده بار تجدید چاپ شده است این دانشمندتر از مذکور را بین طبیعت دین و طبیعت عقل بشری دانسته است، کتاب مذکور تحت عنوان *Les conflit d la Science et de la Religion* بزرگان فرانسه ترجمه شده و موجب برانگیختن احساسات متدینین شد و در همه جا آشوبی برپا کرد و دیگر از قائلین با این رأی بیوری B . J . استاد تاریخ معاصر در دانشگاه کمبریج و نویسنده کتاب *History of Freedom of Thought* میباشد که در مقدمه این کتاب بآن اشاره ای شده است .

و با وجود اینکه استادهای دانشگاهها و مخصوصاً مورخین آنها معروف بر عایت تقاضی دعادات والتزام جنبه اعتدال و خودداری از برانگیختن احساسات عمومی هستند، باز اینکتاب کوچک بیوری انتشارش مایه عدم رضایت مجتمع دینی و محافل محافظه کار انگلستان شده است و برای پی بردن بآراء این نویسنده مورخ کافی است کفته شود در فصلی که راجع بعقل اروپائی که در قرون وسطی اسیر بوده است نوشته، میگوید: کتاب مقدس گذشته از منطقی که تعالیمی داشته قسمت مهمی از گناه تعصبات کلیساي کاتولیکی بعده اش میباشد، و تصریح میکند که بد بختانه مسیحیان دوره اول آن مقطوعات یهودی را که نماینده ادوار منحطی از تمدن و غلو در اعمال و حشیانه است در کتاب مقدس گنجانده اند، و بقراری که میگوید، آنقدر آسان بنتظر نمیاید که تشخیص دهیم آن مبادی و تعالیم که نماینده فشار و ظلم و سنگدلی و تعصب دینی وغیره بوده و خواننده عهد قدیم (تورات) بآن ایمان داشت تاچه اندازه برای اخلاق مردم زیان

آود بوده است، زیرا همان مباری وسیله خوبی برای تأیید جنبه فشار و شکنجه در مؤمنین بوده است، بعد میگوید حقیقت این است که کتب مقدسه مانع هستند که از تقدم عقلی و اخلاقی جلوگیری نمایند، زیرا افکار و عادات یک عصر معین را باعتبار اینکه خدایان آنها را مقرر داشته‌اند درحاله‌ای از قدس و حرمت قرار میدهند، و مسیحیت بالقاراری که بكتبی که در زمانهای بسیار دور وضع شده دارد، در سر راه تقدم بشری گردنه بسیار دشوار و خطرناکی قرار داده، و براستی هر کسی از خود میپرسد که اگر مسیحیها اسفار پنجگانه موسی را دور میریختند و قانون بکتب عهد جدید میشدند و وصایای عهد قدیم را کمی پذیرفتند در این صورت مجرای تاریخ که بطور قطعی تغییر مییافت تغییر آن به صورت بود؟.

مناظره بین شیخ محمد عبده و فرح انطون : در اینجا بیش از این بعاید و آراء بیوری و در این نمی پردازم زیرا تفصیل آدائشان در سایر فصول کتاب خواهد آمد، ولی بحث و صحبت در وجهه استدلالشان مناظره شیرینی را بیناد می آورد که بین استاد امام شیخ محمد عبده واستاد فرح انطون در این موضوع واقع شده است، و داستانش این است که فرح انطون در شماره هشتم از سال سوم مجله (الجامعة) در ضمن بحث در اطراف ابن رشد میگوید که اسلام جامع بین قدرت دینی و دنیوی بوده زیرا شرع اسلام حکومت زمینی و خلافت دینی داشت حاکم سپرده است، و این کاملا بر عکس مسیحیت است که دنیا و دین را از هم سوا کرده و گفته است: (مال فیصر را بقیصر و مال خدارا بخدارا بدهید) و این فصل را برای بحث در انتشار علم و فلسفه آماده کرده تا در آن بحث شود،

ولی استاذ امام محمدعبدیه متصدی رد برا او شد (۱) و در اطراف موضوعه‌ای که آنها را درکن واصل دین مسیحی دانسته و از انجیل‌های متداول در دست مردم و سخنان پیشوایان اول مسیحیت کرقته شده و نتایجی که از این اصول و اركان حاصل شده و با علم و فلسفه ارتباط دارد مفصلًا بحث نموده و گفته است :

اولین اصل نصرانیت، خوارق عادات است، و این مخالف با اصل است که میگوید (برای جهان قوانین و نظامات ثابتی است، علل و شرائط با اسباب یا دوافع در معلومات یا آنچه در آنها شرط است و یا آنچه بسبب آنها شده یا آنچه وجودش بوجودشان استحاله گردیده احکامی مقرر است) و کسی که معتقد بخوارق است از علم که بحث در اسباب و مسببات میکند مستغنى است.

اصل دوم مسیحیت یا نصرانیت، تسلط و نفوذ و فرمانروائی رؤسائے است بر مرئوسین وزیرستان در عقاید و مکنونات قبلی آنها، و این همان اصلی است که امروز موضوع و سرچشمۀ نزاع بین مسیحیها است، اما در هر حال دینی است که مدت ۱۵ قرن با آن عمل کرده اند، و با این اصل عقلاً و توده‌مفکره مژتوس مرهون رئیس دینی او است.

اصل سوم . تجرد از دنیا و توجه با آخرت است، پس بمقتضای این قانون گذاری دنیا بر مسیحی حرام شده است.

اصل چهارم ، این است که ایمان بخششی است از طرف خدا و داد

---

(۱) این رد بهورت مقالانی در مجله (المنار) منتشر شد و موحوم فرج انطون در الجامعه ردی بر آن رد نوشته . و بعد رداستاد امام در کتاب (اسلام رمسيحیت) درج شده و فرج انطون رد خود را در کتاب (این دشد و فلسته) در سال ده ۱۹۰۳ انتشار داده است .

و عقل را مداخله‌ای در آن نیست ، و بعضی از احکام دین مافق عقل است  
یعنی مناقض احکامش می‌باشد ، و قانون یا قاعده‌ای را که (انسولم مقدس)  
درخصوص ندین وضع کرد می‌گوید : ( اول اعتقاد و بعد فهم آن اعتقاد )  
(۱) اصل پنجم عبارت است از اینکه : کتب مقدسه متضمن و شامل  
تمام احتیاجات معاشی و معادی بشر است ، و باین ترتیب علم در ضمن تعالیم  
این کتب مندرج خواهد بود ، و این اصل مفهومی غیر از این ندارد .  
اصل ششم ، محافظت بر این ارکان است باعتبار اینکه اخلال کردن  
در محبت مسیح و عدم انتیاد بوصایای او موجب هلاکت است .

وبنابر استدلال استاذ امام این اصول موجب احتکار علم و اتحصار  
آن بدیرها و تحریم نشرش میان عامه مردم شده است ، باستثناء قسمت  
مختصری از آن که دعوت بصلاح و پرهیز کاری می‌کند ، و این اصول زمینه  
را برای سانسور کردن مطبوعات و ایجاد محاکم تفتیش و تعقیب طرفداران  
و طالبین فکر آزاد آمده و مهیا کرده است .

بعد از آن ، استاذ اشاره بجدائی بین قوه دینی و دینی در مسیحیت  
مینماید و می‌گوید : آیه‌ای که گفته است : ( مال قیصر را بقیصر و مال  
خدارا بخدا بدهید ) اصلش این بوده که بعضی از متظاهرین بدین از راه  
تجسس از مسیح راجع بمالیاتی که قیصر از آنها مطالبه می‌کند سؤال کردند  
و مسلح سکه دیناری خواست و بعد پرسید : این صورت و این نوشته که  
روی این دنیا است از کیست ؟ گفتند : از قیصر است ، آنوقت بآنها گفت  
( مال قیصر را باو بدهید ) یعنی بصاحب مسکون آنچه از مسکون خود

---

(۱) حق و انصاف این است که بگوئیم رأی علماء کلام در اسلام نیز همین است و این  
وائی منحصر به مسیحیت نیست .

میخواهد بدهد، اما از قلوب و عقول شما و آنچه منتب بخدا و از بخشش های او است نباید بهره ای بقیصر بدهید، و البته واضح است که علم دارای رسم و نشانه قیصر نیست.

پس از آن استاذ میگوید : با وجود این افتراض، فصل بین دو قوه در مسیحیت باز مشکل را حل نمیکند. زیرا دین پادشاه او را ناچار بدشمنی باعقل میکند، و او را ناچار خواهد ساخت که مصالح کشور را فدای قدرت عقاید دینی خود سازد، بلکه باید گفت که انفال دو قوه - دنیوی و دینی، و جدا شدن حاکم از رئیس روحانی ذاتاً برای ایجاد تراع بین آنها کافی است، زیرا طبعاً این دو قوه برای غلبه یافتن برهم و بست آوردن قدرت و نفوذ مطلق باهم تراع خواهند کرد و سازش آنها مقدور نیست ... الخ

آنچه گفته شد نمونه‌ای از حملات کسانی است که کتاب مقدس را مورد حمله قرار داده و گناه فشار و شکنجه خونینی را که نسبت بعقل و طرفدارانش واقع گردیده بعده آن گذاشته اند و مسئول آنهمه فجایع دانسته‌اند، اما عده زیادی از محققین و روحانیون درصد دد این گفته‌ها و بیان وجوه ضعف آنها برآمده اند که در رأس آنها نام استاذ اندرو دیکسون هوایت A. D. white قرار گرفته و کتاب بزرگی در دومجلد که در حدود هزارصفحه است بنام *Hist of the Warfare of Science With Theology in Christendom* ( تاریخ تراع بین علم و لاهوت در عالم مسیحی ) تأليف کرده و در آن تراع را بین رجال لاهوت و طرفداران فکر جدید - مجسم نموده ، و در مقدمه کتاب بزرگ خود تصریح نموده که ( در این ) اشتباه کرده است که تراع را بین طبیعت دین و طبیعت عقل دانسته است

و ثابت کرده است که تهسب و سختگیری رجال دین بوده که منتهی بفجایع حاصله از فشار و شکنجه دینی در اروپا شده، و میتوانیم بگوئیم اگر چه (بیوری) نصوص مقدسه دینی را هم از گناه و تحمیل مسئولیت این فشار خوین معاف نکرده است، اما اصرار عجیبی دارد که هر وقت برای رجال که نهاد قدرتر فراهم شود، نفوذ خود را بر خارج از محیط خود بسط داده اند، و شروع بازار دشمنان خود نموده اند و هر کس را که مطیع رأی آنها نباشد و پرسو افکارشان نگردد دچار شکنجه و فشار کرده اند.

اما حمله استاذ امام را فرح انطون رد کرده و بعده که فرقه استادله او را رد کند، و بهمان اندازه که استاذ در حمله مهارت و توانائی داشته است، فرح انطور نیز در دفاع و منطقی که آورده و احتجاجی که نموده از خود لیاقت بخراج داده است.

واز این رد متین قسمتی متنضم گله از استاذ امام در کینه ای است که راجع بطبعیت دین مسیح اظهار میدارد و حال آنکه این کینه در اثبات ادعای استاذ تأثیر ندارد، وبعد میگوید که طبایع ادیان بطور کلی منزه از بدی و مروج و مبلغ خوبی و نیکی هستند، اما مرجع شر را باید کسانی دانست که ادیان و تعالیم آنها را درک نکرده و ندانسته باید فهمیده اند، بعد از آن درباره اظهاری که راجع بسر ترقی اروپا نموده بحث میکند و مرجع آنرا فکر و نظر عقلی آزاد میداند و تقریر میکنند که مبدأ آن انصاف در فوه دنیوی و روحی یادینی از هم میباشد، در این بحث مفصل صحبت میکند و میگوید که دین عبارت از مجرد علاقه ای است بین مخلوق و آفریدگار و انسان هر دینی که داشته باشد جزا این نیست، پس برای یهوا ساس برادری و مساواتی که ادیان مقرر کرده است، انسان از حیث اینکه انسان

است حق دارد، صرفنظر از عقیده دینی حتی برای است قوم و ملت خود را بدست آورد، و در ضمن، هر عقیده‌ای را که میخواهد داشته باشد، ولی مقامات مقتدر دینی نمیتوانند این تسامح را قبول کنند، زیرا آنها قابل هستند حقایق درصورتی حقایق نامیده میشوند که از طرف این مقامات و یا با اطلاع و موافقت آنها مقرر شده باشند، و هرچه مخالف آن باشد کفر است، و هر کس باعیل ورغبت مطیع این اراده نباشد با اکراه او را مطیع میکنند و در غیر این صورت مورد تحریر و فشار و عذاب این مقامات واقع خواهد شد، بعلاوه وقتی باسان حقداده شود دینی را که میخواهد قبول کند و تابع هر رائی که میپسند بشود، آنوقت بایدهمین حق را نیز عدم اعتقاد بچیزی باوداد، و باین ترتیب حق خواهد داشت منکر ادیان و حقایق آنها بشود، ولی کمترین شکنجه‌ای که رجال دین برای چنین کافری قابل هستند قتل است، و هیچ چیز مانع آنها از اجراء این عذاب جز نداشتن قدرت نیست، و برای این است که لازم میباشد دوقوه دینی و دنیوی از هم سوابا شند تا آنقدر بدست رجال دین نیفتند، زیرا حکومتها وظیفه‌شان است که در حدود قانون و نظامات آزادی‌هارا حفظ کنند اما وظیفه روحانیون و رجال دین حفظ تعالیم دین و نشر آنها میان مردم است، و بین این دو منظور دره ژرف هولناکی واقع است، پس اگر نظر عقلی یا تجربه منتهی برای شد که مطابق با عقاید و تعالیم دینی نباشد، حکومتها باید ضد آن قیام کنند مگر وقتی که موجب سلب آزادی دیگران یا تعدی بر حقوق آزادی باشد، زیرا در قاموس حکومتها هنوز ظاهره‌ای بنام حقیقت مطلقه نبست نشده است.

ولی مقامات روحانی مجبور هستند ضد آن قیام نمایند زیرا وظیفه

آنها است و باید در راه حق و خداوند جهاد کنند، پس اگر این مقامات روحانی مجبور هستند ضد آن قیام نمایند برای ینست که وظیفه آنها است و باید در راه حق و خداوند جهاد کنند، پس اگر این مقامات تزمام حکومت را بدست آورند، بطور قطع و بدون تردید در صدد مقاومت افکار جدید بر-می‌آینند، و پیر و ان دین خود را بر طرفداران فکر جدید برتری خواهند داد پس باین جهت است که آزاد نمودن عقل بشری از هرقید و زنجیری خدمتی با آینده انسانیت بوده و این خدمت مستلزم جدا شدن دو قوه از هم و سلب کردن هر قوه وقدرت دنیوی از پاپ و هر منفذ دینی و کوتاه کردن دست او از مداخله در امور زمینی است، زیرا دین برای اداره و اصلاح آخرت مقرر گردیده نه برای اداره این جهان، پس اگر این اتفاقاً عملی نشود رجال کهنوت متوجه فشار و سختگیری نسبت بهوش و عقل که متمایل باستقلال است خواهند شد، و در صدد خفه کردن تنوع فکر و ریختن عقول بشری در یک قالب خواهند برآمد، و باعوام و جهال در ساختگیری و فشار آوردن با شخص که در افق نظر عقلی بر آنها بر قری دارند مساعدت خواهند کرد، و معنی تمام این اقدامات قتل حتمی زندگانی عقلی خواهد بود، علاوه بر این در چنین حالتی دین آلوده با غرض و مفاسد سیاسی که اختصاص باین عالم دارد خواهد شد.

اما آیه (مال قیصر را بقیصر . . .) تفسیر آن برای معرفت اصلش چندان برای ما اهمیت ندارد زیرا اهمیت آن در حقیقت میباشد که واقع شده است، و آن حقیقت واقعه این است که پادشاهان اروپا با آن آیه دیگر که میگوید ( مملکت من از این عالم نیست ) متول شده و مطالبه فصل بین دو قوه را نموده اند، اگر چه رؤسائے دین مسیح نا اوایل قرن

بیستم این انصال را بدعت دانسته‌اند و پاپ در منشورهای رسمی که صادر کرده محرومیت خود را از قدرت دنیوی موجب توهین بکرامت مقام‌دین دانسته است، ولی با وجود عدم رضای اینها جدائی و فصل بین دوقوه عملی شده است، پس اگر این انصاص بر حسب تأویل در آیه واقع شده نظر- باینستکه پادشاهان تابع آن دین هستند که قوه دنیوی را از آن منزع نموده اند والبته نمیتوانند ترک دین و عقاید خود را بنمایند و از طرفی باید مراعات آزادی را بکنند، بنابراین لازم می‌آید آنها را بقوائمه که می‌شوند می‌شوندو آنوقت حفظ آزادی‌ها می‌باشند مقيید نمود، و با اين ترتیب اهمیت عقیده دینی آنها از بين خواهد رفت.

پس اگر این انصال تحقق یابد قوه بدهست حکومت دنیوی می‌باشد و مقامات دینی نفوذ و قدرت خود را از دست داده ومغلوب می‌شوندو آنوقت عقل می‌تواند با کمال آزادی ترقی کند و از هر قیدی آزاد بماند ولی مادامیکه عقاید و نظریاتش آزادی کسی را محدود نکند تا حکومت دنیوی مجبور بمناوله برای بر انداختن آن عقیده یا رأی نباشد، ضمناً باید دانست بدون سیاست و فرمانروائی حکومت دنیوی انصال بین دو قوه صورت نخواهد گرفت، و از سپردن نفوذ بدهست حاکم سیاسی نباید ترسی از استبداد او داشت زیرا او را با قوانین و نظامات مقيید می‌کنند، دیگر آنکه باید گفت اگر نون علم خواص مردم را از دست رجال نجات داده و مردم اشتراکی نیز نفوس توده‌را از دین نجات داده یا خواهد داد، و باين ترتیب مردم از نفوذ دینی بی نیاز خواهند شد، و عقل از هر قیدی آزاد خواهد شد، و نزاع بین پیروان عقل و دین ممتنع خواهد گردید، و شاید در این خصوص باشد که ویکتور هوگو می‌گوید: ماودین ضد رجال دین و

روحانیون قیام خواهیم کرد.

مدیر مجله العجامعه پس از این مطالب که شاید بیش از ۲۰ صفحه بزرگ است راجع آنچه استاد امام اصول و ارکان مسیحیت دانسته بمحاذنه می پردازد و اقوال اورا در بیستو چند صفحه دیگر رد میکند و بطور خلاصه میگوید: اقرار دارد که دین قابل به خوارق عادات و ایمان بامور غیر مطابق عقل است (بعقیده، استاد امام، اصل اول و چهارم) و آنگاه میگوید اگر دین عقلی صرف باشد آنرا علم باید نامید نه دین زیرا ایمان بخالق و آخرت و وحی وبعث و حشر وخلود روح وغیره امور غیر محسوسه هستند که بتصور عقل نمیگنجد، و جز گفته های کتب مقدس هیچ دلیل بر جود و صحت آنها نیست و بهمین جهت است که غزالی در کتاب (التهافت) خود (ص ۴۴ - ۶۵ و ۶۴) با دشمن خود ابن رشد در کتاب (تهافت التهافت) ص (۱۲۵ - ۶ و ۱۲۹) موافقت نموده است که اسلام نیز مانند سایر ادیان عالم فوق عقل قرار گرفته است، و اساس معجزات هیچ چیز جز خروج بر مبادی علمی که قابل به ملازمت سبب با مسبب ضرورة یا عدم تلازم آنها است ضرورة نمیباشد، اما در هر حال معجزات مبدأ و یا یه استوار شدن شرایع و ادیان هستند وابن رشد هم باین حقیقت معرف است، و بطوریکه (زنان) مدعی است، منطق و عقل موجب تباهی و گمراهی هستند، پس اساس تمام ادیان اقرار بفاعلی است که خارج از اشیاء است یعنی اقرار بوجود غیر مشهودی است، و بهمین جهت است که تمام ادیان قائم بر غیب است و خوارق العادات مصدر شان از غیب میباشد، پس اگر خوارق عادات نباشند دین منعدم میشود.

اما در باره اصل دوم مسیحیت که نفوذ و قدرت رئاست باشد . فرح انطون نیز اعتراف دارد که کلیسا در بکار بردن این قدرت و نفوذ افراط کرده و سوء استفاده نموده ، با وجود این نفوذ کلیسara برای منع هرج و مر ج لازم میداند ، ولی در باره قول امام که میگوید عقل مرئوس مرهون رأی رئیس است ، اظهار میدارد که این گفته موجب خنده مسیحیها است ، علی الخصوص پس از آنکه مرئوس رئیس شده است .

سپس در رد اصل سوم که ترک دنیا است ، میگوید : خطبه مسیح بر کوه (اصحاح پنجم و ششم و هفتم از انجیل متی ) فصل بین دین و دنیا را بطوری واضح کرده که مجال هیچ شکی در آن باقی نمانده است و در آن خطبه مؤمنین را تشویق بترک دنیا و تسامح با مخاطبین خود نموده و میگوید (هر شخصی که بر کسی خشمنگین شود محکوم است ، پس همیشه در صدد ارضاء دشمن خود باش ... شنیدید که گفته شده است خویش خود را دوست بدارد نسبت بدشمنی خود کینه بورزید ، اما بشما میگویم دشمنان خود را دوست بدارید و برای نفرین کنند کان خود طلب برکت نمائید ، بکسانی که بشما بدی میکنند نیکی کنید و از خدا بخواهید که از بد کنند کان بشما در گذرد » و برفرض اینکه خود شارع قصد این را نداشته است اما در هر حال دوره و زمانی که در آن میزسته این دستورات را ایجاب میکرده است ، چون در آنوقت بدست آوردن سعادت از راه طلب و کوشش مستحیل شده بود بنابراین مسیحیت مردم را تشویق نمود که آنرا از راه ترک طلب بدست آورند .

اما راجع باصل پنجم که عبارت از این است که کتب مقدسه حاوی تمام علوم هستند ، فرح انطون این ادعای را از ناحیه امام بشوختی و مزاح

تلقی کرده و جوابی با آن نداده است ، سپس در صدد برآمده است برای روحانیون و رجال کلیسا که رفتار با طرفداران فکر جدید در اروپا را بحد اسراف رسانده بودند عذری پیاو ردو گفته است که این اشخاص واقعاً خطرناکترین دشمنان ادیان بوده اند و بهمین سبب بود که روحانیون دین مسیح برای محاربه با این ملحدين استعمال هر سلاحی را جایز و مباح دانسته اند ، با وجود این میکوئیم که مسیحیت از جنایات رجال خود بری است و کنایی ندارد . واگر در اروپا نفوذ مدنی مقرن با نفوذ و قدرت دینی مانده بود ، پیشرفت و ترقی عقل اروپائی بدون شک متوقف میماند .

برای بیان غرض ما همین اندازه از رد مدیر العجمعه کافی است ، و با آنکه از حیث محکم بودن عبارات و وسعت علم و تسلسل منطق قابل ملاحظه است مثلاً ردی که بر خوارق عادات و ایمان باشیاء غیر معقول آورده مسیحیت و سایر ادیان را مساوی کرده است اما اتهامی را که بر مسیحیت وارد بوده و آنرا متهم به جلوگیری از نظر عقلی آزاد میکند رد نکرده و پاسخ نداده است و ردی را که راجع بنفوذ و قدرت رؤسae دین داده مانع اتهام آنها نیست که قرنها زیاد با آن نفوذ پیشرفت نظریه آزاد عقلی را متوقف ساخته اند و از ترقی آن قرنها قبل از آنکه مرئوس بمقام ریاست برسد جلوگیری نموده اند ، و همچنین ردی که بر ترک دنیا داده است بسیار سست است ، زیرا کسی که همه کوشش خود را متوجه آن جهان میکند ، سزاوار نیست که از مخالفین مسلک خود بدش بیاید ، واگر نفوذ و قدرتی بدست آورد آنها را سوار نکند و شاید بقتل رساند ، اما در آنجا که میگوید رجال دین باعلم طبیعی که دشمن دین و تعالیم آن است مقاومت میکرند ، تعمیم دارد ، یعنی شامل کلیه شعب علوم طبیعی است

و تخصیصی در آن لازم بود، زیرا عده زیادی از کسانی که مورد شکنجه اولیاء کلیسا واقع شدند دشمن سر سخت و خونی عقاید دین مسیحی نبودند و ما در فصول آینده این قبیل اشخاص را خواهیم شناخت . . . و از این قبیل موارد ضعف ده کفتار فرحانطون زیاد است.

و با وجود ردی که برای راههای استاد امام کرده، و با ملاحظاتی که ما در باره آن رذ ذکر نموده‌ایم باید بگوئیم که، ارزش نصوص مقدسه بخود آنها نیست، بلکه در تأویل کتنده‌گان و مفسرین مسئول فهم دین مسیحی و نتایج یاتصرفات حاصله از آن فهم و تفسیر هستند.

مثل استاد امام و رؤسائے دین مسیحی که قبیل یا بعد از او بوده‌اند، آیه (مال قیصر را بقیصر . . .) طوری تفسیر کرده‌اند که از آن جمع یعنی دو نفوذ مفهوم می‌شود، اما مدیر مجله الجامعه و سایر مفکرین مسیحی طوری تأویل کرده‌اند که تفکیک و فصل دوقود از آن استفاده می‌گردد، و هر یک از این دو دسته در تایید تفسیر خود دلایلی دارد، و مانند چنین اختلاف را می‌توان در تفسیر اغلب آیات پیش آورد، پس از اینجا است که می‌گویند گناه و مسئولیت سلوک مسیحیت در برابر نظر عقلی آزاد متوجه مفسرین و تأویل کتنده‌گان نصوص مقدسه است، نه خود نصوص، و چون اختیار تفسیر و تأویل تاطلوع عصر جدید در دست رجال کلیسا تود و هیچ منازعی در آن نداشتند، بنا بر این مسئول جنایات تزاع بین دین و فکر جدید آنها بوده‌اند، علی‌الخصوص که در کتب مقدسه هیچ اشاره‌ای بمقید کردن - فکر و جلوگیری از آزادی آن نیست.

و با وجود این خیلی منصفانه و بمورد است که بگوئیم باز مسئولیت جنایات وزشت کاری‌های مسیحیها که در این کتاب منعکس است بدoush رجال روحانی

غرب و با بعضی از آنها است و اما مسیحیت شرق همانطور که گفته شد از این جنبات منزه است.

در اینجا باید بگوئیم اگر رجال دین از آن نفوذ و قدرت محروم میشدند و قوهٔ دنیوی از آنها سلب میشد ممکن بود این نزاع غیر مشروع و خونین واقع نشود، این حقیقتی است که در تاریخ ادیان در همه جا و همه‌وقت در صفحات خود ثبت گرده است، ومادر مقدمه کتاب شمه‌ای از آنرا ذکر نموده و بقیه را نیز در فصول این کتاب مفصلاً خواهیم دید.

**نادانی مقامات دینی:** اگر تمام رجال کلیسا منور الفکر بودند، یا تعالیم آنها با فکر پخته مطابقت داشت، مصیبت تعصب زشتستان تاحدی تخفیف مییافت، ولی آنها یکی از ادوار تاریک توحش قدیم را مجسم میکردند، همان توحشی که با وجود انقضاء عهدهش متأسفانه باقی مانده بود و برای تجلی خود این روحانیون را بهترین پناه یا وسیله قرار داده بود، اینها با این وسیله تقدیم معرفت را متوقف کردند و ابواب داشش را بروی خلق بستند و تائیمه قرن گذشته در صدد جلوگیری از پیشرفت آن بر میآمدند، کلیسا در سراسر قرنهای متعددی بر تمام میادین و مرآکز علم فرمانروائی کرد و آنرا که بنظر خود حق میدانست بر محافل علمی تحمیل کرد، و در اعمال این نفوذ استناد بقدرت کتاب مقدس میکرد که معصوم از هر خطای بود، اما دین خلی زود با ظواهر طبیعت و امثال آنها که تابع محیط علم و فلسفه است اتصال حاصل کرد، و سرگذشت خلقت جهان و وقوع انسان در کنار که در تورات آمده است با موضوع قربان که در مسیحیت است توأم شد و موجب خارج نمودن علم

زمین شناسی و جانورشناسی و انتروپولوژی از میدان مباحثی شد که آزادانه میشد وارد آنها گردید و حقیقت عبارت از آن چیزی شد که در ظاهر نصوص انجیل باشد، و تأویل حرفی آن بود که برای هدایت مردم برآ راست و رسیدن به حقیقت که دنبال آن هستند کافی مینمود و ضامن سعادتشان بود، این وضع منجر بعقید دوران آفتاب بدور زمین گردید.

اگرچه ادوار قدیمه از امثال بقراط که تحصیل طب را بر تجربه و روش علمی قرار داده خالی نبوده و باید این روش تقویت شود و بر حسب زمان پیشرفت کند اما متأسفانه در قرون وسطی این علم بادوار اولید و عصر توحش بر گشته، زیرا امراض جسمانی را بر اثر علل و عواملی خفی میدانستند که دشمنی شیطان یا غضب خداوندی آنها را ظاهر می‌سازد، و این عقیده را بزرگترین پایه‌ای کلیسا که (او گوستین) باشد تأیید کرده و گفته است، منشأ بیماریهای مسیحیها شیاطین هستند اتفاقاً کسانی که از کلیسا جدا شده و بر آن قیام کرده‌اند نیز همین عقیده را پیروی کرده‌اند مثلًا لوتر گفته است که مرجع بیماریها بابلیس است. و مدام که بیماریها فوق طبیعت بشری است پس معالجه آنها باید از همان جنس، یعنی برتر از طبیعی باشد، و بر اثر این عقیده سخیف در آنوقت که کلیسا دخل سرشاری از دعا و طلس و تعویذ می‌برد، غالباً اطباء در معرض اتهام بسحر و کفر والحاد بودند، در آن دوره تشریح اجساد حرام بود و شاید این حرمت برای اعتقاد برستاخیز و باز گشت مردم در روز قیامت بود، پس باید گفت که معارضه رجال دین و متصدیان کلیسا در قرن هیجدهم با مایه کوبی عبارت از احیاء اعتقاد ادوار ظلمانی نسبت به بیماری بوده است، اما شیمی در آن زمان یک فن اهریمنی خبیثی بشمار می‌آمد و پاپ در سال ۱۳۱۷ شیمی‌دانها را

گناهکار دانست ، و در سال ۱۲۹۲ روجربیگون با آنکه نسبت بدین متعصب بود مدت درازی ب مجرم تمايل طبیعی بمباحث علمی زندانی شد .

اینها همه شهدود صادق وزنده‌ای هستند که میرسانند قرون وسطی دشمن علم بوده ، حقیقت این است که علوم یونانی در حدود پنج قرن قبل از قوی شدن نفوذ مسیحیت از پیشرفت متوقف شده بود بعد از قرن دوم اکتشافات علمی مهمی بوجود نیامده است ، ولی پی بردن بعلل این توقف را باید در اوضاع و احوال اجتماعی یونان و روم جستجو کرد ، امادر قرون وسطی میشود گفت که اوضاع و مقتضیات اجتماعی برای روح علمی و اهتمام در بحث حقایق موافق تر بوده است ، و ممکن بود که با این اوضاع اجتماعی ، علم از نو بوجود آید ، اما رفتار کلیسا و موقفي که در برابر علم داشت و نفوذی که برای محدود کردن حقایق بکار میبرد تقدم روح علمی را متوقف ساخت ، و شاید بهتر باشد که بگوئیم زیانی را که نظریات کلیسا بعلم وارد کرده است ، ظلمت جهل قرون وسطی آنقدر در آن مؤثر نبوده و تأثیر موائعی که کلیسا در راه پیشرفت علم ایجاد کرده بمراتب مؤثر و بیشتر بوده .

قرон وسطی اعتقاد بجادو و جن را از قرون قدیمه بارث برده و آنرا تقویت نموده ، و مردم معتقد شده‌اند که شیاطین و اجنہ از هر طرف احاطه شان میکنند و مراقبشان هستند و در صدد بدبست آوردن فرصتی برای آزارشان میباشند . ، و با وطاعون و امراض مهلك و طوفانها و قحط و کسوف و خسوف و سایر ظواهر طبیعت و نکباتی اجتماعی همه از جن بآنها میرسد ، وهیچ چیز جز مراسم دینی واقمه شعائر آن از این ظواهر جلوگیری نمیکند ، و بعضی از رؤسائ دینی سابق مسیحیت نسبت بجادو

سختگیری کرده و برای مقاومت آن فواینی وضع نموده‌اند ، ولی تا قبل از قرن چهاردهم مقاومتی جدی برای بر انداختن جادو دیده نشده است در این قرن و بای مهیبی در اروپا شیوع یافت که آن قطعه را وبران کرد بطوریکه آنرا (مرگ‌سیاه) نامیدند ، و این ظاهره مردم را از عالم پنهان اهربیمنان بیشتر ترساند ، بهر حال اروپا مدت سه قرن مشغول مقاومت با جادو و برانداختن جادو گران بود ، و کتاب مقدس فشار و تعذیب جادو گران را نیز تأیید میکرد زیرا دریکی از اندرزهای آن گفته است (نباید هیچ زن جادو گری را زنده گذاشت) و در سال ۱۴۸۴ پاپ اونسنت هشتم یک فرمان پایی صادر نمود و در آن تأیید کرد که طاعون و طوفانهای سهمگین از عمل زنهای جادو گر است ، این گفته را حتی مردم منور الفکر نیز - قبول کردند و این عقیده باقی بود تا روش عقلی جدید آنرا دیشه کن نمود وحدی برای اعمال زشت آن قرار داد .

پس از اینها بی میبریم در آن قترت که کلیسا قدرت خود را بر قلوب و عقلهای مردم حاکم کرده بود ، و آزادی فکر و نظر عقلی را احتکار نموده بود ، و یک رقابت و سانسور شدید و ظالمانه‌ای بر عقلها مقرر داشته بود و اگر کلیسا و مردمش منور الفکر بودند مصیبت این احتکار بر علم تا حدی آسان و قابل تحمل بود اگرچه احتکار در هر حال و هر وقت و بهر صورت با تقدم علم منافات دارد ، زیرا در راه آزادی فکر ایجاد موائع میکند و درهای ابداع فکر را می‌بندد ، و باین ترتیب از تجدد علم و پیشرفت معرفت جلوگیری می‌شود ، پس برای اینکه در علم پیشرفته حاصل شود و فکر آزاد در ابداع و انتکار بمانعی برخورد نکند باید تمام موائع از سر راه علم و عقل برداشته شود ،

### ارتعاج دانشگاهها:

با وجود یک مدرسه دینی و محیط کلیسا کامل نادان وجاهل بود نفوذ خود را بر دانشگاهها بسط داد و آنها را مبدل به های استبداد و آشیانه های ارتعاج کرد، در اینجا باید دانست که منشأ این دانشگاهها (ایلارد) است که میگفت باید عقل محک حقیقت باشد، و بدون توجه باعتقاد کلیسا یا آنچه ارسسطو تبلیغ کرده بود اسئله را طریق اکتشاف حقیقت دانست، این شخص در پاریس تحصیل کرده و در آنجا تدریس نموده و هزاران دانشجو که روش او را پسندیده بودند از اطراف باوروی آوردند، و چون (ایلارد) در سال ۱۱۴۲ مرد طالبین علم در اوآخر قرن دوازدهم برای حفظ مصالح خود در پاریس اتحادیه‌ای تشکیل دارند و آنرا (یونیورسیتی Universitas) نامیدند، و باین ترتیب دانشگاه پاریس که در خاتمه همان قرن ۱۳۰۰ دانشجو را در بر داشت تأسیس شد، و بعد از آن دانشگاه‌های قدیمی اروپا دایر گردید از آن جمله دانشگاه‌های پلنی (لهستان) و سالرنو و اکسفورد و کمبریج از قرن دوازدهم ببعد تأسیس شد، و انتظار میرفت که این مؤسسات علمی از آزادی فکری دفاع کند و پیروان آنرا از تعید دشمنان حمایت نماید، مخصوصاً که پیشوای این فکر برای آزاد کردن عقل از قیود دینی و علمی مقدمات را فراهم کرده بود، ولی در آنوقت کلیسا علم را اختکار کرده و در مقدراتش مداخله میکرد، بنابر این بنای این دانشگاهها پیروکلیسا شد، و تعالیم را از رجال آن در یافت میکرد و آنچه آنها جایز میدانستند بدانشجویان داده میشد، و هر چه در نظر رجال کلیسا حرام بود دانشگاهها از گفتن آن بدانشجویان خود داری میکردند، و از همین جاروش تعلیم (سلمی) در دانشگاهها معمول شد، واستادان این دانشگاهها دیگر به چوچه بحقیقت

از لحاظ اینکه مولود نظر عقلی سليمی است و یا بر اثر تجربه به بست آمده توجهی نداشتند و ييشتر اهتمامشان در اين بود که اطاعت اوامر کلیسا را بگنند و آرائی را که بر آنها فرض میگنند قبول نمایند، و برفرض اینکه بریکی از استادان دانشگاه بطلان يکی از آراء مورد اعتماد کلیسا آشکار میشدو باين امر یقین میگرد ناچار بود پیرو دستوری باشد که التزام بتعلیم سلمی را در دانشگاهها مقرر میگرد و رأی خود را درسینه پنهان بدارد و دانشجویان خود یا دیگرانرا بقبول آن دعوت نکند، همانطور که در نیمه قرن شاتردهم عده زیادی مانند (Reinholt) همین کار را کردند.

یا استادی که بطلان رأی معروفی را کشف میگرد برای تبلیغ و نشر رأی جدید خود ناچار بود از تدریس در دانشگاه استفاده کند، همانطور که امثال (Retskoos Reticus) کردند، زیرا اگر آنها بمیل خارج نمیشدند با فشار اخراجشان میگردند، همچنانکه در قرن بعد با (گالیله) این رفتار را کردند، این سه نفر بصحت نظریه (کوپرینیک) که قابل بدوران زمین گردخوار شد بود و آنرا مرکز عالم میدانست، کاملاً معتقد بودند، اما رینولد و ریتسکوس در ویتمبرک که مرکز فعالیت پروستانها بشمار میرفت هیزیستند ولی گالیله در ایتالیا در دانشگاه بینا بود و این دانشگاه مطیع اوامر کلیسای کاتولیکی بود؛ تحت نفوذ رجال آن بسر میبرد.

بهترین نمودار روحیه آن روز است که دانشگاهها افتخار میگردند که ملزم بتألیم سلمی بودند و از آن تخطی نکرده و از حقایق مذکور ده کتب مقدسه پافرادر نهادند، و اجازه نداوه اند که آراء و افکار جدیدوارد برنامه شان شود، و یکی از این اشخاص رئیس دانشگاه Douay است که

وقتی از موقعیت دانشگاه خود صحبت میکرد افتخار مینمود که مذهب کالیله را درخصوص گردش زمین در دانشگاه نپذیرفته است.

گذشته از این لف و سایر نویسندگان تاریخ فکر میگویند نفوذ تعالیم کلاسیک کلیسا بر دانشگاهها این مؤسساترا از مطالعه علم باز داشته، و حتی تعصّب مصلحین مذهبی که دشمن کلیسا بوده اند در خفه کردن فکر آزاد کمک کرده است، پس نهضت علمی جدید ناچار بود که در خارج از محیط دانشگاهها و حتی دور از پیشوایان اصلاح دینی پیشرفت کند ولی وقتی دوران واقعی جنبش شروع شد مخالفی برای دعوت بعلم و ترویج آن تأسیس شد که از نفوذ رجال دین بر کنار بود، و روی همین اساس در قرن پانزدهم دو آکادیمی فلورانس و ونیز تأسیس گردید و در فرانسه دانشگاه فرانس برای تبلیغ و ترویج علوم بوسیله فرنسوای اول تشکیل شد و در انتهای این دوره آثار بحث و تحقیق علمی ظاهر گردید، و جمعیت‌های علمی متعدد بوجود آمد و اسلوب بحث جدید را پیش گرفت، و ما در فصلی که از دوره نهضت بحث میکنیم این موضوع را مفصلتر ذکر خواهیم کرد.

محاكم تقییش :  
رجال کلیسا برای جنگ با عقل آزاد و نابود کردن پیروانش بدست گرفته بود، بهمین جهت لازم است نظری باین سلاح اندازیم.

زندقه در جنوب غربی فرانس در (لانگویدوک) انتشار یافت و با جدیت (البیچیها) رعایای امیر و حاکم نولوز پیشرفت کرد، پاپ انسنت از حاکم نامبرده خواست تازندگها از امارت خود بر اندازد ولی او اطاعت نکرد،

بنابراین خودکلیسا برای نابود کردن این دسته و بر انداختن زندقه قیام کرد، و اعلام کرد هر کس در این جنگ شرکت کند تمام گناهانی که مرتکب شده است بخشوود است، کلیسا در این راه مسئولیت جنگ خونینی بعهده گرفت و انواع عذاب و شکنجه را بر سر دشمنان خود ریخت و از زنان و کودکان هم صرف نظر ننمود و همه را مورد تعقیب قرار داد و بدار آویخت یا سوزاند و یا با انواع دیگر اعدام کرد تا مقاومت آنها را در هم شکست ولی تأثیر عقیده را نتوانست در نفوس آنها مستأصل کند و بالاخره این کشمکش در اوایل قرن سیزدهم (۱۲۲۹ م) با اطاعت کامل امیر تولوز پایان یافت، خطرناکترین نتیجه‌ای که این پیش آمد دربر داشت این بود که کلیسا در قانون عمومی اروپا این مبدأ را وارد نمود که: حاکم یا امیر هر ناحیه هنگامی تاج و تخت خود را مستحق خواهد بود که بوظیفه خود در خصوص نابود کردن زندقه و الحاد قیام کند، و اگر در اطاعت اوامر پاب راجع بشکنجه و آزار زندقه تردید کند، اورا مجبور باطاعت خواهند کرد و املاکش مصادره خواهد شد و بر جال واعوان کلیسا غرور خته میشود و خود او نیز در معرض توقيف و حبس خواهد بود.

با این ترتیب پاپها یا شریعت (بتو گرانی) برقرار نمودند که هر ولایتی ناچار بود در راه حفظ دین از هر تعدی و تجاوزی مطلع کلیسا باشد.

کلیسا باین اندازه هم اکتفا نکرد، بلکه شروع بتعقیب زنادقیو ملحدین در جاهای ویناگاههای سری آنها نمود زیرا برای نابود کردن آنها کافی نبود: وقتی قوی شوند و شروع بتظاهر نمایند فشار و شکنجه را در بارهایشان بکار برد ویا حکام و امراء را ملزم کرد هنگامی که قوی شده‌اند

در مقام مقاومت با آنها برآیند ، بنابراین کلیسا صلاح خود را در این دید که بیدار باشد و مراقب مصالح خود گردد و از مقتشین خود برای پی بردن باین دشمنان استفاده کند و محاکمی تشکیل بدهد که با احکام و مقررات سخت خود زنان قوم ملحدین را مروعوب سازد ، بهمین منظور در سال ۱۲۲۳ م پاپ گریگور نهم محاکمه تفتیش یا دیوان تحقیق *Inquisition* را تأسیس کرد ، و این روش را دستوری که در سال ۱۲۵۲ م از طرف پاپ انوشت چهارم صادر شد تأیید نمود ، و از آنوقت بوسیله آن دستور رژیم فشار و شکنجه در هر ایالت یا کشوری بمنزله جزئی از قانون اساسی آن بشمار رفت ، و این رژیم برای ازین بردن حرکت فکر آزاد سلاхи بود که در تاریخ سابقه و نظری نداشت .

برای بدست آوردن ملحدین و کشف حرکت الحاد نفوذ و قدرت پاپ تقویض راهبها شد و اختیارات مطلق و غیر محدودی با آنها داده شد زیرا در محاکمه تفتیش عضو بودند ، بعلاوه هیچ مراقبتی در اعمال شان نمیشد و هیچ مسئولیتی متوجه آنها نبود ، قوه مجریه حکومتها نیز در اجراء این دستور و برقرار کردن این رژیم مساعدت کرد و برای تعذیب زناندقوانین سختی وضع نمود ، و در این زمینه حکام و امراء متفسک و آزادمنش با آنهایی که غافل و نادان بودند یا کسان قدم بر میداشتند ، و برای مثال کافی است روشنی را که در قرن سیزدهم فردیلک دوم در اینخصوص اتخاذ کرده بیان کنیم و بگوئیم ، این سلطان قوانینی وضع کرد که خون ملحدین را مباح میکرد و مفرد میداشت کسانی را که دوباره بدين بر نگردند بسوزانند و هر کس را که توبه کند و بدين بر گردد بزنдан افکنند ، و هر کس را

که دوباره مرتدشود اعدام نمایند، و اموال ملحدین وزنادق مصادره و خانه‌های آنها را خراب کنند... و احکام دیگری که منافات کلی با شهرت او در میدان آزادی فکری دارد نیز صادر کرد.

این رژیم محکم و برقرار شد و محاکم تفتیش در سراسر جامعه مسیحی غرب شبکه ای کشتر که نجات از آن غیر ممکن بود، و احتجاج در همه جا باهم در تماس و اتصال شدند، و برای قیام با این مأموریت بایکدیگر شروع به مکاری نمودند، و اگر ملاحظه شود که انگلستان از این رژیم برکنار مانده برای این بوده است که آن دولت در عهد هانری چهارم و پنجم با طرز خیلی فجیعی زندقه را برآورد اداخته بود (در انگلستان زنادقه را روی آلتی می‌نشانند بطوری که در بدن آنها فرومیرفت و آنها را می‌گشست) این طرز اعدام فجیع در سال ۱۵۳۳ م موقوف شد ولی در عهد سلطنت ماری دختر هانری هشتم دوباره برقرار شد تا بالاخره در سال ۱۶۷۶ م بر افتاد محکمه تفتیش در اسپانیا موافقیت شایانی برای تأیید دین مسیح بدست آورد و توانست اقدامات مهمی در این راه بکند، رژیم تفتیش در اوآخر قرن ۱۵ برپا شده و تا اوآخر قرن گذشته برقرار بوده، و این رژیم در اسپانیا امتیاز خاصی بخود گرفته است.

یکی از وسائل بسیار مؤثر در تعقیب مرتدین و زنادقه (فرمان ایمان) بود، این فرمان عموم متدينین را در اختیار محاکم تفتیش می‌گذاشت. و بر هر کس واجب می‌گرد که بدون تردید و مسامحة تمام اطلاعات را که درباره ملحدین دارد در اختیار مرکز این محاکم گذارد و هر کس کوتاهی کند مقصراً و سزاوار عذاب دنیوی و روحی، و با این ترتیب کمتر کسی بود از شبهه و سوء ظن همسایگان و دوستان و حتی خویشان نجات پاید

و میتوان گفت برای مطیع کردن افراد وعیم نمودن قوه فکر آنها هیچ وسیله ای بهتر از این نبود، زیرا باین وسیله بود که شغل جاسوسی بمقام یکوظیفه دینی که از هر حیث سزاوار تمجید بود رسید.

اما روشی که در اسپانیا برای محاکمه متهمین بزنده معمول بود هر قاعده معقولی را برای تاکید حقیقت منکر بود، زیرا درنظر محکمه لازم نبود جرمی برای متهم ثابت شود، زیرا او را گناهکار تشخیص داده بود و باین قاعده هر کسی را توقيف میکرد و بزندان میافکند گناهکار بود و باید خود را تبرئه کند، خود قاضی مدعی او بود و هر کس بروضد متهم شهادت میداد اگر چه از مردم سابقه دار بود شهادتش مقبول بود، شهود اثبات جرم همه کونه آزادی داشتند ولی برای شهود دفاع شرائط سنگین وضع شده بود، مثلاً یهود و اهالی افريقای شمالی و نوکرها و خویشان متهم تا درجه چهارم حق داشتند دلایلی ضد متهم بیاورند و تقسیر اور اثبات کنند ولی نمیتوانستند بنفع او و در راه دفاع از او شهادتی بدھند، مبدئی که محکمه تفتیش شعار خود فرار داده بود این بود که: اگر صد نفر ییگناه و معصوم از راه ناحق محکوم شوندو با نوع شکنجه ها گرفتار شوند بهتر است از اینکه یکنفر گناهکار از شکنجه فرار کند، شرکت در امر تفتیش و تعذیب برای همه ثواب بود، مثلاً اگر کسی در دادن هیزم برای سوزاندن زندیق شرکت میکرد گناهکار بخشوده میشد، امامعلوم میشود خود محکمه بشدت و زشتی اعمال خود پی برده بود و میل نداشت متهم بظلم و توحش شود، از خونریزی خود داری میکرد واستعمال آلتی را که انگلکلیسیها برای کشتن زنادقه بکار میبردند جایز نمیدانستند. بنابراین قاضی محکمه اعلان میکرد که این زندانی ملحد است و امیدی در باز

کشت او نیست ، بعد اورا تحويل قوه مجریه حکومت دنیوی میدادند و  
و محکمه از قوه مجریه خواهش میکرد در مجازات مقصص مراعات رحم و مدارا  
 بشود ، و ظاهر آاینطور مینمود که قوی مجریه این خواهش را قبول نمیکرد  
 زیرا واقعاً چاره ای جزا عدام آن مقص نداشت و اگر غیر از این میکرد  
 متهم ب ترویج الحاد میشد ، قانون هم تمام حکام و امراء و کارمندان را ملزم  
 میکرد با سرع اوقات عقاب را درباره کناهکاران یکه محاکم تفتیش تحويل  
 آنها داده اند اجرا کنند ، و بکسانی که محروم از رحمت کلیسا شده اند  
 مهلت ندهند .

این محاکم موجب سنگدلی و بیرحمی مردم شده بود ، و روش آن  
 در شکنجه و مجازات کناهکاران تأثیر بسیار بدی در فقه جنائی سراسر  
 اروپا داشت ، بطوریکه (Léon) استاد و مورخ محکمه تفتیش تحقیق کرده  
 معتقد است که ، بزرگترین خطری که ناشی از محکمه تفتیش شد این  
 است که قسمت بزرگی از اروپا از آن پیروی کرد و آن روش تا اواخر قرن  
 هیجدهم درباره متهمین در اروپا معمول بود ،

اما (ژبون) معتقد است که دشمنی بالحاد نوعی از امراض و اگیر  
 شده بود ، و شاید برای این شیوع یافته بود که مردم میخواستند از اتهام  
 نجات یابند ، اما در هر حال زیان بزرگی برای ارزش واقعی حقیقت داشته  
 است زیرا قدر و منزلت انسان را در معرض خطر انداخته بود ، پس هر  
 شخصی ناچار بود و شاید بر خود لازم میدید که در صدد تلاش برای تقویت  
 عقیده دینی خود برآید و با آن ظاهر کند اگرچه فریب و ریاکاری باشد ،  
 اما تقدیر حقیقت و مراعات آن از لحاظ اینکه حقیقت است تا ابتداء  
 تاریخ عصر جدید و طلوع قرن ۱۷ مورد توجه نبود .

این محاکم ضریب بزرگی برای اخلاق داشته و موجب فساد آن شده‌اند زیرا بسیار دیده شده است که حсадت دانشمندان نسبت بهم موجب آن شده که بدون مدرک صحیح هم‌دیگر را متهم کردند، چنان‌که در اوائل قرن چهاردهم (۱۳۰۲ م) پیترواف آل بانو *Pietro of albano* قربانی همین نوع حсадت شد زیرا یکی از علماء طبیعی اورا متهم بزنده و جادوگری کرد، این دانشمند در سالهای (۱۲۹۲ - ۹۳ م) کتابهای ابراهام بن عذر را که در علم نجوم بود ترجمه کرده بود و بهمین جهت مورد حسد و اتهام گردید، اما کتابهای مذکور در سال ۱۵۰۶ م منتشر گردید، و چنین اتفاقی هم برای یکی از دانشمندان معاصر او *Jiovanni Sanguinacci* که معروف بمجدد وزنده کننده طب است اتفاق افتاده و با وجود شهرتی که داشت منکوب شد، زیرا از محاکمه‌ای که داورانش از دومنیکیهای ایتالیا باشند بعيد نمی‌نمود که با اذعان بخطا بودن اتهام و بی تغصیری متهم باز اورا مقصراً دانسته و محکوم کنند.

یکی از بزرگترین اقدامات محاکم تدقیق ترتیب دادن فهرستی از کتب زنده بود که مطالعه آنها برای متدينین حرام بود، و ما این موضوع را در فصلی که راجع بدوره نهضت ترتیب میدهیم روشن خواهیم کرد و در اطرافش بحث خواهیم نمود. (۱)

محاکم تدقیق سراسر اروپا را که مطیع و منقاد آن رژیم شده بود هر اسان کرده بود، و همین محاکم و سیله تحکیم نفوذ قدرت کلیسا بر مردم شد و همه را مروع نموده بود، اما با وجود تمام این فجایع نتوانست از

(۱) در فصلی که بآن اشاره شد خواهیم دید که تاریخ صحیح این فهرست از وقتی شروع می‌شود که فن چاپ اختراع شده است

جنیش عقل و تقدیمش جلوگیری کند، بلکه در همین وقت و در میان همین فشارها بود که آثار فرو ریختن کاخ حکومت دینی نمایان میشد، زیرا تاریخ شکنجه افراط میکند که بکار بردن قوه و تعقیب مردم برای افتعال آنها فایدهای ندارد، پس میتوان گفت که دوران شکنجه و عذاب با دوره ممتدی که داشت مردم را بسیار فقط مذهب عقل که موجود نیش در راه اشاعه اش شهید شدند تشویق نمود، اما در هر صورت با این طرز فشار بود که کلیسا خود را در حریم قدسی قرار داد که با آهن و آتش حمایت میشد: و با وجود این همیشه در میان بیم و امید بود زیرا دشمنان آزاد فکر شن این دژهای محکم را که ساخته بود مورد حمله قرار میدادند و از میان آتشی که افروخته بود بدون ترس و واهمه میگذشتند و مایه شگفتی بینندگان میشدند، علاوه بر اینها عده ای از اصلاح طلبان که از قبح اعمال کلیسا بستوه آمده بودند شروع بحمله نموده رجال آنرا مورد انتقاد قرار دادند و برای منهدم کردن کاخ نفوذ آنها شروع بکار کردند، اما متأسفانه این مصلحین در دشمنی با عقل آزاد با کلیسا و رجال آن همکاری کردند، و تاریخ نزاع این دسته از مصلحین دینی در سیاهی کمتر از کلیسا نیست بنا بر این خوبست در اینجا توافقی کنیم و بحر کت اصلاح دینی نظری افکنیم.

مذهب کاتولیک با صاحبان فکر آزاد و بطریف داران  
آزادی فکر دشمنی سختی نموده و با بی رحمی  
آنها را تعقیب و از هیچ ظلم و ستم درباره آنها فرو  
گذار نکرده است.

مذهب پرستان هم در این رفتار کمتر از آن نبوده و در رفتار زشت خود

از کلیسا عقب نمانده است، و شاید این ادعاهای ب بنظر بر سر زیر اپر و تستانها که بر کلیسای کاتولیکی روم قیام کردند نواز اطاعت شن سر باز زدند و سختترین حملات را آبان نمودند، و اصرار عجیبی در ارجاع دین بکتب مقدسه داشتند و اعتراض نمودند که کلیسا حق احتکار تفسیر آیات و نصوص- و اختصاص دادن این حق را بخود ندارد، و عموم مردم حق دادند که آیات و نصوص اطلاع یابند و سعی در فهم آنها نمایند، حقی را که کلیسا در بخشایش گناهان داشت از او سلب کردند و گفتند که پاپ یا کلیسا حق فروختن صکوک غفران و نواب و سعادت آخرت را ندارد، و چیزهای زیادی گفتند که مطالب آنها را باید در تاریخ اصلاح دینی خواند. اما در اینجا باید گفت که این ظواهر بعضی از نویسندهای کافرا که اطلاع‌افشان نسبت بحوادث تاریخی سطحی بود فریبداد و جنبش اصلاح دینی را بصورت جنسن عقلی درآوردند که دارد بدست مفکرین انجام می‌یابد که از حيث فکر و رأی و حسن نظر پیش از دوره و زمان خود بوجود آمده اند، و اگر این نظریه صحیح بود لازم می‌آمد مصلحین دین را ضمن طرفداران فکر جدید که این کتاب را برای بیان شکنجه و فشاری که از کلیسا و رجالش دیده اند، دانست و جزء شهداء طرفداران فکر آزاد آورد، ولی ما آنها در تاریخ شکنجه و عذاب در ردیف کلیسا قرار داده و با وجود دشمنی شدیدی که با آن داشته‌اند در ردیف رجال کلیسا آورده و از فشار و شکنجه‌ای که در راه دین دیده اند چشم پوشیده ایم، و از انضمام آنها بر جال کلیسا مقصود این بود که آنها نیز بطرفداران فکر جدید و آزادی آن فشار وارد آورده اند و این نظریه مامجوzi دارد، و اول این مجوزات این است که حرکت این دسته دینی بوده است نه عقلی، و اینها مردان دینی بوده اند که

خواسته‌اند روحیه عصر خود و عصر ماقبل خود را مجسم سازند، پس متفکرینی  
نبرده اند که بیش از دوره خود بوجود آمده باشند، و بهمین علت بود که  
ژشتیها و معاایب حرکات و اخلاق دین ملازم آنها بود، و نسبت به رچیز تازه  
تعصب بخراج میدادند و از هر نظریه جدیدی متنفر بودند نسبت با آن اظهار  
دشمنی میکردند.

پیشوایان اصلاح دینی برای رسوا کردن رجال کاتولیک و بیان معاایب  
آنها از عقل استمداد میکردند و بروش عقلی ملت جی میشدند و همین ظواهر  
بود که بعضی از نویسندها فریب داد و چشم آنها را از حقیقت قوای  
مخفی که این پیشوایان را رهبری میکرد کور نمود، و از روی اشتباه گمان  
بردند که عقل قائد آنهاست و در این حرکت اصلاحی رهبری شان میکند  
بهمین جهت بعضی از نویسندگان از پی آنها برآه افتادند اما جمعی از متفکرین  
توقف نمودند.

مثال لاویس ورامبو در دو کتاب خود که موسوم به (تاریخ عمومی)  
هستند درباره اصلاح دینی میگویند از مطالعه کتاب انجیل بوجود آمده  
و منتهی به تأملات فردی شده که یک عقل گستاخ و رشیدی آن تأملات را  
در دلهای اشخاص ساده‌ای ممکن کرده است.

ولی شاید بهتر باشد که بالوین و بیوری و امثال آنها هم‌غفیض شده  
و بگوئیم: که حرکت اصلاح دینی ناشی از یک انگیزه‌های عقلی بوده  
ولی استدلال عقلی در ترویج یا نضیج آن دخالت نداشته است، بلکه آنچه  
در موافقیت آن دخیل است عواطف و معتقدات دینی بوده است و بر منطق  
دینی که مملو با حساسات و عواطف بود پیشرفت و علاوه بر اینکه هیچ -  
رابطه‌ای با منطق عقلی نداشته میتوان گفت اصولاً عناصر تأمل و تفکر در

منطق آن بسیار نامحسوس است ، بعلاوه این اصلاح از اول امر برای دعوت بازادی فکر نبوده بلکه عبارت از انتقادانی بود که از تصرفات زشت اکلیروس میشد و در ضمن مردم را دعوت میکرد که ملزم باشند مطابق با انجیل عمل کنند و عقل را با آن نصوص مقید سازند ، و آنچه قابل ملاحظه است این است که در کشور هائیکه اصلاح دینی شاملشان شده است ، پادشاهان وارث حقوق و نفوذ و قدرت پایهای شده‌اند و رعایای خود را مجبور نموده‌اند پیرو دین آنها باشند و بهترین نمونه این نوع حکومتها همان حکومتی است که (کولون) در زنو تشکیل داد که جامع بین نفوذ دینی و دنیوی بود ، و نفوذ و قدرت خود را بر ملت مسلط نمود و آنرا مجبور ساخت دین آفای مصلح را بپذیرد .

فهم این حرکت اصلاحی در پرتو منطق دینی ضامن تفسیر نقاط تاریک آن و کاشف علت شکنجه و فشاری میباشد که پیشوا بیان این حرکت اصلاحی در حق طرفداران فکر جدید و رجال علم و فلسفه روا داشته‌اند زیرا برای کسی که خوی و عادات تدین و شور شدید آن رهبرش باشد و تصرفات عقلی در اعمالش نامحسوس باشد مانند (کولون) لحظه‌ای در اعدام مخالفین مذهبیش تردید نداشته ، و شرم نداشته باشد که مانند او بگوید خداوند اراده کرده است که انسان وقتی عهد دار جهاد دینی میشود رحمت و شفقت را از خود دور سازد .

حرکت اصلاح دینی موافق روحیه حصر خود بود و پیشوا بیانش یک برتری عقلی بر اهل آن زمان نداشتند و عاملی که با پرورش آن مساعدت کرد عقب نشینی و شکست قوه پاپ در اروپا و سقوط امپراتوری مقدس روم و روی کار آمدن کشورهای زورمندی بود که نفوذ دنیوی و سیاسی پاپ

ورجال روحانیت را محدود میکرد و حکومتهای جدیدرا تقویت مینمود. اصلاح دینی در آلمان شمالی پیروز شد زیرا امراء آن قسمت از اروپا با اصلاح مساعدت کردند تا از این راه استفاده کنند و املاک کلیسا را ضبط کنند و با امتیازات دیگری بدهست آورند، گذشته از این که سبب عمله پیشرفت اصلاح فسادی بود که از مدت‌های پیش در کلیسا رخنه کرده بود و اهتمام پاپها نیز متوجه مصالح دنیوی خود شده بود و بنابر اظهار بیوری این فساد بحدی بود که از قرن چهاردهم یبعد هر فردی از افراد ساکن اروپا با آن بی برده بود، و شدت احتیاج با اصلاح کلیسا را میدانست.

پس ظهور لوتر و امثال او را روحیه و احساس عصری ایجاد میکرد و هیچکدام بر زمان خود سبقت نجسته بودند، و قیام لوتر را نباید قیام عقلی جبار عظیمی بر عقیده‌ای دانست، بلکه باید آنرا شورش احساساتی پردازنهای دانست که با آکلیروس و بارجال دین درستیز بود، بهمین جهت کمال اشتباه است اگر گفته شود که لوتر با فراد حق داده است آراء مستقل خود را اظهار دارند و در قضايا بر حسب استنباط عقلی خود حکم کنند، یا اینکه گفته شود آزادی دین و مذهب را مقرر کرده است، زیرا هیچ موضوعی از عقول مصلحین دین دور از موضوع تسامح با نظریات و آراء مخالف با آراء آنها نبود، و اگرچه با این وسائل نفوذ پاپ را از این برند ولی نفوذ انجیل را جای گزین آن نمودند، ولی انجیلی که مطابق فهم لوتر و کولون بود، جنگهای منعی که بر پاشدن بزرگ برای برقراری آزادی نبود بلکه جنگهای بود که از تزاع بین عقاید دینی ناشی شده بود.

وشاید انصاف این باشد که بگوئیم مقامات متنفذ کاتولیکی در این سختگیری و فشار تنافضی از خود بخرج نداده باشند، زیرا بخود حق -

میدادند از دین حمایت کنند و در برابر هر متعددی و متعجسری از تعالیم آن دفاع نمایند، اگرچه در اختیار راه دفاع اشتباه کرده باشند، ولی فشار و شکنجه پروستانها نسبت بعلم منافی با مبادی و اصولی بود که پیشوایان اصلاح بآنها تصریح کرده و اساس قیام و انفصالشان از کلیسای کاتولیک قرار داده بودند، مثلاً از آنجمله تصریح کرده بودند که افراد حق اظهار رأی در مسائل دارند.

برای اینکه گناه این فشار و شکنجه که از طرف پروستانها یا کاتولیکها متوجه علم و فلسفه گردیده تحمیل آنها شود باید دو امر را در نظر گرفتو از اینها غفلت نکرد، اول آنکه پروستانها دارای نفوذی مانند نفوذ کاتولیکها نبودند و وقتی آن نفوذ و قدرت بوسیله کولون در زنو برایشان میسر شد، توهش و ظلم آنها کمتر از رفتار کاتولیکها نبود، دوم آنکه اگر کاتولیکها حقایق علم فلسفه را که معلم در دو قرن هفدهم و هیجدهم کشف کرده بود تحریم کردند مقامات پروستانی از آنها عقب نمانده و کوتاهی نکرده اند زیرا آنها هم منکر حقایقی شدند که علم زمین شناسی و زیست شناسی و انترولوژی کشف کرده بودند و دانشگاههای امریکا را از تدریس این علوم و اکتشافات منع کردند و این ممنوعیت بقراریکه هوایت میگوید تا اوایل قرن گذشته باقی بود. بعلاوه پروستانها در تفسیر حرفی والتزام لفظی بآیات و نصوص کتب کمتر از کاتولیکها نبودند و این تعصب در لوتر بحدی رسید که این نصوص را با همان تفسیر حرفی ظاهریشان یگانه مصدر تمام علوم طبیعی میدانست در صورتیکه در آن دوره یعنی عصر لوتر علم طبیعی شعار فلسفه و پایه تعلیم دوره جدید بود، با وجود این، لوتر تأویلات مجازی و تصوفی را رد کرد و رأی داد که علوم طبیعی وسیله ای برای خدمت بتفوی و صلاح هستند،

کولون نیز همین روش را داشت . و اگر لوتر بر خفه کردن آراء جدید و سوزاندن ملحدین اعتراض کرده است ، این اعتراض وقتی بوده است که در امور دنیوی و دینی خود مطیع امراء و سلاطین خود باشند ، و تصریح نمود که مرآمدولت باید حمایت دین از ملحدین باشد و قوتی دسته (آناباتیست) از او بر کشتند تصریح بقتل آنها نمود ، و باین ترتیب ملاحظه می شود که عقیده رهائی از فشار نزد کاتولیکها و پروتستانها بیک نتیجه رسید که عبارت از فشار و شکنجه باشد .

اما کولون فوق العاده نسبت با آراء خود تعصب بخر جمیاد و بر مخالفین خود سخت می گرفت و در دادن قدرت و تسلط کامل بحکومتها با لوتر هم رأی بود و تقویت دولتها را از راه کلیسا نیز تایید کرد و با این ترتیب حکومت و رژیم بنو کراسی رجال دین را که برأی و عقیده خود در هر چیز عمل مینمودند تایید کرد و خودش شخصاً چنین حکومتی در ژنو تشکیل داد و نفوذینی و دنیوی را در آن جمع کرد و باین وسیله توانست آزادی نظر عقلی را کمال کند و دشمنان خود را زندانی مابعد کند یا بسوزاند و یا اعدام نماید ، و رفتار او در کشن (سر و تیوس) بهترین کواه این گفتار می باشد ، زیرا سرو تیوس کتابی در رد عقیده ثلیث (ابوابن روح القدس) نوشته و باین عقیده تاخته بود و بر اثر علی که دسایس کولون از جمله آنها بود در لیون زندانی شد ، ولی توانست از زندان فرار کند و با سرعت خود را بژنو برساند و بعجایی پناه آورد که کولون حکومت خود را در آنجا تشکیل داده بود ، ویس از محاکمه محکوم شد و رأی اعدامش در سال ۱۵۵۳ م صادر گردید ، و (ملاتکتون) که سازنده مبادی شکنجه و فشار و تعذیب است این عمل را ستوده و آنرا بمنزله بهترین سرمشق برای احیال آینده

دانسته است، ولی این اجیال پستی و سرافکندگی خود را در برابر این جنایت حس کرده و حتی پیروان کولون نیز آنرا احساس نمودند بطوریکه بقرار گفته بیوری خود را در سال ۱۹۰۳ م مجبور دیدند که برای کفاره این جنایت که باید آنرا جنایت سراسر آن دوره دانست ضریحی بزر با کردند.

واقع اینست که نهضت دینی پروستانی نماینده نهضت تنویر *Enlignement* نمیباشد بلکه اصلاح دینی با تنویر افکار ضدیت کرده همانطور که آزادی فکر و نظر را در فشار گذاشته. بطوریکه هر وقت علم از ظاهر انجیل منحرف میشد لوتر (پروستانی) و پاپ کاتولیکی هردو یک طور در صدد مقاومت با آن برمیآمدند، گذشته از این در آلمان که قافله پروستانی تقدم محسوسی برای رسیدن بسر منزل کرده بود علم بطور ناشایسته‌ای شکست خورد.

اصلاح دینی باعتبار دیگر باز بطور غیر مستقیم جنبش آزادی فکر و عقل را عقب اندخته است زیرا کلیساً مورد حمله مصلحین مجبور بود از خود دفاع کند و برای تقویت نفوذ خود بهر وسیله‌ای دست بزند پس نأسیس محکمه تفتیش در روم و سانسور مطبوعات و تهیه فهرستی از کتاب هائی که مطالعه آنها بر مؤمنین حرام بود، وسیله‌ای برای مقاومت اصلاح دینی ورفع حملات آنها بود اما دروستانها اجباری در اتخاذ این تدابیر نداشتند و با وجود این چنانکه از تاریخ آزادی فکر برمیآید معلوم میشود که پروستانها اعم از لوتری یا کولونی یا انگلیکان اعدام را برای هر کس که با عقیده آنها مخالفت کند مقرر داشته بودند، دشمنی پروستانها با آزادی فکر و علم و فلسفه تا این اندازه بود که بزرگترین پیشوای آنها یعنی لوتر با ارسطو و تعالیمش مخالفت کرد و اوزا خوکنجس

ودروغگو نامید، و در باره کوپرنیک که اول دانشمند در تاریخ علم فلک و هیئت جدید بود همین لوتر گفته است ستاره شناس پست دیوانهای بوده کولون که دومین پیشوای پروتستان است هم از همکار خود نسبت به دانشمندان و مفکرین مهر باشتر بوده، اگرچه در حاشی و بدگوئی بپایه او نمیرسیده است، به حال او هم در قلمرو خود با آزادی فکر مقاومت کرده و هر کس از پیروان آن آزادی را بست آورده بازشت ترین وضعی معذب ساخته است، و از جمله مقاومت او با تفکر آزاد این است که اعلام نمود هر کس منکر مرکزیت زمین و دوران سایر کرات و خورشید بدور آن باشد کافر است.

گرچه باید از انصاف گذشت و باید گفت که اصلاح دینی بدون آنکه بخواهد یا قصد کند با موضوع آزادی فکر مساعدت کرده است و قطعاً این مساعدت با رضای پیشوایان آن بوده و نتیجه حاصله از آن هم بسیار کند و غیر مستقیم بوده است.

اما این مساعدت را این طور باید شرح داد که قضیه فکر آزاد و آزادی عقل به تنهائی نمیتوانست بر قدرت دینی فایق آید زیرا قوت نفوذ دینی مانع بود و آن قوه بر اثر تعدد قدرتهای روحانی ضعیف شد و بر اثر انتقادات سختی که اصلاح دینی بر این قوه کرد آنرا ضعیف تر نمود و بر اثر آن ضعف جنبش آزادی فکر بهتر توانت مقاومت کند، اما در محیط پروتستانی این امر تاحدی میسر تر بود زیرا در آنجا نفوذ روحانی در دست حکام بود و این حکام مصالح دینی و قضایائی و سیاسی داشتند که کاهی مجبور بودند از تعصّب دینی صرف نظر کنند و با این ترتیب طرفداران فکر آزاد برای نشر هماید خود فرصتی می‌یافتد.

اگرچه نهضت پروتستانی ضدکلیسا دراول امر مستند بر اقرار بحق قضاوت فردی یعنی مبدأ آزادی دینی بود، ولی پس از آنکه دین خود را ساختند و مقام خود را مستحکم نمودند این حق را بخود انحصار دارند و دیگران را از آن محروم نمودند، و این تناقض صریح موجب این بود که از نفوذ و قدرتشان بکاهد، زیرا معلوم نبود چرا باید مردم از کلیسای روم جدا شوند و بمذهب جدید لوتر بگروند و مستحدث اورا بپذیرند؟ تمرد و عصيان بر روم باید فقط متکی بعقل باشد و مادام که عقل اساسی تمرد و عصيان است شورش نباید بلوتر یا کولون یادیگری منحصر باشد مگر اینکه مردم معتقد باشند که یکی از اینها بوحی یا الهام تقویت شده است، و مردم مانند همین مصلحین خرافاترا قبول نکنند در این صورت هیچ چیز جز قدرت این مصلحین نمیتواند از قبول نکردن سایر خرافات که پیشوايان اصلاح متمسک با آنها هستند مردم را باز دارد . پس باید دید چه چیز مردم را متوجه مصلحین دینی کرد؛ در اینجا باید گفت مطالبه برفع احتکار کلیسا از تفسیر و تاویل کتب مقدسه و مباح کردن فهم آن کتابها برای همه، بود که مردم را متوجه شان کرد، اگر چه تدریس انجیل تا قرن ۱۷ در دانشگاههای آلمانی مورد قبول واقع شده بود بلکه باید گفت تا قرن گذشته انجیل در میان توده مردم خوانندگان زیادی نداشت، اگرچه مردم دیر متوجه مطالعه و خواندن انجیل شده اند اما قرائت آن در هر حال موجب یک جنبش انتقادی شده که تأثیر مهمی در آزادی دینی داشته و از همین جا نظریه عقلی و آزادی فکر تایید گردیده، اما انتقاد از انجیل در یک محیط پروتستانی بسیار بزرگ و در آنجا نموده، و فقط از این راه است که میتوان گفت مذهب پروتستانی آلت و وسیله‌ای شده که توائی عقل

را بر تفکر ثابت کرده و روش عقلی را تایید نموده و بنابرگ فکره بیوری خدمتی را که اصلاح دینی بدون فصد و بدون موافقت و رضای پیشوایان خود بموضع آزادی فکر کرده همین بوده است.

یک دسته دیگر از مصلحین دین هم این قضیه را بطور غیر مستقیم خدمت کرده اند، این دسته را پروتستانها و کاتولیکها متهم بالحاد کردند و مردم بطوری آنها را فراموش کرده اند که فقط وقتی موضوع اصلاح دین و تاریخ آن پیش می آید ذهن متوجه شان می شود، این دسته عبارت از (سوسینوزها) هستند و باید برای شناختن آنها در آنجا لختی تأمل، کنیم: سوسینوزها دسته ای از مردم ایتالیا هستند که مصلحین آزاد فکر :

در قرن شانزدهم بر کلیسا ای روم خروج کرده و منکر عقیده تثلیث شدند، و مبدأ توحید را برای مسیحیت قابل شدند و انکار خدائی مسیح را نموده و خدائی را برای (اب) یعنی اقنوم اول از ثالوث مقدس قابل گردیدند، اما کلیسا با این قیام مقاومت کرد و موفق نشد آنرا براندازد و آن دسته را مغلوب کند و عده زیادی از آنها با تهم الحاد بسمت سویس فرار کردند، ولی در آنجا کولون یعنی همان مصلحی که از کلیسا رو گردان شده بود با تعصّب زشت و منفود خود آنرا تعقیب کرد و از آنجارا اند بطوری که ناچار به قرانسیلوانی و لهستان فرار کردند، و در آنجا بود که عقیده خود را که مبتنتی بر مبدأ توحید بود منتشر ساختند، این مذهب را Fausto Sozziano ساخته و آنرا Socinus نامیده است، و اصول ایمان در نظر پیروان این مذهب در سال (۱۵۷۴) بد دانستن فشار و شکنجه بود، بعلاوه اینها قبول نداشتند که قوه وسیله خدمت بدین و تقویت عقایدش باشد، و اینها یک نتایج طبیعی بود که نظریات سوسینوزها

با آنها رسیده بود، زیرا اتباع این مذهب برخلاف لوتر و کولون، با آزادی حقيقی فکر دعوت می‌کردند و اصرار داشتند بهر انسانی حق حکم فردی در تفسیر و تأویل کتاب مقدس داده شود، پس باین ترتیب بروش عقلی که قائلین به تثیلیت از آن بی بهره بودند کمک کردند و در دعوت با آزادی نظریه عقلی سهمی داشتند و برای طرفداران این عقیده تاحدی وسائل اطمینان فراهم کردند، و در زیر تأثیر همین روح سوسینوزی بود که - Castellion of Savoy مبدأ تسامح دینی را در رساله‌ای اعلام کرد، و در آن از تعصب و کینه کولون انتقاد کرد و ازاو در قضیه سوزاندن (سروتیوس) بد گوئی نمود، و اهتمامی را که کلیسا در باره مسائل غامضه از قبیل تثیل و قضا و قدر *Predetermination* مسخره کرد، و اعلان نمود که اگر فشار و شکنجه و تعذیب با دین همراه شود دین عبارت از لعنت و زحمت و بلا - خواهد بود.

در لهستان سوسینوزها را دشمنانشان تعقیب کردند و آنها مجبور شدند با آلمان و هلند فرار کنند، ولی در هر حال تنها فرقه ای بودند که قابل بتسامح دینی شده‌اند، اما این نظریه را در آلمان (آناباتیستها) از آنها قبول کردند و اینها عبارت از یک‌دسته انقلابی دینی بودند که در اول امر پیرو لوتر شدند ولی بعد اعدام و ملایمت اورا نپسندیده از او جدا شدند، کلیسای کاتولیکی نیز جنگ خوین سختی با آنها کرد که منتهی بسحق آنها گردید. در هلند نیز دسته‌ای از ارامنه مبدأ تسامح را که اصلاح وارد کلیسای آنها کرده بود پذیرفتند، باید دانست که مذهب سوسینوزی اگرچه در آزادی نظر عقلی شرکت داشته، اما موجب تایید اتحاد محکم بین دولت و کلیسا نیز بوده است، در صورتیکه محقق است راهی که آزادی فکر

را میسر می‌کند و تمام موافع را از سر راه طرفدارانش بر میدارد، تفکیک دوقوه دینی و دنیوی از هم می‌بایشد، و این رأیی است که دسته (آناباتیسها) داشته‌اند، و ممکن است باز بمناسباتی در این کتاب این موضوع تکرار شود.

آخرین کلمه این فصل: آنچه در تزاع بین عقل و ایمان قابل ملاحظه است این است که نیروی دینی از حیث کمیت و کیفیت بزرگتر از نیروی عقل بوده و کسانی که قایل بکفايت و قدرت عقل بوده‌اند در تمام مدت این تزاع در اقلیت بوده‌اند، و عقل برای دفاع از خود در مقابل حملات دشمنان اسلحه‌ای جز منطق و دلیل نداشته است، اما قوای بسیار و متعددی در راه نفوذ و سلطه دینی می‌جنگیده‌اند، و علاوه بر این نیروها، وسایل فشار و شکنجه را نیز بکار بردند، و با وجود این باید گفت اسلحه عقل مؤثرتر و قوی‌تر و برندتر بود، بحدی که بارها دیده شده که دشمنان آنرا برای مغلوبیت طرف بکار بردند، و نقطه ضعف سلطه دینی همینجا بود و همین‌هم موجب فرو ریختن کاخ بلند - پایه‌اش گردید، زیرا وقتی پیروان قدرت دینی برای اقامه دلیل بر دشمنان خود ملتجمی بعقل شدند، منطق عقل در آنها تأثیر گرد و افقهای افکاری برایشان فراهم نمود که منتهی بنزاع و اختلاف نظر بین خود آنها شد، پس مثل این بود که وقتی عقل کم‌سلامح دشمنانشان بود باردو گاه آنها آمد ضد آنها قیام کرد و مغلوبشان نمود، و مادرفصلی که راجع بدوره جدید بحث می‌کنیم این نکته را روشن خواهیم کرد.



باندازه کافی از مظاهر قدرتی که برای رجال کلیسا آماده شده بود

بحث کردیم، و ملاحظه نمودیم مرجع آن قدرت طبیعت عقل بشری و خواص معتقدات دینی و تسلط جهل بر عقول مردم و امتداد نفوذ روحانیت بر اوضاع و شئون دنیوی حکومت بر قوای مجریه و اتحاد دشمنان کلیسا با آن در برانداختن نظریه عقلی آزاد بوده، و با این نفوذ و اقتدار وسیع توانسته است محاکم تفتیش را برای حکومت بر مردم و تحت نفوذ در آوردن دانشگاهها و تسلط بر علوم دینی و دنیوی، تأسیس نماید، و این مقامات متنفذ و صاحب قدرت برای دشمنان خود لیستی تهیه نمودند که نام و عنوان آنها و کتبی را که تأثیر نموده اند بنویسند تام‌مین از آنها استفاده نکنند با تمام اینها عالم اروپائی در میان این سیل بنیان کن مطیع و چشم بسته میرفت تا بالاخره باشروع دوره جدید، عقل این عالم را دعوت کرد و اروپا این دعوت را پذیرفت.

### مصادر این فصل ( باشتای آنچه در مطالب فصل ذکر شده )

1 - J . W . Draper History of conflict between Religion & science

( ۱۹۱۰ چاپ بیست و پنجم واين کتاب بفرانسه بنام : Les conflit de la Science et de la Religion ترجمه شده ۱۸۹۳ چاپ )

نهم ) ولی نام مترجم ندارد .

2 - Prof . J . B . Bury – A history of Freedom of Thought

3 - A . Dickson , White – A , History of the –

Warfare of Science With Theology in Christendom 2 Vols

4 - Ch Singer – Religion & Science ( Considered  
in their historical relations ( 928 )

۵ - فرح انطون : ابن رشد و فلسفه او .

۶ - محمد عبده : اسلام و نصرانیت .

## مصادر دیگر برای مزید اطلاع خواندن :

Ch Watts Freethought its Rise Progress and Triumph

S . Maréchal Dictionnaire des Athées 1800 -

J . M . Wheeler Biographical Dictionary of Freethinkers

W . E . H , Lecky Hist of the Rise influence -

of the Spirit of Rationalism in Europe 2 Vols

Vam Mildert Historical View of the Rise -

and Progress of infidelity 2 Vols

Science & Religion

Mr Briddle Natural Hist of infidelity and .

Superstition in Contrast with Christian Faith

Bonner Penalties upon Opinion

## فصل دوم عقل وايمان

## در فلسفه یونان و روم

تمهید : عقل بشری در تمدن‌های قدیم شرق قرنها در زیر  
فشار عقاید دینی واستفاده از آن در اغراض عملی  
بسربرد تا بالاخره بوسیله یونان از کلیه این قیود آزاد گردید، و در پناه آنها  
جوان و آزاده بسر برد! و کوشش خود را صرف خدمت (حقیقت) نمود  
و مشوقش در این راه فقط لذت عقلی بود، پس با این ترتیب یونانیها اول  
ملتی هستند که آزادی تفکر و بحث در تاریخ انسانیت را ابداع کردند، و  
همین امر با صرف نظر از تبوغ عقلی و ارث علمی که از خود باقی گذاشت،  
کافی است که آن ملت را در رأس مللی قرار دهد که پیشرفت بشری و تمدن  
مرهون خدماتشان می‌ساخت.

شاید مرجع اصالت این ارث آزادی عقلی از فشار عقیده دینی و نفوذ رجال آن باشد، زیرا فلسفه آنها ( تماماً یک وضع استثنائی که داشت و برایش بی آندازه مفید بود، و این وضع عبارت از آن بود که در برابر دینی که مبتنی بر کتب مقدسه‌ای باشد واقع نبود، اما در مصر و یهودا و ایران و هند کاربر عکس بود زیرا در آنجاها تنها موضوع این بود که بر حسب معمول و معروف در هر دوره و زمانی، دین بر فلسفه سبقت گرفته بلکه در آنجا دیانت بر اساسهایی وضع شده بود که آنها را اساسهای خداوندی میدانستند

امادر کشورها یونان از این قبیل امور یاقیود نبود، زیرا یونانیها کتابهای آسمانی مقدسی که بوسیله وحی رسیده باشند نداشتند و (اروی ولنیوس) و سایر شعراء قدیم که اسرار اولیه را میسر و دند، همه از پیش خود صحبت میکردند و مطالبی را که میگفتند بخداؤندی نسبت نمیدادند، و چون وضع شرک یا بت پرستی در آن کشور بیک صورت نبود و هرجائی بشکلی بود شرک و بت پرستی یونان نتوانست روش منظمی تأثیف کند تابعدها صورت دین خاص و دارای اساس خاصی باشد، مثلاً کاهنها بیک وجه مشترک و جامعه ویژه و تسلطی نداشتند، البته مردم آنها را احترام میکردند ولی اطاعت نمی نمودند، و روابط بین کاهن و مردم صورت منظم و تابع و متبع نداشت زیرا همه بحث از معتقداتی عمومی میکردند که در هر نقطه و محلی افسانه‌های محلی ییشماری عرف آنها را تغییر میداد، گذشته از این در آنجا جشن‌های مذهبی عمومی بود که انعقادشان الزامی نبود، غیبگویانی نیز وجود داشتند که مردم هر وقت احتیاج می‌یافتدند آنها مراجعته میکردند، گذشته از اینها بازیها و ورزش‌های عمومی نیز در آنجا بود. اما یگانه کتابی که مورد توجه یونانیها بود یک قصیده حماسی بود، ولی یک قصیده حماسی ممکن است عقلی را تسخیر کند و متوجه خود سازد اما موجب هدایتش نمیشود، قلب را مسخر میکند ولی ایمان دینی را آبان نمیدهد، فقط چیزی که دارد این است که بواسطه یادآوری جنبه‌های میهن پرستی احساسات شریف را تقویت نماید ولی راه و روش آخرت را نمایاند، پس میتوان گفت که یک قصیده حماسی، تورات یا زند و اوستا و یا منtras بر همنان یا فربان مثلت بود اینها نمیشود، واقع این است که فلسفه تنهادیان یونان بود.

عظمت فلسفه یونان کم‌هنوز فارا متعجب نموده و مدت ۲۵ قرن است

از آن درس میگیریم فقط در سایه استقلال و آزادی مطلق آن بوده است حال اکر زیر حمایت دین منظمی قرار گرفته بود آیا قواعد آن باین سهولت که ظاهر گردید ظاهر میشد؟ و یا آن زندگانی زیبا و قوی را دارا میشد یا آن تألیفات زیبا و بی مانند را برای عالم بوجود می آورد و آن میوه لذیذ و کوارا از آن چیزه میشد... آیا اکر این درخت پربر کست پربار از جویبار دیگری آب میخورد و مواد دیگری ریشه اش را تغذیه میکرد و مثلا ریشه اش از جویبار دین سیر آب میشد آیا پژمرده نمیشد و اینهمه خواص عجیب از میان نمیرفت؟ در آنوقت تاریخ افسانه‌ای آنها برای ملکات عالیه بازیچه‌ای بود، و خواص عالیه نفس مستغنی از آن نمیشد که روشن دیگری برای خود بجوید و در پی غذای مفیدتری برآید، من باید از آستانه حق تجاوز نکنم، بهمین جهت بر من خیلی ناهموار است که نعمتهاي دين را نسبت بمردم انکار نکنم، و بهتر میدانم که میان تمام ملل و اقوام بر فلسفه سبقت جسته باشد، با وجود این ناچار هستم که بگویم اگر دیانت یونانیها جدیت و حقیقتش بیش از آن بود که بود، قطعاً حقیقت علوم و فلسفه آنها کمتر از آن بود که دیده میشود، و آنوقت این امر زیانی بود که برای یونانیها و ما جبران ناپذیر بود، زیرا ما فرزندان آنها هستیم و مظہر استمرار زندگانیشان میباشیم «(۱)

این بود عقیده سان هلیر درباره علل نبوغ یونان.

عقیده یونگستون در  
علل آزادی فکر یونان  
و ما اظهار نظر خود و بحث در اطراف آنرا درباره  
این عقیده موکول بموقعي میکنیم که از عوقد

(۱) Barthémy Saint Hilaire بارتلمی سان هلیر، در مقدمه که بر

كتاب (عالم وجود کون و فساد) ارسسطو نوشته

ایمان در برابر عقل در قرن هفدهم ، بحث مینماییم .  
و در آنجا که امکان جمع بین نظریه عقلی و ایمان دینی را بدون آنکه  
معارض هم باشند که در مقدمه کتاب اشاره باآن نمودیم ، بیان میکنیم  
بعقیده فوق نیز رسید کی خواهیم کرد امادرا ینجا کافی است که گفته شود عقیده  
این دانشمند مفکر را عده زیادی از مفکرین دیگر نیز تأیید کرده و بحث  
مفصلی در اطراف آن کرده اند ، از آنجمله عقیده (یونگستون) است که  
وقتی در فصل دوم از کتاب خود (۱) در اطراف آزادی بحث میکند آنرا  
بیان مینماید .

این دانشمند مفکر علت نبوغ یونانیها را آزادی سیاسی میداند ،  
افلاطون را مثال میزند که در کتاب جمهوریت خود با کمال آزادی و  
مهارت عمیقترین مشکلات سیاسی را مورد بحث قرار میدهد بطوریکه  
حتی دانشمندان فرون بعد نتوانسته اند پایه اش بر سند .

در باره مفکرین دیگر آنحضر نیز میتوان همین نظریه را اظهار  
داشت ، اما گوته Goethe علت این برتری را در یونانیها (صدق نظر) مینامد  
که برای آزادی مطلق از قیود لاهوت و اخلاق و سیاست حاصل میشود ،  
این نوع آزادی اگر در عصر حاضر امری طبیعی بنظر میآید باید تصدیق  
کرد که در میان ملتی قدیمی مانند یونانیها موجب کمال تعجب بوده است  
سپس یونگستون بشرح نظریه خود ادامه میدهد و میگوید  
که بعضی از ملل هستند که اعتبارات لاهونی و اوضاع دینی آنها  
را بیندگی میکشد و این قبیل ملل وجود افراد شان مرهون

خدمت خداوند است و هر علمی را که موافق با این مرام نباشد از افق- زندگانی آنها دور مینماید ، مثلاً مسلمان از مجسمه سازی و نقاشی ممنوع است زیرا جسم انسان تنها ساخت خداوند است و دیگری نباید در این حق مداخله کند ، و باین اعتبار مجسمه سازی و نقاشی وسیله بت پرسنی میشوند ، بریهودی نیز تعطیل روز شنبه واجب است ، زیرا روز مقدسی است و مسیحی قرون وسطی ممنوع بود از اینکه معتقد به (انتیبود) باشد و باید عقیده داشته باشد که فسمت اسفل از زمین مسکون است ، و بنا بر همین ممنوعیتها بود که باید در باره زمین آنچه را کتاب مقدس گفته است پیذیرد و اگر عقیده یانظریه دیگری پیذیرد برایش ممنوع است .

و بعضی از ملل و اقوام هستند که اعتبارات و مقتضیات سیاسی آنها را بنده و مطیع کرده است ، و در اینکونه حالات آداب و فنون موجب بدگمانی میشندند زیرا برای مصالح دولتی زیان آور بودند ، و لذت‌های مشروع بر - اینکونه مملک حرام بود ، وزندگانی خانواده‌ها گاهی رنگ سیاسی بخود میگرفت ، مثلاً قدرت و نفوذ خانواده با مردبو دو زن فقط برای زادن و پرورش اولاد بود ، اما هر دو آنها آلتی برای خدمت بدولت بودند و این نوع عبودیت عبارت از خدمت فرد برای مصالح عامه بود ، که حتی در جمهوری افلاطون آثارش نمایان است ، و تاریخ اسپارت و روم و سایر دول مملو از این قبیل نظامات بود ، در اینکونه مملک وظیفه هر یک از افراد اینستکه خود را وقف خدمت می‌هن و یا خشنودی خدای خود کند ، و فشار بر آزادی او و محدود نمودن کوشش و حرکتش از همین جا بود زیرا مقید با امر و وظایفی بود که بر او تحمیل می‌شد و ناچار بود بخشنودی یا اکراه از آنها اطاعت کند .

از این نوع بندگی هیچ ملتی جز ملت یونان رهائی نداشت ، پس فقط در کشور یونان بود که افراد مالک شخصیت خود بودند و فردیت خود را حفظ نمودند ، و خود را قربانی راه خدا و میهن ندانستند ، و بنوغ این افراد در نظریات عقلی و دقت تأملات آنها از همینجا سرچشم میگرفت ، امادر سایر کشورها افراد بندۀ اعتبارات دینی و اسیر اوضاع سیاسی بودند ، و همین علت موجب محدودیت آزادی نظریه عقلی آنها شده بود ، چون در آنجا بحث و تحقیق در موضوعهای معین و مشخصی ممنوع بود ، و در غیر آن موضوعها شاید انسان ناچار بود آراء معلومی را که ازاو نبود پیدا نماید ، و اگر از حدود آنها تعماز کند گمراه و بد عاقبت خواهد بود .

اما نزد یونانیها هیچ موضوعی نبود که از مجال بحثشان دور بماند ، و مردم را مجبور نمیکردند که پیرو رأیی باشند که مر کز قدرت و نفوذ بر آنها تحمیل میکرد ، و چون این آزادی را داشتند در نظر آنها اصابت یا خطای در رأی یا کار نیکو کردن یا مرتکب عمل زشتی شدن برای آنها مساوی بود ، و شاید بر اثر این بود که نظریه آنها در اشیاء با حقایق آنها مطابق میآمد ، زیرا آنها باشیاء آنطور نمی نگریستند که مقامات مقتدر دینی یا سیاسی آنها را مجسم میساختند .

اما این آزادی مانع از فشار و سختگیری بر سقوط و انکسا کودا س و امثال آنها نشد ، فقط این فشار و سختگیری در اینجا بر اثر اغراض شخصی یا سیاسی بود ، بعلاوه مقایسه این فشار و سختگیری شخصی و اتفاقی با آن موضوع فشار و شکنجه های دینی دوره نهضت در ایتالیا انسان را ناچار از تعجب در برابر این یونانیها و آزادی آنها مینماید ، مثلا در طرف پنجاه سال ( بین سالهای ۱۵۶۶ و ۱۶۱۹ ) فقط در شهر روم پایتخت دو حانی اروپا

و Carnesecchio و aleao و Bruno را زنده سوزاندند، در تولوز.  
و اینی *Vanini* (را زنده در آتش افکنند و در شهر برن در سویس -  
کولونیها، چنتایل *Valentino Gentile* را اعدام کردند و کامپانیلا با کمال  
شدت و بیرحمی شکنجه دید و مدت ۲۷ سال در ناپل زندانی بود، و گالیله  
را مجبور کردند در حضور عده‌ای از راهبهای جا هل و مغورو خود را خوار  
و زبون سازد، و سارپی *Sarpi* با دشنه کشته شد.

والبته قربانیها منحصر باین عده نبوده و جمع کثیری بوده اند، بطوریکه  
 فقط محکمه تفتیش اسپانیا ۵۲۶-۲۳۴ نفر را مقصراً و محکوم کرد و متهم  
بزشترين جرمهاي آنروز كه الحاد وزندقه باشد نمود، بنابراین چطور ميشود  
این رشتهها را با آنچه تاریخ از آزادی فکر یونانی مسجل کرده است  
 مقایسه نمود.

بطور قطع افراد روشن فکر یونانی در عصر خودشان از ( هوپز )  
که در قرن هفدهم میز است و یا بیچاره تر از فلاسفه آلمان که صدو اندی  
سال قبل از این با تهم کفر از مناصب خود معزول شدند بد بخت تر نبوده اند.  
یونسکتوں پس از این بیانات تصريح میکند که آزادی فکر یونانیها که قبل  
از دوران خود بوجود آمده اند علی داشته که از همه مهمتر عبارت بوده اند از:  
(۱) دیانت یونانیها انتقاد اشخاص را می پذیرد، و رفتار آنها با  
خدایان بهترین شاهد است، و اکسانوفان در باره هم و هزیو میگوید  
که رذایل انسان و کارهای زشت اورا بخدایان نسبت میدادند، و آنها را  
تصورت انسان مصور میکردند و قابل بودند خدایان هم مانند انسان نقص  
دارند، یونانیها هر چیز را که موجب شکفتی آنها میشد خدامیده اند،  
و یونانی هر ای هر چیزی که در مظاهر زندگیش میدید خدائی قایل میشد

مثل اجاقی که اورا گرم میکردو غذا یش را می پخت، و خیابانی که خانه اش در آن بود، و اسبی که برای سواری و سایر خدمات بکار میبرد، و همسری که با او بسرمیبرد، و طفلی که از او بوجود می آمد، و طاعونی که گرفتار شده یا از شرش نجات یافته بود، همه آنها خدایانی داشتند که فکر یونانی آنها را ساخته بود، و همینطور بود عقیده اش در باره قوای مجرده مانند، ترس و خشم و مستی و وزش و دمو کراسی و حسد و دیوانگی و شکنجه و فساد و خواب و گرسنگی وغیره، تمام این قوا برای یونانی مجسم می شدند و در بعضی حالات مورد پرستش قرار می گرفتند، پس برای یونانی یک خدا وجود نداشت که بر مردم تحکم کند و با استبداد رفتار نماید، در آنجا خدایان زیادی بودند که ساخته دست یونانیها او زاده خیال خودشان بودند، و خیلی طبیعی است که مردم با مخلوق خیال و ساخته دست خود آزادانه رفتار میکردند، یونانیها بودند که خدایان را آفریده بودند، نه خدایان خالق یونانیها بودند، و برای همین بود که مفکرین یونان این خدایان را مسخره میکردند، در نظر یونانیها خدا مانند پادشاه خانواده ائی بود که افراد ملت همواره گوشزدش میکرد آنها اورا بآنمقام رسانده اند، و پادشاه آنها مقید است که در راه مصالحشان قدم برداد، و یکی از این مصالح، آزادی مطلق آنها بود.

(۲) علاوه بر آنچه گذشت یونانیها کتاب مقدسی نداشتند که قدرت خدائی آنرا از طریق وحی فرستاده باشد البته انجیل برای کسی که نیکو آنرا بکار نرد فواید بسیار دارد، ولی نصوص و آیات ساده اش بر اثر تأویل و تفسیر پر از تعصب یک معده جا هل خیلی زود موجب عقب اند اختن ذهن از ادراک حقیقت شد، مثل از آیات مزامین در باره خورشید و حر کتو سیر آن شکنجه

و تعدیب کالیله متولد شدزیرا او اظهار نمود که زمین بدور خورشید میچرخد  
و این قبیل شواهد درباره سوء تأویل و تفسیر، زیاد است.

اما یونانیها از اینگونه خطرها و پرتگاهها بر کنار آزاد بودند،  
و اگر (اشعار حماسی) هم را انجیل یونان دانسته اند، این تعبیر یا  
تشبیه مجازی و اعتباری است و باید موجب اشتباه شود.

بنی اسرائیل احکام و وصایائی داشتند که مقید بودند با آنها عمل  
کنند و ملزم به پیروی از آنها بودند، اما یونانی چنین وصایا و احکامی  
که از جانب خداوند میرسید نداشت، پس ناچار بود برای تمیز دادن  
صواب و خطاء و خیروشر، حق و باطل، وزیبائی و زشتی، و کمال و نقص از  
منطق عقل خود استمداد بخواهد و فقط عقل او کار خانه ساختن عقایدش  
بود، بهمین جهت هر کدام از تقالید دینی خود را که با منطق عقلش وفق  
نمیداد قبول نمیکرد، و این روش کاملاً عکس روش بنی اسرائیل بود،  
تدين یونانی کاملاً مانند تدين امروزی اشخاصی است که بکلیسا میروند،  
پس او تدين را آنطور که او گوستین مقدس یا باسکال یا ایومان و تولستوی  
و دیگران که در ردیف اینها هستند می فهمیدند، نمی فهمید، و خدا در  
نظر او آن نوع معبدی نبود که اعمال هریک از افراد بشر بسوی او برود  
و باز خدای یونانی در نظرش علت العلل هرچه در وجود است نبود، واز  
اینجا است که گفته اند علت بوجود آمدن فکر آزاد در آتن اولانبودن  
انجیل بود از طرف خدائی که یگانه معبد بشر است و ثانیاً اعتماد بعقل  
و اعتقاد بکفايت آن بوده است.

یونکستون با اظهارات خود ادامه میدهد و میگوید همانطور که  
یونانیها از فشار دین و قیود تقالید آن آزاد شده اند، از فیود سیاسی نیز

آزاد بوده اند، و با آنکه حکومتشان بر هموطنان وظایف سنگینی تحمل کرده بود، باز شخصیت فردی متلاشی شده بود، و هریک از افراد شخصیت خود را از لحاظ اینکه یکفرد یونانی است حفظ کرد و آنرا از فدایکاری برای مصالح جمعی مصون می نمود.

این آزادی بحدی بود که بسیار اتفاق میافتد که یکنفر همشهری تبعید شده از روی میل و اختیار در صف دشمنان وطن خود قرار میگرفت، آزادی سیاسی مانند آزادی فکری برای یونانی لازم بود زیرا بنابرگفته هرودت یونانی وقتی در فرمان حاکم مستبد ظالی بود جنگجوی ممتازی نبود زیرا در چنین حالی برای حاکم مستبدی میجنگید، اما وقتی از این قید رها میشد شجاعتش ظاهر میگردید و دشمن را نابود میکرد.

معروف این است که نزد (ایروپیوس) آزادی سخن مقام اول را حائز است، پس کسی که از این نعمت محروم باشد بنده زرخربدی است، و در یونان دولت کمتر در آزادی مردم در سخنوری و نشر آراء مداخله میکرد، و برای انبات این مطلب بهتر از نمایشنامه‌ای (ارستووان) که در تماشاخانه نمایش داده میشد و با کمال آزادی انتقاد میکرد هیچ دلیلی نداریم، و در جنگ پلوپونز آنها و سیاستمداران آنها از این اتفاقات بستوه آمده بودند، واگر افلاطون را مستثنی کنیم، میتوان گفت که تمام مفکرین و سیاستیون یونان کوشیده اند که شخصیت فرد را محترم شمارند و حکومت را مسخر برای خدمت فرد دانسته‌اند.

اما آزادی کامل در نزد چنین بت پرستانی آنگاه ظاهر میشود که برای نیکوکار و لایق کردن فرد در اظهارات خود در صدد متعجبی شدن پهشار قانون نمیشوند، و با برای اینکه نسبت بعیین خود وفا دار بماند

در صد اتخاذ احتیاطاتی بر نمیآیند ، پس باید تصدیق کنیم محیط سیاسی که یونانی در آن میزسته با محیط سیاسی امروزی ما تفاوت آشکاری دارد ، آنمحیط از صحبت در مرامهای طبقات و حفظ مصالح آنها و خدمت نظام وظیفه و تحریم مستی یا تعلیم دینی وغیره آزاد بود ، اگر چه ناچار هستیم که بگوئیم اسپارتیها این آزادی را نداشتند ، زیرا پرورش کودکان و آماده نمودن مردان برای أغراض جنگی بود ، و بهمین وسیله بود که فرد اسپارتی فدای مصالح دولت میشد وهمین امر بود که پریکلس علناً آنرا بد دانست و پست شمرد و راضی به منع حقوق فردی و تحریم آزادی نگردید ، و متمایل باین شد که فردا آزاد گذارد تا مورد اعتماد باشد و در خور انجام وظیفه خود واداء واجبش باشد .

بزرگترین هدف یونانی ، آزادی مطلق غیرمقيـد بهيج قيد و شرطی بود ، پس در اينصورت و با اين مبادى آيا تعجب آور است اگر عقل یونانی آزاد باشد ... ؟

در اينجا یونيـستون از شرح موجباتی که وسـيلـه آزادـي نـظر عـقـلي یـونـانـشـد فـارـغ مـيـشـود ، بـناـبرـاـينـمـيـکـوـئـيمـ بمـوجـبـ اـينـ عـقـيـدهـ وـ باـ اـينـ استـدلـالـ برـاـيـ بـدـسـتـ آـمـدـنـ عـالـيـتـرـينـ تقـدىـمـيـ کـهـ عـقـلـ بـشـرـیـ طـالـبـ آـنـستـ بـاـيـدـ آـنـراـ اـزـ فـشارـ دـيـنـيـ وـسـيـاسـيـ آـزادـ نـمـودـ ، وـقـيـامـ فـلـسـفـهـ وـعـلـمـ بـدـونـ اـينـ آـزادـيـ کـهـ بـعـقـلـ مـجـالـ مـيـهدـدـ درـ اـفـقـ تـفـكـرـ خـودـ جـولـانـ کـنـدـ وـ باـشـيـاءـ تـزـديـكـ شـودـ وـحـقـيقـتـ جـوـهـرـ آـنـهـارـاـ کـشـفـ کـنـدـ ، وـمـحـالـ بـنـظـرـ مـيـآـيـدـ ، الـبـتهـ آـدـابـ دـيـنـيـ هـمـ مـمـكـنـ استـ باـيـنـوـسـيلـهـ بـدـسـتـ آـينـدـ ولـيـ بـحـقـ آـنـهاـ وـقـتـهـ استـ کـهـ عـلـمـ وـفـلـسـفـهـ مـضـمـحـلـ شـونـدـ ، وـقـادـيـعـ آـنـهاـ بـهـتـرـينـ کـوـاهـ کـفـتـهـ مـاـ

میباشد.

اکنون خوبست که به بیان موضوع علاقه دین و فلسفه تزدیونانیها  
بر گردیم.

گفته شده که اشعار همر (ایلیاد و اویدیا) انجیل  
دین یونان و علاقه ای  
یونانیها بوده است ولی این گفتگو غلط است زیرا  
که بنظر عقلی داشت  
هیچ وقت یونانیها آن اشعار را وحی از جانب  
خدا ندانسته اند، و بهیچوجه با آنها جنبه دینی نداده بودند و با نفوذ عظیمی  
که آن اشعار بر روحیه یونانیها داشت هیچگاه در صدد مقید نمودن عقل  
و محدود کردن آزادی آن بر نیامده و از این ناحیه هم شباهتی بكتب  
دینی نداشته، و بهمین جهت انتقاد از آن اشعار پایه انتقاد از انجیل که  
غالباً با خشم و روش انتقامی همراه بود، نرسیده است، و اگر از این قصاید  
انتقادی شده بواسطه مطالب منافی عفاف ویست کردن مبادی اخلاقی بوده  
با وجود این باید گفت توده ملت دینی داشته و دین ملی مورد احترام  
بوده است، و خود ملت کسانی را که از دین بر میگشتند تعقیب میکرد و  
تسلیم داوران مینمود، اما آن دوره دارای سیاست منظمی نبود که منظورش  
محدود کردن یا نابود ساختن فکر آزاد و تعدیب طرفدارانش باشد، و  
بهمین جهت بود که معتقدات دینی از طرف مفکرینی که از فشار و شکنجه  
ملت و دولت ایمن بودند مورد انتقاد و سخریه قرار گرفت، و در بیشتر  
حالاتی که فلاسفه آزاد فکر یونان را بمحاجه کمک کشیده اند بر اثر علل سیاسی  
و اغراض خصوصی و شخصی بوده است.

و البته عاملی که این آزادی فکر را ایجاد کرد نبودن یک نظام  
و نفوذ روحانی بود، که کشیشهای آن در کشور دارای نفوذ و قدرت شوند

و بنا آن قدرت بر مصالح مردم مسلط کردند و طرفداران فکر آزاد و مفکرین آنها را در فشار گذارند و هر عقیده‌ای را که غرض از آن منhem نمودن معتقدات دینی و متزلزل نمودن تقایل آن است بر اندازاند .  
در یونان با آنکه بعضی خانواده‌های دینی دارای قدرتی شده بودند باز عبادات و مراسم دینی تحت نفوذ قوای دنیوی بود ، لفظ کاهن فقط در اعیاد و اقامه شعائر مگوش می‌خورد .

اما انتقاد از دین ملی بر حسب قوت و ضعف تفاوت داشت ، مثلا بعضی از فلاسفه چنانکه خواهیم دید ، بدون ملاحظه و باشد تمام معتقدات این دین را منhem کرد ، بعضی دیگر سعی می‌کردند که خود را از تعالیم آن آزاد کنند ، مثلا پیروان فلسفه فیتاگورس عقیده داشتند که خدایان دین عبارت از معانی هستند که از آن الفاظ مستفاد می‌شوند ، مثلا (مینروا) عبارت از خود حکمت است نه اینکه خدای حکمت باشد ، درباره سایر خدایان نیز اینطور می‌گفتند ، روایون نیز همین روش را متابعت کردند و گفتند خدایان قوائی از عالم وجود هستند .

وقتی در سال ۴۶ ق . م رومیها یونان را مسخر کردند علوم یونانی را در لباس لاتینی در آوردند اگرچه هضم این علوم از جنبه تجربی محض بطبع رومیها و تمایلات آنها کران آمد ، و مانند یونانیها عقل را برای لذت عقلی بکار نبردند بلکه آنرا برای خدمت بزندگانی عملی و مخصوصاً جنبه اخلاقی آن بکار بردند ، زیرا بطوریکه بیوری می‌گویند ، آنها در احترام نظریه آزاد عقلی از اسلاف یونانی خود پیروی کردند ، و مانند آنها آنرا در اغراض بکار نبردند و قابل باستعباد دینی آن نشندند ، این بود رویه یونان درباره آزادی تفکر که بطور اجمال بیان شد ، واژ آثاریکه

باقي گذاشته اند روح زنده و آزاد شان را ملاحم ظلم می‌کنیم ، و فروغ همین روح بود که بعدها عالم اروپائی را روشن ساخت ، یعنی در آنوقت که اروپا آنرا طلب کرد و برای بدست آوردن آثارش شروع به کاوش نمود و برای مغلوب کردن جهل و نادانی که قرون وسطی باقی گذاشته بود از آن یاری می‌جست بفریاد اروپا رسید و سراسر آن قطعه را روشن نمود ، و بهمین جهت کفته‌اند که تمدن اروپا در سراسر میدانهای علوم و معارف بشری بیش از هر چیز مدیون مبدأ آزادی فکری یونان است ، زیرا همان آزادی مصدر و منبع ابداع در نظر فلسفی و تفکر علمی و روش سیاسی و حتی اساس آداب و فنون بود ، زیرا حتی فنون و آداب اگر در سایه این آزادی واقع نمی‌شدند بطریق داران آنها از حق انتقاد محروم می‌شدند با یعنی پایه نمیرسیدند .

پس خوبست در اطراف این نظریه تاحدی مفصلتر بحث کنیم :

یونانیها از اقوامی تشکیل می‌باشند که اوضاع جغرافیائی سرزمین یونان آنها را از هم جدا کرده و بهمین جهت از حیث طبیع و عادات و تقالید با هم اختلاف دارند ، با وجود این در وحدت مظاهر همه شریک بودند ، ما فعلًا توجهی با اختلاف نظر آنها در تمایلات ارتقای یا مرآهای تجدد طلبی ، و تفاوت آنها در عمق نظر یا ادراک عالی ، نداریم ، و در اینجا می‌خواهیم فقط اقوامی را از ملت یونان مورد بحث قرار دهیم که روش آنها در تاریخ تمدنها تأثیر داشته و اطلاع بر احوالشان برای تاریخ ما لازم است بنابراین به (ایونیها و آتنینها) توجه بیشتری مبذول می‌شود .

ایونی مرکز و گاهواره نظریه عقلی آزاد بود ، و تاریخ علم و فلسفه بدست مفکرین آن شروع گردیده است ، و این از هنگامی بود که حد

وبرهان را در شناختن علل و ماهیات بکار برند، و از قرن ششم قبل از  
میلاد در صدد برآمدند که برای عالم وجود (کون) و تغییراتی که عارض  
آن میشود تفسیری قابل گردند و مبدئی را که از آن بوجود آمده است  
بشناسند، و باعقت و مصیر آن پی ببرند، واگر برای عقل یونانی در آن  
وقت میسر نشده بود که از فشار افکار دینی شایع در آنوقت خود را کاملا  
آزاد کند، لاقل برایش میسر شده بود که در راه انهدام آراء و معتقدات  
دینی در حالیکه از فشار دین و خود سری رجالش ایمن است بکوشد.

باید اکسنواون یا گز نفون را (+ ۴۸۰ ق. م) در طلیعه پیشوایان فکر  
آزاد گذاشت، و با آنکه از سایرین مقندرتر و خطرناک تر نبود، اماروشن  
او در برابر روحانیت دوره خود آزادی محیطی را که این فلاسفه در آن  
زندگی کرده اند برای ما آشکار میکنید، زیرا این شخص در شهرها  
گردش میکردو بنام اخلاق شکوتور دید خود را درباره معتقدات ملی که با آنها  
معتقد بورند بیان نمینمود و از آنها انتقاد میکرد و آنها را مستخره نمینمود، زیرا  
بعقیده او خدا یان را مردم که در معرض فنا هستند ساخته با خلق کرده و آنها را  
 بصورت خود در آورد و عوطف و احساسات و اصوات و اشکال خود را با آنها  
داده اند، و از همین جا است که مشاهده میشود خدا یان حبشهای و سیاه  
پوستان، سیاه و دارای بینی پهن هستند، در صورتیکه همان خدا یان در  
ترا کیمسفید و آبی چشم و موی سرخ میباشند، واگر گاوها و اسبها مانند  
انسان قدرت نقاشی را داشتند خدا یان را بشکل خود در میآوردند، در صورتی  
که خدا یکی است و برتر از جمیع موجودات است، و در صورت و تفکیر  
با بشر متفاوت است.

این حمله ای را که این فیلسوف ضد روحانیت معروف عصر خود

شروع کرد، اتهامی بود نسبت باعتماد مردم بشعراء مخصوصاً هم رکد بزرگترین مرجع افسانه‌های یونان بود، خصوصاً که اکسنوان با کمال بی‌رحمی از او انتقاد کرد و بر او ایراد گرفت که اعمانی را بخدايان نسبت میدهد که برای مردم عادی ننگ است و بشر اقدام بار تکاب آنها نمی‌کند، با وجود این هیچکس در صد بر نیامد از این انتقاد و سخریه دفاع کند یا آنرا محدود نماید و با متعرض منتقد شود و با آنکه هم را یک شاعر فاسقی معرفی کرده کسی در صدد آزارش برآید.

فلاسفه مادی قدیم سهم بزرگی نیز در متزلزل کردن افکاری که قائم برحسب مشترک بود داشته‌اند، و عقل را در نظر بعالم وجود (کون) متوجه جهات تازه‌ای کرده‌اند، و ما در اینجا بذکر هیرقلیط و دیموقریط اکتفا می‌کنیم:

هر دو اینها از تصورات دینی ملی بستوه می‌آمد و بهمین جهت مورد حمله اش قرار میداد، با وجود اینکه آزادانه انتقاد می‌کردند هیچ وقت افسانه و حکایات خیالی مانند افسانه‌هایی که کتب مقدسه بر مردم فرض می‌کردند، واز آزادی افکار بواسطه آن افسانه‌ها جلوگیری نمودند در برابر خود نمیدیدند.

اما دیموقریط برای وجود یک تفسیر آلی و مکانیکی قابل شد، و گفت هر وجود ناچار باید ابعاد و حرکت باشد و از جوهرهای فردی که وحدتها متناهی در وقت و غیر متناهی در عدد هستند تألیف یابد، و این جوهرها قدیمی و متحرک بالذات هستند و قابل تجزیه می‌باشند، واز تلافی آنها عالم وجود (کون) حادث می‌شود و از افتراقشان فساد واقع - می‌گردد، در طبایع مشابه هستند و از حیث شکل و مقدار (کیفیت و کمیت)

باهم اختلاف دارند، و هیچ موجودی در وجود یافت نمیشود که این تفسیر آلی شاملش نباشد، حتی نفوس بشری و کلیه خدایان، واز اینجحه است که پس تکوین و پانهادن بعالم وجود فساد بر آنها طاری شده است.

در آن دوره هیچکس از پیروان روحانیت بر این نظریه اعتراض نکردو بسیار خوب بود که کسی در آنوقت متعرض آن نشد و اگرچه این نظریه معرفت فراموش شود ولی در دوره جدید کسانی یافت شدند که در صدد زندگاندن آن برآمدند، و خیلی زود در ضمن تازه ترین نظریات ماده در علوم طبیعی و شیمی درآمد.

اما هر قلیط مقام معتقدات ملی و تقالید و عبادات را بایج را تحقیر کرد و بمنظور رد بر (ایلیها) گفت که اشیاء متصل در تغییر هستند و از اینجا است که ثابت میشود موجود جزئی منتفی الاضداد است، و باین ترتیب هر علمی ممتنع میگردد.

این شخص با این نظریه راهرا برای شک سو فسطائی آماده کرد، سو فسطائیها تقریباً سراسر نیمه دوم قرن پنجم قبل از میلاد را بخود مشغول کرده‌اند، و اینها عده‌ای از فلاسفه و معلمین بودند که از تفکیر در عالم وجود طبیعی منصرف شده و توجه خود را صرف بحث در مشکلات زندگانی انسان و علی‌الخصوص جنبه‌هایی که مربوط با خلاق و سیاست بود مینمودند.

اینها سراسر بلاد را میگشتنند و مردم را به پیروی از عقل میخوانندند و میگفتنند باید آنرا در تمام مشاکل انسانی حکم و داور قرارداد، ضمناً سرگرم بحث در اصل شناسائی و ادوات تفکیر نیز بودند، و در نظریه تغییر متصل اشیاء تابع هر قلیط شده و در آن تعمق نمودند تامنthe باین شدند که

فرد را مناطق اعتبار و مقیاس تمام اشیاء دانستند.

برابر پشتیبانی اینها استقلال فرد و احترام شخصیت و حمایتش از مداخله حکومت و یا جماعت در شئون او تقویت شد و بر اثر آن، فرد در میدان علم مناطق خطا و صواب و در میدان اخلاق مقیاس خیر و شر قرار گرفت و با وجود او اعتباری برای عرف و تقالید باقی نماند، بنا بر این خطا دیگر وجود خارجی نداشت و تجلی حقیقت ازل لحاظ اینکه صرفاً حقیقت است ممتنع گردید، مقام و شان علم نیز حفیر شد و ارزش ذاتی خود را از دست داد و نظریه اصلی راجع بنظر عقلی ازین رفت، و این اوضاع راه را برای استخفاف از عقاید رایج و تصورات ملی مهیا ساخت و این استخفاف وسیله انتقاد و حمله شدید و بی رحمانه با آن عقاید و تصورات گردید، دین و شعائر دینی و خدایان را نیز علناً مسخره کردند و مقصود آنها در این روش متابعت از منطق عقلی فردی و تمسک با آزادی تحقیق و نظر در تقالید و عقاید بود با این وضع جنبه فردی بر جنبه اصلی که آزادی فکر باشد چزبید، و بهمین جهت که بنا بقول بعضی از محدثین مانند تیودور و جومپرز، این دوره شباهت تامی بدوره تنویر افکار واذهان داشت،

واقع این است که این ترتیب تأثیر بی اندازه در مطیع نمودن قدرت در زمینه شک که مغرب نظریات صحیح بود داشته، و مسافرت های این دسته برای نمودادن روح شک در برابر نقل و روایت تأثیر بسیاری نمود، زیرا هر کس که معلوماتش منحصر ب تعالی و عادات وطنش بود محیط فکرش از آن اندازه تجاوز نمیکرد و آن معلومات را مافق شک و بحث و جدل میدانست ولی وقتی سفر میکرد و ملل دیگری را میدید و وجوده اختلاف آشکار میان عرف و عادات آنها را باعترف و عادات وطن خود میدید و مقایسه های دیگر و

سعیارهای فهم و تصور دیگری را ملاحظه کرد، یقین میکرد که اخلاق و ادیان بر حسب مکان اختلاف دارند، و چون باین رأی رسید هر سلطه و نفوذی در نظرش حقیر میشود و آنوقت خودرا قادر میبیند که بر جنبه قدس آن بتازد.

وشکی نیست این حرکات عقلی و بران کننده تزدیو نانیها نیز همانطور که همه وقت وهمه جاترود همه ملل متداول است، خاص یک اقلیت روش فکری بود، و امانتوده ملت توجه باحترام تفکری داشت که قائم بر افسانه های خود بود، و تمايلش باین بود که معتقد باشد براينكه آسايش وبقاء تمدنش مرهون اراده خدايان است، و هر کس در صدق اين خرافات و افسانهها شک بياورددشمنانش مجال داده است و برادر فشار گذارند، و همین حادثه در آتن پيش آمد، اين شهر در قرن پنجم قبل از ميلاد در آداب و فتوں مهمترین و شایان توجه ترین عموم شهرهای یونان گردید، و رژيم دموکراسی نيز در آنجا كاملاً برقرار بود وهم از نعمت آزادی تمام بهره مند بودند، و در سايه همین پيشرفت مدنی و حکومت دموکراسی کشمکش سیاسي در آنجا از هر قيدی آزاد بود، حکومت آتن هم در آنوقت بدست يك نفر آزاد فکر و آزاد بخواه يعني در دست پرييكلس بود، که با نظر عقلی آزاد دوره خود اتصال داشت، و از اين راه دوستی ميان او و يكى از فلاسفه سوفسطائي که انکسا گوارس باشد کمال استحکام را یافت.

این فيلسوف بهيچوجه معتقد بخدایان آنتيهای نبود، و پس از آنکه آنتيهای حمله ايرانيان را برکشور یونان دفع کردند، اين فيلسوف از (ایونی) متوجه آتن شد تا در آنجا به تعلیم پيردازد و با ورود او برای اولين بار فلسفه وارد آتن گردید، انکسا گوارس صريحًا خدايان را انكار کرد و عالم

وجود را مانند مادیها و طبیعی ها تفسیر آلی نمود ، در آنوقت دشمنان بر بکل در صدد برآمدند با آزار این فیلسوف پریکلس را معذب کرده باشند بهمین جهت قانونی درباره ناسزاگفتن بخدایان و هتك حرمت مقدسات وضع کردند تا هر کس ملحد شد یا نظریاتی بمردم آموخت که ارتباط بعالی بالا داشت در معرض عقاب فرار کیرد ، و باعتقاد آنها این فیلسوف از آن قبیل اشخاص بود بنابر این پس از وضع این قانون توانستند مقرر دارند که آنکساگوراس ملحد است و بخدایان آنها بدミکوید و آنها را غیر از ماده میدانند و مدعی است ماه سر زمینی است که در آن کوه و دره هست و خورشید که مورد ستایش آتنی است و صبح و شام برایش نیایش میکنند ، باسایر کواكب اجسام ملتهبی هستند ، بر اثر این اتهامات محکوم باعدام شد ، اما پریکلس توانست دوست خود را با پرداخت غرامت هنگفتی از چنگال مرگ حتمی نجات دهد .

اما بعد از آن ناچار شد از آتن مهاجرت کندوبه لمپساگوس *Lampsacus* در آسیای صغیر ؛ پناه ببرد و تا دم مرگ در آنجا با احترام بسربرد .

اگر در اینجا دیده شود که دشمنی سیاسی دین را وسیله فشار قرار داده نباید موجب تعجب شود ، زیرا در این دوره حوادثی وجود داشته که مدلل میدارد حمله بعقاید دینی احساس مردم را برانگیخته و کینه آنها را ظاهر ساخته و وادار بانتقام کرده است ، مثلا ( پروتاگوارس ) یکی از بزرگان سوफسطائی کتابی درباره خدایان نوشت و در آن گفت : اما راجع بخدایان میگوییم که یقین بوجود یا عدم آنها ندارم ، و عمل زیادی هست که عجز مارا از دانستن این امر ثابت میکند ، واژ آنجلمه غامض بودن موضوع و کوتاهی عمر انسان است .

این شخص متهم شد که بخدا یان بد گفته و حکم باعد امش صادر شد ،  
و کتابش را در ملاء عام سوزانندید ، ولی او فرار کرد و بسمت آتن رفت اما  
در آب غرق شد و مرد .

با وجود این باید دانست تزاع ایمان و عقل در این دوره در تاریخ  
خود اشاره بسیاستی نمیکند که برای قلع و قمع آزادی فکر و شکنجه  
و آزار طرفدارانش مقرر شده باشد، زیرا اگرچه کتاب (پروتا گواس) سابق  
الذکر طعمه آتش شد و تمام نسخهایش جمع آوری گردید، اما در همان وقت  
کتاب (انکسا گوراس) که آراء همکار خود را در آن شرح و بسط داده بود و آن  
همکار یعنی پروتا گوراس؛ برای آنها محاکوم شده بود، درسر کوچه و خیابان  
های آتن بوسیله کتاب فروشی های متحرک بازداترین قیمتها فروخته میشد  
بعلاوه افکاری که مسایر منطق عقل بود و با روحیه عرف متداول سازش  
نداشت، در همان وقت در تماشاخانه ها بمعرض نمایش گذاشته میشد ، اگرچه  
نمایشهای دراماتیک در اعیاد یکی از خدا یان که دیونیسوس Dionysus باشد  
دارای وقار و ابهتی دینی بود ، ولی در هر حال اینهمه سر کشی و گستاخی  
گاهی مردم را بر می انگیخت ، مثلا (ایروپیدس) شاعر معروف کاملا -  
طرفدار نظریه جدید عقلی بود در نمایشنامه هائی که تهیه میکرد غالباً بزرگان  
پهلوانان نمایشنامه هایش آرایی اظهار میشد که با عادات و رسوم مردم  
منافقی بود و دارنده این عقاید و آراء را در زمرة ملحدین در می آورد و  
بهمین جهت یکی از سیاسیون ملی آن شاعر را متهم نمود که بخدا یان و  
عقاید مردم بد میگوید .

چنین مینماید که در نئت اخیر از قرن پنجم قبل از میلاد ، جنبه  
الحاد در میان طبقه روشن فکران رسوخ عمیقی داشته ، زیرا در این مدت

کوتاه عده بسیاری از طرفداران باخود نظریه عقلی را در برداشته که نفوذشان ضامن آزادی تفکیر بوده، واژه حرکت منظمی که برای برانداختن رأی آزاد پیش آید قدرت جلوگیری و دفع داشتند، اما قانون سابق الذکر هنوز وجود داشت و خطری محسوب میشد زیرا همه وقت ممکن بود آنرا در راه اغراض حزبی و نظریات شخصی بکار برد؛ و شکی نیست که بعضی از محاکمات و اتهامات آن دوره که شرحتان بمارسیله بر اثر همین اغراض بوده است اگرچه بعضی از آنها میتوان بر اثر تعصب صرف دانست؛ و با گفت ترس از انتشار تفکیر شکی سو福سطائی و قوی شدن نفوذ آن باعث گردیده و غرض آن بوده که از سرایت این افکار از طبقات روش فکر بسایر طبقات جلوگیری شود؛ زیرا مبدأ اصلی که یونانیها برآن متفق بودند و بعد رومیها از آن متابعت کردند این بود که دین برای همه ضروری و لازم است؛ و بصلاح میهن و افراد آن نیست که مردم از قبول دین روگردان شوند و از تعالیمش منصرف گردند؛ این نظریه متفق علیه بود و حتی کسانی که معتقد بدیانت نبودند و عقاید دینی را قبول نداشتند؛ بلزوم آن مانند یک آئین سیاسی معترف بودند؛ بهمین جهت در نظر عامه و عادات و متن منداوله جایز نبود که فلاسفه در صدد نشر حقایقی که مردم را بجنیش می آورد و آراء را مشوش میکرد؛ برآیند بلکه عادت براین جاری بود که اشخاصی که ایمان بمعتقدات ثابت ملی ندارند طوری زندگی کنند که تصور رود تابع دستور آنها هستند؛ و مانند امروز تظاهر باعتراف با آنها نماید.

هر کس قراط و علل آن: چون سخن ما در اطراف آزادی نظر عقلی یونان است، ناچار هستیم از مرکس قراط و علل آن

نیز سخن کوئیم، این شخص روش معروف خودرا ادامه میداد، در موقع مباحثه خود را بنادانی میزد و پرسشهاei از طرف خود مذکور که او را بشک می‌انداخت ووجه تناقض را در گفتار طرف آشکار می‌ساخت و سفر از باین ترتیب پرستش‌های خود را ادامه میداد تا با کمک عقلی که از عوارض اشیاء می‌گذرد و به ماهیت های آنها میرسد، حقیقت را آشکار می‌گرد، علم صحیح نیز همین بود، اما سفر از با این روش و این نحو امتحان که برای آشکار کردن نادانی طرف بکار می‌برد کینه و دشمنی عده زیادی از هموطنان متنفذ و باز را ضد خود تحریک نمود.

سفر از شاگردان خود را وادر می‌گرد که معتقدات ملی را با منطق دقیق عقلی مباحثه و جدل مورد تجربه قرار دهند، و آنها را تشویق می‌گرد رأی اکثریت و با مقررات سلطه حاکمه را در موقع اصدار احکام برای جریان امور کود کورانه نپذیرند؛ زیرا رأی اکثریت نمیتواند مقیاسی برای حقیقت باشد؛ وعادت شایع و متداول نباید دلیل صحت یک رأی یا بطلان فکری بشود.

در میان شاگردان او عده‌ای بودند که از بزرگان فلاسفه نسل بعد از او بشمار می‌روند و شهرتشان از حدود آتن تجاوز کرد و تاریخ عقل «شر را بوجه عام پر نمود.

روشن سفر از در بحث و جدل طوری بود بکسانی که بالا و طرف می‌شدند بر می‌خورد و عزت نفس آنها را جریح‌دار می‌گرد بهمین جهت از او بستوه آمدند و آرائش آنها را در فشار گذاشت و از مظاهر ستوه آمدند آنها این بود که در سال ۳۷۶ ق. م (۱) ارسطو دان داستان موسوم به (ابرهای)

(۱) این تاریخ درست در لیماید چون تاریخ قبل از میلاد نزولی است نه صعودی و این تاریخ ۲۳ سال بعد از مرگ سفر از نهان میدهد - مترجم

خود را نوشت، و در آن سفر اطراف در فضا نمایش داد که مراقب است: وضمناً باونسبت انکار خدایان را داد، و متهمنش نمود که بشائگردان خود ترجیح باطل را بر حق القامیکند؛ وضمناً اعدام او و شائگردانش و سوزانند مدرسه‌اش را تقاضا کرد، اما این مطلب از صفحات کتاب این نویسنده تجاوز نکرد.

واگر اینگونه تظاهرات را که از طرف دشمنانش میشد و دلیل بر نفر نشان ازاو بود استثنای کنیم؛ خواهیم دید بدون آنکه صدمه ای بر اثر تعالیم و آراءش باور نسند، تادوران پیری مشغول تبلیغ عقیده خود و تعلیم هموطنانش بوده است؛ اما چون بسن ۷۰ رسید در سال ۳۹۹ ق. م سه نفر از بد خواهانش ازاو بمحکمه شکایت کردند و متهمنش نمودند که منکر خدایان شهر است؛ و اذهان مردم را متوجه خدایان دیگری میکند؛ و عقل جوانان را فاسد مینماید؛ و برای دفع شر او تقاضای اعدامش را نمودند. برای یونانیها آسان رقابل تحمل نبود که کسی منکر خدایان آنها بشود؛ زیرا از تقالید مقدسه آنها بود و کسی اجازه نداشت که متعرض آنها شود و یا بزشتی یاد کند؛ اما سفر اط اینطور نبود که میگفتند و در واقع معتقد بخدایان متوجه آنها بیش بود؛ و مواطن بود در شاعر دینی حضور یابد و شرکت کند؛ و ظاهرآ اتهام او باعتقاد بخدایان دیگر برای این بود که ادعا میکرد بعضی اوقات صدائی میشنود که او را از ارنکاب بعضی کارها نهی میکند؛ و اتهام اوراجع بفاسد کردن عقل جوانان ظاهرآ برای این بود که شائگردانش را از دیانت ملی متنفر میساخت، و آنها را به تفکر مستقل آزاد فائیم بروش و قانون عقل نشویق میکرد.

برای محاکمه او محکمه ای از ۵۰۲ دریا نورد و تاجر نشکیل یافت

که هیچ آشنایی با بحث فلسفی و مجادله عقلی نداشتند؛ سقراط منکر تهمت‌هائی شد که دشمنان باو نسبت داده بودند و مدعی شد که با یک اراده خداوندی و بدون انتظار داشتن منفعت شخصی دعوت بصلاح و رستگاری می‌کند؛ و اعلان کرد برفرض اینکه محکمه رأی به بیگناهی او بدهد به تبلیغ و اظهار آراء خود ادامه خواهد داد. زیرا انجام وظیفه را بر زندگانی ترجیح میدهد و از مرگ نمی‌هرسد؛ در پایان دفاع خود نیز اظهار داشت برخلاف عادت جاری مانند سایر متهمین از قضات خود طلب ترحم و گذشت نمی‌کند، بالاخره با اکثریت آراء (۲۸۱ مخالف ۲۲۱ موافق) محکوم گردید، قانون باو اجازه میداد خودش نوع مجازات را اختیار کند ولی سقراط قبول نکرد زیرا اختیار مجازات را بمنزله اعتراف بگناهی میدانست که مرتكب شده بود، و اعلان نمود سزاوار آن است که برای خدمتی که در مدت عمر خود گرده است مورد تقدیر واقع شود؛ پس خوب است پاداشش این باشد که باقی عمر را با خرج دولت بسر برد.

سقراط بر اثر اصرار شاگردانش حاضر شد با دفع غرامتی خود را نجات دهد ولی قضات که با او کینه داشتند با اکثریت نزدیک بتام او را محکوم بااعدام نمودند؛ فیلسوف یونانی این حکم و بارضا و اطمینان تلقی کرد واعلام نمود که مرگ امر نیکی است که نباید از آن بهراسیم یا نفرت داشته باشیم؛ بعداز آن شاگردانش وسیله فرار را برای او آماده کردند؛ اما سقراط قبول نکرد که با فرار خود نسبت بقوانین وطنش خانت کند؛ بنابراین صبر را پیشه ساخت و هو کس از شاگردان و دوستان و خویشاوش اظهار پیتابی کرد مورد ملامت و توبیخ او شد؛ همسرش در زندان باو گفت: آیا ترا بناحق و بیگناه بکشند؟ سقراط با کمال اطمینان و بدون ترس باو

پاسخداد : پس مایل هستی که در اعدام من برق باشند .  
و وقتی موقع اعدام رسید جام زهر را با کمال اطمینان سر کشید  
و حتی ته مانده را خورد و شهید دست دموکراسی شد .

این شکنجه تنگین اگرچه بنام دین صورت گرفت ولی برای دین  
نبوzd زیرا اگر چنین بود باید قبل از دوران پیری دچار آن شده باشد ،  
پس بطور قطع مرجع آن خیانت اغراض شخصی و علل سیاسی بود که اولی  
را خود باطریز سؤال وجوابش مسبب بود و دومی بر اثر حمله اش بر مرام  
دموکراسی مهیا گردیده بود .

اما اتهاماتی را که آتن متوجه سفراط کرد ممکن است متوجه  
( زینون ) مؤسس ( رواییه ) نیز بشود و با وجود این معروف است که وقتی  
زینون در ۹۸ سالگی در گذشت ، شهر آتن برای تکریمش آماده شد و تشییع  
اورا سمی قرارداد ؛ و متصدیان امر فرمانی صادر کردند برای نکه بر اثر خدماتی  
که زینون انجام داده سزاوارده است از طرف میهن مورد تقدیر واقع  
شود ، و در همان فرمان از کوششی که در این نشر فضیلت و ترویج حکمت مبنول  
داشته ستایش نموده اند ، واژ طرف میهن تاج زری با وهدیه شدو مقدر گردید  
در مقبره بزرگان مدفون شود ، و در حقیقت اگر آن اغراض سیاسی و کینه  
های شخصی نبود سفراط سزاوارتر باین قدردانی از آتن بود .

فاجعه سفراط را شاگردش افلاطون در ( احتجاج سفراط ) مجسم  
کرده و اشاره بشرح انها کرده و با یک دفاع قابل تمجیدی آنرا دکرده  
و بعد موضوع پیشه هاد ( اگرمیتون ) را راجع به فراد سفراط و مقاومت  
سفراط را در برابر این پیشه هاد شرح داده که از هر حیث قابل تقدیر و ستایش  
است ، و ما اکنون میخواهیم دو مبدأ عالی را که در آن دفاع هست و در محکمه

سفراط ثبت شود در اینجا اقتباس کنیم و آنها عبارتند از :

(۱) برفراز واجب است زیر بار هیچ قوه ای که بخواهد آرائش را محدود کند بهیچوجه نمود اگر چه عدم قبولش برای او خطر داشته باشد ، بنابراین باید فکر و رأی را که باطل میداند قبول ننماید ، سفراط با این دفاع عقل انسانی را بیش از انتظار بزرگ کرده آنرا مافوق هر قانون وضع شده قرار داده است ، او معتقد بود در آراء خود وحی راهنمائی را که فوق طبیعت بشری است گوش میکند ، وقتی متصدی هدایت مردم میشود از مصدري عالي باو کمک میشود ، بنابراین زندگانی خود را وقف مباحث فلسفی کرده بود و اعلان مینمود که مرگ را بر کوتاهی کردن در اداء وظیفه ترجیح میدهد در اثناء محاکمه بداران خود میگفت : اگر شما بشرطی مرا آزاد کنید که از بحث در حقیقت صرف نظر کنم ، بشما میگتم . مردم آتن از شما سپاسگزارم ، ولی من ترجیح میدهم اطاعت خداوند را که معتقدم مرا برای انجام این وظیفه مقدس خواسته است بپیروی از رأی شما مقدم بدارم ، و مدام که نفسی دارم ، و در خود قوه ای احساس میکنم من از اشتغال بفلسفه و تعقیب دائمی بحث و صحبت کردن با هر کسی که ملاقات میکنم دست بردار نیستم ، و بهمه کس این گفتگو تکرار خواهم کرد که آیا وقتی بثروت علاقه می یابی و با آن تعلق خاطر پیدا میکنی ، و اصراری برای تحصیل حکمت نمی نمایی و اهمیتی بحق نمی دهی و برای پروردش روح و نفس خود نمی کوشی ؟ آیا خود را پست و حقیر نمی بینی ؟ . من نمیدانم مرگ چیست ؟ شاید یک امر طبیعی باشد ، ولی بهر حال من از آن بیم و هراسی ندارم ، امامطمئن هستم که خود داری شخص از انجام وظیفه بدون شک بسیار بد و ناپسند است ؛ پس من آنچه را که محتمل است

طبيعي باشد بر آنچه محققاً بد و ناپسند است ترجیح میدهم.

(۲) سقراط اصرار دارد که آزادی بحث و تحقیق برای مردم مفید است، بهمین جهت آنها میگوید درمن شخصی میبیند که شمارا بر اشتباهاتان آشنا میکند و با کمال مواطنیت میکوشد شمارا هم سرزنش و هم قانع میکند؛ و با متحان آراء شما ادامه میدهد؛ و در صدد است که برای شمامدلل کند که آنچه را تصور میکنید میدانید با آن جا هل هستید؛ و عالیترین کارهای نیک از همین موضوعها که هر روز در آنها بحث میکنم بدهست میآید و هر زندگانی که با متحان این بحث و مناقشه سرفود نیاورد سزاوار نیست که انسان با آن دلبستگی داشته باشد.

این اظهار که از خیال فیلسوفی سرزده اولین دلیل عقلی بر آزادی فکر است.

تقریباً هفتاد سال پس از مرگ سقراط (۳۲۳ ق.م.) اسکندر (مقدونی) شاگرد ارسطور در گذشت؛ و پس از مرگش دیموستن و پیروانش شروع بتعقیب بیگانگان نمودند؛ و ارسطورا متهم بالحاد گردند؛ بنابراین مدرسه خود را به (ساوفراستس) سپرد و خود فرار کرد و گفت: (لزومی ندارد که بمردم آتن مجال بدهم تاجنایت دیگری در حق فلسفه مرتکب شوند) افلاطون در اوخر روزگار خود (جمهوریتی) خیالی وضع کرد و رژیم آنرا یک رژیم دینی فراهم کرد که با دینی که رایج و شایع بود اختلاف زیادی داشت؛ و بر مردم آن جمهوری واجب کرد بخدایان تازه‌ای اعتقاد داشته باشند والا در معرض عقوبت مرگ و زندان واقع خواهند شد؛ و از هر گونه آزادی بحث و مجادله درخصوص این رژیم سخت که برای طبقات وضع کرده بود جلوگیری کرد؛ اما عجب این است که اهمیتی

حق بودن دین و باطلان افسانه هانمیداد؛ و از دین جنبه منفعتش را در میدان اخلاق طالب بود؛ در باره افسانه و خرافات هم میکوشید آنها را بصورتی درآورد که برای اخلاق مفید باشند، البته مبتلته بیزاریش از افسانه های ملی بطلا نداشت آنها بود؛ بلکه باین جهت آنها را حقیر میدانست که میگفت لایق نیستند بشر را برای زندگانی نیکوکاری و صلاح پرورش دهند.

در محیط سفر اطی اقسام سفر اطیه ای بوجود آمدند؛ افلاطون نیز بوجود آمد؛ و از میان این جدیت و کوشش عقلی ارس طو و اپیکوریها و شکاکها بوجود آمدند و همینها بودند که تا دوره جدید بر حیات عقلی حکومت کردند بلکه نظریه آنها هنوز هم در تفکر ما مؤثر است.

از قرن سوم قبل از میلاد بوسیله اپیکوریها و رواقیها تفکیر متوجه زندگانی کردند نظریه قابل باهمیت فرد و استقلال او از هیئت اجتماع و کوشش در راه تهیه آسایش و اطمینان او گردید، و این نظریه در سراسر یونان شیوع یافت و در آنوقت قسمت عمده طبقه تعلیم یافته از پیروان عقل بودند و بهمین جهت مجال برای روش های که بر دین مورد اعتماد خروج کردند؛ وسیع شد؛ و خروج بر دین و الحاد را رواج داد؛ و ایمان قدیم سست شد؛ و همه راه نجات را طالب بودند و آنرا بوسیله خداوند جستجو میکردند. اپیکوریها با نظریه مادی والحاد صریح خود با دین بنای دشمنی را گذاشتند؛ و حریم قدس شر را مورد حمله قراردادند؛ زیرا هدف عالی خود را در جستجوی ایمان میدیدند؛ و این نظریه منتهی باین شد که خود داری از اعتقاد بدین بایمان تزدیکتر از ایمان و اعتقاد بدین است.

بنابراین ایمان آوردن بدین در حکم کنایه خواهد بود؛

بلکه درنظر بعضی آنها ایمان بدین مایه هر بدی و شری است . با وجود این اپیکور معتقد بوجود خدایان بود ؛ ولی درنظر او بصورت انسان محض در آمده بودند ؛ و با وجود همه اینها قابل بخلود خدایان بود و میگفت به تنها ئی در عزلتی با کمال خوشی و خوبی و اطمینان زندگی میگذرد و برای اینکه خود را مشغول امور عالم وجود و موجودات نگذرد مجرد هر عاطفه ای هستند .

پس با این ترتیب عنایت الهی منتفی میشد ؛ و با این ترتیب تفوق بهرہ بدی بر خوبی در عالم وجود مجازی پیدا کرد ؛ ولی اصل این بدی چیست ؟ یا باید بگوئیم که خداوند میخواهد بدی را از میان بردارد ولی نمیتواند و یا میتواند ولی نمیخواهد ؛ یا از نابود کردن آن عاجز است و یا برای این کار اراده ای لازم دارد ؛ و یا برای نابودی بدی هم قوه دارد و هم اراده ؛ از این سه فرض باید گفت که فرض اول با مقام خدائی منافات دارد ؛ پس در اطراف آن باید فکر کرد و با این ترتیب فقط فرض چهارم صدق میگذرد ولی صدق آن موجب میشود استفسار از سبب وقوع بدی را کرد اما در هر حال وقوع بدی بر هانی است بر ضروری بودن انتهاء به نتیجه های که عبارت از اینست که انکار کند خدارا از لحاظ این که فرمانروای مطاق و مدبیر عالم وجود است اپیکور بانکار خدایان و عدم اقرار بعنایت آنها قانع نمیشود و در صند بر میآید که دین را اصلا ریشه کن نماید ؛ بنا بر این قابل شده که یگانه علت ایمان آوردن بدین ترس است ؛ بنابر این در صدد برآمد عقل بشری را از این ترس نجات دهد تا اثر مترقب بر دین از بین برود .

او تمایلات مادی خود را باز دنبال میگند و در پر تو نظریه دیمکر تیس عالم وجود را بر اصل جوهرهای فرد تفسیر میگذند و آنرا از هر کونه حکم

و فرمان خدائی تهی میداند :

با وجود این نباید تصور کرد که شیوع الحاد وقوی شدن آن منافی با عدم رضا باین قبیل آراء تند بوده؛ و شاید برای تخفیف این عدم رضای مردم بود که ایسکور در شعائر دینی شرکت میکرد و بمعابد میرفت و در مراسم دینی شرکت میباافت؛ بهر صورت آنچه قابل ملاحظه است این است که با کمال آسایش و آرامی و بدون ترس از فشار و آزار و یا بیم از اینکه از افکارش جلوگیری شود بسر برد و تادم مرگ آزاد بود.

رواقیون هم از آزادی طرفداری کردند و حقوق فردا در برابر سلط عامه تقویت نمودند؛ و برای راهنمائی جامعه (بقانون طبیعت) متمسک شدند و آنرا برتر و قدیمتر از عرف وعادت وقوایین موضوعه دانستند.

بقراریکه استاد بیوری میگوید؛ آزادی نظر رفتار رومیها در برابر آزادی نظر یه عقلی : عقلی در نزد رومیها نیز همانطور بود که در زیر سایه یونانیها زیست؛ و در تمام دوره جمهوری و امپراطوری قدیم روم هیچگونه مانعی عقل را مقید نمیکرد و آزادیش را محدود نمیساخت؛ بنابر این مذاهب فلسفی که فرد را مورد توجه قرار میداد شایع شد؛ و بیشتر بیشوايان این فکر دین رسمی دولتها قبول نداشتند با وجود این نخواستند آنرا منهدم کنند بلکه آنرا حفظ کردن تا بوسیله اش بتوانند عامه را مطیع خود کنند؛ و امنیت ونظم را برقرار سازند؛ گذشتند از این از قبیل سیسرون و امثال او سعی کردند تا خرافات را در نفوس مردم صالح جاده ند؛ و این قول از ملحدین پیشین معروف است که گفته بودند دین اگرچه باطل باشد برای صلاح زندگانی اجتماعی مردم ضروری است و این نظر یه حتی در این دوره طرفدارانی دارد، اینها چندان بصدق یا بطلان دین

اهمیت نمیدهد بلکه اهمیت آن را از لحاظ سودی که در زندگانی اجتماعی دارد در نظر می‌گیرند، و طرفداری رجال عصر حاضر از این نظریه مرجعش سیاست (مکیاولی) است که تصریح کرد براینکه دین برای پایداری و وقیام حکومتها ضروری است، و شاید بر حاکم یا حکومتی واجب باشد از دینی طرفداری و حمایت کند که با آن معتقد نباشد.

اساس و قاعده‌ای که سیاست حکومت مردم بر آن استوار بود، تسامح با جمیع آراء و دیانات بود در سراسر کشورهای امپراطوری روم، و هیچ دلیلی برای اثبات این قول بهتر از این نیست که بگوئیم در آنجا بدگوئی و دشنام بخدايان و مقدسات مستوجب عقوبتی نبود، و این مبدأ تبریوس امپراطور (متولد سال ۴۲ ق. م) صریحاً بیان کرد و گفت: اگر خدايان احسان توهین کردن خودشان از توهین کننده انتقام بگیرند.

اما پیروان دین جدید مسیح از این تسامح مستثنی بودند، و شاید رفتار با این دیانت شرقی در اروپا طلیعه شکنجه و آزار باشد، اما اکنون تزاع بین دستهای دینی مورد توجه ما نیست، زیرا ما در صدد گفتن تاریخ شکنجه و آزار نسبت بفلسفه و نظریه عقلی هستیم و اگر چه معنی فشار و شکنجه و آزار بطور اعم شامل مقصود مانیز می‌شود، اما بهتر آنست که از موضوع کتاب خارج نشویم، این عقیده‌ایست که بیوری درخصوص رفتار رومیها در باره آزادی فکر بیان می‌کند و چنانکه ملاحظه کردیم اظهارات خود، ابدوره جمهوری قدیم و امپراطوری دوره اول منحصر می‌کند، اما اگر ما از این دو مرحله بگذریم مشاهده می‌کنیم که موضوع معکوس شده و سیاست تسامح از میان رفته وجای خود را بسیاست نگین فهر و فشار و آزار داده.

شاید یونگستون وقتی راجع بروش رومیها در این خصوص بحث میکند خواسته است همین رویه معکوس بعداز دوره‌های اول را بگوید بهمین جهت از پلو تارک نقل مینماید و میگوید ، عقليه رومیها طوری بود که اجازه نمیداد از لحاظ شخصی و برای خود زن اختیار کنند و اولادی بوجود آورند و یا زندگی کنند و یا جشنها و مجالسی برای لذات شخصی دایر و برپا کنند ، و مر سوم نبود که به رفرمی اجازه داده شود که بمیل و خواهش خود واژروی هوس و شهوت هر چه میخواهد بکند . پس باید دانست که میان رومیها و یونانی‌ها از لحاظ عبارت خدا تفاوت بی حدی وجود دارد .

رومیها تجدید در فکر یا دین را تقویت و تشجیع نمیکنند ، از تسامح هم خوشان نمی‌آید و راضی بازادی تحقیق هم نیستند ، و بداورانی که در روم بعداز کنسولها Praetors هستند در سال ۱۶۱ ق . م اجازه داده شد که فلاسفه یونان و سخنوران را از شهر روم اخراج کنند و مقرر شد که عده زیادی از معلمین اپیکوری را تبعید نمایند ، و شاید هم این تصمیم در سال ۱۸۴ ق . م گرفته شده باشد .

در سال ۹۲ ق . م ، این فرمان در روم صادر شد : «بقراری که شنیده ایم افرادی هستند که یکنوع علم جدید را انتشار و ترویج میکنند ، و جوانان بمدارس آنها اقبال مینمایند ، و این افراد مدعی هستند و بخود و مردم مینمایانند که معلم علم بیان لاتین میباشند ، و جوانان روزهای زیادی را در مصاحب آنها بسر میبرند .

پدران مانوع علمی را که باید فرزندانشان فراگیرند معین کرده‌اند و نوع مدارسی را که باید در آنها تربیت شوند معلوم نموده اند ، اما این

مدارس که برخلاف عرف وعادت وتقاليد پدران ما بوجود آمده‌اند ، بنظر ما باطل وبيهوده ميباشند وتسويق وترويج آنها بصرفه وصلاح نیست. «  
يونكستون به اين بحث ادامه ميدهد وميگويد اين تباين که بين رومي‌ها و يوناني‌ها مشاهده ميشود ناشی از اختلافی است که در تاريخ دو ملت موجود است ، زيرا روميها همیشه با دشمنان خود در جنگ بسر برده‌اند و زندگی آنها در جنگ گذشته واز اين جنگها فاتح يرون آمده‌اند ، بنابراین تسامح از قاموس زندگی آنها محو شده است ، اين قوم در ثبات وجوديت و غزم و سر سختی ممتاز بوده‌اند واز اينجهت احتياج آنها را ودار کرد که برای مغلوب کردن دشمنان تلاش کنند نه برای بحث و جداول در راه دين و عقل .

دکتر طه حسين در کتاب خود ( من بعيد « از دور » . ) در فصلی که زير عنوان ( بين دين و علم ) مينويسد ، باین رویه روميها اشاره کرده و ميگويد « اما روميها ( در او اول امر ) از فلسفه يونان بدشان ميايد ، آنرا اول با حقوقات نگريستند و بعد با آن مقاومت سياسي کردن و تدریس آنرا منع نمودند و اصرار آنها در اين راه بحدی رسید که يكى از پيشوايانشان که کانو بزرگ باشد از مجلس سنای روم خواهش کرد زودتر مطلب بعضی از سفراء يوناني را برآورد تا آنها هم زود تر از شهر روم بروند و ملت روم از آنها آسوده شود چون ميان اين سفراء عده‌اي از فلاسفه بودند که اين سفارت را برای القاء کنفرانسيهای فلسفی در شهر روم مغتنم شمرده بودند .

روميها تنها از فلسفه بيزار نبودند بلکه از هرجديدي بدشان ميامد و اظهار بizarی ميکردن ، و از تمام ملل غربي و اروپائي بيشتر بعادات

قدیم خود علاقه داشتند و در صدد حفظشان برمیآمدند، و با اینکه دین آنها در پیچیدگی مشهورتر از دیانت یونانیها نبود، و با آنکه مانند دیانتهای آسمانی هستکی بروحی ولاهوت نبود، باز از دوجهت بر دیانت یونانیها امتیازی قوی داشت:

اول آنکه تسلطش بر زندگانی فردی و اجتماعی شدید تراز دین یونان بود، زیرا یکفرد رومی بیش از هر کس بدین و هر استناک بود، از هر چیز میترسید، و تأثیر خدا یا نزد خدا از هر چیز میدهد، و میکوشید از خدا یا نزد کند و آنهارا خشنود سازد، و میان یونانیها تفال و قیافه شناسی و با فال گرفتن از روی وضع پریدن و نشستن پرندگان را ندیدهایم ولی تمام این عقاید را نزد رومیها مشاهده میکنیم، و ملاحظه مینماییم کمال تأثیر را در زندگانی خصوصی و عمومی آنها داشته است، دوم آنکه این تفاوت که میان یکفرد رومی از حیث متأثر شدن بعامل دین مشاهده ثابت مینماید که تأثیر تابع نتیجه طبایع آنها است از لحاظ اینکه توجه سیاست بدین مناسب باشد تأثیری است که آن دین در افراد یا جامعه دارد.

وجون در فرد و اجتماع (ومی دین تأثیر بیشتری داشته است حمایت سیاست از آن در روم از روی نظم و ترتیبی قوی صورت گرفته، و قوه و نفوذی شبیه روحانیت در روم بوجود آمده که همان قدرت و امتیازات دینی را داشته است، و چون رئیس دولت اعم از امپراطور یا کنسول نیروی خود را پس از مشورت با خدا یا از ملت کسب میکرده و یا بقولی پس از مشورت با ملت از خدا یا از ملت کسب قوت میکرده است، بنابراین اولین وظیفه واجب امپراطور یا کنسول حمایت دین بوده است، و بهمین جهت بود که در روم هیئت روحانی و حکومت و مجلس سنا عهدمدار حمایت دین شدند، در

صورتیکه نخستین وظیفه مجلس سنا حمایت عادات و اخلاق گذشته‌گان بود، پس وقتی میبینیم که رومیها در برابر هر تازه‌ای مقاومت میکنند و اگر بدین آنها برخورد کند مقاومت را شدید مینمایند نباید تعجب کنیم و باز نباید موجب تعجب شود، اگر مشاهده کنیم رومیها در ادوار اولیه خود از این دیانتات بدشان می‌آید و با کمال شدت با آنها مقاومت میکردند ... الخ

بنابر این بطور کلی آزادی نظریه عقلی در ترد

يونانیها یک حق طبیعی برای هر فردی بوده است

ومانند هوائی که با آن تنفس میکند برای افراد

بشر لازم بود، و درباره این حق همه متفق‌الكلمه بودند و اگر شهر آتن در

تاریخ خود هفت یا هشت نفر را دیده با تهم الحاد مورد شکنجه قرار گرفته

اند باید دانست که این اتهامات گاهی و شاید غالباً مجرد بهانه وادعا بوده

و در پس خود کینه‌های پنهان میکرده که علل سیاسی و با اغراض شخصی

محرك آنها بوده است، زیرا روش فکران قدیم آنها، از پیروان عقل و

حامیان روش آن بوده اند و از هر قدرتی که متمایل بسلط مستبدانه باشد

بیزاری میجستند، و دلیل و برهان رایگانه راه برای فرمانروائی آراء

میدانستند، اما این آزادی نتیجه سیاستی نبود که از روی قصد و خواست

آنرا وضع کرده باشند، و یا بر قراری واستحکام آنرا برای دلیل و برهان

قانع کننده مهیا کرده باشند نه در یونان انواع و اشکال آزادی فکر و تسامح وغیره

وظیفه مفروضی بر جامعه نبود، و موضوع بحث جدی نیز قرار نمیگرفت،

بلکه امری طبیعی مینمود، اما وقتی مسیحیت در برابر حکومت روم قرار

گرفت، تجربه و ممارست نظریه شکنجه و فشار برای مدت زیادی لازم

آخرین کلمه  
راجع بفصل :

مینمود تا وقتی که آزادی فکر عملی شود زیر محيط امنی قرار گیرد ، و سیاست سر کوبی که کلیسا مسیحی آنرا برقرار کردو نتایجی که از آن حاصل شد علت موافقه شدن عقل با این مشکل و آماده شدن برای دفع آن کردید و برای همین بود که عقل خیلی زود راهی را برای لزوم آزادی فکر بدست آورد .

بحث در اطراف آزادی نظریه عقلی ترد اروپائیان قدیم تا همین اندازه کافی است ، واکنون خوبست نظری بر قرار مسیحیت با عقل افکنیم و مشاهده کنیم در آنوقت که رجال عیسوی در صدد مقاومت با مذهب عقل برآمده اند چه رفتاری کرده اند .

### مهمترین مصادر این فصل

1 - Prof , J , B , *Busy A History of Freedom of Thought* –  
( 920 )

2 - *Livingstone Greek Genius its meaning to us*

3 - F , M . Conford *From Religion to Philosophy*

4 - A , Taylor *Socrates*

5 - *Encylopedia Br art Socrates by Jackson*

6 - *Platon Apologie de Socrates*

7 - Hobes ton A , *Short Hist of Free Thought* –  
( Ancient & Modern 2vols )

از کتابهای تاریخ فلسفه :

Th Gompez *Les Panseurs de la Grèce* ( 2vols )

این کتاب از آلمانی ترجمه شده و یک نسخه انگلیسی بنام :

Brehier و Burnet و Erdmann و Zeller Greek Thinkers دارد ( و میشود به )

نیز مراجعه کرد ) و باز ممکن است بتاریخ فلسفه یونان یوسف کرم و کتاب ( منبعی دکتر طه حسین و مقدمه سان هلیر بر کتاب کون و فساد ارسسطو ( ترجمه احمد لطفی السید پاشا ) مراجعه نمود .

# فصل سوم

## روحانیت و روش عقل

### در قرون وسطی

بطوریکه در فصل گذشته ملاحظه کردیم نظر به تمهید :

عقلی در دوران یونانیها در فضای پهناور آزادی پرواز نمود، ولی در آخر آن دوره پیری و فرتوقی عارضش شد و بمتابعنه دین جوان و تازه نفسی که در سر زمینش پیدیدار شده و دلهاي مردمرا مسخر نموده بود در آمد، و اين عقل ضعیف و مستهضنند کانی آسایش و آرامش را برای خود ترجح داد، و روش بیطری و مسامحتدا لذت بخش دیده، با آن گروید و قرنهای متده از کشمکش و تراع پرهیز کرد، و چون دوباره بیدارشدن شاط را از سر گرفت و در دوره کلاسیک آماده شد که اعلان خود سری کند و آمادگی خود را برای تلاش آشکار سازد موافق با مشکلاتی گردید، اما در هر جا دوره جدیدی بوجود آمده بود که جنگهای خونین و نشکن را مشاهده کرد که در آن عده زیادی از پیشوایان فکر جدید بدست رجال متنفذ روحانیت شهید شدند

واگر مشاهده میکنیم این جنگ و تراع که در صدد بحث در آن هستیم پس ازده قرن و اندی یعنی وقتی دین در بر ابر عقل عرض اندام کردواقع شده است علت ش این است که جنگ و تراع اجتماع و فراهم آمدن دوامر را لازم دارد که یکی از آنها برای شروع و قوع و تراع کافی نیست و آن دویکی نفوذ قدرتی است که در دست رجال کلیسا باشد که بدون آن ممکن نیست شکنجه و آزاری

صوت کیرد، و دیگری وجود عقلی است که بر عادت یا امری که صاحبان قدرت بروایش خریم قدسی قایلند خروج کند و یا تمرد نماید، وقدرت بر این خروج و تمرد شاهدی سر بیداری عقل و گستاخی آن باشد، بهمین علت است که مسیحیت مدتها در اروپا بدون آنکه قادر بر شکنجه و آزار یا وارد کردن فشاری باشد بسر برد، زیرا علاوه بر اینکه آنوقت یاک عقل پخته و گستاخی در برابر وجود نداشت قدرتی هم برای مسیحیت یار جاز کلیسا مهیا شده بود، بعد از گذشتن قرون اولیه ورود مسیحیت باروپا آن قوت وقدرت برای رجالش مهیا شدولی مدتها شکنجه و فشار را بکار نبرد واژ روشن فکران کسی را مورد تعقیب قرار نداد، زیرا اینمدت هنوز، عقل بیدار و پخته‌ای کمتر گستاخی و جرأت امتیاز خود را آشکار کند وجود نداشت، اما وقتی آثار این عقل هویتا شد و در قرن دوازدهم تجلی نمود و نافوذ روحانیت مصادف شد آنوقت علامت آن کشمکش و تراع عجیب در افق نمایان گردید.

در این بحث ما احتیاج باین نداریم که متعرض زندگانی عقل مطمئن مطیع و آرام شویم، و بهمین جهت انتظار می‌رود از دوره‌ای که عقل و دین در حال متار که بودند صرف نظر کنیم، یعنی دوره پاپهای اولیه و قسمتی از دوره کلاسیک را وارد بحث ننماییم، اما برای تمهید بحث ناچاریم در این مراحل توقفی کنیم و از اوضاع محیط آن مطلع شویم، و بتقالیدی که در سایه آن دوره بوجود آمده آشنا کردیم و از قوانین و نظاماتی که با ذست رجالش متداول شده اند آگاه بگردیم، زیرا همانها بوده اند که اساس این جنگ‌خونین بود. از آن آرامش شده اند.

یونگستون از حیث وضع دینی بین نحوه تفکیر

یونانی و تفکیر مسیحی فرق قابل شده و اظهار

داشته است اولی مستغنى از خدا است و احتیاجی

تفا لیدیکه موجب  
شکنجه عقل بود:

باو ندارد ، اگر چه متوجه زندگانی دیگر و عالم روحی محض است ، پس اگر از طرز فکر یونانی این دور بگذاریم ملاحظه خواهیم کرد که یونانی هنوز بهمان زندگی ادامه میدهد ، در نظر او سراسر دنیا ناله و رنج و حسرت نبود ، او در انتظار این نبود که بر از این زندگانی مجددی تحصیل کند که بدیهای این جهانرا بخوبی بدل نماید ، او آن مجد و خوبی را که مود طمعش بود در برابر خود حاضر میدید .

بنا بر این میتوانست با آنچه حاضر و آماده بود خشنود باشد ، اما

در عالم مسیحی مسئله کاملاً معکوس بود ، و اگر عالم مجھول و غیر مرئی را ازاو دور کنند بنظر او آنچه در زندگانی دارای معنی و ارزشی است ازاو گرفته شده است .

در یونان ندای عقل بلند شد و بعد خاموش گردید و در قرون وسطی

ندای وحی جانشین آن شد ، پس اکنون در پرتو این فرق و تفاوت میتوان

علت تزاع بین روحانیت و داعیان بسوی عقل را درک کرد .

وما سابق براین اشاره نمودیم بر اینکه شکنجه و آزار دینی در

اروپا از روزی ظاهر شد که سیاست رومی در دادن آزادی دینی بر عایای

خود ، بادین و عادات کشور مخالفت کرد ، یعنی در آنوقت که بهمه آزادی

دین داد و از دادن آن بدين مسیح که تازه ظهور کرده بود خودداری نمود

و برای آن و پیروانش قابل بتسامع نشد؛ و در قرن دوم میلادی بود که رؤساؤ

کلیسا که بفلسفه اشتغال داشتند کتابهای در دفاع از دین خود نوشته و حملات دشمنان بت پرست خود را بوسیله آنها رد کردند، و انواع مجادلات فلسفی را که از یونان فرا گرفته بودند در دفاعهای خود بکار بردند، و اینها کینه عجیبی نسبت با امپراطوری رومی که در سایه اش میزیستند در دل پنهان میکردند، و این موضوع را *Tertia* (۱) که با آنها معاصر بود گواهی میدهد.

در دو قرن اول، مسیحیها یک طائفه پستی بودند که هیچ قدر تی-ند اشتبه و از طرف همه مورد تغیر بودند، بنا بر این در آنوقت قایل بمبدأ تسامح شدند، و اعلام کردند که عقیله دینی یک امر اختیاری است و نمیشود مردم را بقبول آن مجبور نمود، اما وقتی دین آنها قوت گرفت و دلهای مردم را تسخیر کرد، و دولت آنرا تقویت نمود، بمبدأ تسامح را انکار و با فراموش کردند، درخصوص عالم وجود و ظواهر و اسرار آن افکار مردم را تابع افکار خود کردند و بعد شروع بوضع سیاست معلومی برای مغلوب کردن فکر و مفهور نمودن عقل کردند، و امپراطورها و حکام نیز این روش را بعلی که بعضی از آنها سیاسی بود پذیرفتند، آنوقت مسیحیها شروع به تبلیغ و دعوت به نظریه‌ای کردند که مخلاصه اش این بود که برای (نجات) راهی جزراه کلیسا کاتولیکی نیست و یگانه را دمتابت کور کورانه او امر و نواهی آنست، و برای تثیت ایمان گفتند کسانی که تسلیم کلیسانشوند و معتقد بصحبت نظریات آن نباشند لامحاله گرفتار لعنت ابدی خواهند شد و همین عقیده بالطبع موجب شکنجه و فشار و آزاردادن بهر کس شد که از آراء و عقایدی که مورد اعتماد کلیسا بود تخطی کند، و اینگونه اشخاص را

ملحد شمردوالحادرا بزرگترین گناهی دانست که سزاوار همه گونه عذاب دنیوی هستند ولی عذابی که در آخرت منتظر آنها است بحدی شدید است که قابل قیاس باعذاب دنیوی نیست.

واین نوع اشخاص دشمن خدا هستند و پاک کردن دنیا از دشمنان خدا یکی از وظایف مقدسه بود، بعلاوه انصاف بفضیلت عذری برای خروج از دین تهیه نمیکند زیراطفل بالانکه بی گناه است و ساختش از هرتبه کاری پاک است، باوجود این اگر بدون تعمید بمیرد، بقیه زندگانی خود را در جهنم میگذراند، پس با این ترتیب طبیعی است که متهمین بخروج از دین و عقلاء و متفکرین در معرض انواع شکنجه باید واقع شوند، پس خوبست تطور این نظر را در محیط کلیسا ای تحقیق درآوریم.

در قرن سوم هنوز گرویدن بدین مسیحی حرام بود (۱) ولی مسیحیها بدون شک در امان بودند، بنابراین کلیسا در آن محیط امن علناً شروع به تنظیم و تشکیل خود نمود، و مجتمع روحانی بدون آنکه از مداخله مقامات دولتی بیمی داشته باشد اجتماعات جود را منعقد نمیمودند.

درسه قرن اول تاریخ مسیحیت خالی از هر شکنجه و آزادی است که نسبت بدشمنان خود معمول داشته باشد، زیرا در آنوقت رجال کلیسا قدرت نداشتند و رؤسای آن قایل بمبدأ تسامح بودند و در آنوقت اشخاصی مانند اوریکن Origen (۲۵۴ ؟) و لاکتانتیوس Lactantius (۳) (+

(۱) در عهد تراژان این مبدأ مقرر شد که میگفت (گرویدن بمسیحیت گناهی است که سزای آن اعدام است، اما امپراتورها بدون بکار بردن اعدام شروع بنا بود کردن مسیحیت کردند اما اعدامهایی که در قرن بعدی صورت گرفته عموماً از تصرف متقدیین بوده است)

(۲) اما مسیحیها باعدامهای معبدودی استناد کردند و افسانه ای ساختند که در آن ظلم و تندی امپراتورها و منظره شهادت در راه دین را مجسم کردند :

(۳) این شخص موسوم به سیرون مسیحی است.

۳۴۰) تصریح کردند که قایل بروش شکنجه و آزار نیستند.

وافع این است که اصل مسیحیت مردم را دعوت می‌کند که هم‌دیگر را دوست‌بدارند، و بهمین جهت است که رجال دوره اول آن از اعدام‌منفر بودند، و ترتولیان *Tertullian* و لاکاتانیوس حرام کرده بودند که مسیحی رفیق خود را بکشد، و این قتل به صورت و هر حال و برای هر سببی حرام بود، و پس از حصول قدرت هم وقتی مقامات روحانی مقصري را بقوّه مجریه حکومتی تسلیم می‌کردن خواهش می‌نمودند عقوبت اعدام در حقش جاری نشود، ولی بطوری که خواهیم دید وقتی کلیسا مستولی بر قدرت شدوداری نفوذ گردید آئین و نظامات خود را تغییر داد.

در طلیعه قرن چهارم بموجب فرمانی که در سال ۳۱۱ م صادر شد و قایل بتسامح در حق مسیحیها بود دوره شکنجه و آزار نسبت بمسیحیت خاتمه یافت، پس از آن کنستانتین فرمان میلان را که همان‌مبدأً تسامح را در آن اعلام کرده بود صادر نمود، وده سال پس از اصدار این فرمان یعنی در سال ۲۲۳ م خود او دین مسیحرا پذیرفت، و با این امر خطیر ده قرن سخت و پر عذاب شروع شد که در سراسر آنها عقل اروپائی بندگی دین را پذیرفت و از پیشرفت باز ایستاد، و برای تعقیب ملحدین و برانداختن الحاد، در دوره والن تینیان اول *Valentinian* ( نیمه دوم از قرن چهارم ) و تیودوسيوس اول <sup>1</sup> *Theodosius* ( + ۳۹۵ م ) فواینی وضع شد، و از آنوقت ملحدین در معرض تبعید قرار گرفتند و از حق ارث محروم شدند املاک و دارائیشان در معرض مصادره در آمد و در بعضی اوقات در خطر اعدام بودند، و در اواخر قرن چهارم ( ۳۸۵ م ) وقتی پرسیلیان *Persecutio illa* ملحد اسپانی تهمت الحادش ثابت شد موضوع

اعدام رواج یافت و همان شخص با امپراطور ماکسیموس **Maximus** اعدام شد و اعدامش موجب بحث و مجادله سختی شد، و بعضی از قدیسه‌ها مانند قدیس مارتین (از مردم‌تور) با آنکه تعصّب شدیدی برای در هم شکستن بهاداشت از این عمل خشمگین شد، وقدیس امروز نیز با جدیتی که در بر انداختن بت پرستان و یهود داشت این اعدام او را متغیر ساخت، و بر کشیشه‌ائی که وسیله اعدام شده بودند سخت ایراد گرفتند، و در همین حین قدیس چریسوستم **Chrysostom** ابا حه آزادی کلام و مجاز کردن ملحدین را بد تشكیل مجالس و اجتماعات مطالبه نمود، و نصریح کرد اعدام کردن ملحد افوار بارتکاب جرمی است که راهی برای آمرزیدن آن و کفاره‌اش نیست.

در نیمه قرن چهارم دو عامل جدید ظهور کرد که تأثیر زیادی در تأیید سیاست شکنجه و آزار داشتند: عامل اول این بود که اکثر مجالس روحانیت از حکومتها مجازات و یا تبعید ملحدین را خواستار شدند، البته دستورهای این مجالس تأثیر مهی در حکومتها و فشارشان باملحدین داشت. عامل دوم معمول شدن رهبانیت و انتشار آن بود، و رهبانیت برگزالت و پشت پا زدن بزندگی راحت و آزاد شدن از مطامع و خواهش‌های نفسانی و حقیر شمردن رغبات و وسائل لذت واستوار بودن در تعصّب و پایداری در آن و استعمال شدت و انصاف بدلیری و تمايل بشکنجه دادن بجسم بمنظور دادن کفاره‌گناهان دعوت مینمود.

و همین راهبها هستند که در امپراطوری روم بنتها و بت پرستی را در هم شکستند و بت پرستی را بر انداختند، و این اقدامات منتهی پسیوع و انتشار روحیه دینی و خلو عالم مسیحیت از مظاهر شکنجه

و آزار در چندین قرن گردید.

اما از طرف دیگر در اوایل قرن پنجم رژیم شکنجه و آزار بوسیله او گستین مقدس (+ ۴۳۰ م) پایه اش استوار شد این شخص از تمام پاپهای کلیسا متنفذ تر و مقنن تر بود، زیرا رأی و عقیده تمام کسانی که بعدها در صدد تفسیر آیات و نصوص مقدسه برآمده‌اند و بشرحهایی که این شخص داده اعتقاد کرده و باقوالش استشهاد نموده و رأیش را قاطع و محکم صواب دانسته‌اند، زیرا پس از او اقوالش بمرتبه قدس و عصمت از خطا رسیده است او گستین با این قدرت و صولت پایه و شالوده شکنجه را در عالم مسیحیت ریخت و برای هدایت نسلهای آینده گذاشت، و آنرا بر اساس کتاب مقدس استوار کرد، و یکی از کلمات مسیح که در بعضی امثالش که برای حواری های خود می‌آورد استناد نمود و گفت که مسیح گفته است (آنها را امجبور بقبول دینتان کنید) و با این سند و این حکم پس از او گستین، کلیسا کمر بجنگ دشمنان خود بست.

وبرای مماشات با این منطق و دلیل (او گستین) مجازات ملحدین را به تبعید و تازی بانهدزن و جریمه نمودن پذیرفت و آنرا مقرر نمود، و برای کلیسا دستوری نوشت که دربرابر هرجنبش عقلی باید بدان عمل کند، بنابر این در کتاب خود (تعليقانی چند بر سفر ییدایش) تصریح کرد که غیر ممکن است رأیی را که کتب مقدسه تأیید نمی‌کند پذیرفت، زیرا نفوذ و تسلط این کتب فویتر از هر نفوذی است که معقل بشری آنرا داشته،

( Major est scripturae auctoritas quam amoris humani -  
ingenij copucitas )

بنابراین بعداز او کلیسا شروع بکوشش در بر انداختن الحاد و از  
بین بردن دشمنان خود نمود.

و چنانکه بعدها خواهیم دید اقدامات این قدیس در بر انداختن  
نظریه عقلی و متوقف ساختن پیشرفت علمی تأثیر مهمی داشته، و از آنوقت  
است که کتاب مقدس اساس و مصدر علم شده است.

ومدتی پس از مرگ این قدیس بود که با مرکشیش روم اولین لیست  
کتابهایی که فرائت آنها بر مؤمنین حرام بود صادر گردید، و در سال  
۴۹۴ م پاپ *Gelasius* بمناسبتی آن صورت و لیست را تتفیح نموده است.  
در این بین در سال (۴۷۶ م) بربراها دولت روم غربی را منقرض  
نمودند، و حیات عقلی را بنابودی نزدیکتر کردند، و نادانی را رایج کردند  
ونزدیک بود علوم بازمانده از یونان را بدست نیستی سپارند، وقتی قرن ششم  
میلادی شروع شد دانشگاه ها نزدیک، باحتضار بود، وزوستی نیان بتپرستی  
را در فشار قرار داده و پیروان آنرا سخت تعقیب میکرد و در سال ۵۲۹ م  
دستوری مبنی بر بستن تمام مدارس فلسفه صادر کرد، بنابراین دانشگاه  
آن از بین رفت ولی نامش در تاریخ مخلد ماند، و بستن و نابود کردن این  
مدارس و توجه نداشتن با حیاء مجدد آنها و توجه نمودن به مباحث علمی،  
شاهدی است که مدلل میکند روحیه مسیحیت از ابتداء قیام این دین جدید  
با علم و فلسفه دشمن بوده است، زیرا بعضی رجالش مانند ترتیلیان قانع  
نمیشدند باینکه فقط اعلان کنند ایمانشان مجرد از هر رنگ فلسفی است  
 بلکه مثل این بود که باین امر افتخار میکردند و با آنکه در مجادلات با  
دشمنان و رد حملات آنها بفلسفه توسل میجستند و تأثیر بعضی از آنها، از  
قبيل او گستين بروش افلاطونی قدیم و جدید و روشهای دینگری با روحیه

دینی مماثات میکرد بازنظر مسیحیت بعلم و فلسفه بقراریکه ولف A. Wolf میگوید نظر تحقیر صریحی بود.

وبقراریکه (درابر) میگوید این دشمنی در شرق نیز ظاهر شد. زیرا در سال ۳۹۰ م، یکی از مطرانها که موسوم به تیوفیلوس - Theophilus بود در اسکندریه یکی کتابخانه ها را نابود کرد و یک قرن بعد از آن یک حادثه وحشیانه زشتی اتفاق افتاد، باین ترتیب که هیپاتیا دختر تیون Hypatia ستاره شناس معروف اشتغال بتعلیم ریاضیات و فلسفه داشت و مخصوصاً روش افلاطون و ارسطورا بیان میکرد، و سالن درشن در اسکندریه مملو از ثروتمندان و بزرگان میشد، اینها بسالن درشن میآمدند تاظهارات او را در موضوعهای که فرنها بدون فایده موجب بحث و جدال شده بشنوند، و تحقیقات در اطراف من کیستم، بکجا میروم و چه میتوانم بدانم؟ را گوش کنند، ولی سیریل Cyril مقدس از این بحثها به تنگ آمد، این شخص خواهرزاده تیوفیلوس سابق الذکر بود، بنابراین با تعصی که داشت توده را بر آن دختر تحریک کرد و بعضی از متعصیین مسیحی در سر راهش کمین کردند و لباسهایش را در آوردند و او را بکلیسا بردنده و در آنجا جسمش را پاره کردند و گوشت را از استخوان سوا نمودند و با قیمانده را در آتش انداختن؛ درابر Draper میگوید سیریل بهیچوجه مسئول این عمل زشت خود نشد، زیرا غایت که خدمت بدین بود مبرر و مجوز زشترین اعمال و ننگین ترین وسایل بود.

کلیسا در میان این تیار پیش میرفت تاقرن یازدهم بهنیمه رسید و در آنوقت Theodiwin of Liége مقدس در خواست کرد که اسلحه دنیوی در مجازات ملحدین بکار رود.

در قرن بعد پنجم نامی بعقوبت اعدام اعتراض کرد و زندان را شدید ترین عقوبت دانست؛ و بعد در سال ۱۱۸۴ م، پاپ لوکیوس سوم Locius 111 با فردریک بر باروس (معروف بفردریک ریش قرمز) در موضوع تعقیب ملحدین فرار گذاشت، که تبعید شوند و املاکشان مصادره شود و خانه‌ها شان خراب گردد و از حقوق مدنی محروم شوند، بعد پنجمین در سال ۱۱۹۷ دستوری صادر کرد که اگر ملحدین از کشور اور کنی در مدت معین خارج نشوند آنها را بسوزانند، پاپ انسنت سوم نیز روش شکنجه و آزار را تقویت نمود و در سال ۱۱۹۸ م موفق شد امراء و حکام را برای نابود کردن دشمنان کلیسا مجهز کند، و در سال ۱۲۰۸ م محاکم تفتیش را برقرار ساخت و این محاکم آنطور که در فصل اول دیدیم شروع باجراء وظیفه نشکنی خود نمودند، و او با جانشینانش که نقش مهم حکمی برای سحق ملحدین و دور کردن شان از عالم مسیحی کشیده بود با این مشروع کمک کردند، در سال ۱۲۰۹ م بود که دومونفورت دست بکشtar (الی چینها) نمود، و در سال ۱۲۱۵ م مجلس لاتران چهارم از تمام امراء و حکام خواست که سوگند یاد کنند که منتهی کوشش خود را برای ازین بردن الحاد در کشورهای خود بکار برند و ملحدین را بدون رحم و شفقت نابود سازند.

آنچه درباره محدود کردن فعالیت عقل و فشار وارد آوردن برآزادی فکر گفته شد کافی است، بنابراین خوبست نظری بموقف عقل در اوابیل این ادوار اندازیم:

از آنوقت که کلیسا دارای آن قدرت و نفوذ شد  
عقل اروپائی در حال احتضار بسربرد ، دیگر قوه  
ابداع و اصالت فکر سابق را نداشت ، فقط آنچه  
را از قدماء فراگرفته بود تکرار میکرد ، و در التزام رکاب کلیسا در آمده  
و قدرت و سلطه آنرا ستایش مینمود ، و تعالیمش را ترویج میکرد ، بنابراین  
میانشان صفا و صلح برقرار شد ، و این وضع ادامه داشت تا وقتی که معقل شروع  
بییدار شدن نمود و باز بسوی تجدید حیات گرایید و احساس ذلت را از  
بندگی نسبت بکلیسا کرد و آماده سرکشی کردید ، این تغییر موجب تیرگی  
افق میان عقل و کلیسا شده و در روابط آنها اخلال کرده است پس سزاوار  
است قدری در اینجا در نک کرد و نظری باین اوضاع نمود .

### صلح عقل با کلیسا در ادوار تاریخ :

بعضی از رؤسائے کلیسا قبل از اینکه باین دین جدید بگروند بفلسفه  
اشغال داشتند ، بنابر آین از همان قرون اولیه بفکر افتادند از فلسفه  
استفاده کنند و برای تأیید عقاید دین جدید خود از آن استفاده نمایند .  
اگر نظریه عقلی ترد یونانیها از هر قیدی آزاد شده و محركی  
جز لذت عقلی و هدفی جزا کتشاف حقیقت نداشته ، و اگر رومیها این  
نظریه را برای بکار بردنش در اغراض دنیوی با آغوش باز پذیرفته اند ،  
باید دانست که مفکرین مسیحی در قرون اولیه هردو رویه را دورانداخته  
و رویه یونانی را تفینی بی فایده دانسته و رویه رومیها را ناشی از حرص  
دنیوی دانسته اند که مسیحیت بآن توجهی نداشته و پیروان خود را متوجه  
آخرت نموده است ، وبهمن جهت بود فعالیت عقلی ترد مسیحیها متوجه  
خدمت دین شد ، و متفلسفین اروپای مسیحی همان مسلک متكلمین اسلام را  
پیش گرفته و روش بحث و جهدل را بر اساس اعتقاد بصحت آنچه وحی

کفته است قرار دادند ، و بعد عقل را برای تأیید آن واستدلال بر صحتش بکار بردند ، واين کاملا بر عکس روشي بود که ميان فلاسفه و علماء معمول بود ، زير آنها قايل بودند بهيج رأي و مبدأي مگر بعداز آنکه با نظر يه آزاد عقلی اقامه دليل بر صحت آن شود و باز راه تجربه ثابت گردد نباید ايمان آورد پس در فرون وسطی روش کلامی نزد فلاسفه آن دوره باين ترتيب مقرر شد واعم از پير و ان فلسفة افلاطون مانند او كستين و آنسلم و ارسسطو مانند البر كبير وتوماس وسايرين فلسفه را برای تأیيد دين بکار بردند .

ودر اين خصوص ژانيه وسياي ميگويد :

که فلسفه از دوره های او ليه مسيحيت ضامن تکوين عقиде دينی شده ، و فلاسفه در فرون وسطی سعی کرده اند که ميان عقل و ايمان توافقی قايل شوند ، يانفوذ علم قدیم وقدرت علم جديدا متواافق و ملازم کنند ، و متمایل بودند استدلال کنند بر اينکه حقایق منزله بوسیله وحی خداوندی با منطق عقل موافقت دارد و با این نظر يه ميخواستند ثابت کنند که قوانین ما ده و عقل و طبیعت انسان و قوانین منطق اوهمه را مسيحيت متضمن است و در بردارد ، پيشرفت اين نظر يه مورد توجه و علاقه مفکريين آن دوره بود ، مثلا اسلام + ۱۱۰۹ يعني پيشوای افلاطونيهها در دوره کلاسيك ، معتقد بود که ايمان برای عقل ضروري ولازم است ، بلکه شرط صحت تفکر و استواری آنست ، و توماس مقدس + ۱۲۷۴ پيشوای مشائيهها و رئيس - لاهوتیهای اين دوره ، معتقد به تمایز بين مجال عقل و ميدان ايمان بود ، و قايل بود که وظيفه عقل تهيه راه برای رسيدن با ايمان و راهنمائي مردم بسوی آنست ، و مدعی است که حقايقي را که ايمان مقرر ميدارد قادر نیست بر صحت آنها استدلال کند ، مثلا عقل ميتواند وحدت ماهيت خدا را

( Essence ) نصور کند ، ولی قادر نیست علت تسلیث افانیم را درک نماید ، وهر کس درباره عقیده تسلیث بخواهد بدلیل متousel شود از مقام وشأن ایمان کاسته است .

و باز معتقد بود که فلسفه در روش استدلالی نیز با دین تمایز دارد زیرا روش آن قائم بر استدلال عقلی است ، در صورتی که روش دین بروحی الهی استوار شده است ، اما با این تمایز که خود بین فلسفه و دین قابل شده بود باز در صدد وفق دادن میان آنها برآمده است ، اگرچه بر عقل واجب کرده است که مقید بوحی باشد ، زیرا اگر از دایره وحی تجاوز کند فساد تفکر خود را ثابت کرده است .

و اگر عقل نتواند از حقایق ایمان تمکین کند ، لا اقل میتواند اعتراضات متوجه بایمان را دفع و باطل کند ، توماس دریک فترتی شروع باین عقیده کرد ، ومثل این بود که در وفق دادن بین عقل و ایمان موفق شد ، ولی ویلیام اوکام Occam در قرن چهاردهم مقرر نمود که هرچه وراء تجربه باشد ، وارد محیط عقل میشود و از افق آن خارج است و از اینجا است که ایمان موضوع بحث میشود و از محیط و افق عقل خارج میگردد ، و از اینجا گفته ما ثابت میشود که در صدد برآمدن برای توافق عقل و ایمان در نظر فلاسفه قرون وسطی نظریه‌ای بود قائم بر مطیع شدن عقل نسبت بایمان ، و خدمت نمودنش بحقایقی که وحی نازل کرده ، و باین ترتیب عقل را حق آن نبوده که در آن حقایق بحث کند و وجوده حق آنها را بشناسد باین ترتیب مباحث فلسفی بطور عموم و حتی علوم طبیعی که در آنوقت در فلسفه مذاب بود در قالبهای لاهوتی ریخته شد ، و بقراری که هوایت میگویند مورد مسخره و استهزاء بود ، مگر اینکه در راه اثبات گفته‌های

کتب مقدسه بکار رود ، و غایت از بحث در آنها عبارت از کشف جلال و عظمت خداوندی و شکفتی حکمت بالغه اش بود در مخلوق آشکار میشود ، و با این ترتیب ، آیات و نصوص مقدسه مصدر و اساس تفکیر در عالم طبیعی بود ، و این روش بیش از ده قرن بطول انجامید .

عجب در این است که این روش مستمر بود و بعد از از عالم کاتولیکی به پروتستانها که بر کلیسای کاتولیکی قیام کرده بودند تجاوز نمود ، یعنی آنها هم فلسفه و عقل را پابند و تابع وحی و دین دانستند .

از این روش مطلب دیگری می فهمیم و آن استخفاف کلیسای کاتولیکی بعلم هیئت است مگر آنکه یک غرض و مقصود دینی را ثابت کند ، و از نظری که اگستین مقدس باین علم داشت ادعای ما ثابت و مبرهن میشود . با این وضع خیلی زود دین بموضع علم و فلسفه اتصال حاصل کرد و موضوع خلقت بانظریه فداء که در مسیحیت فوق العاده مهم است پیوستگی یافت ، و موجب گردید که علم زمین‌شناسی و حیوان‌شناسی و مردم‌شناسی از میدان بحث و تحقیق آزاد خارج گردند و فقط ظاهر نصوص مقدسه متنضم حقيقة شد ، و تفسیر این نصوص متکفل هدایت مردم برای حق و مطلوب شد ، و از این روش خطاهای واشتباهات بزرگی ناشی گردید که در فصلهای آینده بآنها اشاره میشود .

اما انصافاً باید با (بیوری) هم آوازشد و گفت که اوضاع اجتماعی در قرون‌نوسطی عالیمی از رویه علمی که حقیقت را فقط برای اینکه حقیقت است کشف کند ، نبود ، و طبق نظریه بیوری که اگر اوضاع اجتماعی بهمان نحو باقی میماند معقول نمی نمود که علم دو باره زنده شود ، پس باید چنین گفت که عقاید رایج در این مدت که فاصله بین تمدن‌های قدیم و

جدید بود ، موجب عقب افتادن احیاء علم نبوده ، و گناهی که بعهدهاین عقاید است ، راجع بموانعی است که در راه علم ایجاد میکرده و در آنوقت کمیرفته حیات خودرا تجدید کند و دوباره بیاخیزد این مانع را برایش پیش میآورده است .

این بود محیطی که عقل اروپائی در اوایل دوره

### ابتدا نزاع بین عقل و قدرت :

پاپها و قسمتی از دوره کلاسیک در آن میزیست

اما وقتی قرن دوازدهم شروع شد ، اروپای خواب

آلود بهوش آمد و دعوت جدیدی که با روح عصر موافق نبود بیدارش کرد ، و صاحب این دعوت (ایلارد) بود که مطالبه کرد عقل از هر قیدی آزاد شود؛ و آنرا برای حکمت در هر رأی قبول کنند؛ او حتی در حقایق وحی منزد و تعالیم مقدسه کلیسا قابل بمباحثه و تحقیق بود؛ ولی بطور آزاد واز روی موازین عقل غیر مقید؛ و با این ترتیب بحث در لاهوت را بر اساس منطق عقل مقرر داشت؛ و هرچه را که با منطق نظریه اش ملايم نبود دور انداخت؛ و رنج و شکنجه های مسیح را در برابر اینکه خداوند گناهان بند گان را بینخاید مسخره نمود؛ و تحمل رنج اورا در اثر عشق و محبت بخداوند و میل و رغبت بهداشت مردم و دعوت آنها باطاعت خداوند و اعتراف به نیکیهای او داشت؛ و در نظریه خود اصر از رزیمه کتاب بنام - (آری و نه Sie et Non ) نوشت؛ و در آن متعرض پاپهای کلیسا و عقیده تثلیث اقانیم شد؛ و برای تثییث تأویلی قابل شد که بامنطق عقل مطابقت داشت؛ و چون رجال کلیسا توجه مردم را با و عقایدش دیدند هراسناک شدند و از اقبال آنها بدروس و کنفرانسها یش ترسیدند؛ بنابر این در صدد مقاومتش بر آمدند و برنارد مقدس St Bernard of Clairvaux عهده دار -

برآشتن رأی عام براو گردید؛ و این قدیس در دفاع خود از انجیل کمک میگرفت؛ و در مخاصمه خود متکی به نیروی نور ایمانی بود که داشت روش میگرد؛ بنابراین کاملاً مطیع روش دینی بود و در برابر (ایلارد) اعلام کرد که حقیقت الهی را عقل و گمان مکشوف نمینماید؛ بلکه بوسیله وحی که عقل را براه راست هدایت مینماید صادر میگردد؛ و با این منطق (ایلارد) را متهم بالحاد کرد، و در سال ۱۱۲۱ در سو اسون Soissons مجلسی برای محاکمه اش تشکیل یافتو اورا مقصو نشخیص داد؛ و مقرر داشت کتاب او را که در باره عقیده تثلیث نوشته شده بسوزاند و بعد ایلارد را احضار نموده و مجبور شکردن با دست خود کتاب را در آتش اندازد؛ در سو اسون در دیر St Médard او را زندانی کردند، او در آنجا هم ادامه بیحث خود در حدود روش عقلی اش نمود؛ اما باز بر نارد مقدس موفق شد که مجمع دیگری برای محاکمه او در سال ۱۱۴۱ در سنس Sens تشکیل دهد؛ اما ایلارد بسمت شهر روم شافت واز پاپ طلب مساعدت کرد ولی بر نارد توانست بدعتهای را که در آرائش بود کشف کند و در سال بعد موفق شد از طرف پاپ حکمی دائمی بمقصوب داشت که از پاپ موافقت کرد که تعالیم مخالف با معتقدات مسیحی است بنا براین اورا مجبور نمود از دعوت خود داری کند.

ایلارد رنج و سختی زیادی کشید ولی موفق شد که عالم اروپائی را متوجه ندای عقل کند، و راه را برای تسلط آراء ارسطو که نیم قرن بعد از او صورت گرفت آماده سازد، اما داستان عشق این مرد با (هیلوئیز) عالم را متوجه خود کرده و داستان آراء فلسفی اش را بطاق فراموشی سپرده و این جنبه اش مستور مانده تا در سال ۱۸۳۶ کوزان Cousin وقتی کتاب

(آثار غیر معروف ایبلارد *Ouvrages inédit d' Abelard* را منتشر نموده دو  
باره شخصیت او را آشکار ساخت.

این بود عقاید اولین کسیکه در اروپا دعوت بتحکم عقل نمود ، اما با وجود این فلسفه در دوره جدید خود بر روش او پیشرفت ، و در قرن بعد دعوت جدیدی که تا آنوقت مألوف نبود در اروپا ظاهر شد ، و آن عبارت از توسل به تجربه و بدست آوردن علم از آن راه و اعتماد نکردن بكتب و مراجع متداول بود ، و در پرتو همین دعوت علوم طبیعی در دوره ما پیشرفته است ، اما صاحب این دعوت یاروش جدید روجر بیگون (۱۲۹۲) است که یکی از راهبهای فرنسیکان بود که عقل مجسم روح آن عصر بود ، ولی بازنظریات و آرائی داشت که برای آن عصر زود بود ، از جمله آن نظریات قیام بر جهل و ندانی و سریچی از تحکم سلطه دعوت بتجربه علمی بود ، علوم عربی آشنائی داشت و از روشی که علماء عرب داشتند خوش می‌آمد و از طریقه جداول ارسطوری متنفر بود ، بنابراین روش نظری را بیهوده دانست و متمایل شد که در هر امر دانستنی که آنرا از طبیعت بدست می‌آوریم بتجربه ملتجمی بشویم و با این روش با ختراعات زیادی رسید ، و بروح علمی صحیح پی برد ، و متوجه کشف مغالطه کاری جادوگران و شعوذه بازی آنها شد ، و حملات شدیدی بر فرقه فرنسیکان و دومینیکان و علمانیهای عصر خود نمود ، بنابراین متهم بجادوگری شد ، و مجمعی از فرنسیکانها بر او منعقد شد و کتابهایش را تحریم کرد و خودش را در اطافش حبس نمود و بیگون از سال (۱۲۷۷ تا ۱۲۹۲ م) محبوس ماند ، و با مرگ او نزدیک بود دعوت و نظریه اش راجع بتجربه نیز ازین برود ، اما وقتی دوره رنسانس شروع شد و دوزه جدید فرا رسید ، پیشوایان فکر جدید و مخصوصاً یکی از آنها که موسوم به

فرنیس بود و شرحش خواهد آمد در صد ترویج آن نظریه برآمدند. روجر با آنکه نظریات و آراء مفیدی داشته است پیشوای آزادی فکر نبود و ضد نظام کلاسیک بطور عموم نیز قیام نکرده بود و بقراریکه (شارپ D. A. Sharp) میگوید عصر خود را مجسم میکرد و بهمین جهت است که ولتر درباره اش میگوید: روجر در گذشت در حالیکه تمام پلیدیهای دوره اش تحمیلش شده بود، اما موقفی را که کلیسا در ابتدای دوره کلاسیک دربرابر ارسسطو داشت باید قابل ملاحظه دانست و در آن تأمل نمود، زیرا کلیسا با سطوح معتقد شد و فلسفه اش را مذهب رسمی خود قرارداد و از آنوقت تابحال بر آنروش میرود، واز این امر آثاری پدیدار شده که در تاریخ نراع بین دین و فلسفه اهمیت بسیار دارد و باید در آنها دقت بیشتری کرد.

از قرون اولیه میلادی فلسفه مورد تنفس مسیحیها اروپا بین دو روش افلاطونی و ارسسطوئی: بود، و از قرن دوم در صدد مقاومت باشغال‌باشان برآمده و در صدد برانگیختن رأی عام بر فلاسفه بوده اند، و این تبلیغات تأثیر خود را کرده و تادوره جدید که دو باره پرچم عقل برافراشته شده، آن تبلیغات تأثیر خود را داشته است، اما تاریخ فکر بشری در قبال این تیارمهیب تیار معا کسی را نسبت میکند که از پاپهای کلیسا شروع شده، اینها دسته‌ای بوده اند که قبل از مسیحی شدن بفلسفه اشتغال داشته اند و پس از قبول دین جدید باز از آن حمایت میکردند و اسالیب و مذاهیش را برای تأیید عقیده دین جدید و تحرکیم تعالیمش بکار میبرده‌اند و با همان فلسفه باست پرستی مقاومت مینمودند و حملات بتپرستان را دفع میکردند.

و در این جهاد دینی مذهب افلاطونی بهترین مساعد و رهبرشان

بوده است، این روش در عالم اروپائی از ادوار اولیه مسیحیت پیشرفت کرد و علت این پیشرفت که موجب پیروزی مسیحیها شده جنبه های روحی بود که در مذهب افلاطونی دیده نمیشد و در سایر مذاهب با آن آشکاری نمایان نمیشد، و این جنبه هایی بود که قبول دین مسیحی را میسر و آسان نمیکرد و راه را برای توافق بین دین و فلسفه مهیا میساخت، در آنوقت پیشوای این طریقہ اگوستین مقدس + ۴۳۰ بود که تفکر اروپائی را تاقرن دوازدهم بروش افلاطونی درآورد، و بر اثر آن بود که عالم اروپائی از بدومسیحیت در باره مذهب ارسطو بی خبر ماند، بلکه از اشتغال با آن باعتبار اینکه ارسطو ملحد طبیعی بوده است منصرف شد، اما با وجود این در قرن های پنجم و ششم بعضی از مباحث منطق اورا که شناخته بود قبول کرد.

عالی اروپائی در قرن دوازدهم نسبت بارسطوچنین بود ولی در این قرن باز مانده علوم ارسطو در طبیعت و اخلاق و متافیزیک با آنجا منتقل شد، و این در سال ۱۰۸۵ م یعنی از وقتی شروع میشود که آلفونس ششم امیر کاستل شهر طیطله را گرفت، و مونسینور ریموند *Raymond* رئیس اسقفهای شهر بین سالهای ۱۱۳۰ - ۱۱۵۰ م اداره ای برای ترجمه کتابهای فلسفه عربی توسط مترجمین یهودی تأسیس نمود، و رئیس نامبرده به دومینیک ژندیز الوس *Guendisalvus* - D. ارشیدوک سیجوفیا (۱) و ژن اوندیت اشبيلی *Juan Avendeath* دستور داد آثار فلسفی اسلامی و مخصوصاً آنچه ابن سینا باقی گذاشته است ترجمه کنند، بعد همان اداره عهددار ترجمه (آثار) فارابی و کنده شد، و در نیمه اول از قرن سیزدهم، میشل اسکوتی *Micheal the Scot* و کسانی که از او متابعت کردند منتصدی شرح آثار ابن

رشد اندلسی کردید که شارع اعظم آثار ارسسطو بود، و این امر تحت رعایت فردریک دوم انجام یافت و این پادشاه که در جنگهای صلیبی با عالم اسلامی اتصال یافته بود و زبان عربی را فرا گرفته و از فلاسفه آن زبان خوشن آمده بود بنابراین میل کرد آثار شافرا بالاتین و عربی ترجمه کند، و با این ترتیب اروپا با ارسسطو آشنا شد ولی آثارش را از کتابهای مفسرین اسلامی که بزبان لاتین نقل شده بود بدست آورد، و باین ترتیب مفکرین اسپانیا توانستند که قبل از آنکه غرب خود را آماده مطالعه علوم یونانی کند آثار علمی اش را تقدیم نمایند و همین ترجمه‌ها بود که در قرن سیزدهم مرجع و مأخذ علم قرار گرفت.

ارسطو از راه دیگری غیر از راه اسپانیا نیز باروپا منتقل کردید؛ زیرا وقتی جنگهای صلیبی علاوه بر اینکه اروپایی لاتینی را با شرق اسلامی مرتبط نمود با دولت بیزانس و مسیحیت یونان نیز تزدیک کرد و مرتبط نمود، ولیم موربیکی Henry of Brabant هلنندی بطریک کودته و همسکارش هانری برabantی بمساعدت توomas مقدس در قرن سیزدهم مblade شروع بترجمه کتاب اخلاق و سیاست ارسسطو نمودند، و بقراری که ارنست پار کر میگوید در اوآخر قرن چهاردهم و انتهای قرن پانزدهم علماء بیزانس آثار علمی و فلسفی یونانی اکاملًا با ایتالیا برندند و جنبش ایتالیا را با آن تغذیه و پرورش دادند.

با این ترتیب اروپای مسیحی خلاصه فلسفه ارسسطوئی، یعنی دائمی دائمی المعرف علوم قدیمه را بدست آورد، اما بمجرد اینکه آثار ارسسطو به اروپا رسید رجال روحانی؛ ضد آن بتلاش برخاستند، زیرا هنوز نام ارسسطو آلوده بالحاد بود، چون بنظر آنها با تعالیم کتاب مقدس مطابقت

نمیکرد، بنا بر این شروع بمخالفت با آراء طبیعی و متفاہیز یکی اونمودند زیرا هیچ مسیحی مؤمنی نبود که از آراء ارسسطو در باره خدا و صفاتش و عقایدیه ای که نسبت به عالم و خلود نفس و غیره دارد خشنود شود و آنرا پذیرد.

ولی بعضی مسیحیهای متفلسف؛ کوشش کردنده که بین مذهب او و تعالیم کتاب توافقی بوجود آورند و قبل از آنکه قرن سیزدهم بپایان برسد آلبر کبیر *Albertus Magnus* + ۱۲۸۰ و توماس آگوستینوس مقدس - *St Thomas Aquinas* + ۱۲۷۴ بعهده گرفتند ترددار آثارش شوند و آنرا بصورت مسیحیت عقلی درآوردند؛ با این ترتیب باز در اول امر کلیسا از این مذهب بستوه آمد؛ اما بعد راضی شد و (رأی) توماس را برای خود مذهب اتخاذ کرد.

و از آن بعد فلسفه مدرسین منحصر در آراء ارسسطو شد، و عالم کاتولیکی آنرا پذیرفت و صورتی عقلی از دین مسیحیت دانست، بنا بر این هر کس بر آراء ارسسطو که مورد اعتماد و قبول کلیسا بود خروج میکرد ملحد بشمار میرفت، پس (قدرت علمی) که مورخین فلسفه از آن بحث کرده‌اند همین بود و بهترین ممیز آن مقید بودند مفکرین بود با آنچه ارسسطو گفته، و هر کس برای مخالف آنچه ارسسطو گفته قابل شود باید خود را آماده غضب کلیسا و تمام عالم اروپا نماید، از آن بعد هر کس فکری ابراز میکرد که در آثار ارسسطو بود و یا بارای او موافقت نمیکرد مورد تعقیب سخت قرار میگرفت، در مباحث بعد در این کتاب خواهیم دید چه آثار مهمی بر این نفوذ و سلطه عقلی مترتب شده، و چه تأثیر بزرگ و خطیری در تاریخ نزاع بین دین و فلسفه داشته است.

یونانیها چندین قرن حامل مشعل فروزان فلسفه

**روحانیت یهودی  
و ارسطو :**

بودند، بعد از قرون اولیه مسیحیت این فروغ در

اروپا خاموش شد و در قرون وسطی مسلمین آنرا

برآفروختند و بدست گرفتند، و بعد آنرا تسلیم یهود نمودند، و آنها هم

بدور خود در اوائل شروع دوره کلاسیک آنرا با روپا مسترد داشتند، پس

خوبست بطور اختصار در رفتار روحانیت یهودی با ارسطو بحث شود، و بعد بر قرار

روحانیت مسیحی با او پیردازیم.

ابن میمون در یهودیت مانند تو ما مقدس است در مسیحیت و ابن

رشد است در اسلام، چون مانند آنها برای موافقت بین دین و فلسفه کوشیده

و معتقد بقدیم نبودن عالم شده است، و در باره آنچه در اول سفر تکوین

راجع بخلافت گفته است و مراد ترتیب کائنات بعد از آفریدن آنهاست با وجود

این تصریح کرده است که اعتقاد بقدیم بودن ماده کفر شمرده نمیشود، و

از این قبیل اقوال زیاد دارد، بهمین جهت بقراریکه مقریزی میگوید

متهم بکفر گردید، و روحانیت یهود شروع بمقاومت فلسفه او و شکنجه

و آزار پیروانش نمود و در اثر این فشار عده بسیاری از آنها مجبور شدند از

اسپانیا هجرت کنند و از تحصیل علوم عربی منصرف شوند و باز بر اثر این حرکت

آنار ابن رشد و سایرین بلاتین و عبری ترجمه شده و در آنوقت فردریک

دوم این جنبش را تشجیع نموده و طرفدارانش را حمایت کرده است،

ولی از این جنبش آرائی بوجود آمد که در خصوص محال بودن آفریدن

عالم از عدم و قدیم بودن ماده با شریعت یهودی موافق نبود.

فلسفه یهود میکوشیدند که با این مذاهب

فلسفی مماثله داشته باشد، یعنی آنها ازل حاظ فیلسوف بودن نه آنطور که

متکلمین اسلامی پیش گرفته بودند، کوشیدند دروفق دادن بین دین و فلسفه دین را مطیع فلسفه نمایند، و این روش ابن رشد و سایر فلاسفه اسلام است که مشرب اورا داشته اند.

اما از قرن پانزدهم پی بعد فلسفه یهودی رو باضم حلال نهاد و جنبه و حائیت یهودی نیروئی گرفت بطوری که در قرن شانزدهم فلسفه ها مورد حمله قراردادو از غزالی و آراء او که حملات شدیدی بفلسفه اسلام نموده بود، استعانت جست بنابراین یهود کتاب موسوم به ( تهافت الفلاسفه ) اورا در حدود سال ۵۳۸ م ترجمه کردند تا بوسیله آن کتاب پیروان ابن رشد و ارسطورا مغلوب کنند و حال بدین منوال بود تافلسفه اروپائی در دوره جدید وارد میدان شد.

همانطور که بیان کردیم در قرن دوازدهم یهود رو حائیت مسیحی ارسسطو را از روی کتب مسلمین باروپا انتقال در برابر ارسسطو و دادند، و برایز آن روحانیت مسیحی شروع به مسلمینی که آثارش مقاومتش نمود، و این وضع برقرار بود تا در قرن را شرح داده اند: بعد ارسسطو در اروپا در لباس مسیحیت در آمد،

از آن پی بعد اروپای مسیحی در برابر ارث ارسسطوی بیودسته منقسم شد، یکدسته طرفدار ارسسطو شدند که در نظر توماس و آلبر و سایرین که هم عقیده آنها بودند در لباس مسیحیت درآمده بود، و دانشگاه سوربون و برادران دومنیکان نیز در تأیید این دسته میکوشیدند، طرفدار ارسسطوی بودند که کتب عربی و اسلامی اورا معرفی کرده و در اروپا در لباس لاتینی عرض اندام نموده ولی البته آثارش بصورت انعکاس صوت و حی دینی آسمانی نبود بلکه نتیجه عقل انسان نابغه‌ای بود؛ زیرا سعی مسلمین دروفق دادن میان او و اسلام متکی بر اساس مطیع کردن دین نسبت بفلسفه و تأویل نمودن آیات قرن

بطوری که بافلسفه مماثلات کند نبود؛ این روش را دانشگاه پاریس تقویت میکرد و با آنکه عده علمائش کم بود از نیمه قرن دوازدهم و سراسر قرن سیزدهم تا قرن چهاردهم این وظیفه را عهده دار شد تا بالاخره در قرن چهاردهم علمائش بر اثر فشار بدانشگاه پادوا فراد کردند و در آنجا در قرنهای پاتردهم و شاتردهم ارسسطو را بهترین وجهی تقویت کردند و شرح آن در آنجا که در اطراف تزاع دین و فلسفه در دوره جدید بحث می کنیم؛ خواهد آمد.

دومینیکانها مانند آلبر کبیر + ۱۲۸۰ و توماس اکونیاسی مقدس + ۱۲۷۴ در تأیید آثار ارسسطو قائلر مهمی داشتند؛ و گمان میروند که آلبر کبیر اولین کسی است که بین نور عقل (علوم طبیعی) و نور وحی (علم لاهوت) امتیاز قایل شده؛ و بقراری که ول夫 می گویند زحمات او تاحدی برای علم و فلسفه که در قرون وسطی موظف بخدمت دین بودند قایل با آزادی شد؛ اگرچه آلبر مذهب ارسسطوئی را ترویج کرده و اقوال شارحن آنرا برآن اضافه کرده اما هرجا که مشاهده میکرد با تعالیم دین موافق نیست از آن منصرف میشد و بهمین جهت منکر گفته ارسسطو بقدیم بودن عالم شد و بخلود نفس ایمان آورد؛ و معرفی کردن خدا را بمحرك اول پنذیرفت واورا موجودی غیرمتناهی دانست؛ توماس مقدس نیز روش آلبر را تأیید کرده است؛ و بین دین و ایمان را در موضوع دروش تمايز داده؛ و کفه ایمان را که مستند بوحی است سنگین تر قرار داد و آنرا برتر از فلسفه که از راه عقل حاصل شده است دانست؛ و وحی را محک و مبنیان حقیقت قرارداد و مخالفت عقل را با وحی موجب تباہی و کمراهی عقل فرض کرد.

فرنسیسکاتها از رو شی که دو منیکانها پیش گرفته بودند عاجز شدند و امثال دائز؛ اسکوت *Bosius* + ۱۳۰۸ و ولیام اوکام + ۱۳۴۹ هر تلاشی را که برای توافق بین ایمان (lahوت) و عقل (فلسفه و علوم طبیعی) میشد رد کردند؛ و تصریح نمودند ممکن است آنچه علم با آن اتفاق دارد؛ ایمان آنرا قبول نمیکند و علناً اظهار کردند دین برتر از هر چیز است؛ و مذهب عقلی را که تو ماش مقدس ترویج کرد رد کردند؛ و اظهار داشتند نیکی مقدم بر حق است؛ و نیکی آن چیزی است که خداوند با آن امر فرموده؛ و دستور های خداوند ذاتاً خیر و نیکی نیستند بلکه چون خداوند با آنها را مقرر داشته است خیر هستند؛ و برایشان واجب است که اطاعت اوامر خداوند را نماید.

اما کلیسای کاتولیکی فلسفه ارسسطوئی را آنطور که در فلسفه توماس مقدس مقرر شده بود برای خود رو شی اختیار کرد و تا امروز براین روش باقی است، و این رفتار که از طرف کلیسا درباره ارسسطو شد در تراعی بین دین و فلسفه تأثیر بسزائی داشت که باید بر آن مطلع شد بنابراین میگوئیم. توماس مقدس در اروپای مسیحی بزرگترین دانشمند فلسفه ارسسطوئی بود، وابن رشد در شرق و غرب بزرگترین کسی بود که آثار ارسسطور اشرح داده بود، و با وجود این توماس با او سخت درافتاد، اگرچه حق این است که با (رمان) هم صدا شده بگوئیم، او بزرگترین شاگردان مکتب ابن رشد بود و باز (بیوری) پیروی کرده بگوئیم شیع تأملات و انتشار آنها علت و سبب ظهور فلسفه توماس مقدس بوده، و مانند الفرد کیوم اقرار نمائیم که وجوده انفاق بین آلهیات توماس و ابن رشد بسیار است، علاوه بر اینکه تلاش برای توافق دادن بین دین و فلسفه ترد هردو آنها در یک راه قدم بر

میدارد و بیک روش پیش میزود؛ با وجود این باید گفت توماس بزرگترین دشمنان ابن رشد بوده است، و بعده کرفته است روشهای فلسفه عربی را عموماً و فلسفه ابن رشدرا خصوصاً که ب تعالیم مسیحیت مماشات و موافقت ندارد رد کند، بهمین جهت قدیم بودن ماده و انکار عنایت و توجه خداوند وحدت عقل و محال بودن خلقت از عدم وغیره را رد کرد، و این مردمقدس توanst از فلسفه ارسطو خلود و جاوید بودن نفس (روح) را واقرار باینکه خداوند واجب الوجود است استنباط نماید.

ارسطورا راجع بقدم زمان و حرکت تخطیه کرد و ابن رشد را نیز در آرائی که درباره خلقت داشت تخطیه نمود، با این ترتیب بود که مذهب فلسفی او در دلهای رجاز کلیسا جایگیر شد و همانقدر که کلیسara با این مذهب متمایل کرده آنرا از ابن رشد منفر و دور ساخته است.

روحانیون چنانکه دیدیم با فلسفه و آراء ارسطو بنای مقاومت را گذاشته بودند، و این مقاومت از سال ۱۲۰۹ یعنی از وقتی که مجمع روحانی در پاریس تشکیل شد و رأی بمقصر بودن محصلین فلسفه و ارسطو و شارحن آن داد، شروع گردید، باز دوره روحانیت تدریس فلسفه ارسطو فرا گرفتن آن را مخصوصاً آنطور که در آثار ابن سينا آمده است منع کرد، و پاپ گریگور نهم در سال ۱۲۳۱ قتوی تحریم استغفال بتحصیل فلسفه اسلامی را صادر نمود، و برای تجویز این قتوی کافی بود که فلسفه ارسطو منکر خلود نفس و قابل بقدم عالم است و خلقت آن را موافق کتاب مقدس نمیداند و راجع بعالی وجود قابل است تحقیق تأثیر نوامیس طبیعی است علی الخصوص که این نظریه وقتی بوجود آمده که علم طبیعی با آن نوامیس بی نبرده بود.

بر حسب ظاهر این حملات متوجه ابن‌رشد بود زیرا او بزرگترین شارح ارسسطو بود، و البر کبیرو توماس متفقاً ضد او قیام کرده بودند، پس خیلی طبیعی بود که مورد خشم کلیسا قرار گیرد؛ و آنچه از گفته‌های او را خطأ و اشتباه کمان می‌کردند این بود که می‌گفت فلسفه برحق است و ادیان منزله در اشتباه می‌باشند اما باید گفت که ابن‌رشد را درست نشناخته‌اند در باره‌اش بخطا رفته‌اند و این خطأ از سیگر برآبانتی *Siger of Brabant* سرزده، زیرا این شخص هر نظریه را که با تعالیم مسیحی تعارض داشت بارسطو رجوع می‌کرد و ابهامی را که در شرح آن میدید متوجه هواشی و تعلیقات ابن‌رشد میدانست، سیگر مدعی بود که عقل و عقیده باهم متناقض هستند، و چون کلیسا مدارکی برای تحقیق در تعالیم ابن‌رشد نوشته‌های او در دست نداشت، بنابر چاره‌ای جز این نداشت که بر سیگر و منبعی که مدعی بود نظریاتش از آن گرفته است خشمگین شود.

حقیقت این است که شور و حرارت ابن‌رشد در تأیید نظریه قایل با تساق عقل با عقیده، کمتر از توماس مقدس نبوده در ثابت شده است که توماس در تأیید آن نظریه از ابن‌رشد استفاده بسیاری کرده است، ولی توماس تعمد داشته که او را بدنام کند و رساله در وحدت عقل در رد پیروان ابن‌رشد بنام *Intellexus contra averroistas de unitate* نوشته‌های را که قایل است اعتقاد بوحدت عقل یعنی یکی بودن آن برای تمام مردم، از جنبه نظریه عقلی ضروری است، رد کرده، و گفته است این اعتقاد باید از جنبه عقیده دینی بکلی مردود شود.

راجع بوحدت عقلی (مارتن) نیز در کتاب دفاع از ایمان، بحث کرده و آنرا رد کرده است و استیفان اسقف پاریس رساله‌ای نوشته و راجع

به ۲۱۰ مسئله منسوب به پیروان ابن رشد که کلیسا آنها را مقصرا دانسته است بحث کرده و ما مارتن سابق الذکر نظریه وحدت عقل ابن رشد را در کتاب دفاع از ایمان مورد بحث قرارداده و آنرا شبیه به ( هذیان و یاوه گوئی سختی ) تعبیر کرده است ، پس تمام اینها ابن رشد را بصورت خداوند زندقه والحاد و پدر آزادی فکر در آورده است .

اما دانشگاه پاریس بتعلیم فلسفه ابن رشد کمر بست و آثار علمی ارسسطو در آن مستقل از روحیه دینی تجلی نمود ، و مهمترین مطالبی که از فلسفه ابن رشد در برنامه اش ظاهر بود عبارت بود از قول بقدم عالم و انکار خلود نفس و افراد بفنای آن باقی ای جسم و نظر کردن بحوادث از این نظر که بطوری از پی هم میرسند و متصل هستند که مجالی برای عنایت و توجه الهی نیست ، واز این قبیل نظریاتی که مؤمن مسیحی آنها را نمی پسندد .

واز این دانشگاه مدرساهای از روشن فکران بوجود آمد که مقایل شدند براینکه موضوع خلقت و تکوین و رستاخیز اجسام و غیره که از عقاید رئیسه است ، ممکن است از جنبه نظریه دینی صحیح باشد ، ولی از جنبه نظریه عقلی باطل مینماید ، ولی این روش رجال روحانی را که معتقد بودند اتفاق بین عقل و وحی برقرار است راضی و خشنود نساخت و برای اشخاص عادی این تصور آمد که نظریه خلود نفس ، روزهای یک شنبه صادق است و در سایر روزها باطل ؛ وهر وقت انسان در اطاق خواب یا سالن باشد نظریه حواری ها باطل است و اگر در اطاق غذا خوری باشد آن نظریه صادق است .

دوهنجانها بر ارسسطو که از مسیحیت مستقل شده بود سخت خشمگین

بودند؛ بطوری که در مدت شش یا هفت سال تو انتستند چهل فرمان از پاپ در خصوص محروم بودن کسانی که اشتغال بفلسفه اسلامی دارند صادر کنند و در سال ۱۲۶۹ مجمع پاریس بعضی از عقاید ابن رشد را که عبارت از وحدت عقل انسانی نزد تمام مردم باشد؛ و قدیم بودن عالم و فناه نفس بر اثر فناه جسم؛ و انکار علم خدا بجزئیات؛ و عدم تأثیر عنایت خداوندی در افعال بشر وغیره؛ تحریم کرد و پاپ ژون یازدهم نظریه ابن رشد را در ازدواج حقیقت مردود دانست و کلیسا طرفداران فلسفه و مشتغلین با آنرا در دانشگاه پاریس مورد شکنجه و آزار قرار داد و بسوزاندن و اعدام آنها اقدام کرد و آنها ناچار شدند بپادوا فرار کردند و در آنجا جمهوری و نیز و مجلس سنای آن قادر بود که آزادی را برای روشن فکرها ضمانت کند؛ پس از آن بود که ابن رشد پیروز شد و مذهب او و پیروان آن مدت دو قرن پانزدهم و شانزدهم در آن دانشگاه که در سراسر اروپا جائی امن تر از آن نبود آسوده زیستند؛ و شرح این موضوع در فصلی که راجع بدوره جنبش است خواهد آمد.

تاریخ شکنجه و آزار نقل می‌کند دانشگاه پاریس که پیروان ابن رشد در آن دچار آزار شد، بودند پس از گذشتن یک قرن از فارغ - التحصیلیهای خود خواست سوگند یاد کنند و بآن وفا دار باشند که فقط اشیائی را بیاموزند که با فلسفه و تعالیم ارسطو آنطور که ابن رشد تفسیر کرده است موافق باشد.

قابل ملاحظه این است که مسیحیهایی که با فلسفه در افتداده اند؛ بمسلمی نی که با فلسفه طرف بودند متولسل شده اند، مثلاً مقام عقلی و دینی غزالی را علماء مسیحی از همان وقت که تو انتستند بر نوشته هایش

واقف شوند پسندیده‌اند، و هنوز هم توجه به تحقیق در مطالب و نظریات او دارند و معروف این است که غزالی بفلسفه حملات شدیدی برده و در این حملات فلاسفه‌ای از قبیل افلاطون و ارسطو و فارابی و ابن سینا را کفردانسته و در کتاب (مقاصد الفلاسفه) خودروش دانستن عقاید آنها را پیش آورده و بعد در کتاب دیگر خود (تهافت الفلاسفه) با آنها حمله کرده، و اینکتاب دوم خیلی زود تزد مسیحیه‌ائی که دشمن فلسفه بودند رواج یافته است.

پس ملاحظه می‌شود که ریموندمارتون *Marton R.* که بقرار اظهار گیوم، احتمال دارد در علوم عربی و اسلامی تادوره جدید در سراسر اروپا نظریش نیامده باشد، پس از مرگ توomas مقدس با فلاسفه اسلام و علماء مسلمین بنای مقاومت را گذاشته و خواهش ریموند پینافورت *Raymond Pignaforte* رئیس هیأت دومنیکان را پذیرفته و کتاب (دفاع از ایمان *Pugio fidei*) خود را تألیف کرده، و آراء زیادی از غزالی در آن آورده است، و از آنوقت بعده عده بسیاری از علماء مسیحیت از آراء غزالی در اثبات خلفت بعد از عدم *Creatis ex nihilo* و براهین او در استدلال بر اینکه علم خدا شامل جزئیات می‌باشد و عقیده رستاخیز پس از مرگ را استفاده کرده‌اند.

و توomas مقدس که معاصر مارتون بود از رساله غزالی موسوم به - (الاقتصاد فی علم الاعتقاد) در کتابی که خود بنام (خلاصه فلسفی در رد بر ملل غیر مسیحی) تألیف کرده بود، استفاده بسیاری نموده، و توomas نیز این کتاب را بنابر خواهش رئیس هیأت دومنیکان نوشته است و وجوده شبه بین آراء توomas و غزالی بسیار است.

پس باین ترتیب ملاحظه می‌شود که غزالی برای فلسفه بلائی بوده

ویهود و مسیحیها در هدم آن باو متولّ شده‌اند ، وما در فصل آینده اثر قوی او را که در انہدام فلسفه در عالم اسلام داشته ملاحظه خواهیم کرد، و اثر کتاب او (تهافت الفلاسفه) ظاهرًا نزد تمام این ملل خیلی عمیق‌تر از کتاب (تهافت التهافت) ابن رشد بوده که می‌خواسته آراء غزالی را که ضد فلسفه بوده است رد کند .

اما محل التقاء پیروان فلسفه ابن رشد و خشم دشمنان مسیحی او خود ابن رشد بوده ، یعنی آراء متضاد پیروان و دشمناش در اطراف شخص او متصرکر می‌شده است ، و شاید برای این بود که از قرن چهاردهم دامنه نفوذش وسیع شده و نامش بحدی بالا رفته که در سراسر اروپا برای بن سینا مقدم شده و تاقرن هفدهم که مطلع عصر جدید است ، در نحوه تفکیر اروپا یک عامل بر جسته‌ای بوده است ، و این مقام که احراز کرده بود چنان‌که سابقاً اشاره شد دشمناش را بیشتر خشمگین می‌ساخت .

و شاید همین شهرت بوده که عده‌ای مسیحیهارا با علوم اسلامی دشمن کرده‌تا آن‌هارا برآفکنده‌اند ، و این نوع دشمنی را مانند بتراکوریموندلل Lull + R ۱۳۱۵ بطور آشکار مجسم کرده اند بطوری که شخص اخیر کوشش و همت خود را صرف این کرد که سراسر اروپا را بگردد و از پاریس بوین و مون‌بلیه و زنووناپل و پیزا ببرود و مردم را ضد مسلمین و فلسفه آنها تحریک کند ، و وقتی در سال ۱۳۱۱ م مجمع وین منعقد شد ، لل عریضه‌ای به پاپ نوشت وازاو خواست هر مسیحی را که از ابن رشد طرف داری می‌کند از مزایای مسیحیت محروم کند ، و تدریس فلسفه او را در تمام مدارس اروپا منع نماید ، و این عریضه مطالب دیگری داشت که راجع به جنگ ما مسلمین بود ، اما مجمع وین توجیهی باین عریضه نکرد .



در این احساسات مسیحیها بطور عموم و روحانیت بطور خصوص نسبت با رسطو و فلاسفه اسلامی که بر فلسفه او شرح نوشته بودند، و شاید کلیسا هم در روشی که باروشن فکران و مقاومتی که بر خلاف عقاید و تعالیم دینی پیش گرفته معذور باشند، زیرا از وقتی که عقل اروپائی شروع به بیداری کرده آزادی فکر و سیله احداث طوفان سهمگینی از الحاد شده که تردیک بود زندگانی روحانی را که کلیسا بحکم وظیفه نگهدار آن بود ازین بر دارد، بطوریکه در قرن سیزدهم شکایتهای دینی شروع شد و بعضی آنها را به شخص روشن فکری مانند فردریک دوم + ۱۲۵۰ که مشوق نقل آثار فلاسفه اسلام بود نسبت دادند . .

این نظریات و شکهای که نتیجه فکر آزاد بود بطوری مهم شد که اموال جشن شامل تمام ادیان آسمانی گردید و از آنهاییز تجاوز نموده خود پیغمبر ازرا فرا گرفت، علاوه بر این فلسفه ارسسطو که بوسیله شارحن بدنست آمده بود و آراء آن که با ساده ترین عقاید دین مسیح سازش نداشت و با واضحترین مبادی معروف در تقالید دینی وفق نمیداد، مزید بر علت شده بود .

بنابر این قرون وسطی باستثناء دوره پاپهای **کلمه اخیر:**  
قسمتی از دوره کلاسیک خالی از مظاهر نزاعی بود که بفسار و سختگیری و آزار منتهی شده است، و علمت این بوده است که در این مدت دراز عقل بیدار و هشیار و گستاخی در بین نبوده است، ولی بعضی از پاپهای کلیسا از قرن های اولیه متعهد وضع فوانین و نظامانی شدند

که بعدها راهرا برای فشار و سخنگیری نسبت بعقل آماده کردند ، و حاده را برای تعقیب طرفداران آن صاف نمودند ، و کلیسا بر قلوب و عقول مردم حاکم گردید ، و عالم اروپائی تسلیم تعالیم آن شد و فلسفه ملتزم را کابش گردید ، و متعهد تأیید عقاید و نظریات آن شد ، بنابر این قرنها صفا و مسالت میان عقل و کلیسا بر قرار بود ، اما وقتی مسداری عقل شروع شد و دائرة المعارف علوم قدیمه از ارسطو را که منقول از فلسفه اسلام بود در برابرش تجلی داد ، آنوقت عقل از دلت خود و بندگی نسبت به نیروهایی که گرده بود عارض آمد ، و در نیمه دوره کلاسیک اعلان سرکشی نمود ، آنوقت روحانیت آماده مقاومتش شد و چون از طرفداران عقل بستوه آمد آنها بازندان افکند تا از شر شان در ایمان باشد ، اما بعضی طرفداران عقل در توسل بمنطق آن و برتری دادنش بر دین ثیله روی گردند تا منتهی به انکار عقاید دینی و تحریر تعالید مقدسه شد ، و از اینجا بود که افق صلح نیره گردید و نزاع شدیدی در شرف و قوع شد ، و روحانیت آماده گردید و تمام دشمنان باشد ، و قرون وسطی بیان نرسیده بود که عالم اروپا با دوره شکنجه و آزاری که آلوده بخون و تنگ بود مواجه گردید ، و همین امر است که در مساحت نزاع لاهوت و فکر آزاد در دوره نهضت ، آنرا مطالعه خواهیم کرد

## مصادر فصل

- W E. H . Lecky Hist of the Rise & influence of Nationalism  
Vol 2 ch 1
- A D White A Hist of the Warfare of Science With Theology  
in Chrstendom Vol 1
- J . B Bury Hist of Freedom of thought
- J Robertson A Shrt Hist of Freethought Vol 1
- Ch Watts Freethought its rise Progress & Triumph
- J W Draper Hist of the Conflict between Religion and  
Science
- E . Menan Averroes et L Averroïsme ed 1925
- Charles de Bérenger Abelard 1845

# فصل چهارم

## اسلام و فقهاء آن . و افکار

### فلسفی

عالی اسلامی رجای بخود دید که آزاد و بوشن  
تمهید :  
فکر بوده و با تطور اوضاع پیشرفت و گاهی در افکار  
از زمان خود نیز پیش افتاده اند ، اینها از عقل طرفداری میکردند و با  
جمود فکر و نادانی و تعصب مبارزه کرده اند ، در برابر اینها نیر رجال متعصب  
و جامدی بودند که همواره در جای خود میماندند در حالیکه دنیا متصل و  
با سرعت در تطور و حرکت پیشرفت بود ، با وجود این انتظار داشتند که  
قافله تمدن را از سیر بازدارند و این حركت را متوقف سازند . زیرا نمیتوانستند  
تجددی در رأی و یا امری مخالف رأی خود مشاهده کنند و  
نمیتوانستند مشاهده کنند کسی بر عادت و یا امر مallowی خروج کند ، یا در  
تزرد مردم کسب شهرت نمایند و یا از هیئت حاکمه توجهی باشند و مورد  
اطف واقع گردد ، و اگر امری از این امور واقع شود آنوقت در صدد منع  
خیروبد گوئی بر میآمدند ، پس خوب است نظری باحوال این مردم در  
برابر علوم غریب از آنها اندازیم ، و رأی آنها را در باره اشخاصی که از  
خود تجدید بخرج داده و رأی تازه ای آورده اند ملاحظه کنیم وقتی از  
آنها فارغ شدیم بشکنجه هائی که بمردم متجددوارد آورده اند متوجه میشویم  
و بعد راجع بقرآن و آزادی نظریه عقلی بحث نموده و رأی آن کتاب را  
در باره این متعصبهین و رقتارشان با مردم متفسر و آزاد فکر بیان خواهیم کرد

**فلاسفه اسلام، و دین :** اغلب فلاسفه اسلام قایل شده اند که غایت دین

شیوه بغایت فلسفه است زیرا هر دو آنها برای ایجاد سعادت از راه اعتقاد بحق و عمل تیک میگوشند و پس موضوعات دین و فلسفه یکی است، زیرا هر دو آنها مبادی و غایبات مطلوبه را بمحاجدات میدهد، و از ناحیه واجب الوجود بواسطه عقلی فعال فیض خود را شامل عقول بشری میکند، زیرا تمام علوم و معارف اعم از اینکه بوسیله وحی یابدوان وسیله وحی رسیده باشند، بواسطه عقل فعال از ناحیه واجب الوجود صادر میشوند، و فلاسفه اسلام باروشی که غالباً بدون فشار یا بدون آنکه ناشی از خود خواهی باشد کوشیده اند فلسفه و دین را موافق کنند و اگر چه روش بعضی از آنها خالی از زور و فشار و حمله بدین نبود، اما بطور غالب، فلاسفه اسلام معروف بروش مسالمت آمیز شده اند، و بطوریکه لیون گوتبه میگوید همین روش وسیله ابتکار فکر و بهترین موضوعها در فلسفه اسلامی بوده است، ولی دیگران معتقدند که روش آنها منتهی باین شده که همین فلاسفه مبلغین دینی شوند و مردم را با آن دعوت کنند.

**رفتار علماء دین با فلاسفه اسلام :** این بود روش فلاسفه در اسلام که بطور اجمالی ذکر شد، ولی علماء دین رویه دیگری داشتند زیرا اغلب دشمن سرسخت فلسفه بوده اند، اگرچه در بعضی از آنها که فلسفه در آنها تأثیر داشته آن تشدید را که در روش متاخرین مانند ( ابن الصلاح ) مشاهده میشود نمی بینیم

بنابراین که گواید زیر میگوید مفکرین اسلام دایرة المعارف دیاضی و آله و طبیعی و هیأت یونان را ( علم اوائل یا علوم قدیمه و یا علوم پیشینیان ) مینلمیدند، و در پر ابر آنها علوم عربی و اسلامی را قرار نمیدادند، و علوم

یونانی ترد متعصبن اهل سنت مایه شک و تردید و بیم بود ، و این دسته حتی در آنوقت که از قرن دوم هجری شروع میشود و این علوم مورد توجه مراکز علمی بود باز در نظر اهل سنت ممقوت بنظر میآمد ، وبهمنی جهت خیلی آسان بود بمجرد اینکه شخصی در مؤلفات خود روش فلسفی بکار برداورا زندیق گویند، همانطور که با علی بن عبیده ریحانی وابی زید بلخی و دیگران رفتار شد ، متعصبن اسلام در این رفتار مبالغه کرده اند حتی از هر علمی که منسوب بفلسفه میشد یا اتصالی با آن داشت دوری میجستند و اظهار تنفر میکردند ، و بهترین دلیل بر شدت این تعصب عدم رضایت غزالی از این روش است ، این دانشمند با اینکه بزرگترین دشمنان فلسفه و پایدار ترین آنها بود؛ در کتاب (المنقد من الضلال) خود آنرا انتقاد کرده است .

این متعصبن میگویند: وقتی پیغمبر از خدای خود خواست که (از علم غیر نافع) اورا مصون دارد؛ غرضش از آن علم؛ همین علوم یونانی بود؛ اما ابن تیمیه حنبیلی در جزء اول از مجموعه رسائل بزرگ خود میگوید: علم آن است که بوسیله پیغمبری رسیده ویا زاو با قیمانده باشد و هر علمی غیر از آن علم غیر نافع است؛ و با اصلاح علم نیست اگرچه علم نامیده شود؛ اما اغلب علماء اهل سنت در باره علوم یونان میگویند (حکمت و اندرز هائی است که آمیخته سکفر میباشد) زیرا منتهی بد (تعطیل) یعنی مجرد کردن ذات خداوندیست از هر حسنی ایجابی .

بهمنی جهت اشتغال با آن علوم حمل بر استخفاف بدین میشد؛ و هر کس با آنها سرگرم بوده دلیل این بوده که در دین و عقیده خود مورد انتها م است؛ و حتی موافق بودن چنین شخصی در علوم شرعی و مواطنیتی که بر تعالیم

دینی داشت؛ از آن تهمت نجاتش نمیداد و اورا تبرئه نمیکرد زیرا مجرد اشتغال با یعن علم و تمایل با آنها کافی بود که شخص را از دین منحرف کند؛ و بقراریکد تاجالدین سبکی میگوید همین علت بود که مأمون را قایل بخلق قرآن نمود و برای همین بود که اهل سنت بطلاب علم نصیحت میکردند، تا میتوانند از مصاحبه با کسانی که بعلوم یونان اشتغال دارند دوری کنند در نتیجه این شد؛ کسانیکه با یعن علم اشتغلند اشتغال خود را پنهان میکردند تا بدنام وآلوده نشوند و مورد سوءظن واقع نگردند؛ از این جمله یکی ابن الطیب + ۴۳۶ ه است که فقط درباره اش میگوید از ترس مردم تظاهر باشغال بعلوم یونان نمیکرد؛ و معلومات خود را بصورت متکلمین اسلام در میآورد

این اکراه نسبت بعلوم یونان بحدی رسیده بود که اگر گفته میشد یکی از فلاسفه از عقیده خود برگشته و هنگام مرگ از گمراهی فلسفه و دروغهای آن توبه کرده است؛ موجب خرسندی و خوشنودی مردم میشد چنانچه گفته اند ابن نجاء اربلی + ۶۶۰ ه که یکی از فلاسفه راضی بود و در دمشق مردم زیادی در محضرش بفرار گرفتن فلسفه اشتغال میورزیدند وقتی در بستر مرگ بود گفت ( خداوند بزرگ بی همتا راست گفت و ابن سينا دروغ گفت ) و مردم این خبر را با خرسندی بهم میگفتند و آنرا برای خود پیروزی میدانستند؛ با این وضع طبیعی بود مردم را دعوت بخود داری از مطالعه کتابهای فلسفی کنند؛ و جا حظ در کتاب ( البخلاء ) خود و قیکه در اطراف چیزهایی که بادقت از نظر مردم مخفی میشوند صحبت میکند کتاب مورد تهمت را باشراب بد مساوی میدارد

بقراریکه ابن اثیر میگوید در سال ( ۴۲۷ ه ) در بغداد از کتاب نویسان

تعهد گرفته شد که سو گند یاد کنند برای نسخه هیچ کتابی در فلسفه ننویسنند و معروف این است که زندقه در دوره عباسی بعلتی شیوع یافت که بدی از آن علل این بود که زندقه یعنی شله، یا الحاد عادة مقرون با بحث و تحقیق علمی بود و آن در زمان عباسیها رایج تر بود؛ زیرا در آن عصر مذاهب کلام و جدل دینی در اطراف مسایل اساسی ادیان و مذاهب فلسفی بطرز اسطو و افلاطون و سایر فلاسفه در ماده صورت و جزء لا یتجزأ و جوهر و عرض وغیره شایع شد، و خلفاء بنابر عقیده دینی خود و یا برای رضای عامه به تعقیب و شکنجه زندقه پرداختند، و مهدی عباسی اولین خلیفه‌ای بود که متكلمین را که در بحث و جدل ممارست داشتند امر کرد در ردم لحدین کتبی تألیف کنند و برای مغلوب کردن معاوین ادله و بر اینین اقامه نمایند و شباهه ملحدین را بر طرف سازند علاوه بر این برای تعقیب زندقه و محاکمه آنها اداره‌ای تشکیل داد، و بفرزند خود (الهادی) وصیت کرد پیروان مانی را دنبال کند و اوهم بوصیت پدرش عمل کرد و آنها را دنیال نمود، بعد از او هارون الرشید و مأمون و معتصم نیز چنان کردند و بر اثر این تعقیب‌ها عده زیادی بدار آویخته و یا طعمه آتش شدند، و بعضی از این زندق‌مردم را بطریقه شعوبی دعوت می‌کردند و تمام ادیان شک می‌آورند، و قابل سلطه و قدرت مطلقه عقل بودند، آنها جز بچیزی که با چشم می‌دیدند و عقلشان با آن حکم مینمود ایمان نداشتند، حتی در آنچه عقل را مجال رسیدن با آن نبود چنین می‌کردند، بنابراین منکر تمام ادیان شده و دعوت بالحاد کردند.

آتش زدن کتابهای کسانی که اشتغال بفلسفه داشتند در آنوقت خیلی آسان بود، و همین فضیله با نواده عبدالقادر گیلانی صوفی معروف واقع

شد ، نامش رَکن الدین (محمد بن عبدالسلام + ۶۱۱ ه) بود ، و وقتی اورا متهم بفلسفه کردند برای رها کردن خود از شر آنها مدعی شد که این کتابهارا برای نوشتن رد و ابطال آنها استنساخ کرده است ، ولی این دفاع تأثیر نداشت و مورد قبول واقع نشد ، و برای سوزاندن آن کتابها رو بروی مسجدی که مجاور مسجد خلیفه بود آتش فراوانی افروختند ، و علماء و قضاة و گروه بسیاری از مردم بر بام مسجد رفتند ، و از بالای بام کتابهارا در آتش ریختند ، ویکی از حضار برخاست و کتابهارا یک بیک بحضور معرفی می-

### کرد و در حضور عبدالسلام میگفت

بکسی که این کتابهارا نوشته و با آنها معتقد شد نفرین کنید ، مردم نیز نفرین میکردند ولعن بطوری بالا گرفت که از عبدالسلام تجاوز کرد و بخود عبدالقادر نیز رسید ، بعد شعراء برخاستند و اشعاری در هجو و نم ملحظ و مسخره او خواندند ، اما عبدالسلام متهم بفسق شد و طیلسان علماء ازاو گرفته شد و او را بزنдан افکندند ، و مدرسه عبدالقادر ازاو گرفته شد ، از این قبیل قضایا بسیار اتفاق می افتاد ، و در همین فصل خواهیم دید چگونه ابن رشد منکوب شد و کتابهایش را سوزانند و فرمانی راجع بتحریم استغلال بفلسفه صادر گردید .

در درجه اول آلهیات ارسسطو مورد خشم اهل سنت بود ، زیرا مقدمات و نتایج آنرا با مقتضیات عقاید اسلامی کاملاً مغایر و معارض می- پنداشتند ، نسبت بعلوم ریاضی هم بدین بودند زیرا باز منتهی بفلسفه میشد اما نسبت بعلم حساب نظریه مساعدی ابراز میداشتند ، زیرا علم فرایض با آن احتیاج داشت ، بعلاوه در ارث فوق العاده بکار میخورد ، اما علم هندسه در نظر اهل سنت مجسمه شک بود و اشکال هندسی آنها را به

هر اس میانداخت و ناراضی می‌ساخت و مستغلین با آنرا متهم بزندقه مینمود  
این عقیده در دوره ابی‌نواس رایج بود و تا قرن‌های بعدهم باقی بود، و از آن  
جمله ابوالحسین بن فارس در کتاب خود که موسوم به (الصاحبی فی فقه  
اللغة و سند العرب فی کلامها) است، درباره خطر هند سه نسبت بدین و عدم  
فایده آن صحبت کرده و نتیجه گرفته است که سرگرمی بریاضیات منتهی  
به لگام کسیختگی در دین می‌شود

وچون اشتغال بعلوم یونان رابطه با تقالید مذهب جدید افلاطونی  
داشت، ناچار اشتغال بجادو و طلسم و نیرنگ در دیف علم ستاره‌شناسی و  
در جمله‌این علوم درآمد، و این امر بیشتر از بیشتر تقالید افلاطونی را در  
نظر اهل سنت نامطلوب کرد، بنابراین معتزله و اشاعره متفقاً علم ستاره  
شناسی را منکر شدند، و حتی علم هیئت (فلک) را که د تعیین کردن اوقات  
نماز و قبله و غیره مورد احتیاج بود انکار نمودند، زیرا با ستاره‌شناسی  
ارتباط میداشت، و بهترین دلیل براین کفته، عقیده یکنفر متکلم و مفسر  
بزرگ مانند (امام) فخر رازی است که با اعتراف بعلم منجمی اعتمادش  
بستاره‌شناسی و هیأت ضعیف بوده و در جزء ششم از (مفایح غیب) تصریح  
می‌کند که برای شناختن اوضاع آسمانها راهی جز اخبار واردہ نیست.

و آنچه بدینی سپاهارا باین علم (علم هیأت) تأیید می‌کرد این بود  
که این علم می‌گفت در بعضی کشورها یا شهرها آفتاب نیمه شب طلوع می  
کند، و یا از طرف مغرب درمی‌آید، در صورتیکه حدیث قایل است که بر  
آمدن آفتاب از سمت مغرب از علامات قیامت است      الخ.

اهل سنت علوم یونانی را برای دین مضر دانسته و از آنها بر حذر  
بوده اند و با منطق یونانی با کمال سختی جنگیده‌اند زیرا طرق واستدلال

ارسطوئی برای صحت عقاید ایمانی خطر بزرگی بود؛ و بهمین جهت بود اشخاصی که دوشن فکر و درزیده نبودند گفتهند: ( هر کس منطق خواند زندیق شد )

برابر عین عقاید در محدثهای متکلمین اسلامی اعم از معتزله و اشاعره کتابهای بسیاری در رد فلسفه و مخصوصاً حمله با آنها نوشته شد، واز آن جمله است کتاب (الرد علی اهل المنطق) تأليف نوبختی و دیگران، اما اخوان الصفا در جزء چهارم از رسائل خود با کمی اغراق و زیاده روی، معتزله را متهم کرده‌اند که منطق و طبیعت را مایه کفر و زندقی میدانند اما تمام این مخالفها مانع این نیست که گفته شود بعضی پیشوایان و رجال دین اسلامی نسبت باشتغال بمنطق تاحدی خوبشین بوده‌اند و در کلام و تبعات دینی از آن استفاده کرده‌اند

حال اگر بغرب اسلامی (أندلس) نظری نمائیم اثر همین تعصب را که در شرق آن بود پس از مرگ خلیفه الحکم ( سال ۳۶۶ھ ) ملاحظه خواهیم کرد، زیرا در همین وقت است که منصور بن عامر دستور سوزاندن کتب علوم قدیمه و مخصوصاً کتابهای منطق و نجوم را میدهد، و علماء و رجال دین این دستور را تایید میکنند، و صاعد در کتاب (طبقات الامم) تفصیل سوزاندن این کتابها را شرح میدهد، ولی این عمل و این تعصب مانع نیست که ابن حزم از منطق طرفداری کند، در صورتی که این شخص یکی از طرفداران جدی و پر حرارت اهل سنت بوده اما با وجود این منطق را تأیید میکند و در کتاب ملل و نحل خود و سایر کتابهایش از رأی خود دفاع مینماید

اما منطق در آندلس حتی در دوره درخشان دولت (موحدین) مورد

نفر بعضی از رجال دین بود . و فقهاء متعصب مذهب مالکی با کمال خشم و شدت بفلسفه حمله میکردند ، و حتی در قرن دوازدهم ابن حبیر در هجو فلسفه میگوید

« در عصر ما فرقه‌ای ظاهر شده که ظهورش برای عصر شوم است ، از دین پیروی نمیکنند جز از آنچه ابن سينا و ابونصر مقرر کرده‌اند »

و شاید غزالی برای خاطر اهل سنت و جماعت که از منطق بیزار بوده‌اند تعمد داشته است که نام منطق در عنوانین کتب خود نیاورد و بهمین جهت کتابهای خود را موسوم به « معیار العلم . محک النظر القسطاس » نموده اما در مقدمه (المستصفی) و (المقادی) اشاره‌ای بآن کرده و مانند ابن حزم ، از منافع این علم در تحقیقات دین صحبت کرده . ولی در سایر کتب خود مانند (محک النظر) بیزاری و نفرت خود را از این علم بیان کرده و در (المنقد) با استناد زندقه اهل منطق خواننده را بر حذر ساخته است که در وقوع در کفر شتاب نکند

در دوره بعد از غزالی معارضه با علم منطق بمنتهی درجه خود میرسد پس خوبست در اینجا تأملی کنیم ، و در ضمن رسیدگی باین دوره بطور اجمال بروش غزالی نسبت بفلسفه نظری افکنیم زیرا ممکن است دقت در آن به تعصبهای ادوار بعد پی ببریم

غزالی در کتاب (المنقد من الضلال ) روش خود را در برابر فلسفه شرح میدهد و میگوید کسی که از غایت و مقصود علمی آگاه نباشد نمیتواند بفساد آن پی ببرد ، واو هیچکس از علماء اسلام را سراغ ندارد که همت

تأثیر دشمنی  
غزالی با فلسفه :

و توجه خود را صرف آن (زد بر فلاسفه) کرده باشند ، و در کتابهای متكلمين اسلام که برد بر آنها پرداخته اند جز کلمات پیچیده ای که تناقض و فساد آنها آشکار است چیزی و مطلبی دیده نمیشود ، از اینجا غزالی دانسته است که ندانستن مذهبی و عدم اطلاع بر کنه مقاصد آن ورد بر آن هائند تیر اندازی کور است در شب ، و بهمین جهت بدون استعانت بمعلم فلسفه از روی کتب فلسفی مطالعه کرده و فرا گرفته است ، تا پس از سه سال توanstه است فریب و خلط مبحث و تحقیق و تخیل فلسفه را کشف کند ، و بر اثر این مطالعه معتقد شد که فلاسفه عموماً واژ هر صنف که باشند متصف بکفر و الحاد هستند و فرقی که بین قدماء و طبقات بعد از آنها و متاخرین موجود است تفاوت عظیم در دور بودن از حق یا نزدیک بودن با آن است ، او ز کتاب (مقاصد الفلسفه) را نوشت تا باینو سیله و مانند یکنفر فیلسوس مذاهب و مقاصد آنها را بیان کند و مطالب شان را شرح دهد ، بعد در کتاب (نهافت الفلسفه) خود عهده دار شدادعا و باطلان اظهارات آنها را وثابت کردن سستی عقیده ایرا که از روی آراء فلاسفه یونان برای خود مقرر داشته اند ثابت کند . و قصدش این بود که عدم امکان توافق دین و فلسفه را بشیوه رساند و مردم را از آنها منصرف نماید و متمایلین بتحصیل آن علوم را از تمایلی که دارند باز گرداند ، زیرا بقول او (کمتر کسی است که وارد این علوم شود واژ دین خارج نگردد ) و پس از آنکه از این موضوع فارغ میشود میگوید که برای کشف حقیقت ، تصوف پس از وحی فرار گرفته است ، و با آنکه تا حدی از درک حقایق عاجز است برتر از عقل است که فلاسفه متمسک با آن هستند

غزالی در (المنقد من الضلال) فلاسفه را سه دسته کرده ، : دھریها

که همان زنادقد هستند، زیرا منکر صانع و مدبر قادر عالم شده و مدعی گردیده‌اند که عالم همیشه بوده و هست و حیوان همیشه از نطفه حیوان دیگری بوجود آمده، دسته دیگر طبیعیها هستند که اقرار بوجود قادر حکیمی که آگاه بر غایات امور و مقاصد است نموده‌اند، ولی منکر معاد و آخرت و حساب شده و در نظر آنها ثوابی برای اطاعت یا عقابی برای معصیت در کار نیست، پس اینها نیز زندیق هستند، اما دسته سوم الهیون هستند، و اینها طبقه متاخر از قبیل سفراط و افلاطون و ارسسطو میباشند، این دسته برده‌های طبیعی‌ها حمله کرده‌اند ولی از بقایای کفر آنها نیز بی‌بهره نبوده‌اند و رذایل کفر پیشینیان را داشته‌اند، پس واجب شد که آنها و فلاسفه اسلامی را که ییروشان بوده‌اند، مانند ابن‌سینا و فارابی و ودیگران را نیز کافر دانسته، و میگوید مجموع مطالبی که از فلسفه ارسسطو بر حسب عقیده این دوفیلسوف (بوعلی و فارابی) مستقیم آمده و آنها را نقل کرده‌اند سه قسم است بیکقسم از آن باید معتقد را کافر دانست، و قسم دیگر را باید بدعت کفت، و قسم سوم اصلاً انکارش واجب نیست.

غزالی علوم یونان را برباضی و منطق و طبیعی و علوم الهی و سیاسی و اخلاق تقسیم کرده و خلاصه رأیش در علوم ریاضی و منطق اینست به چیو جد نفیایا اثباتاً ارتباطی بادین ندارند، و بعد بصحت خود روی این تقسیم ادامه میدهد تا بالهیات که منظور و مقصود هستند همیرسد، خود او میگوید (بیشتر مغالطاشان در این علم است و مجھووع اغلاظشان راجع به بیست اصل میشود که در سه اصل از آنها باید فلاسفه را کافر دانست و در هفده اصل دیگر آنها را صاحب بدعت کفت) اما سه اصلی که فلاسفه در آنها در رأی عموم مسلمین مخالفند و بهمین علت تکفیر شده‌اند عبارتند از

(۱) انکار بعث اجساد ، چون عقیده دارند اجساد در قیامت محشور نمیشوند و ارواح مجرد هستند که ثواب و عقاب میبینند و عقوبات جسمانی نیست و روحانی است

(۲) مقصور داشتن علم خداوندی بر کلیات . یعنی قایل هستند که خداوند عالم بکلیات است و در جزئیات ازاو نفی علم میکنند ، و این عقیده کفر صریح است زیرا ( هیچ ذره‌ای در زمین نیست مگر آنکه علمش محیط باشد )

### (۳) قدیمی وازلی بودن عالم

این مسائل سه کانه در ترد علماء مسلمین مردود است وهیچکس از آنها قایل باین مسائل نیست ، اما در سایر مسائل از قبیل نفی صفات از خداوند و یا اینکه عالم بالذات است و از این قبیل مسائل دیگر بمذهب معتزله تزدیک هستند و البته در این قبیل مسائل نمیشود معتزله را تکفیر کرد ، اما هر کس اهل بدعت را در اسلام کافر بداند فلاسفه رادر این هفده مسئله نیز کافر میداند

غزالی در کتاب ( تهافت الفلاسفه ) فلاسفه را رسوا کرده و آنها را جدآبکند فهمی و حماقت و گمراهی و بدگمانی بخدا و غرور و ادعا و توجه بعقل و اهمیت دادن بآن وغیره متهم کرده ، ولی باید اقرار کرد که تکفیر آنها شدیدترین جنبه‌های حمله او بود ، زیرا بقرار اظهار مونک خاورشناس.

فلسفه را در شرق اسلامی ازین برده و تفکر فلسفی را در سراسر عالم اسلامی متزلزل نموده ، و از آنوقت بعد موضوعاتی فلسفی با اقتباساتی از ارسسطو و ابن سینا و دیگران برای خدمت بدین بکار رفته است ، اما در غرب اسلامی ( اندلس ) چنانکه در بویر خاورشناس میگوید مفکرین از بحث در طبیعت

## وماواراء الطبیعه منصرف شده و متوجه علوم عملی و دینیوی از قبیل اخلاق و سیاست گردیده‌اند

والته چنین حمله و هجومی از غزالی بعید نموده زیرا بقراریکه ( بارون کارادی و و ) در کتابی که راجع بغازالی نوشته است میگوید ، علماء علم کلام از وقتی که حلقات درس فلسفه در اسلام ظهور کرد در صدد مقاومت این علم بر آمده‌اند زیرا مذاهب فلسفی هر قدر که ایمان پیروانشان نسبت بدین ثابت واژروی خلوص نیست باشد ، باز در نظر حامیان دین خطرناک هستند چون فلاسفه بیش از لزوم پیرو عقل هستند .

اما انصاف این است که گفته شود با تمام دشمنی که غزالی نسبت بعقل داشته و کوششهایی که برای مغلوب کردن فلسفه نموده است ، بدون تفصیل واستثناء فلسفه احرام نکرده است ( زیرا اختلاف بین آنها و سایر فرق بر سه قسم است : دریک قسم آن تزاع لفظی است ، و در قسم دیگر هیچ اصلی از اصول مذهبیان بدین صدمه‌ای نمیرساند ، اما قسم سوم آنست که تزاع در آن بیکی از اصول دین تعلق میگیرد ، مثلاً بر خود آن بعقیده اسلامی راجع بحدود عالم و باصفات خداوندی و با عقیده محشورشدن ( حشر ) اجساد و ابدان در روز قیامت ) سپس غزالی بحث خود را دنبال میکند و میگوید ( پس اینگونه ظواهر فریبند و باطل است که وسیله آشکار کردن فساد مذهب آنهاست ولی ( اجمع بهمین مسائل نهمسائل دیگر )

بعلاوه سابقاً گفتیم که در کتاب ( المنقد من الغلال ) و ( معیار العلم ) کله میکند که علماء اسلام از حساب و منطق فقط برای اینکه از علوم فلاسفه ملحد است متنفرند و دوری میکنند ، وبعد میگوید که ریاضیات ذاتاً مفید هستند و به وجود ارتباطی با دین ندارند ، با وجود این

دو کتاب المنقد و فاتحةالبلوم از آفایی که از این دو علم ممکن است  
تولید شود مردم را متنبه میکند

غزالی اول کسی نبود که متصدی مقابله با فلاسفه و عهده دار حمله  
با آنها شود و بطلان مذهبشان را برساند، بلکه ابن حزم قبل از اودر کتاب  
خود باین کار اقدام کرده و جوینی در «برهان» در اصول دین و در «ارشاد»  
و عندهای دیگر غیر از آنها متصدی این کار شده اند، اما غزالی در مورد  
حمله بفلسفه و ابطال مدعیاتشان قویتر و مطلعتر و سختر و داناتر بموضع  
بوده و بهمین جهت این حمله بنامش تمام شده و با همان مزا ایا که داشته  
زمینه را برای قبول آن مهیا کرده و اذهان مردم را مستعد فهم آن نموده  
و باین ترتیب راه حمله را نیز برای ابن الصلاح و سایرین آماده کرده است  
واگر قبل از غزالی کسانی بوده اند با سر سختی و بی با کی با فلاسفه مقابله  
کرده اند اینها کسانی بوده اند که از فلسفه هیچ اطلاعی نداشته اند و باین جهت  
است که گفته های آنها از روی عدم بصیرت گفته شده و آشفته بنظر می آید  
از جمله این اشخاص خوارزمی + ۳۸۳ ه (۹۹۳ م) است که در باب  
سوم از کتاب خود که موسوم به (مفیدالعلوم و مبیدالهموم) است در رد  
بر فلسفه میگوید

« و آنها قومی هستند از یونا که در مقالات خود لاف زده اند و ظاهر  
کلام را آراسته آورده اند تا بالاخره در سرگردانی و تیره عقلی که شبیه  
بدیوانگی است (ونمیشود هم صاحب آنرا دیوانه نامید) افتاده و در الهیات  
متحریر و عاجز مانده اند، مقالات خود را صرفاً بر میل و خواست و ادعای محض  
ساخته اند، مدعی هستند که عاقلترين مخلوق خدا هستند، اما روش مذهبشان  
ثابت میکند که ندانترین و احمق ترین مردم میباشند، و اساس الحاد و

زندقه بر مذهب آنها گذاشته شده، و کفر عموماً شعبه‌ای از شعب آنها است «  
سپس خوارزمی با کمال جهل و نادانی که بفلسفه دارد شروع به بیان  
مذهب فلسفی سocrates و افلاطون و ارسطو می‌کند

حمله غزالی بساط فلسفه را در شرق اسلامی

ابن رشد در برابر  
برچید و شعله‌اش بغرب اسلامی رسید و در آنجانیز  
دین فلسفه :

تفکیر فلسفی را محدود کرد، و چون خلیفه

الحكم که موجود حرکت علمی بود و علماء را نوازش و تشویق می‌کردد  
گذشت پسرش هشام بجای او نشست، ولی المنصور حاجب، تاج و تخت را از  
او غصب کرد و ضد علم قیام نمود و علماء و فلاسفه را در معرض فشار قرارداد  
و پس از آنکه قرطبه را براین محاصره گرفت و بر کاخ خلافت متولی شد  
دستور داد هر چه کتاب فلسفه و منطق و هیأت بود بسویانند و بنابراین  
دستور کتب زیادی در میدانهای قرطبه سوخته و یاد رچاهها افکنده شد  
وسایر کتابهایم با ارزانترین قیمت در بازارها فروخته شد، منصور پس از  
غصب کردن خلافت از هشام اینهمه اقدامات را برای استعمال علماء  
و جلب رضای مردم کرده است، تاباین عمل در نظر مردم مدافع از شریعت  
آنها باشد و او را حامی مذهب و سنت بدانند، پس از اخلاقافت بعد المؤمن  
رسید که بر عکس سلف خود دربارش مجمع بزرگترین فلاسفه عصر بود  
وابن رشد در رأس آنها بود، خلیفه این دانشمندرا تشویق کرد تا بر کتب  
ارسطو شرح بنویسد، او نیز قول کرد و بهترین شرحه را بر آن کتابهای نوشته است.

ابن رشد وظیفه دیگری نیز داشت و آن، دحملات غزالی بر فلسفه  
بود بنابراین کتاب (نهافت التهافت) را برای رد بر غزالی تالیف کرد، و در  
آن سعی کرد تا امکان توافق بین دین و فلسفه را ثابت کند و برای تحکیم

نظریه خود در وجوب بکار بردن نظریه عقلی نقرآن استدلال کرد ، و گفت مادام که قرآن آنرا مفرد داشته است پس واجب شد که از علوم یونان استفاده کرد و برای توفیق بین ظاهر حرفی نص و علوم عقلی قدیم و تاویل ظاهر نصوص بطوریکه با منطق عقل سليم مماشات کند کوشش نمود ابن رشد دو کتاب خود را که یکی موسوم به ( فصل المقال فیما بین الشریعه والحكم من اتصال ) و دیگری را که موسوم به ( الكشف عن مناهج الادلة في عقاید الامم ) درباره اثبات نظریه خود تألیف کرده و پایه بحث خود را براین نهاده که آیات قرآنی ظاهری دارند و باطنی ، و برای کشف شدن علاقه بین دین و عقل نباید بظاهر آیات فناعت کنیم اگرچه برای مردم عامی بهتر است از ظاهر تجاوز نکنند ، زیرا تاویل آیات برای آنها زیان آور است و برای آنها سودی نخواهد داشت

از جمله کوشش‌های ابن رشد این است که خواسته بین وحی عقل توافقی قایل شود و باین مناسبت می‌گوید عقل میدانی دارد که در حدود آن می‌تواند بجولان درآید ، ولی اگر از آن تجاوز کند گمراهمیشود ، بهمینجهت در اینگونه موقعی است که وحی هتمم و مکمل عقل می‌شود ، و از آن جمله امور که عقل عاجز است و وحی مقمن آن است ، شناختن باری تعالی و خوب شرحتی و بد بختی در دنیا و آخرت و اسباب و وسائل آنها است ، و اتصال انسان بعقل فعال این سعادت را مسلم می‌کند و حقایق را بعقل الهام می‌کند ، بعد این رشد راه و کیفیت اتصال بعقل فعال را شرح میدهد که برای دانستن آنها باید بكتابهایش مراجعه کرد

ابن رشد در ردی که بر غزالی مینویسد توحه خود را معطوف سه مسئله ای می‌کند که غزالی فلاسفه را برای آنها تکفیر کرده است ، و آن

سده مسئله عبارتند از انکار بعث اجساد و قدیمی بودن عالم و مقصور بودن علم خداوندی بر کلیات ، ولی با آنکه زحمتش در این راه قابل تقدیر است و برای اثبات مقصود خود تلاش فوق العاده ای کرده است ، موقفیت کامل نصیبیش نشده است

در سال + ۵۸۰ ه یعقوب ملقب بمنصور بجای نکبت ابن رشد : پدرش ابو یعقوب یوسف ، خلیفه شد ، و با آنکه در اول ابن رشد دریناه این خلیفه از هر گونه تقدیر و تشویق و احترام برخوردار بوده ، اما عقیده اش مورد سوء ظن شده و وسائل نکبتیش را فراهم آورده است ، وعلت این نکبت بدینی منصور نسبت باو بود که بر اثر افساد مردم حادث شده بود و میخواست با آزار بر ساند ، بنابراین فقهاء بزرگ قرطبه را گرد آورد و کتابهای ابن رشد را در اختیار شان گذاشت تا تحلیل یا تحریر کنند ، در وصف این مجلس انصاری چنین میگوید :

« وقتی فلسفه ابن رشد در آن مجلس خوانده شد و به اغراض و معانی وقواد و مبانی آن رسید کی کردند ، نتیجه برایش به بدترین صورتها تجلی کرد و شاید نیرنگهای طالبین نکبت او آنرا تقویت کرد ، زیرا در میان آن جمع جز دفاع از شرع اسلام تصمیمی نبود ، خلیفه نیز ابقاء دین را بر ابن رشد ترجیح داد ولی شمشیر کشیدن بروی ابن رشد را نیز در آنوقت بعلی جایز ندانست ؛ اما از طلب مجلس و فقهاء دولت خواست تا در جامع مسلمین گرد آیند و بمردم بگویند که ابن رشد از دین مرتد شده و مستوجب لعن و نفرین گردیده ، قاضی ابو عبد الله بن ابراهیم اصولی را نیز در این ملامتها و سرزنشها باو ملحق کردند ، بعد ابوالولید ( یعنی ابن رشد ) را مجبور کردند دریسانه ( که در تزدیکی قرطبه بود و سکنه اش یهودی بودند ) سکونت

کند، تا گفتار کسی که درباره اش قایل است نسب او به بنی اسرائیل میرسد و در میان قبایل اندلس نسبی ندارند صدق کند، پس از تبعید او شاگردانش نیز متفرق شدند» در همین مجلس که شرح آن گذشت، فاضی ابو عبد الله بن مروان وظیفه دادستانی را انجام داد، زیرا او بر ابن رشد اقامه دعوی نمود، و بعد ابو علی حجاج خطیب برخاست و اتهام را بمردم فهماند، اما ابن رشد از خود هیچ دفاعی نکرد و هیچ چیزی کدام از دوستاش نیز در صدد دفاع بر نیامدند بنابراین پس از قرائت اتهام و توضیحات خطیب حکم تبعیدش صادر شد و بعد از آن مجلس . خلیفه در اندلس و مغرب (مراکش) منتشری صادر کرد که منشی مخصوص او ابو عبد الله بن عیاش آنرا نوشت، و در آن اشتغال بفلسفه را حرام کرده و دستور داده کتابهای فلسفه را بسوزانند و فلاسفه را در معرض شکنجه و آزار قرار دهند و مردم را از شر و مفاسد آن بر حذر نموده بود

گویا موقوف کردن رواج فلسفه و اشتغال روشن فکران با آن، و قیام عقل با نجام وظیفه طبیعی خود از لحاظ نظریه عقلی همه بسته بفرمانی بود که دشمنان فلسفه را ضد آن دعوت کند و این فرمان راحا کمی صادر نماید که خواهش دشمنان را برآورد ... اکنون ترجمه نص آن منتشر در زیر درج میشود :

« در ادوار پیشین اقوامی بودند که در دریاهای اوهام منتشر تحریم فلسفه : غوطه ور شده بودند ، و عوام آنها اقرار بپرتری فهم آن قوم داشتند، این در زمانی بود که کسی مردم را بسوی خدای زنده و جاوید دعوت نمیکرد ، و داوری وجود نداشت که مشکوک را از معلوم بمردم بنمایاند ، بنابراین کتابهای از خود باقی گذاشتند که بهره‌ای از خیر

نداشتند آنها با الفاظی که دارای معانی تیره‌ای بود صفحاتی را سیاه کرده بودند ، فاصله این مطالب با شریعت فاصله شرق و غرب بود ، و تاین آنها مانند تاین بین بشر و جن بود ، بمردم مینمودند که میزان دین عقل است و برهانشان حق ، در صورتیکه دریک قضیه بچند فرقه میشوند ، و باشکال و طرق مختلف در آن قدم بر میدارند ، زیرا خداوند آنها را برای آتش آفریده بود ، و بهمین جهت بود که عمل دوزخیان را داشتند ؛ و روز قیامت باید عهده‌دار در مسئول تمام کناهان کسانی که گمراه میکنند باشند و عذاب آنها را نیز بعهده گیرند راستی چه کناه زشت و بدی

« در این بارگاه پاک و مقدس و این دستگاه بی آلایش نیز از آنها اهریمنانی بصورت بشر یافت شدند که در صدد فریب دادن خدا و مؤمنین بودند ولی نداشتند خود را فریب میدادند ؛ سخن فریبنده را از روی خود خواهی بهم میگفتند ؛ واگر پروردگار میخواست این کار را نمیکردند ولی آنها را بگذار سرگرم مفتریات خود باشند . (ترجمه آیه قرآنی) این کروه برای شریعت اسلامی زیان آورتر از آنها مینمودند ؛ زیرا تابع تورات یا انجیل ؛ در گمراهی خود باز در راه خدا میکوشند ولی آنها را اینجا بر تعطیل شریعت میکشند ؛ و مقصودی بیفایده زحمت میکشد اما اینها بر تعطیل شریعت میکوشند ؛ و مقصودی جز پوشاندن حقایق کاری و تخیلات باطل ندارند ، این کژدمها مدتی در اطراف منتشر بودند تا بالآخر خداوند مارا با بعضی از رجالشان مصادف ساخت مثل این بود که روز کار مدتی آنها مجال داد ؛ و با کثرت کناهانشان سالها آنها را پوشیده میداشت ؛ ولی این مجال برای این بود که کناهشان بیشتر شود ؛ و فرصت آنها داده نشد مگر برای اینکه خداوندی که جز او

خدائی نیست و عملش همه چیز را در بردارد آنها را نمایه کند

« ما در حدودیکد با آنها گمان میبردیم با آنها تذکر میداریم ، و از روی بصیرت آنها بر اهی دعوت میکردیم که مردم بخداوند نزدیک میکرد اما وقتی اراده خداوندی بر رسوائی آنها و آشکار ساختن گمراهی شان تعلق گرفت بعضی از (علماء) از این کتابهایی که مطالب گمراه کتنده داشت و ودارنده آنها را مستوجب عقوبت میکرد آگاه ساخت ظاهر این کتابها موضع بکتاب خداوندی بود، و باطن شان تصریح برو گرداندن مردم از خدا مینمود ، ایمان در آنها بلباس کفر در آمده و جنگ بصورت صلح نمود؛ از شده ، مطالب شان موجب لغزش بود و روی هم رفته وهمی بود که در باطن اسلام سراایت میکرد ، شمشیرهای این قوم از شمشیرهای پیروان صلیب و جنگ - جویان صلیبی برنده تر و در تأمین منظور خود (در منهدم کردن اسلام) از آنها موفق تر بودند ، زیرا بلباس مردم در میآمدند و در ظاهر وزبان با آنها یکسان بودند ، اما در باطن و گمراهی و دروغ با آنها اختلاف داشتند

و چون بر عقیده آنها که در چشم دین خاشاکی و در صفحه نور صحیفه نور مین شریعت لکه سیاهی بود واقع شدیم، آنها را برای رضای خدا مانند هسته دور اند اختیم و همانطور که مؤمنین را در راه خدا دوست میداریم آنها را نیز در راه خدا دشمن داشتیم ، و گفتیم (خداوندا ، دین است که حق و نیقین است ، و بند گان (مؤمن) تو فقط پرهیز کاران هستند ، اما اینها از آیات تو رو گردان شدند ، و چشم و دلشان ازینات تو کور شد ، پس آنها را در راههای دور در بدتر گردان و بیاران و پیروان شان را هر کجا که باشند با آنها ملحق فرما ) ، و عاقبت گستاخی وزبان بازی آنها این شد که نزدیک بود دهانشان باشمیش بسته شود ، و با درشتی آنها را از خواب

غفلت بیدار سازیم ، ولی آنها را در مقام خواری و رسوائی در آوردیم ، و بعد از رحمت خداوندی رانده شدند ، واگر آنها را بر گردانند باز بهمان راهی که بودند بروند ، و الحق دروغگو هستند (ترجمه آیه قرآنی)

« پس ای مردم توفیق یافته همانطور که از تأثیر زهر های کشنده که در بدن ساری می شوند حذر می کنید ، از این عله کم برایمان خود حذر کنید ، پس نزد هر کس کتابی از این کتابها بدست آید سزای آن سوزاندن است زیرا کتاب همان سزائی را باید بینند که صاحبش خواهد دید ، و مؤلف و خواننده آن بآن عاقبت خواهند رسید و اگر کسی یافته شد که در گمراهی خود اصرار دارد واز راه راست کور است اورا باید هدایت کرد

« پشت بکسانی که ظلم نمودند مدھید و با نهاد اعتماد مکنید والا آتش دوزخ بیدنها شما خواهد رسید و شما غیر از خدا اولیائی ندارید و کسی بشما یاری نخواهد نمود ! اینها هستند کسانی که اعمالشان از بین رفت . - آنها هستند کسانی که در آخرت سزائی جز آتش ندارند و هر تلاشی که در آن کنند از بین می رود و آنچه (در این جهان) می کرددند باطل بوده است . (آیه قرآنی)

« و امیدواریم خداوند سر زمینهای شمارا از ملحدین پاک کند ، و همدستی و اجتماع شما را بر حق در اعمال نیکو کاران ثبت نماید که او بخشنده و کریم است »

این منشوری است که صادر کنندگان و مروجین آن تصور کردند بآن فلسفه را از بین برده و کتابهایش را نابود کرده و محصلین آنرا نیست نموده اند ، ولی بر عکس تصور آنها فلسفه باقی ماند و دشمنانش از بین رفتشند ابوجعفر ذہبی و قاضی عبدالله بن ابراهیم اصولی و ابوالربيع نایینا و ابو-

العباس شاعر نیز با ابن رشد هنکوب شدند و منصور آنها را بجای دیگری  
غیر تبعده کاه ابن رشد فرستاد

ذهبی میگوید که منصور باطراف کشور خود کتاباً دستور داد کتب  
فلسفه را باستثناء کتب طب و حساب و موافقت بسوزانند، شعر نیز خد -  
فلسفه برخاست و آتش فتنه را تیزتر کرد. و شعراً با این حملات هم آواز  
شدنند، و از آنجمله ابن جبیر گفته است:

ای ابن رشد و قی بخت تو در زمانه بلند شد راه رشد را پیش نگرفتی  
و در دین راه ریاکاری را پیش گرفتی، وجد تو در آن این طور نبود  
بعد میگوید:

قضا در باره هر ریاکار و متفلسف و زندیق نمائی در دین جاری شد  
مشغول تحصیل منطق شدند، و حقیقت گفته اند که بلا بسته منطق  
(کفتار) است.

سپس میگوید:

تو بحق خلیفه خدا هستی پس از بهترین و بلند ترین پایه های  
سعادت بالا برو.

دین را از دشمنان آن و از هر کس که قصد رخنه در آن داشت  
حمایت کردید.

خداآوند ترا برآز مردمی آگاه ساخت که کور کورانه راه نفاق را  
طی کردند.

بفلسفه گراییدند و مدعی علمی شدند که دارنده آنها در قیامت  
بدبخت میشود.

و از روی حماقت و سفاحت شرع را حفیر شمردند و با آن بی اعتناء

شدن

آنها را سخت نفرین ورسوا کردی و گفتی دور ونابود شدند  
پس برای دین خدا پناهی باش زیرا تا توهستی دین پایدار است.  
بعد میگوید :  
ای امیر المؤمنین بمنتهی آرزوی خود بررسی زیرا مارا با آنچه آرزو  
داشتمیم دساندی .

قصد کردی که پایه اسلام و منابر آنرا بالا ببری و مقصد عالی تو  
در نزد خدا قبول میشود  
تا آنجا که میگوید  
وباطراف دستور دادی در صدد تعقیب آنها و کتابهایشان باشند و  
کوشش در این راه ( از هر کوششی ) بهتر است  
شمشیر اشتیاقی با آنها داشت ولی مقام رسوانی برای روح کشندم  
نر ، است

این نکت بطوریکه رنان میگوید  
برای مدتی موجب پیروزی رجال دین بر فلسفه شده است و برفرض  
اینکه چنین پیروزی نصیب آنها شده بود بحکم عقل نباید دوام داشته  
باشد ، و با آنکه دوره رکود فلسفه در عالم اسلامی بطول انجامید ولی  
بالاخره موقع آن فرارسید که دوباره نشاط خود را ازسر گیرد و زندگی  
نوینی شروع کند .

ابن رشد میگوید : سختترین چیزیکه در آن نکت دیده آنستکه  
با پسر خود در موقع نماز در قرب طبله وارد مسجدی شدند و بعضی ولگرها و  
سفله مردم بر آنها شوریدند و آنها را از مسجد راندند

اگر این گفته صحیح باشد آنوقت باید خسرو فرار اورا از تبعید کاهش بفاس (پایتخت مراکش) بعید دانست، این خسرو میگوید که ابن رشد به فاس فرار کرد و مردم شهر اورا گرفته رو بروی درب مسجد نگاهداشتند تا هر کس وارد مسجد یا خارج میشود آب دهان برویش اندازد.

اما در هر حاذ مدت این نکبت طول نکشیده زیرا خلیفه واسطه‌های ابن رشد را پذیرفته او واصحابش را مورد عفو قرار داده و نسبت به فلسفه مهربان شده و آن منشور را ملغی نموده و شکنجه و آزار فلاسفه را نیز موقوف کرده است

اما رنان Renan این نکبت و اقسام شکنجه هارا که روشن فکران متحمل شده اند، از تعصبهای موحدین (۱) میداند، و تصریح میکنند که با تعالیم غزالی اتصال مستقیمی داشتند، و مهدی مؤسس دولت آنها در افریقا از شاگردان حجۃ‌الاسلام غزالی بوده است

اما خاورشناسان ملاحظه کرده‌اند له پس از مرگ این شد (۵۹۷ - ۱۱۹۸ م) فلسفه از عالم اسلامی رخت بر بسته و بقراریکه دو بوبیر میگوید تاریخ فلسفه هیچکس از شاگردان اورا نمیشناسد که فلسفه ابن رشد را تعقیب کرده باشد، حتی از ابتدای قرن سیزدهم میلادی عالم اسلامی یک فیلسوف مشائی خالص بخود ندیده، اما بقرار گفته (مونک) مفکرین دینی مانند (اینجی) صاحب موافق در اسلام بوجود آمدند؛ اما فلسفه اسلامی بنا بگفته رنان با مرگ ابن رشد آخرین نماینده و شاخص خود را از دست داده است

---

(۱) موحدین فومی بودند از شمال افریقا که بر خلاف اندلس غلبه کردند و خلافت را

از آنها گرفتند مترجم

آری ماید گفت که جاه و مقام غزالی حمله اش را بر فلاسفه مفرون  
بموقیت کرده و خطر مهیبی بر عقل داشته و عالم اسلامی نیز آماده قبول آن  
بود بنابراین مدت‌ها آنرا پذیرفت تا وقتیکه باز بهوش آمد و خواب و غفلت  
را از خود دور ساخت.

شدت تنفر رجال دین و کینه و دشمنی آنها  
نسبت بفلسفه و اشتغال با آن و بیزاری از پیروانش  
از قرن ۷ شروع شده و این سخت گیری درباره  
فلسفه و مخصوصاً در منطق از ناحیه متاخرین دامنگیر شخصی شد بنام -  
کمال الدین بن یونس موصلى که معاصر ابن خلکان بود و اطلاعات وسیعی  
در ادبیات و ریاضیات و طبیعتیات و فلسفه و ادبیات و سایر علوم داشت؛ و از  
حمله کسانیکه بمجلس درشن میرقتند و کسب معلومات میکردند؛  
ابن الصلاح شهر زوری + ۶۴۳ ه بود که بعد از اینکه از بزرگان ائمه حدیث  
شد، این شخص بموصل رفت تا مخفیانه منطق را تزد کمال الدین بخواند  
ولی تحصیل او بی نتیجه بود، بنابراین استاد بشاء گرد خود گفت آقای  
فقیه، من صلاح ترا در این میدانم که از تحصیل این فن دست بکشی،  
ابن الصلاح پرسید: چرا؟ مولانا؟

گفت زیرا مردم ترا شخصی نیک میدانند و هر کسی را که بمنطق  
اشغال دارد فاسد العقیده میدانند، بنابراین مثل این است که باشغال  
با این فن سلب عقیده از آنها نسبت بخود میکنی و از این فن نیز طرفی  
نمی‌بیندی

ابن الصلاح قبول کرد و دست از تحصیل منطق کشید، ولی بعداً  
بنام دین با این مرد سخت در افتاد و شرع بدادن قتوی معروف خود نمود که

در پاسخ پرسشی صادرشده بود که خلاصه اش این است  
« آیا شارع اشتغال بمنطق رابطه درس دادن و درس گرفتن مباح  
کرده است، و آیا جایز است اصطلاحات منطق در اثبات احکام شرعیه بکار  
روند؟ و برولی امر واجب است در برابر شخصی از فلاسفه که معروف به  
تدریس و تصنیف در آن است و دریکی از مدارس عمومی مدرس میباشد چه  
اقدامی نماید؟ »

ابن الصلاح به این پرسش چنین پاسخ مید: « فلسفه اساس سفاهت  
و انحلال عقیده وما یفسر گردانی و کمراهی و موجب خروج از حق بطور کلی و  
عبارات از زندقه است، و هر کس بفلسفه پردازد لش از دیدن محاسن شریعت  
مطهره که با حجتهای ظاهره و براهین روشن قایید گردیده کور میشود، و هر کس  
بفرار گرفتن آن سرگرم شود خواری و ندا امیدی دامنگیرش میگردد و  
شیطان بر او چیره میشود و چه فن ذشتی است فنی که صاحبش را از  
دیدن حق کور کند و لش را با محروم بودن از نور نبوت پیغمبر  
ماتاریک سازد ..

« واما منطق راه و مداخل فلسفه است، و راه و مداخل شرنیز شراست  
و درس دادن و درس گرفتن آنرا شرع مباح ننموده است، و هیچیک از  
صحابه و تابعین و ائمه و مجتهدین سلف نیکوی ما و سایر پیشوایان از ائمه  
و بزرگان وارکان و قائدین امت آنرا مباح ندانسته است، و خداوند هم را  
از منطق و پلیدیهاش منزه کرده و از این مرض نجات بخشیده، اما بکاربردن  
اصطلاحات منطق در احکام شرع از کار رشت و مستحدثات نامطلوب است  
وبحمد اللہ احکام شرع اصلاحاتیاجی بمنطق ندارند، و آنچه را که منطقی  
از حد و برهان برای منطق قابل است آوازهای است که خداوند هر

شخص خوش ذهنی مخصوصاً کسانی را که نظریات علوم شرعی را خدمت میکنند از آنها بین نیاز فرموده اماعلوم شرعی کامل شده و علماء آن دریای حقایق و دقایق آنرا در آنوقت پیموده اند که منطق و فلسفه و فلاسفه ای نبوده اند و هر کس مدعی شود برای فایده ای که خود مدعی است اشتغال بمنطق دارد، اهریمن اورا فریب داده و گمراه کرده، پس بر سلطان واجب است که شراین مردم شوم را از سر مسلمین کوتاه کند، واژ مدارس بیرون نشان نموده تبعید کند، و کسی را که باین فن اشتغال باید مجازات کند و کسی را که دارای عقاید فلسفی باشد بر شمشیر یا قبول اسلام عرضه کند، تا باینوسیله آتش فتنه آنها خاموش شود و آثار فلسفه و فلاسفه ازین بروز امید است خداوند آنرا بزودی میسر کند، و واجب تر از این عزل نمودن کسی است از مقام تدریس، اگر آنمرد از اهل فلسفه و یا تصنیف و مطالعه در آن باشد، و پس از عزل باید اورا بزندان افکند یا خانه نشین کرد و اگر مدعی شود که معتقد بعقاید آنها نیست روشن اورا تکذیب میکند و راه نابود کردن بدی بر کندن ریشه آن است، و معین کردن چنین اشخاص برای تدریس از عظام امور است و خداوند تعالی ولی توفیق است و نگاه دارنده او است و او از همه داناتر است ۰

ذوی از ابن الصلاح حکم شرعی کسی را پرسیدند که بین سینا و کتبش می پردازد، پاسخداد

هر کس چنین کاری کند بدین خود خیانت کرده و در معرض فتنه بزرگی قرار گرفته است، زیرا ابن سینا از علماء نبوده بلکه یکی از اهریمنانی بود که بصورت بشر درآمده بود

**تأثیر فتوی ابن الصلاح:**

فتوى ابن الصلاح را که برای محدود کردن فلسفه و جلوگیری کردن از سرکشی آن و اطمینان یافتن از شرش صادر کرد دیدیم ، این فتوی برای اهل سنت سند و مدرکی شد ، و هر وقت میخواستند بفلسفه و منطق حمله کنند و یا مشتغلین باین علوم را شکنجه نمایند با آن متمسک میشدند ، فلسفه نیز حقاً از این حملات که کمرش را خم کرده و مجال را بر آن تنگ کرده و پیروانش را پراکنده نموده و دلهای مردم را بر آن متغیر و خشمگین کرده بود ، کاملاً بستوه آمده بود

و شاید از خلال سطور این فتوی ملاحظه شده است که وقتی از بکار بردن منطق در احکام شرعیه ذکری آمده است ابن الصلاح اشاره بغزالتی میکند که روشهای منطقی را در این احکام بکار بردé است .

این نعمه را که در این فتوی بکار رفته بعدها در اقوال کسانی که با فلسفه طرف شده‌اند نیز مشاهده می‌کنیم

واز جمله طاش کپری زاده + ۹۶۲ هـ ( ۱۵۵۴ - ۱۵۵ م ) است که در (مفتاح السعاده و مصباح السعاده) می‌گوید : مبادا از سخنان ماتصور کنی و یا معتقد شوی که هر چه نام علم بر آن اطلاق شود حتی حکمت ساختگی که فارابی و ابن سينا اختراع کرده اند و نصیر الدین طوسی آنرا پرداخته است ممدوح و خوب باشد ، هر گز ، هر گز ، که هر چه مخالف شرع باشد مذموم است ، علی الخصوص اگر از گروهی باشد که خود را حکماء اسلام نامیدند و سرگرم مطالعه مطالب باطل اهل ضلال شدند و آنرا حکمت نامیدند ، و شاید هر کسیکه از آن حکمت عاری بود مورد مسخره آنها قرار گرفت ، در هر حال این اشخاص دشمن خدا و دشمن

پیغمبر آن او هستند و شریعت را تحریف کرده‌اند و در باره آنها شاعر گفت  
است

«منتسب باسلام نشدن مگر برای حفظ خونشان که ریخته نشود.  
با کمال نشاط کارهای بد منکر را بجا می‌آوردند و نماز را از روی بی  
میلی و رغبت میخوانند.»

پس باید از اینان بر حذر بود، و بطور محقق اشتغال بحکمت آنها  
در شریعت ما حرام است، و بر عوام مسلمین خطرناکتر از یهود و نصاری  
هستند، زیرا اینها در نیاس اسلام خود را پنهان کرده‌اند... الخ  
واز آثار دیگر فتوی ابن الصلاح بلائی است که برآمدی + ۶۳۱  
هـ بر اثر متهم کردنش باشتغال بفلسفه و منطق آمده است، این شخص  
اطلاعات وسیع در علوم دینی و علوم قدیمه داشت، در قاهر ساکن شد و  
عهده دار تدریس علوم شرعیه گردید، ولی شهرتش در اشتغال بفلسفه -  
(مخصوصاً منطق) بسیار مایدآزارش شد، و با آنکه از علوم فلسفی در دروس  
خود وارد نمی‌کرد، باز متهم بفساد عقیده شد و در باره اش گفتہ شد که -  
پیرو مذهب فلاسفه است، و در این خصوص استشهادی نوشته شد که عددی ای  
آنرا مهر کردند و بقراریکه ابن خلکان می‌گوید خونش را مباح دانستند،  
ولی آمدی بشام فرار کرد و در آنجا در مدرسه دمشق مشغول تدریس شد،  
اما در شام نیز همان اتهام دامنگیرش شد و از منصب تدریس معزول  
گردید

منا بفتوى ابن الصلاح تحصيل منطق بر مؤمنين حرام شد، أما  
اشغال غزالی باین علم از سختگیری احکام وقتاوي دشمنان نسبت بمحصلین  
منطق کاسته است، از آن جمله ناج الدین سبکی شافعی + ۷۷۱ هـ یکی

از دشمنان سر سخت فلسفه بود بحديكه با متكلمين متاخر اسلام که در کلام فلسفه بكار ميبردند دشمن شده بود و اين دشمنی او را وادار کرد که در کتاب (مفیدالنعم و مبیدالنقم) بدون قيد و شرطی بگويد با آنكه جماعتي از پيشوايان و استادان و استادان ما قايل بتحرير اشتغال بفلسفه شده اند دиде مشود که گفته شده است وقتی محصل آن مطمئن بر رسوخ قواعد شريعيه در قلب خود بشود ممکن است با آن اشتغال ورزد.

### اکتون بدشمنان دیگر منطق و فلسفه پردازيم

هر کس در موضوع تزاع دین و فلسفه دشمني ابن تيميه و ابن قيم الجوزيه بافلسفه: بحث کند نمیتواند از ذكر ابن تيميه حنبلي + ۷۲۹ ه و دشمنی سختی که بافلسفه داشت است صرفنظر کند، اين دشمنی در تأليفات او مخصوصاً در (الرد على عقاید الفلاسفه) و (نصيحة اهل الایمان فی الرد علی منطق اليونان) آشکار ميشود، اما کتاب اخير را سیوطی خلاصه کرده و آنرا به (جهد الفرقه فی تجدید النصيحة) نامیده است

ابن تيميد علاوه بر آن دو کتاب يك کتاب دیگر بنام (صون المنطق والكلام عن فن المنطق والكلام) تأليف کرده و در تمام اين مباحث در تحرير تحصيل و اشتغال بمنطق صحبت کرده است

ابن قيم الجوزيه + ۷۵۱ ه نيز در دشمني بافلسفه راه استاد خود ابن تيميد را پيموده ولی بقرار يك استاد بزرگ شيخ مصطفى عبدالرزاق ميگويد (واز کسانی بوده اند که از فلسفه اطلاع داشته و بعلوم فلسفی مانند سایر علوم آشنائی كامل داشته اند، ولی روش در آنها در انتقاد و جدال خيلي سخت است اما

نظر عمیق و اطلاع وسیعی که دارند تاحدی آن خشونت را تخفیف میدهد) ابن قیم الجوزیه در (مفتاح دارالسعاده و منشور ولایه العلم والازاده) متعرض انتقاد فلسفه و بیان بی فایده بودن منطق و عدم اهمیت آن گردیده و در بیانات خود اشاره بر ابته آن بادین و حکم و قوی شرع در فرا گرفتن آن نموده و از جمله مطالبی که در باره منطق گفته اشعاری است که ذبلا ترجمه آنها درج میشود :

از منطق یونان تعجب میکنم که چقدر دروغ و افتراء دارد  
اذهان روشن را برهم میزند و فطرت انسان را فاسد مینماید  
پایه ها و مبانی آن لرزان است و معمارش آنرا بر کنار پرتگاه ساخته است

هنگامی که شخص احتیاج شدید با آن داشته باشد آشکار و پنهان باو خیافت میکند .

زبان منطقی در میدان سخن مانند دست و پا بسته ای است که روی سنگ صیقلی راه رود

همیشه میلغزد و در نگ میکند ؛ و مانند سراب است در بیابان که بچشم تشنه سر گردان آب بیاید و با گمان بسوی آن شتابد آرزومند باشد که تشنگی را تسکین دهد ولی جز ناامیدی چیز نیابد .

با یأس و زیان بر گردد و دندان پشیمانی بهم بساید .  
چون عمرش در آرزوها تلف شده و سبکی خود را در ترازو دیده است .

مجدهاً ابن قیم الجوزیه بحمله ادامه میدهد پا آنچه که میگوید:

منطق وارد هیچ علمی نشد مگر آنکه آنعلم، ا فاسد کند و اوضاعش را تغییر دهد و قواعدش را مشوش سازد

باوجود این انصاف است که گفته سابق گلذیهر

قیام فلسفه در اسلام  
علی رغم دشمنان :  
را تکرار کنیم و بگوئیم که آراء متعصبی که  
فتوى بحرمت منطق داده تو انسنه است بر -

تحقیقات دینی اسلامی تسلط باید زیرا متون ابهری و کاتبی و اخضری و  
دیگران در جنب علم اسلامی جائی برای تدریس خود باز کرده‌اند و این  
امر میرساند که معارضه متعصبین در باره حمله به منطق بی اثر شده است ،  
علاوه بر این باید گفت که علم کلام در استوار کردن قواعد و مقدمات و  
تطورات خود بفلسفه ارسطوئی استناد کرده است ، عالی‌الخصوص در روز گار  
فخر رازی + ۶۰۶ که در آن دوره فنون و شرحها و تعلیقات و منظومات  
جدید بسیاری در منطق وضع شده است ، و نسبت بسایر علوم یوذه نیز  
اینطور بوده است ، و همین امر بهترین شاهدی است که سختگیری و  
تعصب بعضی از رجال دین نتوانسته است اشتغال بفلسفه را از بین برد ،  
اگرچه وسیله‌ای برای شکنجه و آزار محصلین آن علوم بوده است ، بعلاوه  
در این دوره رجال اهل سنت معارض فلسفه جدید نیستند و بقراریکه -  
گولدزیهر می‌گوید تمایلی هم معارضه آن ندارند .

این تعصب و سختگیریها مانع ظهور امثال زکریای رازی نشده که  
بادیان و کتب مقدسه حمله کرده و بقرآن کریم تجاسرنموده و تصریح به .  
باطل بودن بیوت نموده است ، بلکه باید گفت اینهمه سختگیری مانع  
آن نشده که در فرنز سوم هجری شخصی مانند ابن راوندی ظهور کند و  
دعوت خود را در کتابی موسوم به (الزمرد) که پاول کراوس آنرا بدست

آورد اعلان کند، این شخص از متعصبین در الحاد بوده و نبوت و قرآن را مورد حمله سخت قرار داده، و از عقل طرفداری کرده و آنرا یگانه و سیلۀ معرفت و موافق ترین حکمها در هر چیز حتی در شئون دین دانسته است پس حملاتیکه متعصبین اهل سنت بر تفکیر فلسفی نموده‌اند تأثیر نداشت، زیرا اصول دین اسلامی مانع از آزادی عقل نیست و از تفکر عقلی جلوگیری نمی‌کند، اگر تقالید اسلامی از روی اصول متمایل به برانداختن روش فکران بود عدم قدرت وقوه متعصبها و نداشتن تسلط کامل مانع از نابود کردن یامغلوب نمودن دشمنان خود و راه رفتن روحی نعشهای آنها بود، اما در آیات قرآنی و احادیث مورد اعتماد نمی‌باشد، هیچ نصی که مانع فکر آزاد و یا مجوز شکنجه طرفداران آن باشد دیده نمی‌شود پس این شکنجه علل و اسبابی داشته که بعداً خراهیم دید و تا آنجا که پی برده ایم شرح خواهیم داد

آنچه محقق شده این است که تیار جنبش عقلی در عالم اسلامی در دوره اخیر خود شدت یافته، و حتی رجال روش فکر دین نیز با آن رفته و با مقتضیاتش قدم برداشته‌اند، و این رفتار آنها را وادار کرده است که برای وفق دادن بین مبادی فلسفی جدید و تعالیم دینی مشغول اقدام شوند، و در همین راه است که محمد عبده و کوآکبی و محمد بخيت و محمد فرید و جدی و غلایینی و دیگران قدم برداشته‌اند، و اما روش آنها برای وفق دادن بین دین و فلسفه غالباً در تأویل آیات قرآنی ظاهر می‌شود ولی تأویلی است که الفاظ ظاهره طاقت تحمل معانی آنرا ندارند، از آنجمله است کفته کوآکبی (۱) آبه (ألم تر الى ربک کیف مدادظلل ولو شاء لجعله

---

(۱) نبایع الاستبداد و مقارع الاستبداد، تأليف کوآکبی (عن ۳۰)

ساکنا و جعل الشمس عليه دليلا ) متضمن اختراع آلت عکاسی است و آيه ( وخلقنا لهم من مثله ما يرَكُون ) اشاره باختراع آلت بخار والكتريسته است ؛ و آيه کريمه : ( كل شئٌ عنده بمقدار ) اشاره بر این است که تغيير در ترکيبهای شيميائي و معنوی از اختلاف نسبت مقادير حاصل ميشود .

غلاياني (۱) نيز همين روش را گرفته و ميگويد آيه کريمه ( صنع الله الذي انقن كل شئ ) اقرار بقانون سیت است ، و آيه ( يکور الليل على النهار ) دليل بر کرویت زمین است و آيه ( وترى الجن والنجوم تحسبها جامده وهي تمر مر السحاب ) دليل بر گردش زمین است ، ومطالب ديگر اما ما در كتاب ديگر که نوشته ايم (۲) باين نزاع پاسخ داده ايم در فصل اول اين كتاب از موقف روش فکران در قرآن کريم و آزادی نظر عقلی باره انجيلها بحث کردیم و ملاحظه نمودیم که در اپير Draper W و بیوری Bury چطور كتاب مقدس را متهم میکنند که درمانع شدن از پیشرفت نظری معمقی و آزادی فکر و جلو گسی از مطلق بودن آن رجال دین را کمک کرده مؤید آنها بوده است و بعد بطلان اتهام آنها را واضح کردیم ، اکنون میگوئیم که بعضی از این خاور شناسان مانند آن اتهام را متوجه قرآن کرده اند که از جمله آنها ( تمنان Tennemann Th . G . جاشين بر کر آلماني J Brücher ) است که وکتور کوزان Cousin V او را پدر تاریخ فلسفه نامیده است تمنان اشاره بموانعی میکنند که عقل عربی ( اسلامی ) را از تفکير

(۱) كتاب الاسلام روح المدینة : تأليف غلاياني ، ص ۱۹ يبعد .

(۲) كتاب التنبؤ بالغيب عند مفكري الاسلام ، ص ۳۵ - ۴۶

فلسفی باز داشته و آن موانع را عبارت از علل دینی و قومی دانسته واولی را قرآن دانسته «که مانع پیشرفت نظریه عقل آزاد است» و بعد از قرآن اهل سنت را که بظاهر نص متمسک هستند مانع دانسته است

و استاد بزرگ ما (شیخ مصطفی عبدالرزاق) در این خصوص میگوید (ممکن است اظهارات تنمان بکلی خالی از عواملی نباشد که پیشرفت فلسفه را ترد عرب جلو گیری کرده و شاید آن عوامل مثلاً خلو فلسفه از نغمه عواطف دینی باشد، چون روحیه آن نصر چنین بوده است، و حتی فلاسفه ای که بتاریخ فلسفه نظر دارند شاید این عامل را تصدیق کنند) تنمان تعصب نژادی عرب را نیز یکی از آن موانع میداند، و این همان تعصی است که ارنست رنان Renan که در تحقیقاتی تاریخ لغات سامی نموده آنرا در لباس علمی درآورده است، بعد استاد ما نظری با رأی سایر مورخین فلسفه واژ جمله رأی (مونک S. Munk) میافکند اما نظریه مونک که میگوید: (فلسفه عربی اسلامی تمام ادواری را که فلسفه در عالم مسیحی سیر کرد، دیده است) کاملاً مخالف با نظریه تنمان است که کتاب مقدس را مانع پیشرفت نظریه عقلی آزاد دانسته، چون مونک در بیت خود ثابت میکند که (افق اسلام برای نمو فلسفه و تطور آن تناک تر از افق مسیحیت نیست) تنمان در قرن گذشته این رأی رادر باره قرآن داشته و در اینقرن گوته Gauthier L. که حدود عقل سامی و عقل آرایشی را معین میکند تاروشهای آنها تلافی نکند در باره اسلام میگوید که دین سامی بسیار قوی و نیرومندی است، و نخستین چیزی که بر فلاسفه مسلمین لازم بود ایجاد توافق بین قیار دین سامی و فلسفه آرایشی بود.

اما امروز بیشتر علماء این نظریه را در باره اسلام تایید نمیکنند

زیرا ( رأی قایل باینکه اسلام و کتاب مقدسش طبعاً برای آزادی عقل زندانی بوده و مانعی در راه رواج فلسفه شده‌اند ، ازین رقته یادارد ازین میرود ) و در اقوال علماء و دانشمندان اروپا اقول زیادی هست که این گفته را تایید میکند

باید دانست که هنگام نزول قرآن اعراب فلسفه‌ای بمعنی حقیقی آن نداشتند ، پس خوبست متوجه قرآن شویم و بطور اجمالی در نظر بده آن کتاب نسبت با آزادی مجادله و تحقیق بحث نمائیم

اعراب هنگام فرود آمدن فرآن ( بانواعی از نظریه عقلی که تا حدی میشود گفت شباهتی با بحث فلسفی دارد متousel میشند و بحث آنها راجع بماور الطیعه والوهیت و قدیم یا حادث بودن عالم ، وارواح و ملائکه و جن و بعث و غیره بود که بفلسفه علمی میماند و « هنگام نزول قرآن مشغول تزاع و جدال در عقاید دینی بودند ، و بحث در اطراف بعثت پیغمبران وزندگانی آخرت و زندگ شدن مردم بعد از مرگ مورد تزاع بود » در این وقت قرآن « مقر رمیداشت که دین حق یکی است ، و آن عبارت از وحی خداوندی است بتمام پیغمبران ، و آن عبارت از اصولی است که منسخ نمیشود و پیغمبران اختلافی در آنها ندارند ، و آنها همیشه موجب رستگاری هستند اما شرایع عملی بین پیغمبران متفاوت است و تا وقتی نسخ نشده اند مایه هدایت مردم و رستگاری آنها هستند و هر وقت منسخ شدند هدایت آنها از میان خواهد رفت »

اسلام جامع بین دین و شریعت است ، اما دین را خداوند در کتاب مقدس خود کامل کرد ، و چیزی از آنرا موکول بعقل مردم نکرد ، اما راجع بشریعت باید گفت که اصول آنرا کامل نمود و تفصیل در آنرا بنظر بده

اجتهادی و اگذار نمود، و بهمین منظور در قرآن مجید میفرماید (اليوم  
اکملت لكم دینکم و اتممت عليکم نعمتی و رضیت لكم الاسلام دیناً «  
طبری و شاطبی و شافعی آیه را مطابق نظریه فوق تفسیر کردند ، و از  
اینجاست که اجتهاد برأی ، یکی از قواعد اصلی اسلام شده است  
یکی از کار های قرآن این بود که با ملل و ادیان مخالف خود  
مجادله کند و شباهتی که در اطراف عقاید دین جدید ایجاد میکردند رد  
کند ، اما هیچ وقت مجادله را شدید نمیکرد و همیشه میکوشید راهی برای  
الفت و موافق ت باقی باشد ، و غالباً آیات مجادله باین نحو خاتمه مییافت  
( ان الله يحکم بینهم فيما هم فيه يختلفون وان جادلوك فقل الله اعلم  
بما تعملون . الله يحکم بینکم يوم القامة فيما كنتم فيه تختلفون  
نم الى ربکم مرجعکم فینبئکم بما كنتم فيه تختلفون )  
باوجود این باید گفت که قرآن باندازه احتیاج متعرض عقاید شده  
ونخواسته است مسلمین را تشجیع کند که در این راه زیاده روی کنند بلکه  
تا تو انته است آنها را از مجادله متنفر کرده است .

و توصیه نموده است در هنگام احتیاج بمجادله با رفق و مدارا رفتار  
شود ، پس اگر قرآن مسلمین را از مجادله در امور عقاید متنفر نموده است  
حکمت معروف نزد اعراب را که برای آنها شرف و جاه بود نیز ذکر کرده  
و آنراستوده و تشویق نموده است آنرا که زنده بدارند و پرورش دهند ، و  
این معانی دینی که اسلام از بد و ظهور آنها را مقرر داشت اثر عظیمی در  
تایید نظریه عقلی نزد مسلمین عهود اولیه داشته است ، بنابر این بحث و  
جدل را در امور دین بکار نبردند ولی در امور و احکام فقهیه مورد استفاده  
قرار داده اند .

مسلمین صدر اسلام بقراریکه ابن خلدون در مقدمه اش و این تیمید در النبوت میگویند قابل بودند برای بیان عقاید راهی جز راه وحی نیست، اما عقل از شرع و نظریات آن بر کنار است؛ و معتقد بودند که مناظره و مجادله در اعتقاد موجب خروج از دین است؛ و بهمین جهت که مسلمین در هنگام وفات پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم مگر کسانی که نفاقی پنهان میکردند؛ یک عقیده داشتند؛ پس در آن وقت بحث و جدالی نبود و حتی در دوران صحابه ظاهر نگردید تا آنگاه که بدعتها و شبهه ها ظاهر شد و مسلمین مجبور بدفاع شدند؛ و آنوقت بود که فرقه های مختلفه ظاهر شدند و برای اجتماع بر ارباب بدعت و کسانی که از راه راست منحرف شده اند و مخالفین دین علم کلام بوجود آمد، و از راه ضرورت و احتیاج پیشرفت کرد،

اما نظریه عقلی در مسائل شرعیه با تایید دین، در اسلام معمول شد، و در کتاب و سنت از حکمت تعریف شده و برای آن فضایلی آمده، و همین رفتار بود که راهرا برای تقویت نظریه عقلی و اعمال آن در شئون عملی و دنیوی آماده کرده است، و این آزادی نظر را عرب داشته و برای استفاده از آنها پیش میداده است، اجتهاد در تحریص اسلامی در عهد پیغمبر و با اجازه او و در پناه قرآن به وجود آمد و پس از صدر اسلام معمول بوده است، و اجتهاد برای در احکام شرعیه اولین مظاهر نمونه نظریه عقلی ترد مسلمین بوده است، و در پناه و حمایت قرآن و بعلی دینی تقویت شده است، و از همین اجتهاد بود که مذهب اسلامی بوجود آمد و در اطراف این اجتهاد یک نوع علم فلسفه کمعلم (اصول فقه) باشد روئید، و از طرف دیگر تصوف از خاک آن سر بر آورد، و تمام اینها قبل از دوره ای بود که فلسفه

یونانی تأثیر خود را در توجیه نظریه عقلی مسلمین بیبحث در ماوراء الطیعه و آلهیات و موضوعهای خاص دیگر بکاربرد ، اما تشریع در عهد پیغمبر ص مدارس لتاب و سنت و رأی پیغمبر و اجماع اهل نظر و اجتہاد صحابه بود ولی بدون دقت در تحدید معنی رأی و تفصیل وجوه آن و بدون تزاع و اختلاف صورت میگرفت این مطالب که راجع بموقف قرآن در برابر بحث و جدال ذکر شده و از مصادر مهمی نقل شده برای تزویش شدن موضوع کافی است

از آنچه گذشت ملاحظه شد که قرآن مؤمنین را از بحث و جدال در امور دین منتفر کرده و در امور احکام فقیه آنها را آزاد گذاشته است ، و همین امر موجب پیدایش قیاس و اجتہاد برأی در اسلام شده است پس بعقیده ما چون بحث و جدال در دین مکروه و منفور بود ، رجال دین بالطبع وقتی نظریه آزاد عقلی را مشاهده میکردند که بعاید دینی پرداخته و در آن بحث میکنند و با موضوعات دینی از راه عقل مورد بحث قرار داده میشود زار اصلی میشندند علی الخصوص وقتی در این خصوص رأیی برخلاف مألوف خود میدیدند عدم رضایتشان بپرخاش مبدل میشد ، و شاید برای این علت بود بفلسفه سخت گرفته و بر فلاسفه خشمگین شده اند

و حق اینست که با دکتر طه حسین همعقیده شد و گفت : در طبیعت قرآن یا طبیعت مسیحیت دلیلی یافت نمیشود که دلیل بر فشار و شکنجه یا مخالفت با چیز تازه ای و یا مقاومت آزادی فکر و رأی باشد ، و ممکن است که قرآن و انجیلها را خواند و در آنها دقت کرد و بحث و تحقیق نمود و تصدیق کرد که هیچ نص یا شبه نصی در آنها یافت نمیشود که منکر تجدید باشد و مقاومت با آن را دارد ، و با عقل را در فشار گذارد و جمود آنرا

بخواهد و یا بوجهی از وجوده آزادی رأی را محدود کند.

گذشته از این بر حسب روایت بعضی از ائمه و رجال دین، یکی از اصول و قواعد اسلام نظر عقلی است برای تحصیل ایمان، و تقدیم عقل است بر ظاهر شرع در هنگام تعارض احکام، و دوری جستن تکفیر مردم مثلاً اگر کسی مطلبی گفت که در صد وجه آن احتمال کفر و فقط در یک وجه آن احتمال ایمان رود، باید حمل بر ایمان شود، و حمل آن بر کفر جایز نیست، و از همین روایتها نیز الغاء سلطه دینی بر می‌آید، زیرا سلطه خاص خداوند است و جزاً کسی را سلطه‌ای نیست، و خلیفه هم معصوم نیست و وحی بر او نازل نمی‌شود (۱)

این اصول در بیشتر ادوار اسلامی راه را برای آزادی عقل مهیا و باز گذاشته است، و این آزادی که تسامح نیز از لوازم آن بوده موجب شده علماء اسلام بطوری که مورد رعایت و احترام باشند زندگی کنند و چون این امر شایع و معروف است شرح و بسط در آنرا لازم نمی‌بینیم، اما این سؤال طبعاً پیش می‌آید که اگر آزادی فکری تا این درجه در اسلام ملحوظ بوده پس چرا در بعضی مراحل تاریخی در عالم اسلامی بروشن فکران فشار وارد آمده است؟

شاید بهترین شاهد بر موقف قرآن در برابر آزادی نظریه عقلی آیه‌ای باشد که در سوره بقره آمده ( لا اکراه فی الدین ، قد تبین الرشد

(۱) نظریه معصوم نبودن خلافاء از انتقامات اهل سنت است ولی شیعه که خلفاً را از خاندان ییغمبر میدانند حتمت را شرط دانسته‌اند وزیراً امام یا خلیفه غیر معصوم که کنایه و خطاب از او سر زند بر اعراض و نوامبیس اسلام و مسلمین باید مساط باشد و اگر اهل سنت هم باین حتمت فایل بودند اینهمه مظالم از بعضی خلافاء سر نمی‌زد (متترجم)

من الغی ، فمن یکفر بالطاغوت و یامن بالله ، فقد استمسک بالعروة الوثقی  
للانقسام لها والله سمیع علیم ) وهمچنین در سوره کھف میفرماید و قل  
الحق من ربکم ، فمن شاء فلیؤمن ، ومن شاء فلیکفر  
باين ترتیب فرآن آزادی نظر را مقرر داشته ، و گناه اعمال مؤمنین  
را بعهدہ خودشان گذاشتہ و پیغمبر را مبلغ و یاد آورنده قرارداد ، نه  
سلط وحاکم بر مقدرات و شئون آنها و در این خصوص فرموده ( فذکر ،  
انما انت مذکر ، لست عليهم بمسیطر ) پس با این آیات و دستورها در  
اسلام چیزی کند نامش سلطه دینی باشد وجود ندارد ، و خلیفه تأویل کتاب  
و سنت را احتکار نمیکند و بخود اختصاص نمیدهد و معصوم از خطاشناخته  
نمیشود ، واگر لغزشی ازاو مشاهده شود باید او را راست کرد و حدیث  
نبوی میگوید : « لاطاعة لمخلوق في معصية الخالق » یعنی مخلوقی که بر  
خالق خود سر کشی کند باید ازاو اطاعت کرد

تا آنجا که ما اطلاع داریم علل این شکنجه و  
علت فشار و  
شکنجه در اسلام  
فشار ، عوامل سیاسی و شخصی بوده . واين عامل  
دوم سبیش این بوده که بعضی علماء بر برتر از خود  
حسد میبرند و نمیتوانستند آنها را دارای شهرت و جاه و مقام بینند و از  
ظهور رأی تازهای که نزد آنها مألف نبود ناراضی میشدند ، و اصرار داشتند  
یک رأی قدیمی را که با آن آشنا بودند و بصحت آن ایمان داشتند حفظ  
کنند ، و دوستداشتن قدیم برای قدمت آن و روکردن از تازه بواسطه  
اینکه تازه است از ادوار و ازمنه قدیم در سرشت بشر بوده است ، بعلاوه  
آنطور که در فصل اول دیدیم طبیعت معتقد دینی و تأثیر آن در نفوس نیز  
دخالت داشته است زیرا ایمان غالباً منجر بتعصب میشود و تعصب بادادن

آزادی بعقل و قبول کردن هر رأی که بر اثر بحث نظری حاصل شود ، درست در نمی آید ، و باید تنگی افق فکر و سنتی جنبه تفکیر را در این اشخاص متعصب نیز در نظر گرفت

اما مقصود از عوامل سیاسی در اینجا اینستکه دولتها تابع رأی عام باشند و احساسات هیأت اجتماعی را در نظر گیرند ، و با عقلیه مردم مماشات کنند ، و شاید رجال دین نیز برای شهرت و نیلک نامی همین کار را بکنند باضافه نادانی عوام مردم و سرعت تأثیر آنها ، و ستاقتن آنها بهر طرف که تصور کنند جهاد در راه خدا است ،

گذشته از این باید مطالبی را که در نوشته های بعضی از فلاسفه هست و بحدی تند وزنده است که با قواعد دین موافقت ندارد ؛ و اقوال و افعال ورق تار آنها که بحق یا باطل درباره شان گفته شده و با احترام مقام دین و مبادی آن سازگار نیست ؛ در نظر گرفت

اکنون خوبست نمونه های از این فشارها و آزارها که علل آنها را دانستیم در اینجا ذکر کنیم

بسیار اتفاق افتاده است که حیات فیلسوفی که مورد شکنجه و تعقیب قرار گرفته بسته بلطف یا قهر حاکم باشد و حاکم در اینگونه موافق تحت تأثیر تحریکات دشمنان و حاسدین آن فیلسوف و توسطهای دوستان و پیروان او قرار میگیرد بطوریکه تأثیر هر کدام بیشتر شد سرنوشت فیلسوف طبق آن خواهد بود ؛ و این نکته علل نکبت محمد بن عبدالسلام ملقب بر کن الدین ؛ و ابی الولید بن رشد را که قبل ایان کردیم روشن میکند .

اما علت نکبت رکن الدین بقراریکه گلذیهر از کتاب خطی این

رجب که راجع بطبقات حنابلہ است نقل میکند؛ این بوده که ابن یونس وزیر میخواسته است از نواده عبدالقدار کیلانی انتقام بکشد؛ زیرا اولاد او وزیر را سخت اذیت کرده بودند؛ ابو الفرج جوزی نیز در این امر دخالت داشته وقتنهانگیزی میکرده زیرا دشمن سر سخت عبدالسلام مذکور بوده؛ وما سابقاً کفتم که مدرس شیخ عبدالقدار از دست نواده اش بر اثر این نکبت گرفته شد؛ و اکنون میگوئیم که پس از مرگ ابن یونس وزیر با مسترد گردید؛ و بقیه عمر را عبدالسلام گاه بارضاؤ گاه بالسخط خلیفه بسر برده.

درباره نکبت ابن رشد معم میتوان همین را کفت. زیرا با اختلاف اقوال در علت باز میتوان همان سبب را موجب دانست، از جمله مثلاً کفته‌اند که ابویحیی برادر منصور خلیفه را ترجیح میداد، یا کفته‌اند که بمنصور اهانت کرده و با خلط خود نوشته است (من زرافه را تزدیاد شاه برابر دیدم) و منصور میخواست برای این جسارت ابن رشد را بکشد ولی ابو عبدالله اصولی میان اقتاد و بمنصور کفت (پادشاه برین) نوشته است (مقصود اندلس و شمال غربی افریقا باشد) (۱)

علت دیگری که ذکر شده اینستکه بعضی زنهای ستاره‌شناس پیش بینی کرد که باد تنیدی در فلان روز خواهد وزید و مردم را هلاک خواهد کرد، این خبر مردم را ترساند و مضطرب نمود بحدی که برای نجات یافتن از این بلا بشکاف کوهها و مغاره‌ها پناه بردن، بقراریکه انصاری

---

(۱) منصور از سلسلة موحدین بوده که از شمال غربی افریقا آمدند و چون سکنه آنجا را برابر میگفتند ابن رشد منصور را پادشاه ببرها خوانده و ابن توهین نلقی شده است مترجم

کفته است ، والی شهر قرطمه مردم مطلع و فهمیده را دعوت کرد تا بر-  
حقیقت این باد آگاه شود ، از جمله حضار ابو محمد عبدالکبیر بود که گفت  
اگر خبر این صحت یابد مانند همان بادی است که قوم عاد را نابود کرد  
ابن رشد فوراً پاسخداد بخدا وجود قوم عاد صحیح نبود تا سبب هلاکت  
آنها صحیح باشد

حاضرین در شکفت مانند ندواز لغزشی که از ابن رشد سرزده بود متعجب  
شدند ، زیرا چنین کفته‌ای که کفر صریح و تکذیب آیات خداوندی است  
جز از ملحدی صادر نمی‌شود

اما ذهبي ميگويد : آنچه موجب تحریک خشم منصور براو شده  
بدگوئی حاسدين و دشمنانش بوده از جمله بعضی از نوشتاهای او را که بخط  
خود نوشته بود و از بعضی فلاسفه نقل می‌کرد که ( معلوم شد ستاره زهره  
یکی از خدایانست ) بدست آوردند و بنظر منصور رساندند و خلیفه او را در  
محضری که از بزرگان قرطبه تشکیل شده بود احضار کرد و ازاو پرسید  
آیا این خط تو است ؟ ابن رشد انکار کرد و منصور گفت لعنت خدا بر  
نویسنده اش باد ، بعد حضار را امر کرد نویسنده را لعن کنند ، سپس ابن  
رشد را با خفت و خواری از مجلس راند

محنت ابن رشد طول نکشید و دوستانش توanstه اند عقیده اش را در  
نظر خلیفه توجیه کنند ، خلیفه نیز از کناهش در گذشت و با مهر بانی نمود و  
از مصحابین فرار داد تا در سال بعد در گذشت

اما درباره حمله ابن الصلاح و امثال او وقوائی کدداده و فلسفه و منطق  
حمله کرد معیتوان توجیهی داد که از آنجمله می‌شود اتجاهات عقلی و احساسات  
قلبی او را در آن دخیل دانست و مسابق براین ملاحظه کردیم که دینی محض

بوده و بعلاوه در تحقیق منطق پیشرفت نکرده و استاد باو گفته است، آقای فقیه صلاح تو در این است که از اشتغال باین فن صرف نظر کنی، پس دشمنی او نسبت بفلسفه و منطق از اینجا شروع شده و بنام دین ظاهر گردیده است و شاید سؤالی را که موجب صدور آن فتوی شده خودش نوشته باشد، زیرا باینو سیله میتوانسته هوای نفس را تسکین دهد، بعلاوه روح عصر بیز باین فتوی موافق بوده و در خور آن محیط متعصب و تنک نظر بوده است.

اصاف این است که اقرار کنیم فتوی ابن الصلاح

#### مقایسه فشار و شکنجه

در مسیحیت و اسلام :

زشتی داشته، و از مفاد بعضی جملاتش مفهوم میشود که اگر برای متعصبهای امثال او قدرت دنیوی مهیا میشد قطعاً عقل را مقید میکردند و آزادی را از آن سبب مینمودند و پیشوایان فکر جدید را مورد شکنجه و آزار قرار میدادند، و با کمال بیرحمی تفکیر فلسفی را نابود میکردند، مگر او نیست که در فتوی خود میگوید: (پس بر سلطان واجب است که شر این مردم شوم را از سر مسلمین دفع کند و از مدارس اخراج و تبعید شان نماید، و هر کسی را که بفن آنها اشتغال ورزد معاقب نماید و هر کسی را که دارای عقاید فلاسفه بود میان شمشیر و اسلام مخیر کند، تا آتش آنها فرونشیند، و آثار فلسفه و خود آنها محو شود، خداوند آنرا بزودی میسر کند، و واجب تر از هر چیز عزل طرفداران فلسفه و مصنفین در این علم و تبلیغ کنند کان آنست اگر در بعضی مدارس مشغول تدریس باشند، و بعد باید آنها را بزندان افکند یا خانه نشین کرد و اگر مدعی شود که معتقد بعقاید آنها (فلسفه) نیست، وضع او تکذیب ش میکند، و راه بر کنند بدی بر کنند اصول آن است. الخ)؟

این نوع فتویها ممکن است ما را بیاد محاکم تفتیش در عالم غرب و پای کاتولیکی اندازد که ماشمه از اخبار حول انگیزش را خواندیم و آن روشی که جال کلیسا را در متوقف کردن آزادی نظریه عقلی و نابود کردن پیروانش ملاحظه نمودیم، وتصویر می‌دانیم نخستین تفاوت بین عالم اسلام این است که در آنجا کلیسا دارای قوه دنیوی بوده و این قوه برای متعصبهای دین اسلام فراهم نشده است و شاهد این گفتمار این است که معترض که در دفاع از دین بعقل متسلسل می‌شوند وقتی دارای قوتی شدند یعنی در زمان مأمون و معتصم دشمنان خود را که قابل بخلق قرآن نشند شکنجه و آزار کردند و باحتجاج والتزام منطق عقل قانع نشده و شمشیر را حکم فرار دادند، حال باید دید سایر رجال دین که قابل بسلطان عقل نبودند اگر چنین قوه‌ای بدست می‌وردند چه می‌کردند، در هر صورت متعصبهین از مسلمین چنین قوه ای را کسر داشتند، پس می‌توان گفت که مسئولیت این گروه متعصب در وارد کردن فشار بفلک آزاد و معوق داشتن نظریه عقلی از پیشرفت، خیلی کمتر از مسئولیت اولیاء کلیسا در اروپا است، و اگر حق این باشد که گفته شده حکام مسلمین در صدر اسلام دارای دوقوه دینی و دنبوی بوده اند، باید اقرار کرد هیچ نوع از محنتها و فشارهایی که در اروپا واقع شده است در صدر اسلام دیده نمی‌شود، و در غیر این دوره نیز حکام مسلمین را متعصبهین در دین دنبال خود کشیده اند، و باین جهت بود که فکر آزاد را مقید کرده و طرفدارانش را زیر فشار درآورد، اندولی دیگر برای تعقیب این روشن فکران محاکم تفتیشی نداشته اند و صورت یا لیستی از کتب تهیید نکرده اند که خواندن آنها را بر مسلمین و مؤمنین حرام کنند، و حکم محروم بودن مؤلفین و خوانندگان از رحمت خداوندی کنند، و جز در حالات

خیلی نادری دست باudام و سوزاندن و انواع عذابها نزده اند  
واگر آنچه درباره رجال اسلام گفته شده حق بود ، انصاف اقتضامیکند  
که بگوئیم رجال رهایی در اروپا و امریکا بقدری سنت عقل و هوش و ادرار ک  
وصبر و حوصله بخرج داده اند که بالاخره توانسته اند باقایله تمدن و تطوع  
روزگار همسفر شوند ، بحرکات و جنبشهای تجدد خواهانه بتربیت گفتند  
و پیشوایان افکار جدید را بخود تزدیک کردند ، و آنها را تحت رعایت خود قرار  
دادند و از آنها تقدير نمودند  
پس اگر ساحت اسلام از افعال و کناهان متعصبین اسلامی بری  
است ، بر حسب ظاهر مسیحیت نیز مسئول تاریخ آغشته بخون خود نیست .



(۱) مهمترین مصادر این فصل عبارت بود از فصل گرانبهائی که  
گولدزیهر خاورشناس نامی آلمانی درخصوص ( روش قدماء اهل سنت در  
برابر علوم یونان ) نوشته در سال ۱۹۱۵ در نشره مباحث آزادی امپراتوری  
پروسی علوم منتشر شده و دکتر عبدالرحمان بدیو آنرا بعربی ترجمه  
کرده و بعد کتاب ( التراث اليوناني في الحضارة الاسلاميه ) در سال ۱۹۴۰  
بچاپ رسانده

و کتاب شیخ مصطفی عبد الرزاق شیخ سابق جامع ازهرا ، موسوم  
به ( تمہید لتأریخ الفسفة الاسلامیه )

و کتاب ( ابن رشد و فلسفته ) فرج انطون .

و کتاب ( الاسلام والنصرانية ) تأليف شیخ محمد عبد

و کتاب ( ابن رشد الفیلسوف ) تأليف محمد یوسف موسی ،

# فصل پنجم

## نزاع میان لاهوت و فکر جدید

### در دوره نهضت

مسیحیت از همان قرون اولیه بر دلهای مردم متولی تنا فرین روح نهضت شد، و وحی آن عقل را که پیرو فرتوت شده بود تسخیر کرد و مطیع خود نمود و مجبورش کرد که در راه تعالیم دینی خدمت کند، باین ترتیب وحی قرنها بر عقول و قلوب مستولی بود و منفرداً حکومت میکرد، تا بالاخره اروپا در اوایل قرون وسطی متمایل با حیاء باز مانده فکر قدیم شد، و عقل کم کم قدرتی بددست آورد و توانست انقلابی بوجود آورد که شامل تمام نواحی زندگانی شد و از ایتالیا تا اوروپای شمالی امتداد یافت، و همین بود دوره نهضتی که شامل سراسر دو قرن پانزدهم و شانزدهم گردید، و بدیهی بود که تنافر شدیدی بار وحیه قرون وسطی داشت بنابر این وقتی دوره جدید فرارسید عقل کاملاً زمام اختیار مفکرین و طرفداران خود را در دست داشت، بنابر این بعقل متولی شدند تا از این تنافر که بین دوره نهضت و روحیه قرون وسطی بود رها ئیشان دهد و یک وحدت مناسبی بین این ضدونقیض فراهم آورد، اما این وحدت هم دوامی نداشت و خیلی زود رابطه اش گبسیخته شد در این دوره چنان که در فصل بعد خواهم دید وحی مسیحی با تقاد عقل و سخریه اش تن در داد.

اما این انقلاب فکری که نام نهضت را بخود گرفته است ناشی از

بیداری عقل است که پس از قرنها خواب و سستی دوباره بیدار شد و پس از آن آسایش طویل نشاط و قوتی یافت، و اینحال برای عقل طبیعی است و تاریخ یشرگواهی میدهد که هیچ وقت بریک حال باقی نمانده گاه را کدبوده و گاه شروع بفعالیت کرده و مثل اینستکه پس از هر دوره فعالیتی آسایش و راحتی لازم دارد، و هر وقت کوتفکی خود را گرفته باره بفعالیت میپردازد، منشاء این نهضت جدید ایتالیا بود و این سرزمین از قرن سیزدهم تطوراتی بخود دید که اوضاع اجتماعی و احوال سیاسی را در آن تغییر داد، و همین تطورات زمینه را برای شروع یک جنبش عقلی و اجتماعی که عهدمدار بر انداختن تاریکی جهل بود آماده ساخت، و راه را برای برچیدن نفوذ دینی و آزاد شدن عقل از زنجیرهای اسارت، هموار کرد، و متفکرین را بسوی زنده نمودن روح قدیم سوق داد و با آنها مجال داد که از سادگی دوره کنشته خود را آزاد سازند، و خود را بشناسند و بعوالم اطراف شناسائی حاصل کنند در این وقت بود که دوباره انسان بانسانیت و فردیت خود استقلالش ازملت و وطن پی برد، و حس کرد که در این عالم جدید احتیاج به مرشدی دارد که راه راست را باوبنما یاند بنا بر این متوجه آداب یونانیها و رومیها شدو آن مرشد را در آنجا جستجو کرد، و همین بود مذهب انسانی که دریک محیط عقلی بوجود آورد و فکر را از بندها نمود، و راه را برای پیشرفت علم و معرفت آسان کرد، اختراع چاپ نیز این پیشرفت را تقویت نمود، و در سایه پیشرفت زمینهای جدیدی کشف شد که بر معلومات مردم افزود و خیلی از اشتباهات و اغلاظ را تصحیح نمود، و همین امر موجب تشجیع روشن فکران شد تا در برچیدن بساط فدرت پایها در عالم اروپائی و انگلستان امپراطوری مقدس روم و سایر عواملی که اقدام باصلاح دینی را میسر کرد و طوفداری ازو

عقل و تقویت آنرا مهیا نمود ، کوشش کنند ،  
اما تنافر بین روحیه قرون وسطی و روحیه دوره نهضت فوق العاده  
آشکار است و شواهد بسیاری دارد ، قرون وسطی تابع وحی الهی بود و دنبال  
آن میرفت و متمایل بزهد بود ، در توجهش بروحیه‌ای بود که متنمن بیم و نرس  
از جسم و هراس از شهوات و خواهشها یش باشد ، از تمنع بجمال خودداری  
میکرد و وحشت مینمود ، و راضی بنادانی بود و بهمین علت او امر دین بیشتر  
اجابت میکرد ، و بحث و مطالعه خود را منحصر بنمو حیات روحی میکرد ،  
تائجات یابد ، و تمایلش بتجربه زندگی و ملذات آن و تمذیب وغیره بود  
که منجر بتحریم فنون متعدد و علوم قایم بتجربه شده و علم و معرفت  
منحصر بعلم لاهوت و ماوراء الطبیبه گردید ، زیرا همین‌ها یکانه راه نجات  
بودند ، امادوره نهضت موضوع را بکلی منقلب و معکوس کرد ، زیرا اعتماد  
بعقل بر آن حکومت میکرد بنا بر این عشق تحصیل معرفت و تحقیقات آزاد  
افکار را مستغرق کرد ، و توجه مردم بعلم و احترام علماء زیاد شد ، در این  
دوره زیبائی طرف توجه قرار گرفته و عشق طبیعت و اشتیاق شدید به تمنع  
از ملذات زندگانی یکانه آرزوی همه بوده است ، بهمین جهت فنون زیبا  
رواج یافته ، و علم قادر گردیده است که ظواهر طبیعت را ملاحظه کند؛  
و تمایل بمتابعه از شهوات قوت گرفته؛ و براثر آن میل بدور افکنند  
عقاید ظالمانه تحمیلی و تحکیمی و خروج بر عادات و تقاليد متداوله و مبادی  
نهضت آور شدت یافته است و بقرار یکهمورخین دوره مینویسد میدان  
اختلاف و تباین بین روش صوفی ما با نه دوره قرون وسطی و دوره نهضت خیلی  
واسیع گردیده است ؛

در قرون وسطی انسان یکفرد از کار و انجام اجتماع  
بود که با آن میرفت و برای آن عمل میکرد؛  
اما در دوره نهضت استقلال و شخصیت خود را بدبست  
آورد و تمایلات فردی خود را که ازاواخر عهده‌یونانیها و رومیها از میان رفته  
بود تکمیل نمود؛ اثر این تطور اشتداد حرکت اصلاح دینی بود که عهده  
دار انتقاد از بزرگترین هیئت دینی مقدس شد که در اروپا وجود داشت و بغير  
کلیسا حق تفسیر انجیلها را داد؛ زیرا یکی از مرامه‌های مصلحین دینی  
این بود و بدون قصد منتهی بازادی عقل از زنجیرها عقايد دینی شد؛  
و این انقلاب در روش عقل جدید در دوجهت مجسم شد

اول احیاء روح قدیم که قبل از آن بحث کرده ایم؛ ولی در دوره  
نهضت این تمایل شدت یافته و دعوت کنندگان به (مذهب انسانی) از  
قرن چهاردهم تا قرن شانزدهم به زنده کردن آنچه از آداب یونان و روم  
معروف بود پرداختند؛ و راهنمای آنها منقاد کردن دنیا بسوی این انسان  
جدید بود؛ و آنهائی که بفلسفه اشتغال داشتند کوشش خود را منحصر  
بزنده کردن فلسفه قدیم نمودند و برایر آن فلسفه افلاطونی در اکادمی  
فلورانس (۱) از نوزنده شد؛ و این اکادمی بود که فلسفه افلاطونی بنقط  
دیگر اروپا منتقل شد

فلسفه ارسطوئی نیز همانطور که در آثار ابن رشد و سایر فلاسفه

(۱) کوزیمودمیشی + ۱۴۶۴ م این اکادمی را تأسیس کرد و ریاست آثرا (مارسل  
فیسان) – Marsile Ficin ۱۴۹۹ م عتمد دارشد و او کسی است که آثار افلاطون و افلاطونیهارا  
بلاتینی ترجمه کرده و نبلیغاتی بر آنها نوشت، و فلورانس (کراسلوراس) وعده‌ای را برای کنفرانس  
دادن بزبان یونانی باجها احضار کرد،

اسلام امده بود در ( اروپا ) پایدار ماند ، اینحر کت شامل احیاء مذاهب رواقیه و شکاک وسایر مدارس فلسفه دوره قدیم نیزشد و این جنبش مخصوصاً بعد از سقوط قسطنطینیه (۱) و فرار علماء آن با ایتالیا تقویت شد اما دومین جهتی که عقل جدید در آن قدم برداشت اینستکه اهتمامش بطیعت که مملو از حقایق است و تمایلش باطلایع بر مجھولات افق وسیع علم طبیعی آشکار و هویدا شده است ، زیرا ندای روجریگون درخصوص دعوت مردم به تجربه و آزمایش دوباره زنده شد و علماء و اهل فن آنرا اجابت کردند و انعکاس این ندا موجب تأسیس جمیعتهای علمی شد (۲) و راه را برای رواج یافتن علوم طبیعی که با اختراعات جدید همراه بود باز کرد و مردم با کتشافات جغرافیائی روی آوردند (۳) یا حقایقی بر اثر مشاهدات

---

(۱) ترکها در سال ۱۴۵۳ م قسطنطینیه را فتح کردند و با سقوط آن امپراتوری روم شرقی منقرض شد ، ترکها بیه و هراس را در قلوب مردم ایجاد کرده بودند و بهمین جهت علماء یونان با کتابها و نوشته های خود با ایتالیا فرار کردند و در آنجا مورد احترام قرار گرفتند و عهدهدار نشر علم در دانشگاههای آن شدند؛ باعدها نهضت از آنجا بشمال اروپا منعقد شد

(۲) + Telcsal ۱۵۸۸ آکادیمی علوم طبیعی را در سال ۱۵۶۰ در بابل تأسیس کرد و در سال ۱۶۰۳ جماعت (لينیوس) در ایتالیا بوجود آمدند و فرنیس بیگون + ۱۶۲۶ این حرکت را تقویت کرد و بر اثر آن در سال ۱۶۵۷ مدرسه فلورنسیها بوجود آمد و در سال ۱۶۵۷ در لینین جمیعت سلطنتی تشکیل یافت ویس از آن در فرانسه آکادیمی سلطنتی علوم بوجود آمد ( ۱۶۶۶ )

(۳) در فرن پاتردهم هانری ملاح + ۱۴۶۲ و بر نلمیود یا ز + ۱۶۷۹ م و واسکو دو گاما + ۱۵۲۴ و کریستف کامب ۱۵۰۶ م و مازلان + ۱۵۴۳ م بوجود آمدند و قدمهای بر جسته ای در عالم اکتشاف برداشتند و قسمت زیادی از مجھولات عالم را آشکار کردند و سرزمینهای وقاره های وسیعی کشف کردند

## آنها کشف شود

در این دوره پیشوايان فکر جدید متفق شده‌اند که کتب قدیمه را که فنرت دینی را مصدر معلومات طبیعی عالم وجود میدانند تحریر کنند (۱) و در این ضمن عقل مشغول اكتشافات جدید خود بصور مختلفه گردید و علوم و نظریات رایج عصر قدیم را درهم شکست تا چون همه را از بین برد متوجه خود شد و بتخریب پرداخت تا آنچه ساخته بود فروریخت بعد بخود آمد و در قدرت خود برای ادای وظیفه‌ای که در تفکیر در راه کشف حقیقت دارد، اظهار شک نمود، زیرا خطاهای اشتباها تی که پیشوايان فکر جدید از علوم قدیمه کشف کرده بودند عقل را مات و سر گردان کرده بود، واختلافات آشکار بین مذاهب فلسفه و تعصب هر دسته برای یک مذهب مرعوب شدند نموده بود، پس راه شک را پیش گرفت و نتیجه این شد که بقرار گفته کواریه (۲) وحدت علمی و دینی و سیاسی اروپا را در قرن شانزدهم منهدم کرد

حال باید دید دین مسیحی د برابر این انقلاب چه کرده است؟  
این دوره در برابر مقید کردن آزادی در میدان اخلاق و آداب و علوم

(۱) در این روش امثال Vesale + ۱۵۶۴ مؤسس علم تشريح الاعضاء و هاروی— ۱۶۰۸ کاشف گردش خون و کوپرنيک— ۱۵۴۳ پیشوای علم هیأت جدید ولیونارد دو الفنسی— ۱۵۱۹ که روح نهضت در او مجسم شده و کامبلانیا و عده دیگری متفق شدند و دعوت به ماین روش جدید را Palaeolus Edward Wotton در انگلستان و کنراد جزر در فالر جدید باین روش دعوت کردند

(۲) بسه کنفرانس کواریه Kuyré A. که در جمعیت جغرافیائی داده والجامعة المصری نتح عنوان Trois Lecons sur les Decrees با ترجمه عربی آن بنام (ثلاثة دروس في ديكارت) (سه درس راجع بدکارت) از آن شده مراجعت شود.

وفنون سرکشی نموده است نابراین زنجیرهای آداب و نظمات و عادات گسیخته شدوشهوات آزاد گردید ، و فساد بحدی شیوع یافت که شامل همه آنده شد ، بطوریکه تبری جستن از آن فسادها با اوضاع متعارف سازگار نمی آمد (۱) و بزرگترین ضایعه این دوره فقدان ایمان و آزاد شدن از قیود اخلاقی بود ، بحدی که رجال دین نیز در آن شرکت داشتند و از هر طرف بآنها حمله میشد و مفاسد اخلاقیشان آشکار میگردید و آنها را رسوا میکرد پیشوایان اصلاح دینی نیز دررسوائی آنها شرکت کردند و در آن اسراف نمودند بحدی که مبدأ آنها که در اول قایل شدن بحق فرد در اصدار احکام برای خود بود ، منتهی به سرکشی بر تمام آراء روم و کلیسای آن شد

مردم نیز بروحیه مسیحی و مبلغین آن بچشم تحفیر نگریستند ، نآنجا که نام دانتی شاعر بزرگ مسیحیت بکلی در روم و فلورانس از بین رفت ، و این کاملا در وقتی بود که طلاب علم بافلاطون و سیسرون و همروور جیل اقبال میکردند ، پس حقاً باید آن عصر را دوره انقلاب بر- مسیحیت و تقالید آن دانست

باید گفت این انقلاب در اغلب احوال منتهی به  
اطاعت و پیروی دیانت مسیحی دربرابر انتقاد  
عقل جدید در  
برابر مسیحیت :  
عقل و تجربه عقاید آن درپرتو منطق نشده است  
والبته بین استخفاف ، تعالیم دین و مسخره نمودن تقالید آن و عمل کردن

(۱) نیز دادن بین اشخاص مقدس و فاسق در هنگام احترام و توفیر بسیار مشکل بلکه ممتنع شده بود و اگر فساد را عبارت از خروج بر عادات و مبادی اخلاقی بدانیم فرن پائزدهم چنین بود و بطوریکه سدی دارک میگوید دوره اباوه و فساد بود

با آنچه باروح دیانت سازگار نیست، و بین باطل کردن معتقدات آن و فروزیختن قواعد و اصولش فرق زیادی هست، و بهمین جهت گفته شده است که انقلاب عقلی که تیارش دوره جدید را فراگرفت، بطور مستقیم عقیده دینی را در جریان خود نبرده است، اما مصلحین دینی متفق بودند که با انحطاط کلیسا و فساد رجالت مقاومت کنند و نی دیانت مسیحی را مطابق گفته های انجیل باقی گذارند، اگرچه بعضی از آنها مانند (ارزمی) عقاید اساسی مذهب کاتولیک را متعرض نشد، اما بعضی دیگر از این مصلحین ا: قبیل ویکلف و زون هس و لوفر آنها نیز پشت پا زدند، و مردم را بمسیحیتی که خود نصور کردند دعوت نمودند، اما پیشوایان فکر جدید که از مصلحین دینی نبودند با آنکه ندای عقل را اجابت کردند و از آن پیروی نمودند از حمله بدین خودداری کردند، بنابراین بطوریکه (سدنی دارک) میگوید از ممیزات نهضت در ایتالیا که در آنوقت در افراط در لذات (پان) را میپرستید و قادر نبود مسیح را بکلی فراموش کند، عبادت از جمع بین - ایمان زبانی صادق و آزادی کامل در فساد و مردن قلب بوده است، یعنی در ظاهر متدين و در باطن فاسق و فاسد بوده اند، سایر کشورهای اروپا نیز کم و بیش مانند ایتالیا بوده، پس بطوریکه (بیوری) میگوید از تربیت این دوره یا که انقلاب عقلی صریح یا عمومی که مرامش پایمال کردن معتقدات دینی باشد بوجود نیامده است بلکه عالم بدون هیچ شکی یک حال ضدیتی نسبت ب تعالیم دینی که در قرون وسطی رایج بود بخود گرفت، اما این ضدیت بکینه مبدل نشده بود و پیروان (مذهب انسانی) دشمن قوه و سلطه لاهوت و با عقیده دینی نبودند، آنچه بود اینست که یک میل شدید و انسانی محضی برای تأمل در این عالم در خود کشف کردند،

و این کشف توجه آنانرا بخود معطوف ساخت، و براین آن شیفته آداب بتپرستی شدند و متوجه علوم دنیوی گردیدند، و این در امور اهتمام ورزیدند و دین ولاهوت را از علوم دنیوی جدا ساختند و در جایگاه مستقلی قرار دادند، و بعضی از عفقاء و متفکرین که در آنوقت تباین بین این عالم (دینی و دنیوی) را میدیدند سعی میکردند حتی الامکان میان دین قدیم و فکر جدید را توافق دهند، اما متفکرین دوره نهضت حساب آندو را از هم سوا کرده بودند، و تمیز کامل بین آندورا کاملاً مراءات میکردند، و با عقیده ظاهری که داشتند مراسم دینی و مذهبی حضور میباشند، اما هیچ وقت نمیگذاشتند عقل از روی حقیقت مطیع این عقیده شود بنابر این با این روش استقلال عقل را در تفکیر و آزادیش را از نفوذ کلیسا عملی نمودند و در همین حال بر عقیده دینی ابقاء کردند و (مونتانی Montaigne) این روش را در نیمه دوم قرن شانزدهم خوب واضح و روشن میکنند، زیرا با آنکه آن تعالیید را نمی پسندید و با هر نفوذی که عقل را مقید کند دشمن بود، باز یکنفر کاتولیکی وفا دار نسبت بدین قدیم بود، باعمال فشار و شکنجه نسبت بدین جدید نیز راضی نمیشد. و مقالاتش اگرچه از مذهب عقلی طرفداری کرده اما از کاتولیکی ارتودکسی که در واقع بعقاید آن ایمان و اخلاص داشت نیز حمایت کرده است، و هیچ وقت در صدد وفق دادن بین این دو دین بر نیامده است، فقط حال شکاگی بخود گرفته که قابل به امکان توافق بین عقل و دین نیست، زیرا عقل انسانی در میدان روحانیت ولاهوت قاصر است، بنابراین واجب است دین از مداخله این عقل که قادر بدرک آن نیست بر کنار داشت نامردم بدون مجادله بپذیرفتن آن اقبال کنند، اما مونتانی مسیحیت را برابر علل شکیه‌ای پذیرفته است که

شاید آن عمل او را بقبول اسلام و ادار میکرد ، اما بشرطی که در یکی از کشورها یا شهرهای اسلامی متولد شده بود ؛ کسانی که عقليه اور اتشکیل داده و بر افکارش مسلط شده اند فلاسفه متقدم مانند سیسرون و سنک و پلوتارک و دیگران بودند ، بهمین جهت بود موقعیکه مشکله هرگ یا سایر مشاكل را مورد بحث قرار میداد بآراء آنها رجوع میکرد نه بمسیحیت ، اما عقیده اور ادراکه فشار و شکنجه دینی میتوان از این عبارتش فهمید که میگوید بهتر این است مردم برای صالح شخصی خود بربار شوند .

با آنکه حمله بردن بمقام قدس کلیسا ، و آشکار

### موجبات نزاع در این دوره :

از رجال آن انتقاد کردن و مفاسد و گناهانشان را بر شمردن ، و تصریح نمودن بحق فرد در صدور حکم بمحض وحی عقل ، و خروج بر نفوذ دینی و عقلی ، و زنده کردن مذاهب فلسفی قدیم ، و تعصب و طرفداری مفکرین نسبت با آن مذاهب بدون توجه (السته بارسطو که مورد اعتماد کلیسا بود و قبل از این دوره نفوذ منحصر باوبود) ، قیام مذاهب انسانی ، و دلبستگی بعلوم طبیعی و حقایقی که برای تجربه و مشاهده حاصل میشوند عواملی بودند که در ضعیف کردن نفوذ دینی و ایجاد شک در مقدس بودن رجال آن مؤثر بودند ، و همین یک عملت کافی بود که رجال کلیسا را خشمگین کند و ادار مقاومت روحیه جدید کنند ، با وجود تمام اینها باز مشاهده میشود که عده ای از پاپها و رجال دین بد روح جنبش تا آخرین مرحله همراهی کرده اند ، و باین اکتفا نکرده و عنان شهوت را از دست نگذارده و از لذات و محرمات بهره مند شدند و بعلم و دانش علاقه پیدا کرده و دانشمندان را احترام کرده اند ، همانطور که امراء و حکام آن عصر میکردند ، اما

نوعاً اکثریت رجال دین بارو حیله جدید مقاومت میکردند ، و متمایل به شکنجه و سر کوبی طرفداران و معتقدین آن بودند ، و در این سر کوبی و شکنجه اسراف میکردند همانطور که مخالفین آنها که پیشوایان فکر جدید هستند در روش خود اسراف مینمودند؛ چون این دسته آماده شده بودند از مبادی خود دفاع کنند اگرچه منتهی بشهادتشان شود ، و همین سر سختی دو طرف بود که موجب آنهمه فجایع شد و آن دوره نسگین را بخون آلوهه کرد

اما رجال کلیسا حق داشتند از مظاهر روحیه جدید مضطرب شوند ، و برای صحبت ادعاءٌ ماکافی است تیجه را که از شک (مونتانی) سابق الذ کر حاصل شد بیان کنیم ، این شخص با آنکه نسبت بدین خود و تعالیم آن وفا دار بود با وجود این نتیجه شک و بران کننده اش در تفسیر دوستش «شارون» Harron واضح گردید ، این شخص در سال ۱۶۰۱ کتابی (در حکمت) منتشر ساخت و در آن تصریح کرد که اخلاق با دین سازگار نیست ، و آنوقت تاریخ مسیحیت را از مرد نظر گذراند تا عیوب ناشی از آنرا نمایان سازد ، و تصریح نمود که خلود نفس نزدیکترین نظریات میباشد بمعتقدات مردم و بیش از سایر معتقدات برای آنها سودمند است ، اما در نظر عقل انسانی کمتر از سایر معتقدات مورد تصدیق است ، البتہ این شخص در چاپ دینگر کتاب خود از این نظریه عدول کرده است ولی با وجود این یکی از عیسوی های معاصر او را در ردیف عظیمترین ملحدين شریر و خطرناک قرار داده است

در هر حال این شخص در واقع از پیروان مذهب طبیعی الهی Deism بود که افرار بوجود خدا میکنند ، اما بطور کلی مردم در دوره نهضت و دوره

ما بعد آن غیر مسیحیها را اگر چه بخدا ایمان داشته باشند ملحد و زندیق میشنم زند پس کتاب شخص فوق الذکر سزاوار این بود که توفیف ومصادره شده، واهم مستحق شکنجه و فشار بود، ولی هانری پادشاه اورا از این عذاب نجات داد والبته خوب کاری کرد، زیرا کتاب شاردن مارا از محیط جنبشی که در مقالات مونتانی مجسم میشود بدوره جدیدی که بانک مذهب عقلی بلند تر میشود، منتقل میناید،

اگرچه رجال کلیسا حق داشته‌اند از این حرکت جدید بیم و اضطراب داشته باشند، و با اینکه اغلب دعات این فکر بر عقیده دینی خود باقی مانده بودند باز ترس کلیسا بجا بود، اما در راهی که برای جلوگیری از آن انتخاب کردند اشتباه نموده‌اند، زیرا کلیسا متولی بفسار و سرکوبی پیروان آن مذهب گردیده بحالش روی جسد های طرفداران آن راه رفت‌هاین و با وجود این سیل قوی آن فکر پیروزی را برایش مسجل نمود، زیرا فشار و سختگیری به صورت که باشد نمیتواند از پیشرفت جلوگیری کند و یا مجرای تاریخ را بر گرداند، اگرچه بدیهی است که ایجاد ترس و هراس میکند، یک نکته دیگر که قابل ملاحظه میباشد این است که پایداری این پیشوایان و حاضر شدن‌شان برای شهادت در راه عقیده برای ادعای آنها مجالی باز کرده و ایمان‌شان را با آن بمبدأ در میان مردم منتشر کرده و همین امر موجب پیروزی آنها شده است، پس خوبست مختصراً از مظاهر نزاع را که بین روشن فکران و رجال دین واقع شده است بیان کنیم.

**پیشوایان فکر جدید** دسته دسته و تنهائی برای مقاومت عالم کاتولیکی  
با روح علمی جدید : نوردیدن سرزمهنهای نادانی و رسیدن بافق حقیقت و تبلیغ آراء تازه و آشکار ساختن اغلاط و اشتباعات

گمراه کننده علم قدیم و نمایاندن آنها بر جال کلیسا که قرنها آنرا مورد اعتماد قرار داه بود و حقایق ثابت‌های میدانستند، شروع پیشرفت کردند، و طرز تحقیق علمی جدید با اسالیب تفکر قدیم اختلاف بسیار آشکاری داشت، و بر اثر آن روش کشف حقایق از روی مشاهده و تجربه نزد علماء رونق گرفت، و جای وحی را که قرنها یکه تازه این میدان بود گرفت پس طبیعی بود که این جنبش رجال کلیسا را ناراضی و مضطرب می‌کند، بنابراین تصمیم گرفتند که محیط اروپارا از آن پاک کنند، و در اینجا بود که کاتولیک‌ها و پرستانه‌ها برای برآنداختن این روش و تعقیب پیروانش همدست شدند، این مقاومت نسبت بکسانی که مطالب کلیسا را اجابت می‌کردند و سرفود می‌آوردن ملايم بود کلیسا بهمین قدر از این قبیل اشخاص قانع بود که دست از اعتقادات خود بردارند و از دعوت با آراء جدید خودداری نمایند امام مقاومت و جنگ خوین با کسانی بود که بخودسری ادامه دهند و او امر کلیسا را اطاعت ننمایند این مقاومت و تعقیب حتی پس از آنکه دوره نهضت آثار روحیه قدیم را مغلوب و منکوب کرد هنوز باقی بود، و حتی دوره جدید از آن حساب میرد از آثار این رویه این بود که (ژن بایتس پورتا Jonn Baptist Po'ta در نیمه دوم از قرن شانزدهم، سرگرم تحقیقات علمی پر ارزشی بود، و با آنکه در این تحقیقات بدعتهایی از ادوار قدیم یافت می‌شد و در هر حال آنطور که دو باره گفته شده، استغفال بجادو و نیرنگ نبود بلکه استغفال بحقایقی داشت که با کشف قوانین طبیعت و بکار بردن آنها بسود بشر منجر می‌شد، و کتابی در علم ظواهر جویه تأليف نمود که در آن موضوع نخستین کتابی بود که بروش علمی تأليف شده بود، و احتمال قوی می‌رود که مباحثش تأثیر بسزائی در کشف تلسکوپ داشته است، در هر حال در آن روزها

برای ترقی دادن علوم طبیعی و کشف مجھولات طبیعت، علماء برهم سبقت میجستند، واین مرد زحماتی در این راه کشید، حتی در شیمی و بقرار ظاهر اول کسی بود که طریقه و فرمول تحویل اکسید های معدنی را بدست آورد و با این اکتشاف اساس قسمت مهمی از صنایع را گذاشت که بعد ها برای بشر سودهای سرشاری داشته اند، علاوه بر این، گوشش بیمانندی در تحویل فلسفه طبیعی از عالم سحر بعلم صحیح مبدول داشت اما سیاست کلیسا و رجال آن، این حرکت را نپسندید و از این دانشمند بستوه آمد، و برای این عدم رضایت بفاسله کمی جمعیتی که برای خدمت در راه تحقیقات علوم طبیعی تشکیل داده بود منحل شد و پاپ بولس سوم او را بروم احضار کرد و ادامه با آن تحقیقات را براو حرام نمود و از دنبال کردن مباحث طبیعی محروم شد ساخت

در فرانسه نیز از این قبیل حوادث روی داده است، زیرا پاریس در سال ۱۶۲۴ دسته ای از جوانان دانشمندرا بخود دید که سرگرم مباحث تجربه ای بودند، و اینها عده ای بودند که از ارسطو و فلسفه اش روگردان شده بودند ولی پارلمان پاریس بر اثر اقدامات رجال کلیسا این مباحث و تحقیقات جدید شیمی را حرام و ممنوع کرد. و بقراریکه هوابت «Whit» میگوید برای کسانی که از آن قانون سرپیچی کنند مجازاتهای سختی مقرر نمود.

اگرچه بقراری که بیوری و روبرتسون میگویند، در آنوقت در فرانسه یک نوع آزادی و تسامح وجود داشت که در سایر کشورهای اروپا دیده نمیشد، زیرا در دوره هانری چهارم و کار دنیال ریشلیو و مازارن تا  
حوالی سال ۱۶۶۰ م یک تسامح نسبی در این کشور وجود داشت

اما در ایتالیا رجال کلیسا با کمال سختی در صدد مقاومت و تعقیب روحیه علمی جدید و پیروانش برآمدند مثلاً اکادیمی مباحث علوم طبیعی را که (تلزیو ۱۵۶۰) در سال ۱۵۶۰ تأسیس کرده بود موجب ترس و بیس رجال کلیسا گردید و برای برانداختن آن کانون علمی شروع بفاعلیت نمود و این مقاومت که توأم با ساختگیری بود کوششهای مشترک علمی را ازین برد، بطوریکه تایکقرن دیگر جمعیتهای علمی در اروپا بوجود نیامد، و پس از اینمدت بود که در لندن اجتماعاتی علمی تشکیل یافت و منتهی بایجاد جمعیت پادشاهی Royal Society گردید، و پس از آن اکادیمی علوم فرانسه و سایر مجامع علمی تأسیس شد، و باز این امر موجب ترس و اضطراب رجال لاهوت و رؤسا کلیسا گردید، و این ترس از دوره پاپی اربان هشتم تا دوره پاپ پیوس نهم ( اوآخر قرن نوزدهم ) ادامه یافت و ما وقتی درباره رفتار پروتستانها در برابر علم بحث میکنیم رفتار رجال کلیسا را در برابر جمعیت پادشاهی لندن بیان خواهیم کرد

مقاومت باعلم جدید و تعقیب علماء حتی پس از آنکه عقیده بسحر فون العاده ضعیف شد باقی بود و هیچ دلیلی بهتر از سختی و فشاری که در آنوقت اکادیمی « دل شیمنتو » در فلورانس دیده نیست، این اکادمی در سال ۱۶۵۷ نخستین جلسه خود را برپاست پرنس لیویلد دومدیشی تشکیل داد و مشتمل بود بر یکعده از ممتاز ترین دانشمندان که شعار خود را ( باطل کردن هر روش فلسفی اگرچه مورد علاقه روح باشد، و ضرورت تحقیق در ظواهر طبیعت فقط در پرتو تجربه ) قرار داده بودند و با کمال شور و حرارت شعار خود را دنبال میکردند، و تحقیقاتشان آثار و نتایج بسیار خوب و سودمندی دربر داشت که برای اثبات مطالب کافی است

بگوئیم که ( بورلی Borelli در ریاضیات و ( ردی Redi ) در تاریخ طبیعی اکتشافات مهم و پیشرفت محسوسی کردند ، و همچنین عده دیگری که در تحقیقات صحیح علمی دست بکار بودند ، اینها افق معارف حقیقی را وسعت دادند و به تحقیق در اطراف حرارت و نور و مقناطیس والکتریسیته و جاذبیت و عمل هضم و عدم امکان فشرده شدن آب پرداختند ، و در تمام این تحقیقات راه علمی را طی کردند ، و باین ترتیب اکادمی را بصورت یک دژ مستحکمی برای علم در آوردند ، ولی رجال کلیسا و روحانیت مسیحی از اعمال آنها بستوه آمدند و آنرا با نفوذ خود محاصره نمودند ، و اتهام اعضا آنرا بزندقه ولا دینی اعلام کردند و برئیس اکادمی کلاه کار دینالی را در برابر خیانت بمبادی اکادمی و عده دارند و شاید فعلای باو دادند ، این رئیس بروم احضار شد ، اما آن دژ علمی مدت ده سال در برابر دشمنان خود مقاومت کرد و بعد سقوط نمود ، و اعضا آن پس از مقاومت شدید شهید عقیده شدند مثلاً ( بورلی Borelli بحدی مورد تعقیب فرار گرفت که درهای روزی برویش بسته شد و مجبور بگدائی گردید و ( او لیوا Oliva ) برای فرار از شکنجه محکمه تدقیق مجبور بخود کشی شد .

همین رانیز در باره شکنجه ها و فشار هائی که اکادمی Lincei دیده است میتوان گفت این اکادمی در حمایت پاپ اربان هشتم بود و مشتمل بر عده ای از دانشمندان طرفدار روش علمی جدید بود ؛ اما پاپ برای توقف آن از پیشرفت و کند نمود اعمالش کوشید و بعد ازاوبقار ایکه کاروتی Garutti میگوید پاپ گریگور شاتردهم سیاست شکنجه و فشار را در باره آن ادامه داد تنها این روش وحشیانه را که مقامات روحانی کلیسا در باره اکادمی « دل شیمنتووا » پیش گرفتند نباید مورد تعجب قرار گیرد زیرا تاریخ

توحشنهایی از قبیل آن وپیش از آنرا ثبت کرده که از جمله فاجعه شرم آور ( دومینیس De . Dominis ) وقتل جیوردانوبرونو است، اما اولی رئیس اسقفهای ( اسپالترا Spaltra ) بود و محکمه تفتیش او را باتهام زندقه در علم وغیره دستگیر کرد و بزنдан افکند تا در همانجا مرد ، و بعد جسدش بانوشه هایش را در حضور مردم سوزاندند

هشت سال بعد یعنی در سال ۱۶۰۰ م قتل برونو واقع شد؛ این شخص از عقیده کوپرنیک که مورد انکار کاتولیک و پرستان بود طرفداری کرد؛ و از آنهم تجاوز کرد و مدعی شد براینکه ثوابت هر کدام خورشیدی هستند که ماههایی دارند که بدورشان میگردند ولی چشم آن ماهها را نمیتواند به بیند؛ و با قائلین بنشوء و ارتقاء و انکار کنندگان ثبات انواع موافقت نمود اگرچه در این قسمت نظریه خود را بطور ابهام بیان کرده بود بعلاوه اولین کسی بود که راه را برای بحث در سدیم مهیا کرد ، و خیلی کوشید آراء خود را با انجیلها وفق دهد؛ اما در هر حال برای کسی که دارای این آراء بود و میان مردم انتشار میداد زندگی خوشی در ایتالیا فراهم نمیشد بنابراین وقتی مورد شبهه قرار گرفت و در معرض انها واقع شد از آنجا هجرت کرد ، و مدت‌ها در سویس و فرانسه و انگلستان و آلمان آواره بود و نمیتوانست در جایی آرام گیرد تا بالآخره در ساز ۱۵۹۲ یکی از دوستان نادرست او را بفریب داد و تشویق کرد به ( ونیز ) بر گردد ، اما بمجرد ورود با آنجا محکمه تفتیش دستور دستگیریش را داد ، اما او در مقابل محکمه مقاومت کرد و در نتیجه در روم زندانی شد و مدت شش سال با آنکه زندانی بود در برابر محکمه ایستادگی کرد ، آنوقت محکمه حکم قتل او را بدون آنکه قطه‌ای از خونش ریخته شود صادر نمود ، بنا بر این در سال

۱۶۰۰ م بالای کامپوفیوی Campo de Fiori او را سوزانند و باقی‌مانده خاکستر شد، اما پس از سه قرن از وقوع این جنایت، رأی تمام روشن فکران بر آن قرار گرفت که کفاره این جرم را بدهند بنا بر این مجسمه اش دارده همانجا که جسدش سوخته بود برپا کردند، غیر از این در فلورانس نیز (ساونارولا) بمحض حکم پاپ الکساندر پنجم اعدام شد، در صورتی که این شهید عقیده راسخی بمذهب کاتولیک داشت و بمقام پاپی فوق العاده احترام می‌گذاشت و بظاهر نصوص عمل می‌کرد، اما چون شخص پاپها حمله می‌کرد و عهده داریک رل سیاسی نیز شد، دشمنانش توانستند متحداً بر او دست یابند و بدارش بزنند، و اگر این شخص در دوره جدید زندگانی کرده بود بطور قطع در صفحه قرار می‌گرفت

در سال ۱۶۱۹ دانشمند ایتالیائی (لوسلیو وانینی Lucilio Vanini) محاکمه ب بواسطه آراء جدیدیدی که داشت مقصراً شناخته شد او در تمام کائنات از ادنی تا اعلاً قابل بتطور بود و می‌گفت هر کائنی بر اثر تطور از مراتب پست بددرجات عالیه و کامله رسیده است، بر اثر حکم محکم، زبانش را پاره کردند و خودش را نیز سوزانند  
اکنون راجع بپاروا بحث کنیم :

ما در فصویز گذشته گفتیم که فلسفه ارسطوئی ابن‌رشدی بر اثر فشار و شکنجه از پاریس بپاروا مهاجرت کرد و علماء و دانشمندان فرانسه با فلسفه خود در پاروا درسایه آزادی که مجلس سنای و نیز حامی آن بود زندگی راحتی یافتد، و این فلسفه از آنجا بصورت خاصی در دانشکده لهستان و بطور عام در و نیز وسایر جاهای منتشر شد، این فلسفه به حدی شیوه

یافت که مردم در پیروی از آن با کی نداشتند و برا اثر آن ابن رشد در قرن چهاردهم بر ابن سینا فیلسوف اسلام غالب شد واز اوپیش افتاد و تا نیمه قرن پانزدهم دارای نفوذ مطلق شد ، وقا قرن هفدهم نیز در طرز تفکیر اروپائی یک عامل زنده و مؤثری بشمار میرفت و آزادی در آنجا بحدی شد که عده‌ای از مشتغلین بفلسفه بلادینی گردیدند و افتخار بخروج از دین و آزاد شدن از هر عقیده دینی نمودند .

برا اثرا این تطور فکر جدیدی ظهر کرد و پیترارک + ۱۳۷۴ و امثال او شروع بحملاتی ضد او و فلسفه اسلامی نمودند . و در صد ترویج اصل فلسفه یونان و روم بر آمدند تا مشتغلین بفلسفه از کتب فلسفی و شرحهای اسلامی منصرف شده و باصل یونانی و لاتینی رجوع کنند ، این دعوت مورد قبول واقع شد و در ابتدای همان دوره ( پادوا ) شروع تدریس نص یونانی فلسفه ارسسطو نمود ، و چون ابتدای این تدریس در چهارم ماه آوریل ۱۴۹۷ بود بنابراین از آن تاریخ دوره جدیدی در پادوا و نیز و شمال ایتالیا شروع گردید ، در فلورانس نیز نص یونانی فلسفه افلاطون رواج یافت و حتی وقیکه پروتستانها ظهر کردند با دشمنان ابن رشد همدست شدند ، واين حال بود تا در قرن هفدهم فلسفه جدیدی بوجود آمد که نه یونانی و نه اسلامی بود و باين ترتیب تزاع فرو نشست .

اما در قرن پانزدهم و قرن بعد مشکله خلود نفس یافنای آن مورد بحث و جدال شدید بود ، چون پومپوناژی Pomponazzi ۱۴۶۹ - ۱۵۲۵ در پادوا این مشکله را مورد بحث قرار داد و تصریح نمود که هیچ دلیل عقلی بر خلود نفس وجود ندارد ، پس بعفیده او خلود مسلم و مورد اعتراف خلود نوع انسان است ، باين هم اکتفا نکرده اعلام نمود که معجزات و خوارق

عادات با مألف از ظواهر طبیعت ساز گار نیست، و در این نظریه بحدی اسراف کرد که منکر اصول دین گردید، اما این دعوت را (اشلینی) که یکی از پیشوایان مذهب ابن رشد بود رد کرد و در مقام ستیز با صاحب آن برآمد و بقدری بالا گرفت و شهرت یافت له مرادف بانام پادوا گردید، و چون از حد اعتدال گذشت و موجب مقاسدی شد در سال ۱۵۱۳ برای قطع تراع مجمع (لاتران) منعقد شد و قول بفنای نفس را تحريم کرد و رأی داد که نفس یا روح در تمام مردم یکی است و در همان قرار مخالفین را بشکنجه و عذاب تهدید کرد

این بود مختصری از رفتار عالم کاتولیک، حالا خوبست نظری هم بر رفتار عالم پروتستانی با روحیه علم جدید افکند

ضدیت پروتستان باعلم: دشمنی پرستان باعلم جدید نوعاً شباخت بدشمنی کاتولیک دارد، اگر چه درشت بپایه آن نمیرسد اینها مانند کاتولیکها وقتی دارای قدرت و نفوذی میشدند با آنکه مفاسد کلیسا آنها را ضد آن و ادار کرده بود باز در دوره قدرت دستهای خود را آلوهه بخون میکردند و تاریخ اصلاح دینی را بیدترین وزشت ترین جنایات لکه دار میکردند، و هیچ دلیلی براین گفتار بهتر از مرگ (سروتیوس) بر دست کولون نداریم، زیرا این پیشوای بطوری که در فصول سابق ذکر کردیم در سویس دارای دو قوه دنیوی و اخروی یا زمانی و روحی گردید و فوراً دست خود را بخون طرفداران آزادی فکر و علماء آلود

و با همان روحیه بود که انگلستان پروتستانی جنبش علمی جدید را در آنسرزمین در معرض آزار و فشار قرار داد، و دشمنی و مقاومت هنگام ضدیت با جمعیت پادشاهی و مجمع بریتانیائی طرفدار پیشرفت علم -

کاملاً از آن آشکار شد، و Association for the Advancement of Science غالباً این مقاومت بصورت مهاجمه و حمله بدنشمندان در آمده از جمله کتر South جمعیت پادشاهی را رسوا کرده و اعضاش را متهم بزنده نموده است، و حکومت الیزابت و جیمز اول بقراریکه بیوری میگوید نخواسته که از حیث فشار و آزاردادن بمنکرین از محاکم تفتيش کمتر باشند بنابراین شکنجه در دوره آنها را بطوریکه انگلستان یکنفر مفکر نامی را کمتر از (برونو) سابق الذکر نبود مقصود دانست؛ این شخص (مارلو Marlowe) شاعر است که باشکسپیر معاصر بود و شهرت شکسپیر مانع از معروفیت او شده است؛ اما او یکی از شعراء نامی بوده وزنه کتنده شعر مرسل است، در هر صورت متهم بالحادشه و دعوت بمحاکمه گردیده ولی در سال ۱۵۹۳ بر اثر یک زد و خورد برسر یک موضوع پستی در میخانه‌ای مرده است اما شکنجه آن تهمت یکی از همکارانش وارد شده است؛ و این همکار عبارت از کید (کید Keyd) داستان نویس در اماییک معروف است؛ در همان وقت (سیروالتراالی) بتهمت الحاد نیز محاکمه میشد ولی او برخلاف انتظار و بر خلاف جریانی که تا آنوقت از این قبیل محاکمه‌ها دیده شد تبرئه گردید؛ علاوه بر این در دوره سلطنت الیزابت بواسطه نظریاتی که با مسیحیت وفق نمیداد سه یا چهار نفر را با آتش سوزانده‌اند که از جمله آنها (فرانسیس کت) است؛ در عهد سلطنت جیمز اول نیز (لیگت B Legate) پیذیرفتن آراء مخرب و فاسد کتنده‌ای متهم شد؛ و جیمز اورا احضار نمود؛ زیرا همیشه علاقه داشت شخصاً این قبیل قضایا را تحقیق کند؛ و چون بحضور رفت شاه ازاو پرسید آیا هر روز مراسم نماز را برای مسیح نجات دهنده بجا می‌آورد؟ متهم پاسخداد در آنوقت که نادان بود بجا می

آورد؛ اما اکنون هفت سال است که از اسارت این نادانی و غفلت آزاد شده است؛ و بهمین جهت از آنوقت دیگر نمازی بجا نمی‌آورد.

شاه بایا لگدی باو زد و گفت: ای پست فطرت؛ از پیش چشم من دورشو؛ من اجازه نمیدهم که کفته شود بشخصی که هفت سال برای مسیح نماز نگذارد است اجازه ورود بکاخ من داده شده است

پس از آن متهم را بزنдан افکندند و مدتی بعد اعلام شد که زندیق غیر قابل اصلاحی است، و بعد حکم سوزاندنش صادر گردید و در سال ۱۶۱۱ م اجرا شد یکماه بعدهم همکارش لیچفیلد Lichfield با مراسقف (کوتربی Coventry) با تهم پیروی از عقایدی که با تعالیم دین موافق نیست طعمه آتش شد، اما بقرار معلوم ملت از کشته شدن این دونفر باین صورت ناراضی شده اند زیرا پس اینها دیگر در تاریخ اینگونه وقایع شهیدی بعنوان الحاد دیده نمی‌شود؛ اگرچه در سال ۱۶۴۸ (بیورتیانها) از روی تعصّب فرمانی صادر گردند مبنی بر اینکه هر کس منکر تثلیت شود و از خدائی مسیح سر باز زند و منزل بودن کتاب مقدس را قبول نداشته باشد خود را در معرض اعدام قرار داده؛ و هر کسی متهم بغير از اینها باشد محکوم بزندان خواهد بود، ولی این فرمان بموضع اجرا در نیامد.

این است آنچه از مظاهر نزاع در دو عالم کاتولیکی و پرستانی مشاهده می‌کنیم، و ظاهراً اختراع فن چاپ در فرن چهاردهم انتشار آراء را آسان کرده است، و بهمین جهت رجال روحانیت اقدام بسازنود مطبوعات گردند و پاپ الکساندر پنجم در سال ۱۵۰۱ فرمانی صادر گرد و هر کسی را که اقدام بچاپ کتاب یا رساله‌ای کند که اجازه چاپ نداشته باشد تهدید نمود و هانری هشتم پادشاه فرانسه مقرر داشت کسانی که بدون تحصیل اجازه

رسمی اقدام بچاپ چیزی کنند اعدام کردند ، در آلمان نیز از سال ۱۵۲۹ مطبوعات زیر سانسور در آمد ، در انگلستان هم در دوره سلطنت الیزابت کتابها بدون اجازه چاپ نمیشد و جز در لندن واکسفوردو کمبrijج کسی اجازه دایر کردن چاپخانه نداشت ، و محکمه ستاره Star Chamber عهده دار رسید کی بمطبوعات بود ، و چاپخانه ها جز در فرن گذشته از این رقابت نجات نیافته‌اند، و ملتون Milton در سال ۱۶۲۴ رساله آزادی مطبوعات خود را در این خصوص نوشت و از آزادی طبع و نشر و نامه نگاری دفاعی کرده که بطور عموم برای آزادی فکر بی اندازه سودمند بوده است ، و در همین رساله است که میگوید « سانسور موجب ( خفه کردن پیشرفت علمی) و جلوگیری از فعالیت عقل دربر قرار کردن حق است ، و موهاب مارانابود میکند ، و نشاط وجدیت را بر معلومات سابق یا آنچه از پیش میدانستیم مقصور میدارد ، و افکار ما را بر کود و جمود میسپارد ، بعلاوه مانع ظهور پیش‌هائی میشود که احتمان دارد حکمت‌های دین و دنیا آنها را مکشوف سازد زیرا دانش با تعبیر از آراء تازه پیشرفت میکند ؛ و حقیقت بر اثر تحقیق آزاد که بسته بهیچ قیدی نباشد بدست می‌آید ؛ و اگر مقدر باشد که تیار حقیقت از پیشرفت متوقف شده و از جریان باز استد ؛ خیلی زود مبدل آب را کد و لجنزاری میشود که آکنده با فکار کهنه و مکرر باشد ، کتابهائی را که مأمورین سانسور اجازه چاپ میدهند ؛ بقراریکه با کن میگوید : در خور این هستند که فقط معتبر از مناسبات باشند ؛ ولی هیچ شرکت و نصیبی در پیشرفت علم نداشته باشند ؛ اطلاعات نسبت بمللی که رقابت شدید بر مطبوعات دارند گواهی نمیدهد که سانسور موجب تهذیب اخلاق باشد نظری بایتالیا و اسپانیا اندازید و ملاحظه کنید آیا هیچ‌کدام از آنها از

وقتی که تحت رقابت محاکم تفتیش فرار گرفته و کتابها مورد رقابت شده اند آیا بهره‌ای از درستکاری و پاکدامنی حکمت نصیب آنها شده است» ملتون در این کتاب اهمیت بسیار بازادی فکر داده و آنرا بالاتر و برتر از آزادی مدنی دانسته و گفته است ( آزادی علم و تعبیر از آراء و حقایق و مباحثه مطابق عقل را بمن بدھید؛ برای من کافی است؛ زیرا بالاترین انوع آزادی است )

انقلاب عقلی که دوره جدید را شامل شده و تمام مقاومت رجال کلیسا با نظریه هیأت جدید: «نظریه سرگردش زمین»

شئون آنرا فرا گرفته؛ مقدم دوران علم جدید را نوید داده و گذشتן دوره علم لاهوت وازمیان رفتن آنرا خبر میداده است؛ و تاریخ آزادی فکر بوجود آمدن هیأت جدید را در سالی که نخستین پیشوای آن؛ جهان را بدرود کرده اند در صفحات خود ثبت کرده است؛ این پیشوای کوپرنیک + ۱۵۴۳ بود در آن اوقات کلیسا راجع بزمین و موقع آن نسبت بسایر ستارگان؛ عقیده ارسسطو خداوند علم در دوره کلاسیک را پذیرفته بود و از قرن سیزدهم عقیده او و بطلمیوس خداوند علم هیأت در قرون وسطی را قبول کرده بود

ارسطو در قرن چهاردهم قبل از میلاد گفته بود زمین از خاک و بهمین جهت لازم است در مرکز عالم باشد؛ سپس بطلمیوس در قرن دوم میلادی کتاب ( بحسطی ) خود را نوشت؛ و فروع علم هیأت را در آن نوشت و همان کتاب تاقرن شانزدهم اساس و مرجع علم هیأت بود؛ بطلمیوس زمین را نظر باینکه مرکز عالم وجود است ساکن دانسته و قایل بگردش خورشید و سایر کواکب بدور آن شده است؛ کلیسا نیز این رأی را پذیرفت؛ و رأی

مخالف آنرا که فیثاغورثیهای پیشین قایل با آن بودند قبول نکرده است؛ اینها فرض کرده‌اند که مرکز عالم وجود باید ذاتاً روشن باشد زیرا روشنی برتر از تاریکی است؛ و همچنین این مرکز باید ساکن باشد زیرا سکون مقدم و برتر از حرکت است؛ و با این ترتیب زمین را از مرکزیت عالم خارج ساختند زیرا آن مرکز را بمحض فرضیه خود یک آتش غیر مرئی میدانستند؛ تا در قرن سوم قبل از میلاد ارسسطارخوس آمد و خورشید را بجای آن آتش غیر مرئی مرکز قرار داد؛ و همین فرضیه است که در دوره جدید مورد قبول واقع گردید است؛ اما در آنوقت یعنی در قرن وسطی عقیده ارسسطو و بطلمیوس بر آن عقیده غالب آمد و در پس پرده فراموشی میاند تا در قرن شاتزدهم بوسیله کوپرنیک دوباره ظاهر گردید؛ و همین است که بعضی میگویند بوسیله تالیفات سیسرون بر این عقیده آگاه شده بود؛ اما کلیسا در سراسر قرون وسطی رأی بطلمیوس را پذیرفته بود؛ چون کلیمان اسکندر ثابت نموده بود که آن رای با ظاهر تورات موافق و با مشرب آن منطبق میگردد؛ این فکر خیلی زود جزء تعالیم انجیل در آید و توماس اکوینتی در کتاب مهم خود (خلاصه علم لاهوت) آنرا تقویت کرد و دانتی شاعر مسیحیت و دیگران که برای بیان علاقه بین خدا و بشر این فکر را وسیله کرده بودند آنرا تایید کردند؛ علی الخصوص که این نظریه موافق رویه کلیسا بود که میگفت انسان تاج سر آفرینش و کل سر سبد عالم وجود است و آنطور که ول夫 میگوید؛ برای خدمت خداوندو اجابت او امرش آفرینده شده است خداوند نیز عالم وجود را برای خدمت بانسان آفرینده است؛ پس باید جایگاه بشر مرکز عالم وجود باشد؛ زیرا بقرار گفته پتر لمبارد واستاد دانشگاه پاریس در قرن دوازدهم باین

ترتیب قادر بر خدمت بخدا و مسخر نمودن عالم برای خدمت خود خواهد شد  
بعلاوه باید دانست که قربان شدن مسیح برای آمرزش گناهان در روی  
همین زمین شده است که انسان روی خاک آن زندگی می‌کند.

باین ترتیب نظر (کیوستری) که منتب به بطلمیوس شده قوت  
و عمومیت یافت و نظر به (هلیوستری) فیثاغورثیها که در قرن سوم قبل از  
میلاد اظهار داشتند مورد توجه قرار نگرفت؛ و همانطور در اختفا بود تا  
(برونو) که او را سوزانند با آن متوجه گردید؛ و پس از او خداوند هیأت  
جدید یعنی کوپرنيک آنرا زنده کرد این شخص زمین را در همانجایی که از  
عالم داشت فراداد؛ و با تجارت بیمانند و آلات و ابزار فلکی قدیم ثابت نمود  
که زمین دو نوع حرکت دارد یکی بدور خود و دیگری بدور خورشید؛  
و مرکز عالم خورشید است نه زمین و سیارات با ابعاد متفاوت دور آن  
میچرخدند

اما وقتی خواست این نظریه را اعلام کند مددی ماند، زیرا او  
یکی از استفهای کلیسائی بود که عقیده بطلمیوس را پذیرفته و نظریه  
بطلمیوس را وسیله تأیید بعضی نصوص مقدسه قرار داده بود، بالاخره -  
کوپرنيک نظریه خود را باعتبار فرضیه متناقض در ظاهر، نه یک رأی  
علمی و طبیعی، اعلام کرد، و پس از سی سال یکی از شاگردانش *Widm enstabilit*  
این نظریه را در حضور کلمان هفت بعنوان اینکه فقط فرضیه ایست که  
ناشی از حب تحقیق میباشد تفسیر کرد، و بعد از آن بکلی مسکوت ماند،  
ولی کوپرنيک در اطراف آن مشغول تحقیق بود، تا در نظرش یک حقیقت  
غیر قابل انکار و شکی شد، با وجود این غیر ممکن بود در روم چنین حقیقتی  
را بدون انتظار شکنجه و آزار علنی نمود، بهمین جهت کوپرنيک با کمال

یائس بمیهن خود لهستان برگشت ، اما پس از سی سال زحمت کتاب خود (حرکات اجرام سماوی) را تکمیل کرده بود ، و این کتاب را که حد فاصل بین علم و انجیل بود بیاپ اهداء کرد ، اما مدت سیزده سال در نشر آن کتاب مرد داشت ، و چون در این مدت مساعی بعضی از دوستان و پیروانش بمحققت انجامیده بود با یسم و قرس تصمیم بچاپ کتاب گرفت ، بعد مرد داشت کجا آنرا چاپ کند ؟ زیرا روم مرکز کاتولیکی و (وتنبرگ) مرکز پروتستانی بود پس این دو شهر بزرگترین و مستحکمترین مرکز مرتجلین و دشمنان هر تازه‌ای بودند ، بالاخره متوجه نورمبرگ شد و چاپ کتاب را به (او زیاندو .ndu .osi) واگذار نمود ، و این ناشر نتوانست بدون نوشتن مقدمه بر کتاب آنرا بچاپ رساند ، و قابل توجه این بود که در آن مقدمه از صاحب کتاب و اکتشاف علمی او انتقاد کرد ، و مدعی شد يك فرضیه و خیال است نه رأی علمی والبته يك دانشمند ستاره شناس باید در این نظریات باطل بحث کند ، کوپرنيک هم از این قبیل ستاره شناسان است ، و این مقدمه بهترین وسیله برای چاپ کتاب شد زیرا بهمین منظور نوشته شده بود ، و بالاخره در ۲۴ ماه مه ۱۵۴۳ کرپرنيک در حالیکه درسن هفتاد سالگی از مشقات وضعف پیری بر بستر ناقوانی افتاده بود اولین نسخه چاپی کتاب خود را دریافت کرد ، و چند ساعت پس از دریافت آن از این جهان بجهان دیگر شناخت و از هر جنگالی آسوده گردید .

اما کلیسا صلاح خود را در آن دید که مدت ۷۰ سال هیچ اقدامی درباره این اکتشاث علمی ننماید ، و بهمین اندازه قانون شد که سنگ قبر کوپرنيک از نام این اکتشاف خالی بماند ، و فقط بعبارات طلب آمرزش اکتفا شود

اما سی سال پس از مرگ آن دانشمند یکی از دوستانش توانست آن نظریه را روی سنگ قبرش حک کند.

و پس از آنکه گالیله این نظریه را تأیید کرد (شرح آن در فصل بعد خواهد آمد) کلیسا از این خطر که بطرفش آهسته پیش میآمد بیمناك شد و دستور جمع آوری کتاب را صادر کرد، باین بهانه که آراء نویسنده را تصحیح کنده بطوری که با نظریه معروف و متداول قدیم متناسب شود، از طرف دیگر مذهب پروتستانی باشعب و فروع آن اعم از لوتری و کولونی و انگلیکانی نسبت باین کتاب خشکمیں شد و خسم خود را متوجه صاحب نظریه و طرفدارانش نمود و باستناد نصوص مقدسه اعلام کرد که این اشخاص از حریم قدسی دین قویم منحرف شده اند،  
دانشگاهها نیز تا اواخر قرن شانزدهم در رکاب این مرتبعین - روان شدند و اوامر مؤکد باستادهای آن دانشگاهها صادر شد که باید اصلاً باین نظریه توجه یا اشاره‌ای شود

باین ترتیب اردو گاههای ارتیجاع بر مقاومت با این نظریه و تعقیب طرفداران آن همدست وهم آواز شدند، ولی اینگونه سختگیریها حق را نابود نمیکنند، و دشمنانش نمیتوانند فروغش را خاموش کنند، اگرچه همگی همدست شوند.

با کمال تأسف باید گفت اگر مرگ کوپرنسیک را از آنچه در انتظارش بود رهانده است، باز دشمنانش ازاودست برنداشته و از مردهاش انتقام دشیده اند، زیرا سه قرن پس از مرگ او یعنی در ماه مه ۱۸۲۹ عده بیشماری در (ورشو) کرد آمدنند تا نام او را زنده بدارند و پرده از روی

مجسمه‌ای که بنامش ساخته شده بود بردارند ، و چون کوپرنيک یکنفر کشيش پا کدامن و بی آلايشی بود و عقیده دینی اش از هر طعن و تهمتی مبرأ بود ، و تادم مرگ با پرهیز و زهد و صلاح بسن برد بود ، انتظار می رفت که رجال دین وظیفه خود را نسبت باو پیجا آورند ، و اولیاء جشن چنین توقيعی را داشتند ، بهمین جهت جمعیت متوجه کلیسا شد ، و در انتظار رجال دین ایستاد ، ولی مدت یکساعت گذشت بدون آنکه کسی ظاهر شود ، و البته این رفتار عجیب نبود زیرا هنوز کتاب او جزو کتابهای بود که باید مؤمنین مطالعه کنند ، و فقط پنج سال بعد از آن لیست از خارج گردید

رأی جدید کوپرنيک در قرن شانزدهم مورد تأسف رجال کلیسا و کسانی بود که تابع آنها بودند و دعوت بتعلیم سلمی میکردند ، علی -  
الخصوص که کوپرنيک از مردان خوب آنها بود و صفاتی نفس و دقت منطقش بحدی بود که توانست حدس بزند روح علمی جدید فاتح خواهد شد ، یک روز یکی از دشمنانش باو گفت : اگر نظریه تو صحیح باشد باید ستاره زهره ماهی مانند ماه زمین داشته باشد ، کوپرنيک توانست پاسخی بدهد ولی با ایمان عمیقی که داشت برحمت خداوندی متousel شدو گفت :

خداآوند عالم قادر است آنچه را میگوئید آشکار سازد  
اما بیش ۶۸ سال از مرگش نگذشته بود که تلسکوب گالیله پیش بینی اور اثبات کرد

سر گذشت گردن زمین بقیه‌ای دارد که در فصول عقیره کلیسا راجع به آبادی گره زمین : بعد ذکر خواهد شد ، اما بحث در این موضوع از لحاظی چند مربوط بعقیده کلیسا درباره آبادی سطح کره زمین است ، زیرا عقیده درباره آبادی طرف دیگر زمین که در طرف مخالف قسمتی است که در آن ساکن هستیم موجب جدال و تراز شدیدی شده که منتهی بازار و شکنجه گردیده است

این فکر از یونانیها و رومیها بعالمن مسیحی آمده و شیشورون و پلینی و امثال آنها آنرا تأیید کرده‌اند ولی عده‌ای از قبیل ایسکور و لوکریوس و پلوتارک منکر آن بوده‌اند ، بعدها این فکر در عالم مسیحی رخنه کرده و مدتی بین تأیید دانکار بسر برده ، بعضی از کشیشها گفته‌اند برای کسانی که قایل بمسکون و آباد بودن آنطرف زمین باشند نجات از آتش غیر ممکن است ، ولی پیشتر پاپها نجات و رهائی این قبیل اشخاص را خیلی مشکل میدانستند نه غیر ممکن ، آنهایی که منکر آبادی آنطرف زمین بودند ، می‌گفتند دیوانگی است که معتقد بوجود اشخاصی بود که - واژ گونه‌راه روند و در آنجا درختانی باشد که واژ گونه‌روید یا باران و تگرگ و برف از پائین بیلا بارد .

بعد می‌گفتند آیا عقیده کسانی‌که می‌گویند آنطرف زمین آباد است و مخلوقی در آن هستند غیر از این است ؟ و بفرض صحت آن ، بایستی مسیح بآنجا نیز رفته باشد و برای نجات‌شان از کناهان در آنجا نیز بدار آویخته شود ، بعلاوه بقراری که او گستین مقدس + ۴۳۰ م اظهار می‌داشت تورات اشاره‌ای بچنین نژادی از بشر نکرده است ، و چطور خداوند اجازه داده است که چنین اقوامی در سر زمینه‌های زندگانی کنند که در

آنند و دیدن مسیح در موقعی که از آسمان بزمین بر میگردد موفق نشوند؟ مژده ظهور مسیح و تبلیغ انجیل ماین سر زمینها که طرفداران (انتیپور) مدعی آبادی آنها هستند نرسیده مزمور نوزده (از مر امیر داود) میگوید: « منطق آنها در هر سر زمینی شنیده شده و کلام اشان ناخرين نقطه معمور رسید » و بهمین جهت بود که بولس مقدس در رساله ای که برومایها نوشته گفته است که مبلغین مسیح با آن سر زمینها که مدعی آبادی آنها هستند نرسیده اند. پس چنین ادعائی جز افترا بستن ببولس رسول و روح القدس چیز دیگری نیست

حال اگر او گستین چنین اظهاری کند بدیهی است که کلیسا و سراسر عالم مسیحی آنرا تأیید مینماید و رأیش را مانند تعالیم دینی می پذیرد، بنابر این مدت ده قرن این رأی مورد قبول بود و کمتر کسی بود که در پذیرفتن آن تردید کند، حتی اشخاصی مانند ازید و راشبیلی و دیگران که در قرن شاتزدهم معتقد بکرویت زمین شده بودند از اظهار نظر بآباد و مسکون بودن تمام جوانب زمین خودداری کردند، اما در هر حال تمام مفکرین با رأی رجال کلیسا موافق نبودند، و از کسانی که قابل بمسکون بودن تمام قسمتهای سطح زمین شده اند آلبرت کبیر میباشد. اگرچه اظهارات خود را بصور ابهام گفته که بعضی کمان کرده اند منکر فکر مذکور است، اما به صورت؛ کلیسا رأی او گستین را پذیرفت؛ و برای تعقیب دشمنان خود و شکنجه آنها متسل بمحکمه تقیش و داغ و درخش شد تا شاید باینوسائل آنها را از آن فکر و عقیده منصرف کند؛ از آنجمله در اوائل قرن چهاردهم (۱۳۱۶ م) در صد اعدام (پتر البانو) یا چنانکه اورا مینامند (اپونو) طبیب برآمد؛ اما مرگ طبیعی اورا از

زیر شکنجه و عذاب نجات داد ، ولی شکنجه و آزار نسبت بدیگران ادامه داشت و راه روزی را برآنها میبست ، مثلا در سال ۱۳۲۷ عالم هیأت دان مشهور شیکوداسکولی Cecco d'Ascoli را متهم بجادو کرد و او را از مقام استادی دانشگاه پلنی بر کنار ساخت و بعد او را در فلورانس سوزاند ، هر دو این دانشمند آرائی از فیل آباد بودن جانب دیگر زمین بودند ، و نقاش زبردست Oreagna این منظره فجیع را مخلد کرده و تابلوئی کشیده که این دانشمند علم هیأت را در حال سوختن نشان میدهد ، و این تابلو را در شهر (پیزا) بر دیوارهای کاپ سانت Sants آویزان کردند ؛ همین فکر کلیسا نی برای مغلوب کردن (کولومبس) و ازین بردن مشروع سفرش برای کشف امریکا بکار برد شد ، زیرا او پس از آنکه از مساعدت مجلس ژنو مأیوس شد پادشاه پرتغال پناهنده گردید ، آن پادشاه کارش را بمجلسی از علماء ارجاع کرد که آنرا رد کردند و اسقف کنتا Centa اورا تحقیر کرد ، اما ژان دوم عشق با کتشاف مناطق مجھول داشت و میخواست در خواست کولومبس را اجابت کند ولی یکی از اسقفها باو گفت بدون اطلاع این دریا نورد هیئت را بفرستد ، اما کولومبس در انتظار مساعدت کسی بود که اورا در عملی ساختن این مشروع دستگیری کند ، تا بالاخره پادشاه کاستل در خواستش را اجابت کرد ، اما یکی از روحانیون از نخستین مرحله شروع بمخالفت کرد زیرا ترسید این مشروع موجب خروج از دین باشد ، و بعداً مشروع را پذیرفت و در دربار فردینان شوهر ایزابلا باو همراهی کرد ، اما باز فردیناند مشروع را بمجلسی از علماء احالة داد و در آنجا کریستف را با نصوص مزامیر و اقوال مأخوذه از بولس رسول واو کستین مقدس و سایر پاپهای کلیسا مفحوم و مغلوب کردند ، و

بعضی گفته‌اند که این جداول سه‌سال طول کشید تا بالاخره منتهی بیطلان این مشروع گردید، اینهمه ضدیت با کریستف و فشار وارد آوردن باو در حالی بود که این مرد میخواست در این سفر خدمتی بدین کند و چنانکه در سفر نامه خود مینویسد سفر خود را مر هون عقیده دینی میداند و برای انتشار دادن دین مسیح در نقاطی که کشف نمیشود اقدام با آن میکند، در هر حال عاقبت خداوند خواست که آرزوهای کریستف کلمب را برآورد و دلایل دشمنانش را باطل سازد، اما با وجود این کلیسا بر عقیده سابق خود باقی ماند و کرویت زمین را منکر شد و خود داری کرد از اینکه قبول کند طرف دیگر زمین نیز آباد و مسکون است، و وقتی در سال ۱۴۵۳ از پاپ الکساندر ششم خواهش شد در تزاعی که بر سر تصرف اراضی کشف شده بین اسپانیا و پرتغال حاصل شده است حکمیت کند، تزاع را با کشیدن قلمی روی نقشه پایان داد، زیرا خطی روی نقشه کشید که سطح زمین را از شمال بجنوب بمسافت یکصد فرهنگ دور تر از جزایر آسور Azores بندو نیمه ساخت و مقرر داشت هر چه را پرتغال در قسمت غربی این خط کشف کند متعلق باو باشد و آنچه را اسپانیا در قسمت شرقی کشف نماید تصرف کند، ولی این حکمیت با اختلاف خاتمه نداد و پاپ یولیوس دوم در سال ۱۵۰۶ ناچار گردید محل خط سرحدی را تغییر دهد و آنرا ۳۷۹ فرسنگ دورتر از جزایر ویرد Verde قرار داد اگر چه امتداد خط بطرف شمال و جنوب باقی ماند، ولی در هر حال پرتغالیها دانستند که اگر بطرف مشرق پیش روند و پیشرفت خود را ادامه دهند میتوانند بزریل را تصرف نمایند.

با اینکه مازلان در سفری که در سال ۱۵۱۹ گرده و دور زمین گردش

نموده کرویت آنرا ثابت کرده و خود و همراهانش مردمی را که آنطرف زمین ساکن هستند مشاهده نموده با وجود این تامدت یک قرن کلیسا با این عقیده مقاومت میکرد، تا بالاخره بکعده از مبلغین دین مسیح که دور زمین را گردیدند و سکنه آن اطراف را دیدند صحت این عقیده را تأیید کردند، و ادعای دشمنان کلیسا را تضییق کردند، آنوقت بعد از دوازده قرن این نزاع برای نخستین بار خاتمه یافت و کرویت زمین و مسکون بودن تمام اطرافش ثابت گردید، <sup>و</sup> دنگر مزامیر و رأی بولس رسول و او کستین فدریت برابری با این حقایق ثابته را که با روئیت ثابت شده بود نداشت

آخر اع چاپ اخطاری بود برای کثرت انتشار

فهرست کتابهایی که  
حوالدن آنها بر  
 مؤمنین حرام بود :  
 کتاب و میسر بودن خرید و مطالعه آن برای هر  
 کس و انتشار کتاب موجب شیوع مذاهب تند و  
 آراء مخالف عقیده مسیحی بود، و همین امر کافی

بود که محافل دینی و دوائر محافظت بر آنرا بشوراند و نازنی کنند،  
 بنابر این کلیسا کتابهای را که مطالب آنها ایمان را تهدید میکرد و حمله  
 بعقاید مینمود، و مردم را نسبت نفوذ دینی و نسلط روحانیت بیباک میکرد  
 تحت هر اقتت درآورد، و محکمه تحقیق عهده دار سانسور مطبوعات شد و  
 لیستی تهیه نمود که صورت کتب را که خواندن و دانستن آنها بر مؤمنین  
 حرام بود در آن فینوشت، هسته این عمل البته از قرنهای اولید مسیحی  
 کاشته شده بود، زیرا در آنوقت کلیسا با هر چه موجب سنتی ایمان و یافساد  
 اخلاق میشد مقاومت میکرد و بعدها موضوع مرافقت و سانسور از آن ناشی  
 گردید، و کلیسا اقدام بسوزاندن نوشته های نمود که محتوى مطالب العاد

و یا هدف آنها مخالفت با تعالیم کلیسا بود، و برای برقراری این امر یک فرمان امیراطوری صادر نمود، این روش در سراسر قرون وسطی معمول بود و در اواخر قرن پانزدهم دانشگاه (کولونی) سانسور کتابهارا مقرر داشت و بررسی آنها را قبل از چاپ لازم نمود، و بر اثر این عمل مستوجب قدر دانی و تشویق پاپ سکستوس چارم شد، و پاپ انوست سوم (نوامبر ۱۴۸۷) نیز از آن دانشگاه تقدير کرد، و در عهد پاپیوس الکساندر ششم، دستور دانشگاه نامبرده به مجلس لاترن *Lateral Council* برده شد و آن مجلس مقرر نمود هر ناشری که بدون اجازه یک هیئت دینی خاصی اقدام بچاپ کتابی بکند مورد مجازات خواهد بود و مجازاتی کم عین کرد عبارت از حرمان از بخشایش و یا پرداخت حریمه و یا مصاده املاک و بالاخره نابود کردن کتابها بود، مجلس (ترانت) نیز در جلسه چهارم خود که در ۱۸ آوریل ۱۵۴۶ منعقد شد خریدن و فروختن کتابهای دینی را که نام نویسده را نداشته باشد و یا اجازه چاپ از طرف یکی از انجمنهای دینی را نداشته باشد ممنوع نمود، بعد صورتهای انتشار یافت که محتوى نام کتابهایی بود که کلیسا خواندن آنها را حرام میدانست، سپس همین صورتها از طرف دانشگاهها چاپ و منتشر گردید، و در این زین پاپ پول چهارم مجمع دینی را مأمور تهیه صورتی از کتابهای محروم نمود.<sup>۱</sup> و این فهرست برای بار اول در سال ۱۵۵۷ بچاپ رسید و در اوائل سال ۱۵۵۹ با تعدیلات و اصلاحاتی چاپ آن تجدید شد، و این فهرست نخستین فهرستی بود راجع به کتابهای محروم که در روم منتشر شد، و در آن قید شده بود که مطالعه و خواندن این کتابها حرام است و صاحبان آنها از رحمت خداوندی محروم هستند، این فهرست بسه باب تقسیم شده بود، در باب اول نام اشخاصی

بود که کتابهای آنها مورد شبھه بود ، و در باب دوم نام کتابهای این آزاد فکران نوشته شده بود ، و در باب سوم نام کتابهای محروم ثبت شده بود که بدون ذکر نام نویسنده چاپ شده بودند ، بعد این فهرست بالاصلحات و تعدیلاتی در سال ۱۵۶۱ تجدید چاپ شد و از آن پی بعد مرتباً چاپ میرسید و با مرور زمان و عوض شدن مقتضیات اجتماعی مقامات متنفذ از تطبیق قواعدی که مجلس ( ترانت ) برای کتاب وضع کرده بود خود داری کردند ، وعده زیادی از کشیشها درخواست تجدید نظر را در این فهرست نمودند ، تاچون لیوسیزدهم بمقام پاپی رسید در ۲۵ ژوئن ۱۸۹۷ قانونی در ۴۹ بند تدوین نمود و در آن روش قدیم را تعديل کرد و مجازاتهای را که برای روش فکران در قدیم قابل شده بودند تخفیف داد ، و اجازه نشر کتابهای را داد که تماس با عقیده کاتولیکی حاصل نمکرد ، و برای فهم و بررسی کتاب مقدس اجازه چاپ آنرا صادر نمود و اجازه داد که انجیل بزبانهای معمول ملل ترجمه شود . وامر دیگری نیز در این قانون جدید اجازه آنها داده شده که رویه هر فقهه تا حدی با روحیه و منقضیات آن دوره متناسب بود

نزاعین لاهوت قدیم و فکر جدید در دوره جنبش  
وانقلاب عملی بصورتی بود که گفته شد ، و شهادت  
( برونو ) در سال ۱۶۰۰ م مانند تاجی بر قرن

آخرین گلمه  
این فصل :

این مرحله از تاریخ اروپا گذاشته شده است و مورخین معتقد هستند که انتهای آن در آخر قرن هفدهم بوده ، واز آنوقت دیگر کابوس ترس و اضطراب متلاش می شود و بنا بر قول دراپر Draper ( نفوذ مسیحیت روم ) ضعیف می گردد ، و روش تشکیک که موجب انهدام هر عقیده و فکری بود رفقه

در میدان علم مبدل بیقینی میشود که در سایه تجربه بدست میآید علوم ریاضی نیز در محیط و میدان فلسفه عرض اندام میکند، در اینوقت مفکرین از احیاء علوم قدیمه منصرف شده بودند، و در صدد تکوین افتخارات علمی جدیدی برآمده بودند، و وقار و تعقل کم جایگیر سبکی و خود سری دوره انقلاب و تحول میشود، پس تمام این مظاهر نشانه فرا رسیدن دوره جدیدی بود که بر اجساد شهداء راه حقیقت کاخ خود را برپا میکرد، عقل نیز جای خود را میان مردم مستحکم کرده بود بنابر این ایمان و اعتقاد شان در باره اش بیشتر شد و بمنطق آن گرویدند، ولی این امر نشانه این بود که نزاع بین دین و عقل باز قرنها دوام خواهد داشت .  
ومادر گفتار آینده خود از آن بحث خواهیم نمود

## فصل ششم

# پروردش یافتن جنبه عقلی در عالم کاتولیکی در قرنهای هفدهم و هجدهم

در دوره جنبش نزدیک بود که انقلاب در راه ممکن است هم فلیسوف آزادی فکر سلطان دین را از میان بردارد ، و بود هم متدين سلطنتی بساط تقایدش را برچیند ، و نفوذ جالش را بر اندازد و بمجرد شروع دوره جدید ، در قرن هفدهم ، مردان آزاد فکر از زنده کردن علوم قدیمه منصرف شدند ، و متوجه ابتکار و ابداع گردیدند ، و برای جدید وسایل پیروزی از هر حیث آماده شد بنا بر این یک فلسفه عقلی تجدیدی بوجود آورده که اگر چه بعضی از عناصرش از ادوار بسیار قدیم سرچشمه میگرفت امامت امامت مظاهرش جدید بود ، و راهرا برای روش تجربه آماده کرد ، و باین ترتیب یقین و معرفت را جانشین شک فراردادو اساس آن را برایه مستحکم نظریه عقلی و ریاضی وارکانش را بر تبع واستقرار از راه تجربه که موجب یقین میشود برقرار ساخت ، و شاید برای این بود که آنانکه فریب ظاهر را میخورند و با یک نظر سطحی درباره امور حکم صادر مینماید ، گمان کردند که عالم اروپائی در ابداع فلسفه جدید خود شکست خورده و نتوانسته است آنرا بوجود آورد تا بوسیله اش بتواند از قدرت دین و نفوذ تقایدش آزاد شود ، و این حکم را با استدلال بشواهد تاریخی دلیل عدم امکان جمع بین فلسفه و متدين بودن قرار دادند ، و حصول نتیجه مطلوبی را از عقلی یخته که ایمان بوحی دینی و مقتضات آن

نیز داشته باشد غیرممکن دانستند، باین معنی که گفتند، لازمه فلسفی  
الحاد است، و ایمان مانع ابتکار است

و این فکر مهیبوهوناک برای گروه زیادی موجب اضطراب شدید  
و هراس بوده است، و اگر صحت داشت با آن توجهی نمکردیم و در صدد  
رد آن بر نمیآمدیم، ولی فلسفه عصری که ما اکنون در صدد بحث در آن  
هستیم بهترین دلیل بر بطلان این عقیده است بنابر این میگوئیم  
در فصل دوم این کتاب رأی ساتھلیر و لیونگستون وسایرین را  
دیدیم که چگونه اصالت Originality فلسفه یونانرا مرهون استقلال  
و آزادی مطلق آن از هر دینی دانسته‌اند؛ و این رأی عقیده ما عدم امکان  
تدين واقعی و تفلسف سود مندرا بدون حصول تعارضی بین آنها که منجر  
با نهادام یکی از آنها باشد؛ نمیرساند

روحیه جنبش عقلی با روحیه دوره قرون وسطی تباين واضح و  
آشکاری داشت زیرا رنسانس ندای عقل را که در قرون وسطی  
خاموش شده بود و همانطور که دیدیم بر اثر آن عقل را متلزم رکاب وحی  
گرده بود، دو باره بلند ساخت، و در ابتدای این دوره کوشش برای آزاد  
شدن از قید دین خیلی شدید و آشکار بود، و با وجود این آزادی که  
مفکرین در آن زیاد روی کردند، مفکرین این دوره نتوانستند فلسفه جدید  
و مبتکری را بوجود آورند، و افکار فلسفی در سراسر این دوره متمایل  
به انشاء و تکوین علم طبیعی و خواهان زنده کردن مذهب فلسفی قدیم بود  
اما فلسفه جدید و مبتکر حقیقی در دووه جدید یعنی در قرن هفدهم  
بوجود آمده است و در همین قرن بود که ایمان بشریعت عقل بی انداز  
قوی شد و مقدس بودن دین و احترام تقالید آن نیز بقوت خود باقی ماند

و بقرایکه پارودی میگوید آن روز فرانسه بهترین مظهر این روش بود ،  
چون با تمام نیرو برای برطرف ساختن تباين بین روحیه قرون وسطی و  
روحیه دوره تجدد میکوشید ، وسعی میکرد بین مقتضیات طبیعت واوضاع  
ایمان و دین توازنی ایجاد کند ، و بر اثر آن میان اقرار و تسلیم بقوه نفوذ  
عقل و ایمان قوی بوحی مسیحیت را وفق داد . و همین امر شاهکار فلسفه  
این قرون بشمار میرود ، خوب شیخناه تلاقی عقل فلسفی و ایمان دینی آنقدر  
بی نتیجه و عقیم نبود ، بلکه منتهی بابداع یک فلسفه ای شد که سزاوار  
تحسین میباشد ، و برای اثبات این گفته کافی است که نام دکارت و مالبراش دو  
نابغه این قرن را بیریم .

در همین عصر بود که برای توافق بین دین و فلسفه عده ای شروع  
بتلاش کردند و از آن جمله اند مالبراش که در فرانسه شرع کرده و سپینوزا  
در هلند در صدد برآمده وزن لوك در انگلستان باین کار دست زده است ، و  
همینجا بود که جمع بین فیلسوف و متدين بودن تحقق یافته است

باید گفت که تلاقی و سازش عقل و ایمان در خود آن بود که موجب  
خشنوی رجال لاهوت گردد ، اما برخلاف انتظار بعضی از فلاسفه که این  
جنبه را دارا بودند ، از جبهه دینی فشار و آزار بسیار دیدند ، و دکارت  
یکی از این افراد بود که مظهر عدم تعارض دین و فلسفه بود و ایمان بدین  
واسرار بر خشنود داشتن رجال آن و خود داری از هر چه موجب عدم  
رضایت آنها شود در این شخص کاملا مجسم و هویدا بود ، و این روش خواه  
از راه وفاداری بدین یا نجات از شر روحانیها باشد در او بود ، با وجود این  
در دوره زندگانی خود از فشار و آزار و تعدی نجات نیافت ، و حتی پس از مرگ  
هم نامش از تجاوزاتشان باویا آثارش رهائی نداشت ، بنابراین اورا در

حال زندگی و پس از مرگ مورد تعقیب قراردادند، و برای اطلاع بر این احوال خوبست قدری درباره دکارت بحث کنیم.

همانطور که دیدیم در اوایل قرن شانزدهم

قدرت عقل در  
نظر دکارت :

آن قدرت کلیسا و کتب مقدس ازین رفت و عظمت

دین و ایمان متزلزل شد، و علم نفوذ خود را از دست داد و حتی ارسسطو

دیگر قدرتی نداشت و بر اثر این وضع چنانکه *Koyre* <sup>A</sup> میگوید وحدت

روحی و عقلی و دینی و سیاسی اروپا منحل شد، و دکارت پدر فلسفه جدید

در چنین محیطی بوجود آمد، و برای در تشكیل (مونتانی *Montaigne*)

بروشی که مستند بعقل و منطق شود و منتهی بحقیقت و یقین شود شروع

بکار کرد، او میخواست روی این خرابه ها پایه فلسفه جدیدی بگذارد،

بنابراین بی اثر کردن هر قوه غیر از قوه عقل را علناً خواستار بود، زیرا

معتقد بود فقط عقل است که حدس *intuition* را میavar و سنجش صحیح

برای هر حقیقتی قرار میدهد، اما عقل را عبادت از آن قوه میدانست که

در تمیز دادن حق از باطل نیازمند باشد است، و آنرا متنضم دو مرحله دانست

که حدس و استنباط *deduction* باشد، اما حدس در نظر دکارت عبارت بود

از تصوری که از یک فروغ فطری طبیعی در نفس سالمی بوجود آید و ما را

قادر بر ادراک افکار ساده کند، و غالباً در طبایع بسیط و غیر مرکبیافت

میشود، اما استنباط عقلی بعد از آن واقع است و عبارت است از یک حرکت

فکری که چیز دیگری بوسیله آن میتوان استنباط کرد، و تمسک با آن و

بعقلی که این معنی را در ماره اش قایل است بالاخره منتهی بفرو ریختن قدرت

کلیسا و انحلال نفوذ ارسسطو گردید. و عظمت فلسفه او فرو ریخت، اما

دکارت در نظر امثال چارلز آدم نماینده مذهب عقلی است در فلسفه جدید دکارت روش عقلی خود را با قواعد ریاضی خود که برای اکتشاف حقیقت در علوم مختلفه بکار میبرد، ثابت کرده است زیرا پایه یقین را نخستین پایه های آن فرار داده است، و در همینجا بر شخص محقق واجب کرده است هیچ حقیقتی را بصورت حقیقت نپذیرد مگر آنکه در برابر عقل آزاد و مستقلش بطور آشکار تجلی کند و مجالی برای شک در آن باقی نماند، پس باین ترتیب تمام احکامی که از ناحیه علماء و دانشمندان قدیم صادر شده وبا از دوران کودکی در انسان بوجود آمده بود منتفی و افکاری که عقل نمیتوانست درباره آنها بعد یقین کامل بر سردازیه بحث دور گردید، و شتاب زدگی ممنوع کردید زیرا تصدیقی که مسبوق بنظریه عقلی مستقلی نباشد شتاب زدگی است وبا این ترتیب از اوهام علم که مشغول مطالعه آنها بود وازنواقص آنها که بر اثر کثرت محققین در ادوار مختلفه حاصل شده بود اینم گردید (بقسمت دوم از این فصل رجوع شود) واز اینجا بود که عزم کرد بتجدید علم و فلسفه شروع کند و اصلاً تصور نکند که کسی قبل از او فیلسوف بوده وبا در آن کار کرده است و تصمیم گرفت این عزم را با تفکیر آزاد در وجود خود عملی کند، زیرا همانطور که آتش در سنگ خاره پنهان است حقیقت نیز در نفوس مامخفی میباشد، و نخستین مرحل این مشروع عظیم این است که باشک ارادی عقل خود را از هر فکر و عقیده ای پاک سازد تا اگرچه یکبار هم شده آنها را بر عقل عرضه دارد و آنچه را که با روش عقلی سازگار نیست در افکند، و باین ترتیب عقل جز بحقیقتی که بر اثر کوشش و تحقیق آزاد براو ثابت شده است اذعان نکند، و در اینجا باید گفت این شک از لحاظ شک بودن مطلوب نبود،

بلکه برای اینکه بیقین و معرفت بر سد معللوب بود.

دکارت با این ترتیب پیش رفت و راه ریاضی خود را که در تمام مراحل بر فلسفه اش حکومت می‌کرد پیمود، و برای این بود که در فلسفه جدید پدر مذهب عقلی بشمار رفت و مبلغین این مذهب در دو قرن اخیر مدیون زحمات او هستند، و این روش عقلی را تمام مفکرین این دوره پذیرفته‌اند. حال خوبست در اینجا بر فتار اونسبت بدین وعلاقه و حی باعقل در فلسفه دکارت نظری افکنیم.

اما دکارت از انقلاب عقلی خود تا آنجا که مقتضی تفوذ وحی در فلسفه دکارت:  
آن انقلاب بود پیروی نکرد، زیرا این عقل که در نظرش گرامی بود موهبتی است از خداوند که تمام مردم در آن شریک هستند، بلکه بطوریکه خودش در ابتدای گفتار خود می‌گوید قسمت عقل بین بشر در عالم عادل‌ترین قسمتی است، ولی پس از اینکه این عقل را مطیع شک خود کردیم دیگر چگونه می‌شود با آن اطمینان کنیم؟ واقع این است که زیاده روی در شک دیگر برای شک افرادی نمگذارد که شک آورده برای اینکه در شک است، اما شک محتاج بذاتی است که شک کند، و برای این وجود نفس (خود) را بمنزله ذات متفکری ثابت نمود، و ثبوت نفس با این منزله، اول مبدئی بود که دکارت پس از این‌همه زیاده روی در شک با آن رسید؛ پس آنرا مبدأ فلسفه ای که در صدد ایجادش بود قرار داد، زیرا ایک مرحله از یقین بودن آن این بود که در برابر عقل واضح و آشکار بود و تمیز داده می‌شد، آنطور که در تأملات و مقالات خود می‌گوید: و از اینجا ثابت شد که هر چه با این شکل واضح شود بدون هیچ تردید حق است، و نخستین چیزی که برای مبدأ لازم

است تمیز داین نفس از جسم خلود آنست؛ یعنی نفس باید در معرض فنا باشد، اما وقتی انسان بشک خود پی برد بنقص خود نیز پی برده است و مقیاس این نقص تصور یک چیزی تام و کامل و کائن مطلق الکمالی است که خدا باشد

وچون دکارت وجود خدارا ثابت کرده و صفاتش را که در خود کمال مطلقش باشد بیان نموده هر یقین عقلی را منوط با آن مینماید و باین وسیله در ابتدای ایجاد فلسفه خود بین دین و فلسفه را ارتباط داد، زیرا عقیده او خداوند واجب انوجود مطلقی است که افکار ما از ناحیه اش صادر شده و او کامل مطلق الکمالی است و کمال منافی نسبت دادن فریب باومیباشد زیرا قدرت بر فریب دادن مردم اگرچه نشانه هوش است، اما اراده فریب جز از پلیدی یاترس یا ضعف صادر نمیشود و حاشا که کمال مطلق چنین باشد.

وچون افکار ما از ناحیه خداوند که از هر فریب و نیرنگی منزه است صادر شده باشد ممکن است بعقل مطمئن شد و با حکامش اعتماد داشت زیرا حکمی را صادر نمیکند مگر آنکه حقیقت آن دربرا برش واضح و آشکار نمودار شده باشد و آنرا تمیز داده باشد، و باین ترتیب خداوند است که ضامن یقین در تمام استدلالها و برآهین ریاضی و طبیعی میباشد، و بغير این ضامن، هیچ یقین عقلی و عقیده دینی مطابق واقع نیست، بنابراین مرکز فلسفه دکارتی خداوند میباشد، و این فکر انسانی که از آن مرکز صادر شده است باین جهت ملازم انسان است تا حدود قدر او از سایر مخلوقات برتری یابد زیرا موجودی است که دارای تفکر خداوندی است.

اما ادله رجال کلیسا در اثبات وجود خدا مانند ادله دکارت دربرا بر انتقادات قوت پایداری ندارد و اسلوب آنها در دفاع از دین مست و متزلزل است

زیرا ایمان بخدارا موکول بfraگرفتن کتب مقدسه کرده‌اند، و ایمان بکتب مقدسرا نیز موکول باین میکنند که معتقد بصور آنها از جانب خدا باشند، واین نحو استدلار بطوریکه دکارت در ملاحظات خود نوشته است آنها را بقول علماء منطق بدبور و تسلسل میاندازد

در آن دوره شک والحاد میان فرانسویها بی‌اندزه شایع و رایج بود بطوریکه (مرسین) فقط در پاریس پنجاه هزار ملحدرا بشمار آورده است واقبال مردم بر مطالعه آثار اینها وضع را خطرناکتر کرده بود، و مقاومت رجال کلیسا و پادشاهان پاریس تأثیر در جلوگیری از این خطر نداشت و برای این بود که دکارت متصدی دفاع از عقیده دین واستلال بوجود خداشد.

در فلسفه دکارت خداوند بهمانصورتیکه دین قابل است تجلی نموده یعنی وجود کامل و مطلق الکمال ازلی و دائم غیر متناهی است و علم و یامعلول دیگری نیست، تمام اشیاء را ابداع کرده و کلیه کمالات و حقایق از او صادر شده بعلاوه سایر صفات خداوندی که با صفاتش که تعالیم دین گفته مطابق است، با وجود این فلسفه دکارت از لحاظ دینی بودن شبیه بفلسفه قرون وسطی نبود، زیرا او متکی بدین شده و بعضی از نواحی فلسفه خود را برآن قرار داده است اما پس از طی مراحل اولیه آنرا از دین مستقل کرده، چون دین را باطیعت فلسفه مخالف دانسته است، بعلاوه تمام فلسفه خود را برای خدمت بدین و تقویت آن بکار نمیبرد، و شاید بهتر آن باشد که بگوئیم وجود خدا را وسیله ای برای رسیدن بیقین عقلی قرار داده ولی بحث در این موضوع و انتقاد از آراء مورخین از آن از موضوع مخارج و مورد توجهما نیست، فقط کافی است که بگوئیم دو طرف متباین یعنی عقل و وحی را توانسته است دیگر رشته در آورد بدون آنکه یکی را فدای

## دیگری نیاید

ولی با آنکه دکارت بقدرت عقل اعتماد کرده و بقوه وحی نیز ایمان آورده باشد و بطوری که بیان کردیم هر دو را تقویت نموده باشد، باید دید هر گاه عقل و ایمان تعارضی باهم یافتند، و در بعضی افکار متفق نشند کدام مقدم خواهد بود؟

دکارت این اشکال را حل کرده و آنرا طوری بیان غلبه وحی بر عقل: نموده که برای کسی شکی باقی نمی‌ماند، و در تفصیلی که داده است وحی را بر عقل مقدم داشته، و با آنکه با روشن ریاضی خود از هر باطلی که در ذهن داشته نجات یافته است و باین ترتیب فقط ندای عقل را قابل شنیدن دانسته، باید گفت عقیده دینی را از دایره شک خود خارج ساخته و تمام حقایق وحی را از روشن خود که قائم بر حدس واستنباط است مستثنی نموده، زیرا قابل شده است عقل را بآنها دسترس نیست، و ایمان آوردن بآن حقایق را از افعال اراده قرارداده نه اعمال ذهن، و بقراریکه دائرة المعارف بریتانی می‌گوید، باین ترتیب از فلسفه عقلی بلاهوت و روش روحانی قرون متوسطه عدول کرده است، و میدان عقل را منحصر بحقایق فلسفی نموده بطوریکه از آنها تجاوز نمی‌کند، واما حقایق دینی که در قسمت اول از گفتارش در باره آنها می‌گوید، بسوی بهشت رهبری می‌کنند، در دسترسی عقل قرار نگرفته اند، و از حکمت و مصلحت دور است که آنها را در اختیار ضعف استدلال عقلی خود قرار دهیم، زیرا تحقیق در آنها جز بکمک غیر عادی که از انسان باشد میسر نیست، و مقصودش از کمک غیر عادی همان وحی است که خداوند آنرا برمی‌کنی از بندگان برگزینده‌اش فرود می‌آورد و بوسیله آن آنها را

بسیاریک عقیده مقدس و معصوم از هر خطأ و اشتباهی بالا میبرد.

بهمین جهت (گلسون) میگوید اگرچه دکارت در ابتدای قواعد روش خود بعقل اهمیت داده و مقامش را بالا برده است، اما در (مبادی فلسفه) خود گفته است، آنچه را خدا وند بصورت وحی فرستاده است بیش از هر چیز باید مورد اعتماد باشد و از هر امری بیشتر میتوان با آن اعتماد داشت؛ پس با این گفتار خود که در قاصر بودن عقل از ادراک حقایق اشیاء و تسلیم شدن بنیروی عقل بیان میکند؛ عقیده ای مشابه عقیده تو ماں - اکوینی و سایر فلاسفه متدين مانند او داشته است

والبته اظهار این عقده از دکارت که از کودکی مطیع تعالیم دین و پیرو تقالید آن بوده و همیشه در صدد ترضیه خاطر رجال دین برآمده بطوری که بعضی از مورخین از آن انتقاد کرده‌اند؛ بعید و غریب بنظر نمیرسد؛ مثلاً از جمله مدارا کردن با تقالید دینی و مراءات جانب آنها است که وقتی در دهم نوامبر ۱۶۱۹ قواعد چنان علم قابل ستایشی را کشف کرد نذر کرد مقدس‌ترین اماکن را در نظر کالیکها که کلیسا مريم عندراء است و در شهر لوووت ایتالیا واقع است زیارت کند و مراسم دعا و نماز را برای او بجا آورد و از توفیقی که در این اکتشافات نصیبیش شده سپاسگزاری نماید؛ اما درباره مسلک او بطور عموم و در خصوص رفتارش با رجال دین خصوصاً باید مفصلتر بحث لذا میگوئیم

رویه دکارت بارویه اپیکور شباهت تامی داشت

چون شعارش این بود: (هر کس توانست آراء

وعقاید خود را خوب مخفی کند سعادتمند زندگی

میکند) و بهمین علت بود که مواظبت میکرد کتابهای خود را بصورت گفتار

**روابط دکارت  
ارجال کلیسا:**

وبدون اعضاء منتشر نماید؛ و کمال کوشش را نمود که از مداخله در امور سیاسی ونوشن در آن موضوعها یا هر موضوعی که موجب زحمت شود خود داری کند؛ واو بطوریکه در نامدای که بدوزت خود (مرسن) نوشته است میخواهد در محیط آرام و دور از جنجالی بسربرد تا بقواند بتحقیقات خود بدون تشویش و دعده خاطر ادامه دهد با وجود این امیدوار بود که فلسفه اش در مدارس عالم مسیحی جانشین فلسفه ارسطوئی شود؛ و این امید عملی نمشد مکر وقتی که رجال کلیسا آن فلسفه را بپذیرند؛ عده‌ای از آنها هم با او دوست بودند؛ از طرف دیگر دکارت از محاکم تدقیق شد که هنوز اروپا را مرعوب کرده بود میترسید؛ بهمین جهت بود وقتی میدید آرائش موجب شک و پایه اضطراب افکار میشوند اظهار نکردن آنها را بهتر میدانست؛ از آنجمله مثلا روش ریاضی اومنتهی بهمان نتیجه ای شد که گالیله بآن رسید؛ یعنی معتقد بگردش زمین شد، ولی وقتی گناهکار شدن آن دانشمند بزرگ را شنید ترسید و این ترس بحدی بود که اعلام کرد در اصول فلسفه خود مشکوک شده است زیرا اگر بطلان گردش زمین ثابت شود اصول فلسفه اش فروخواهد ریخت، اما آنکه معتقد بود که قابل شدن بگردش زمین منافاتی بادین ندارد باز تزدیک بود از ترس بسوی اندن کتاب (العالم) خود که حاوی این رأی بود، اقدام کند، زیرا نمیخواست کلمه‌ای یارائی از اوصادر شود که کلیسا آنرا نپسندد؛ و باز بقراریکه در نامه خود بمرسن مینوسد، اظهار نکردن رأی را ترجیح میدهد بر اینکه آنرا ناپسندیده گوید، این رویده مسالمت آمیزرا در آن بطور مؤکد بیان میکند و تصریح مینماید براینکه مأمورین میحکمه تدقیق شهان، اندازه بر اعمالش مسلط هستند که عقل بر افکارش تسلط دارد

وبهمن علت است وقتی که در (مبادی فلسفه) راجع بتایید گردش زمین بحث میکند عقیده خود را واضح بیان نمیکند، و با آنکه در بعضی از قواعد که اساس فلسفه اش را تکوین میکند مرهون زحمات کالیله است و شاید در پیروی از روشهای علمی که در جوانی آنها دست زده مدیون این مرد است باز برای ترضیه خاطر کلیسا از مقام علمی کالیله میکاهد.

روبرتسون Robertson گفتار دکارت را که در سال ۱۶۳۷ منتشر شده با شکال میتواند باور کند که تطور عقلی او فقط بر اثر تجارت دوره زندگانیش باشد و معتقد است که آراء و مکتشف کالیله در آن تاثیر داشته است، واما هانری مور Mor H تصویح میکند که طبیعتاش را ترس او از کلیسا فاسد کرده، و بقدرتی مرعوب کلیسا بوده که محبوس شدن کالیله ترس شدیدی در او ایجاد کرده است

دلیل دیگری بر توجه او بر جال کلیسا این است که سعی میکرده تالیفاتش مورد پسند شان واقع شود؛ و این میل در سال ۱۶۴۴ در کتابش (مبادی فلسفه) ظاهر شده زیرا نزد یسوعیها کوشیده است که کتاب مورد پسند آنها واقع شود؛ همانطور که در اول (تأملات) روی جلد قبولی آنرا در نظر رجال دین چاپ کرده است این زیاده روی در ترضیه خاطر رجال دین باعث شد، که بعضی از نویسندگان شرح حال دکارت؛ اورامتهم بنفاق و دور روئی و ریاکاری کنند و در صدق تدینس اظهار شکنماهند حال باید دید رجال دین درباره او و تالیفاتش چه نظری داشته‌اند.

غريب اين است که مورخين ميگويند با کمال اخلاصی که دکارت بمذهب کاتوليك داشته و ايمان عميق او نسبت بمسیحیت، و کوششهاي قابل تمجیدی رفتار رجال کلیسا در برابر دکارت:

که در راه تایید عقائد آن نموده و متابعتی که از آن عقاید مینموده و احترامی که از رجال دین میکرده و همیشه در مقام ترضیه خاطر شان برمیآمده، باز نتوانسته است خود را از اتهام بالحاد نجات دهد، و قادر نشده است آنها را از ارسطو برگرداند و یا از سوء تأویل و تعبیری که از بعضی مطالب فلسفی او میکنند جلوگیری نماید، و بهمین جهت بود که کاتولیکیها و پروستانها همدست شده واورا در حال حیات و ممات مورد شکنجه قراردادند، والبته روحیه آن دوره با تمسکی که کلیسا بار سطوداشت مجوز این شکنجه بود و از آن دوره جزاین انتظار نمیرفت از آن جمله مثلاً جمعی از علماء جوان برای انتقاد طبیعت ارسسطو و طرفدارای از نظریه جوهر فرد، اجتماعاتی در پاریس منعقد ساختند، ولی رجال دین بطلان این رأی را اعلام کرده و گفتند مخالف عقیده کاتولیکیهادر باره عشاء ربانی است، و بر اثر آن فوراً حکومت دستورداد مجمع را منحل کنند و مستمعین آنرا که بیش از هزار نفر بودند متفرق سازند، و تشکیل دهند کان اجتماع را بخارج پاریس تبعید نمودند، و پارلمان پاریس اعلام کرد، هر رائی که با آراء قدیمه موافق نباشد باطل است و هر کسی را که ضد کلیسا و ارسسطو اظهاری کند و یا از تعالیم آنها سریعچی نماید تهدید باعدام نمود

دکارت نزد یسوعیها تحصیل کرده و مبادی آنها را پذیرفته و فلسفه افلاطونی جدید که (اوراتورها) آنرا پذیرفته اند در اروپا تأثیر نموده، و بعضی از مورخین توافق فلسفه اش را با دین از اینجا دانسته اند، ولی خود - یسوعیها از او بستوه آمدند، زیرا فلسفه مشائی را که در مدارس خود بآن میگردیدند مورد حمله قرار داده و آنچه بیشتر آنها را بستوه آورد این بود که ژانسینیست‌ها *Les Jansénist*s (یکی از طوایف دینی که در فرانسه

بس ر بزده اند و عهده دار تهذیب جوانان و نسل شده اند ) بمذهب دکارت گرویدند و بخود یسوعیها حمله کردند، بنا بر این یسوعیها را با آنکه دکارت در میانشان عده‌ای پیروداشت بر او خشمگین ساختند

و دستاویزی که برای اتهام او بزندقه داشتند منافی بودن آرائش با - عشاء ربانی بود، و دفاعی که از خود کرد آنها را قانع ننمود و با آنکه پیروان متدين اوتوانستند از ملکه کریستینا Christina دستخطی بدست آوردند که در آن تصريح میکرد که دکارت بواسطه تعالیمیش منت بزرگی برآورد دارد زیرا سبب برگشت ملکه بعقیده کاتولیکی شده است باز یسوعیها قانع نشدند بقراریکه روبرتسون و سایر مورخین میگویند اظهاراتش درباره روشنی که داشت بقدری مورد قول شد که جنبه فکری فرانسوی را با اختیار در آورد و خانمهای طبقه ممتاز فرانسه را بمعظله آن تشویق کرده اما یکی از آباء یسوعیها (بوردن Bourdin) در صدد برآمد رجال کلیسا را در فرانسه و ادار کند بدون تأمل دکارت را مقصراً بدانند، اما کوشش او بجایی نرسید، زیرا فرانسه بقراریکه اکثر تاریخ نویسان میگویند در آنوقت بیش از تمام کشورهای اروپا متمایل بازدی فر بود.

اما رقتار پروتستانها بادکارت از وقتی ظاهر شد که این فیلسوف بهلنند رفت تا از دوستان و خویشان دور باشد و شاید در این تنهایی بتواند اقدام بتجددید فلسفه کند، در آنوقت در هلنند تسامح بحدی بود که بعضی از کتب که چاپ آنها در سایر کشورهای اروپا میسر نبود در آنجا بطبع میرسید و با وجود این بقراریکه هوایت میگوید رجال روحانیت بقدرتی از دکارت بستوه آمدند و از بودنش در آن کشور متنفر شدند که در صدد برآمدند بهمت الحاد او را در پنجه شکنجه اندازند، در این بین دانشگاه او ترخت در سال

۱۶۳۴ متوجه فلسفه دکارت شد و در آنجا مناظره بین طرفداران آن و مخالفین بوجود آمد ولی در مخالفت رئیس دانشگاه بود که بالاخره خندکارت شکایاتی تقدیم کرد و در آنوقت فیلسوف فرانسوی حس کرد مهدد به تبعید و پرداخت جریمه نقدی و اعدام تالیفات خود میباشد، بهمین جهت از سفیر فرانسه خواست تا در حل این اشکال مداخله کند، و در همانوقت نظری آن مناظره در لیدن روی دارد ولی هر دفعه سفير فرانسه برای حل آن مداخله میکرد تا بالاخره برای استادان لیدن امری صادر شد که راجع بدکارت بخوبی یابدی هیچگونه بحثی نشود.

اینها سختیها و فشارهای بود که دکارت در دوره زندگی از روحانیون مسیحیت دید و شاید این امور هستند که هوایت White را بر آن داشته‌اند که با قدری مبالغه بگوید که شکنجه وجود و سختگیری در جال لاهوت پس از دوره رجر بیگون (در قرن سیزدهم) بحدی که در باره دکارت اجر اشده در حق هیچکس دیگری انقدر ذلت آور و بیرحمانه نبوده است.

پس از مرگ دکارت دشمنانش باز او را تعقیب کردند تا توانستند پس از سیزده سال (۱۶۶۳) دوندگی کتابهای او را در فهرست کتابهای آورند که مطالعه آنها بر مؤمنین حرام بود؛ و در سال ۱۶۸۱ فرمان شاهانه‌ای دایر بر تحریم تدریس فلسفه دکارت در دانشگاه‌های فرانسه صادر گردید و استادان و کشیشان دکارتی مورد فشار و آزار قرار گرفتند و اول امر سختی درباره تبعید و مجبور کردن آنها بر انکار فلسفه‌اش صادر گردید؛ و یکی از قربانیهای این شکنجه و آزارها پرلامی Lami (عنوان مجمع) او را تورینها بود (جماعت اورا تورینها از طوایف دینی بودند که پیرو فلسفه دکارت شدند زیرا آنرا شنیه مذهب او گستینی مقدس و پرآندر Addre پسوعی

یافتند ) و اعضاء او را تورین را در سال ۱۶۷۸ مجبور کردند منکر فلسفه دکارت شده و تصریح کنند از اقوال دکارت بر گشته و بمبادی قدیم خود خود معتقد هستند

\*\*\*

این یود سختی و آزاری که این فیلسوف در زندگانی و پس از آن دیده‌مواین بود مزد کسی که تمام کوشش خود را بکار برد که فلسفه عقلی را در بدروایجاد باو حی دینی در جنب هم راه ببرد ، و تمام همت خود را صرف آن کرد که دین را از انتقاد عقلی دور بدارد ؛ و با تمام نیرو کوشید که نسبت بر جمال دین مطیع باشد و ترضیه خاطر شان را فراهم کند ؛ و بهمین علت است بعضی مؤرخین می‌پرسند که این روحانیون از اوچه میخواستند تاراضی و خشنود شوند و با تارش بر کت بدھند ؟ شاید در میان تعالیم او - بتواتند مطالبی بیایند که موافق تصور ساده آنها در باره دین و تعالیم آن نباشد ؛ ولی آیا این کاخ بلندی را که از خشت‌های دین و عقل ساخته برای غفران او در نظر آنها کافی نیست ؟ فلسفه دکارت کنجی است و برای دین ثروتی محسوب می‌شود ؛ زیرا شخص مطلع بر آن این نتیجه را بدست می‌آورد که ممکن است با ایمان بدین و اعتقاد ب تعالیم آن از افکار پخته عقل نیز استفاده کرد و برای یافتن حقیقت از آن استفاده نمود ؛ واقعاً این برای دکارت کرامتی است که باید رجال روحانی هر دین ؛ ذر دوره و زمانی آنرا غنیمت بزرگی بدانند ؛ زیرا موجب رد اتهامی است که متوجه تمام ادیان شده و آن اتهام عبارت از این است که ادیان از آزادی نظر جلو گیری می‌کنند ؛ و برای تقدیم عقل و گرفتن قنایع صحیح از آن مواعنی ایجاد می‌کنند ؛ ولی رجال دین اعم از کاتولیک و پرستان سزا ای دکارت را

در برابر این کرامت شکنجه و آزار و نوشتن کتابهایش در فهرست کتب  
محرمه دانستند

مگر از این راه آنها را معذور بداریم که بگوئیم بحکم وظیفه ای که  
داشتند ووفا داری نسبت بعقیده مجبور بدفاع از دین و تعالیم و تقالید آن  
بودند؛ و بر خود واجب میدانستند که از هر چیز که تهدیدش میکند حمایت  
نمایند

بر فرض اینکه نیت وقصد دکارت خیر بوده، در  
تأثیر دکارت در دوره بعد از خود:  
آنچه نوشته مراعات جانب احتیاط را نموده  
وآزادی وسر کشی عقل را محدود کرده و تسليم  
بدین و تقالید آنرا اعلام کرده و آنرا لازم دانسته باز باید گفت که این قصد  
و نیت بجای خود خوب بوده ولی منطق مذهب فلسفی او و نتایج دعوتش در  
نظر پیروانش مطلب جدا کانه است، فلسفه دکارت در سراسر اروپا رواج  
یافت و عده زیادی از متدینین و عقلاه و ادباء را جلب نمود، بطوریکه کاملا  
فلسفه آن دوره گردید، و اگر بنا بعقیده مال برانش این فلسفه در قرن  
هفدهم در فرانسه، با آنکه پیرو منطق عقل بوده بادین و وحی دوستی داشته  
استولی تا آخر چنین نمانده و در قرن هیجدهم برای دین و رجالش بلاشبی بوده  
ز برآ پیروان عقل مفتوح منطق آن شده و طعنه و تهکم خود را متوجه موحی  
و کتب مقدسه نموده و در صدد رد آنها برآمده اند و نویسندگان دائرة -  
المعارف از قبیل دیدور و ولتر که بعداً از آنها بحث خواهیم کرد در  
مقدمه این رجال بوده اند، و هبیج شکمی نیست که روش عقلی دکارت و  
قواعد ریاضی او اثر مهمنی در این زیاده روی داشته که پیروانش را بافقهای  
دوری برد که دکارت آنها را از سیر در آنها منع نرده بود و Brévia در

آنچا که از زباره روی بعضی از فلاسفه در مقاومت دین و دشمنی با تعالیم آن کرده اند، و یا نظامات اجتماعی که در اوایل قرن هیجدهم مخالفت نموده اند، بحث میکنند میگوید مبادی دکارت بهره نزد کی از تکوین فلسفه‌ای مخالف بافلسفه اصلی او دارد.

آنچه در باره فرانسه قرن هیجدهم گفته شد با کمی تفاوت میشود آنرا در باره تمام کشورهای اروپای آنروز گفت، و بهمین جهت است که باید در رفتار رجال دین بادکارت حکمت ملایمتری کنیم

پس از اینهمه سختگیری که از طرف روحانیت  
مسیحی اظهار شد روشن فکران چاره جز تقیه  
در اظهار نظر خود در نوشته‌ها و رسالات نداشتند

حمله پنهانی  
با ایل بر مسیحیت

تا از شر دشمنان سرسخت آزادی ایمن باشند، و بهترین نمونه ای تقیه یکنفر مفکر پرستانی فرانسوی است که در ترقی و پیشرفت مذهب عقلی در فرانسه اثرزیادی دارد، این شخص با ایل Bayle + ۱۷۰۶ است که از فرانسه تبعید شده و مانند دکارت بهلند پناهنده شده است، و در آنجا عهده دار مقاومت رجال روحانی کلیسا شده که برخود لازم دانسته بودند بموجب آیه‌ای از انجیل که میگوید ( آنها را در پذیرفتن دین خود تان مجبور کنید ) و بنابرآقوالیکه او کسی مقدس در این خصوص دارد آزادی خواهان را شکنچه و آزار کنند بنابر این با ایل راجع تسامح در عقیده و مذهب رساله ای بنام ( تعلیقات فلسفی بر آیه آنها را مجبور کنید ) نوشت و از تسامح دفاع کرد و آن رساله در سال ۱۶۸۶ یعنی همانوقت که کتابی از لوك Lock در همین خصوص منتشر گردیده بود، بچاپ رسید و منتشر شد، و اتفاقاً در پیشتر آراء و ادله و روشهای خود با این فیلسوف انگلیسی

و افقت داشت، از جمله آراء آنها تقویت روش عقلی بواسطه محدود کردن  
فوه دینی بود و هردو در کتابهای خود میگفتند دانش را باید از سرچشم  
تجربه بدست آورد، اگرچه بایل معتقد بود که باید معرفت را از راه  
استقصاء تاریخی نیز بدست آورد

بعلاوه بایل در پناهگاه خود کتاب (قاموس فلسفی) خود را نیز  
 منتشر نمود، این کتاب بالسلوب انتقادی گزنه و زنده‌ای نوشته شده بود  
 ولی این انتقاد در پس یک پرده دینی که آزادی فکر نویسنده را مستور  
 میداشت، فرار گرفته بود و همین پرده مقاصدش را از نظر دشمنان پنهان  
 داشت، بایل علاقه‌مندی داشت که اعتراضات ملحدین را که برای برانداختن  
 عقاید اولیه مسیحیت بکار میبرند جمع آوری کند؛ و از آنجلمه بود  
 کنانهان داود پیغمبر و آثار توحش وستم او که بدون پرده پوشی آنرا  
 ذکر کرد و صریحاً گفت این (حبیب خدا) مردی است که هر کسی از  
 دست دادن با خود داری میکند و آنرا ننگ میداند، و بدیهی بود که این  
 تصریح خشم مردم را تحریک میکرد اما پاسخ بایل باین خشم این بود که طریقه  
 (موتناهی و پاسکال) را راجع بدور کردن عقل از میدان عقیده پذیرفت.  
 بایل میگفت که در نظر لاهوت و روحانیت فضیلت ایمان عبارت از  
 اعتقاد مطلق بحقایق وحی است و این اعتماد مطلق از این است که وحی  
 از جانب خدا آمده، پس اگر کسی از راه فلسفه معتقد بخلود روح شود  
 یکنفر مسیحی است که بهره ای، از ایمان ندارد، و ارزش ایمان به نسبت  
 تفوق حقایق منزله بوسیله وحی بر قوای عقل دارای عظمت و منزلت عالی  
 خواهد بود، و هر قدر ادراک این حقایق غیرممکن و از منطق عقل دورتر  
 باشد فدایکاری ما برای پذیرفتن آنها و تسلیم شدن بصدقشان بیشتر میشود

وبهمن اندازه اطاعت وفروتنی ما نسبت بخدا عظیمتر وجالب تراست ،  
سپس میگوید بهمین علت است که بسط وتوسعه دادن باعترافات که مغل  
ضد عقاید اصلی دین بریا میکند دربزرگ کردن وبالا بردن ارزش ایمان  
سود مند است

از انتقادهایی که بر (قاموس فلسفی) شده این است که نویسنده  
از فضایل کسانیکه کافر وجود خداوند بوده اند تمجید کرده است ، ولی  
با این پاسخ میدهد که اگر ملحدی را بشناسد که بداخل اخلاق و زشت رفتار  
است با کمال خوشوقتی در نکوهش او مفصلًا بحث خواهد کرد ، اما در  
زندگانی خود بچنین ملحدی برخورده است ، در صورتیکه در سراسر  
تاریخ مجرمینی بر میخوریم که با وجود ایمان داشتن بوجود خدا مرتكب  
جنایاتی شده اند که پشت انسان از شنیدن آنها بذرزه میآید ، و این یک  
نتیجه طبیعی است که از آن نظریه دینی بدست میآید که قابل استشیطان  
که نمیتواند منکر وجود خدا باشد ، در صدد کمراه کردن مردم و وادار  
کردن شان بارتکاب گناهان بر میآید ، و از همین نتیجه است که ملاحظه  
میشود خبائث انسان و خبائث شیطان از اینکه هردو ایمان بوجود خدا  
دادند شبیه بهمیگر است ، بعلاوه چه دلیلی بهتر از این که حکمت غیر  
متناهی خداوند اقتضا کرده است که بیشتر این گناهکاران عاصی از  
ملحدین نباشند ؟ بلکه بیشتر ملحدین که آنها را شناخته و میشناسیم  
مردم شریفی باشند ؟ و شاید عنایت و لطف خداوندی بوده که خواسته انسان  
را از فساد محفوظ بدارد ؟ زیرا اگر العاد و بدی در یکنفر جمع شود دنیا  
رامعرض طوفان هول آوری از گناه و سرکشی و جرایم فرار میگرفت .



بایل با این سبک که در مطالب خود پیش گرفته بود تظاهر بدفاع از عقیده و طرفای از تعالیم آن مینمود، درحالیکه واقعاً نیشه بریشه آن مینزد، و منافی بودن مبادی آنرا بامنطق عقل ثابت میکرد، اما نقشه‌ای که برای اظهار آراء خود کشیده بود اورا از شر دشمنان فجات داد، و کتاب او که محتوی اطلاعات فوق تصوری بود در فرانسه و انگلستان تأثیر پرداخته و بیمانندی داشت، و دشمنان مسیحیت در این کشور از آن مدد و استعانت جسته اند، و طبیعیون متاله (قايل بوجود خدا) در انگلیس اولین دسته ای بودند که از آراء بایل استفاده کرده و چنانکه مفصل ذکر خواهد شد آنها را در حملات سخت‌وزنده خود بر دین بکار برده‌اند

حال اگر نظری بفرانسه در قرن هیجدهم افکنیم

تطور فلسفه در  
قرن هیجدهم :

میبینیم تغییر کلی در طرز فلسفه حاصل شده، زیرا

بطوریکه سابقًا گذشت فلسفه دکارت در فرانسه

بنوع خاصی تأثیر مهمی داشته و دامنه آن وسیع بود و عقل و ادبیات و دین را مجذوب خود ساخته، و در ضمن سان کر دیم کمدکارت نسبت به دین تجاوز و تجاسری نکرده، امام مقاصد و نیات او چیز دیگری بود و منطق روش او و نتایج حاصله از دعوتش در نظر پیروانش چیزی دیگری، زیرا فلسفه قرن هیجدهم مذهب عقلی اورا حتی در میدان دین بکار برد؛ بلکه وقتی که این قرن تأثیر دکارت را متزلزل ساخت و روش تجربه و آزمایش را پذیرفت اصلاً منظور دکارت از دور ساختن دین از مجال فلسفه ازین رفت و قضیه معکوس شد؛ این قرن لوك فیلسوف انگلیسی را که قایل بود باید برای کشف حقایق تجربه را بکار برد در برابر دکارت که قایل باعتماد بر

عقل بود گذاشت، یعنی تجربه را در برابر عقل قرار داد؛ و بر اثر این تعارض بود که دوره کوندیاک Condillac و لامتری La Mettrie ما نویسنده کتاب انسان آلی و بفون Buffon نویسنده کتاب تاریخ طبیعی و ریمور Laplace و لابلاس Beaumur و عده‌ای دیگر موسوم بفلسفه نو گردید و باین جهت تاحدی فلسفه متافیز یکی که در قرن هفدهم در فرانسه مقام مهمی داشت مورد تحریر و بسی اعتمانی قرار گرفت و بنا برگفته پارودی از آنوقت بود که عقل با آنکه در قرن هیجدهم و مقام پیشوائی را داشت یک عقل تجربی و واقعی شد؛ و عقل یقینی و متافیزیکی قرن هفدهم جای خود را با آن داد

و شاید برای این باشد که گفته شده است فلسفه قرن هیجدهم متکی بر همان مذهب عقلی بود که دکارت با آن دعوت نمود؛ اما در پیروی از آن زیاد روی کرد تا جائی دین را که دکارت محافظش بود نیز منهدم کرد و با کمال رستکاری و بدون هیچ پرده بحمله بدین پرداخت؛ و بحدی رسید که این حملات حتی در اشعار هجایی و مباحثه و جدال و تماسا خانه و داستان ظاهر شد؛ پس بی مناسب نیست توافقی کنیم و باین تطور جدیدی نظری نمائیم

این تطور جدید در حملاتی که بدون پروا و حملات آشکار ولتر آشکار بر دین منزل یا وحی و حامیان آن شده به مسیحیت و رجال آن: آشکار میشود، و این حملات از نویسنده کان - دائرة المعارف که ولتر و دیدرو در رأس آنها بودند شروع میگردد؛ ولتر از طبیعیها قابل بوجود خدا بود؛ و بخدائی ایمان داشت که طبیعت عقل بشری راهنمای بسوی آن بود؛ و وجود این خدا را بسود مجتمع انسانی

میگوید، و بهمین جهت است که میگوید، «اگر خدائی وجود نداشته باشد باید او را اختراع کرد» یا مثلاً میگوید (باید بخدا ایمان آوریم تا همسرم نسبت بمن وفادارتر و دزدی نوکرم کمتر شود) و با این منطق که برای لزوم وجود خدا و اقرار باو میآورد از وحی و کتب مقدسه مستغنی میشود، اما مسیحیت را (کائن پست) مینامد، با کلیسا و رجال آن خیلی سخت چنگیده است، و در حملات خود بسیار سخت بوده تمیزخواهی در عباراتش آشکار است او کمال کوشش را میکند که خرافات و حماقتها را که معتقدات مسیحی در بردارد برای مردم آشکار سازد، و سوء استفاده رجال دین و روحانیهارا از سادگی مردم در هر دین که باشند بیان کند

از تأمل در مشاهده عالم وجود پی برده است که دست مهندس قادر و با اراده و مدرکی آنرا ساخته است، پس ایمان بوجود خدا ضروری است و پایدار ماندن اخلاق آنرا ایجاب میکند، و بهمین جهت است که میبینیم ولتر با کمال سختی و بیرحمی بالحاد طرف شده است، اما خذیلت او با الحاد مانع شده است که با تعصب مقاومت کند و خرافاترا مورد حمله قرار دهد و با شکنجه و فشار دینی ستیزه کند و دعوت بتسامح دینی نماید و مجاهدات او در راه دفاع از قضایائی که به شکنجه و آزار منتهی شده در تاریخ دفاع از آزادی عقیده مقام مهمی دارد.

ولتر در حملاتی که با تعصب و خرافات کرده از آراء مفکرین انگلیسی مانند (لوك) و (بو بولینگبروک Bolingbroke) خیلی استفاده کرده و مخصوصاً از این دوی که مردی سیاسی بود و در تمام مدت عمر الحاد خود را جز از دوستان ویژه مخفی میداشت و مقالات او که قابل بتمکین عقلی است در

سال ۱۷۵۴ یعنی پس از مرگش منتشر شده است  
ولتر بعد از نیمه قرن هیجدهم، یعنی از وقایی که اشتغال بخرافات  
و یا شکنجه و آزار دینی یکی از زشت ترین کارهای آن دوره شده بود، حمله  
خود را بر مسیحیت شروع کرده است، و با کمال شدت متوجه کلیسا شده  
و در سراسر خط واژگونی نواحی با آن حمله و رگردیده است، و نخستین  
حمله خود را با کتاب کوچکی موسوم به (گورستان تعصب) شروع کرده  
این کتابرا در سال ۱۷۳۶ نوشته ولی در سال ۱۷۶۷ منتشر نموده و در  
مقدمه اش گفته است (کسی که مانند اکثریت مردم بدون فکر دین خود  
را پذیرفته باشد، مانند گاوی است که بمیل و رضا زیر بار گاو آهن برود)  
بعد وارد اختلافاتی که در انجلیلها است میشود وازنشو ونمای مسیحیت و  
وتاریخ کلیسا بحث میکنند و درباره این تاریخ میگویند (همین تاریخی که  
هیچکس بر آن مطلع نمیشود مگر از پذیرفتن مسیحیت هر انسانک شود  
 فقط اشخاص کور هستند که عقاید متناقض و مایه خونریزی را که جلادها  
حامی آنها هستند و دستهای از خونخواران وصولی آنرا فرا گرفته اند، بر  
دین طبیعی که بسادگی ممتاز است و تمام مردم در ایمان داشتن با آن شریک  
هستند، ترجیح دهند، آری هر کس پیرو عقیده ای باشد که جز کسانی که  
از آن قدرت و نیروت بدست آورده اند و جز عده مخصوص و کمی از سکنه  
عالم با آن ایمان نیاورده باشند بپذیرد فطعاً کور است.

شکی نیست که نوشته های (بایبل) و سایر متنفذین انگلیسی در  
ولتر تأثیر داشته اما با وجود این باید گفت که سبک رقيق او و سخريه های  
که در نوشته های خود دارد امتيازی بمطالعش داده و همین سبک که در  
(موعظة الخمسين) و (اسئلة زاپاتا) و سایر تأليفاتش آشکار است با آنها

جذایتی داده است ، از جمله این سخريه‌ها این است که وقتی از اغلات  
جغرافیائی که در عهد قدیمی یعنی تورات ذکر شده گفتگو می‌کند ، می‌گوید  
(علوم می‌شود که خداوند در جغرافیا قوی نبوده است) .

و در آنجا که از گناه زشتی که همسر لوط مرتکب شده و به عقب  
نگریسته و برای آن مبدل بستون نمکی شده است ، خدارا عاجز از منع  
آن زن از ارتکاب آن گناه دانسته ، بعد آرزو می‌کند که کاشکی داستانهای  
کتاب مقدس مدام که برای روشن کردن عقل مفید نیستند لااقل میتوانستند  
بهتر از این در تهذیب مردم و تربیت آنها بکوشند

ولتر دوست میداشت وقتی در خصوص عقاید مسیحی بحث می‌کند  
چنان بنمایاند که برای نخستین بار است که نام مسیحیها و یهودرا می‌شنود  
شاید در عالم مسیحی نویسنده ای نباشد که مانند ولتر موجب خشم  
و کینه و دشمنی مسیحیت شده باشد ، اورایکی از دشمنان مسیح میدانستند  
و این امر خیلی طبیعی بود زیرا در آنوقت حملاتش بی اندازه مؤثر بود  
ولی بعضی با او اعتراض کرده‌اند زیرا او را فقط مغرب دانسته اند ، اما حق  
این است که برای رد بر اینها با بیوری هم‌صدا شویم و بگوئیم ما اگر  
کسی را به بینیم که وبا را در شهری منتشر می‌کند ، لازم قبل از انتظار  
رسیدن سرم مخالف و با این شر را که همان شخص باشد بر اندازیم ،  
شاید بشود گفت دینی که فرانسه در دوره ولتر بآن عقیده داشت مصدر بالای  
بزرگی بود ، اما واقع این است که دانش و تمدن بالانتقاد سخت و ویران  
کننده پیشرفت می‌کند همانطور که ساختمن و اختراع از این راه پیش  
می‌رود ، وقتی که انسان قدرت حمله بر باطل و فریب و نیرنگ را در خود  
دید ، اگر چه یک وظیفه اجتماعی هم داشته باشد ، در آنوقت وظیفه‌اش

این است که تمام قدرت و موهب و وسائلی را که دارد در این حمله بکار  
برد، تابتواند آن باطل و نیرنگ را از میان بردارد

اگر ولتر جنبه تخریبی داشته است زانزاكروسو که

فشاریکه روسو از حملات بر دین دید : در آنوقت یعنی از پیشوایان تفکر فرانسوی بود

واز راه دیگری در پیشرفت آزادی کمک کرده

است روش تعمیری داشته؛ این دانشمند نیز مانند ولتر از طبیعیهای قابل

بخدا بود اگرچه تدین او از روی احساس و عاطفه بود و از این حیث بر

عکس ولتر بود و بمحیط با نظر شنک و لی شکی که مشوب با وقار و تامل

باشد مینگرست، و همین دوش بود که در متزلزل کردن نفوذ دینی در هر

جا تأثیر داشت و تأثیرش خیلی شدید و دهشت آور بود؛ و با اسلوب جالب

خود توانست خوانندگان را متوجه سازد و آنها را جلب کند؛ این تأثیر

بحدی بود که رجال کلیسا بیش از ولتر از او ترسیدند

اگر منتسکیو ولترو بویسند کان دائرة المعارف توجّه خود را بعلم

و تمدن جدید و تقدیم انسان در این جهان معطوف میداشتند و توجهی

بمشکلات میتافیز یکی نداشته، روسو بمسئله دین و اخلاق نیز توجه

داشت و جنبش روماتیک که در قرن نوزدهم مصدر تجدید یک دین تصوفی عامی

شده، بوسیله روسو بوجود آمد و برای توجه بدین و اخلاق بود که بتمدن

حمله ور شد و صریحاً یا با اشاره عقل را با شعور معارض دانست، و مدعی

شد که تفکیر احساس فطری قلب را از بین میبرد، و یهیمن جهت زندگی

طبیعی را برزند کی تفلسف و نظریه عقلی ترجیح داد، بنظر او انسان فطر تأ

خیرو نیکوکار است، ولی تفکر او را فاسد میکند و حیات اجتماعی تلفش

میسازد، پس نظریه او اعتقاد قرن هفدهم را که قابل بود فضیلت برائی

حکومت عقل بر تمام شهوات بوجود می‌آید، منهدم کرد  
نشو ونمای روسو درسویس کولونی در او تأثیر داشته است، بهمین  
جهت یک طرز حکومت خیالی را پیشنهاد می‌کند که بهتر از حکومتهاي  
استبدادي ديني نیست، و ديني را برای مردم مقرر میدارد که در واقع یك  
مسیحیت متسامحی است وظلم و جور مسیحیت فعلی در آن نیست، اما باز  
لازم میداند بعضی عقاید که بنظرش اساسی می‌آید برهمه افراد ملت تحمیل  
شود، و هر کس اطاعت نکرد باید تبعید شود، یکی از این مبادی اساسی  
افرار بوجود خداوند، و اعتقاد بسزا و جزای نیکی و بدی در آخرت است  
و دیگر قایل بودن تسامح است نسبت بهر کس که مبادی دین را قبول کند  
با وجود این قایل بود که دولت باید معتقداتی را که ناجار باید باشند،  
بر ملت تحمیل کند، با این اظهار اخیر خود در واقع مبدأ تسامح را از  
از بین برده است، افکار سابق الذکر روسو اورا بتصور یک نوع دین طبیعی  
که اساسش قائم بر غرائز ما است و دلالت بر یك علت غائی می‌کند که بر سر  
نوشت مامسلط است، هدایت نموده، و خلاصه دین روسو عبارت از اعتقاد  
بوجود خدا و روحانیت و خلودروان است، ولتر نیز در این دین با او شریک  
بوده ولی اختلافهای ظاهر نیز باهم دادند، اما تصویر یا وضع این دین از  
طرف روسو بطور قطع رد فعلی بر مذهب مادی بود که نویسنده کاندائره  
المعارف بآن دعوت می‌کردند

روسو در سال ۱۷۶۲ کتاب خود موسوم به (امیل) را منتشر کرده  
و در آن نظریات تربیتی خوبی اظهار داشته و چند صفحه سودمند در این دین  
طبیعی هست، وحی و دین و روحانیت را نیز روسو در این کتاب بطور قطع  
انکار نموده است، بنابر این قطعی بود که رجال لاهوت ضد او اقدام خواهند

کرد و بهمین جهت کتابش در پاریس سوخته شد و دستور دستگیری مؤلفش صادر گردید، بعضی از دوستان روس او را نشویق کرد بسویس که زاد گاهش بود بود، اما در آنوقت حکومت ژنو نسبت ناراء روس همان روش - پاریس را اتخاذ کرده بود و باین جهت مانع ورود روس گردید و او ناچار به ولایت (بیرون) پناهنده شد ولی باو اخطار شد فوراً از آنجا خارج شود واو بنماچار به نیوشاقل از توابع پروس پناه برد، و در آنجا بحمایت یگانه پادشاهی که قابل بتسامح بود در آمد و این پادشاه که فردریک کبیر ناشد او را در پناه خود جای داد و مشمول مراحم شانه خود نمود. اما در آنجا هم از شر رجال دین این نماند و متهم بالحاد شد و اگر حمایت فردریک نبود دشمنان موفق با خراج و تبعیدش میشدند.

پس از آن روس در سال ۱۷۶۶ با انگلستان رفته و چند ماهی آنجا بسر برده و دوباره در فرانسه رحل اقامت افکنده اما این بار کسی متعرض نشده و تا هنگام مرگ راحت زیسته است

باید گفت که آراء دینی روس در مقابل افکار ملحدانه اجتماعی و سیاسی اش که با بی پروائی اظهاد میشدن چیزی شمرده نمیشود، و شاید برای این بود که کتاب اجتماعی او را که محتوی همین نظریات بود سوزانندند زیرا این نظریات با اینکه سست بود باز در متعصبهای تند رو تأثیر شدیدی داشت.

مذهب طبیعی خواه بر حسب تصور روس نیمه مسیحی باشد یا آن طور که بنظر ولتر است کاملاً مخالف و ضد مسیحیت باشد، مذهب ناپاپایداری بود و با کمال آسانی دشمنان این مذهب در فرانسه و آلمان و انگلستان می توансند پایه های سست آنرا بر کنند، اما این مذهب در فرانسه مانند

(آسایشگاهی) بود که در میانه راه منتهی بالحاد برای آسایش فکر ساخته شده باشد

هنوز سال ۱۷۷۰ نرسیده بود که فراتسویها از

ظهور کتاب (نظام طبیعت) هولباخ - Holbach هرستاک شدند، زیرا قسمت اول این کتاب از فلسفه‌های مخصوص بحث میکرد، و دنباله آن در صدد

مقاومت مادیها و  
رجال دایرة المعارف  
با مسیحیت :

ابطال ادیان عموماً و مسیحیت خصوصاً برآمده بود، و خیلی کوشیده بود که ریشه اعتقاد بخدا و خلود نفس را از بین برکند، بنابراین اعلامی- کرد که عالم عبارت از ماده است که بخودی خود متحرک است، و ماوراء عالم طبیعی هیچ وجود ندارد، و این موجودات محسوسه یک اتصاز میکانیکی با هم دارند، و عقل از ناحیه بعضی وظائف که دارد چیزی جز جسم نیست

این مادی گری که در آن بحدی زیاده روی شده که حتی دین و مذهب طبیعی را انگار نموده در دیدرو Diderot یکی از نویسندهای دائرۃ المعارف و دوستان هولباخ تجلی کرده و در صفحات دائرۃ المعارف که با نظرارتش نوشته می‌شد منعکس شده است.

در آنوقت دیدرو بدستیاری عده‌ای از نویسندهای بارز و مشهور مانند روسو و ولتر این مجموعه بزرگرا نهیه میکرد، بنابراین تنها عبارت از یک مرجع علمی نبود بلکه در آن افکاوی بود که کلیسا را تهدید بسرکشی و شورش بر رجال آن مینمود و صفحات آن میدان جنبش‌های ویران‌کننده‌ای بود که دشمنان دین بعده کرفته بودند، و مقصود از وضع آن منصرف نمودن مردم از مسیحیت و عقیده‌اش در خصوص گناه آدم و حواء بود، و

میخواستند بوسیله آن مردم را مهیای تصور عالم بصورت جدیدی کنند که زندگانی در آن بصودت خوش و کوارائی جلوه کند و بدیگران را در آن زندگانی دیگر ناشی از نقص طبیعت بشری ندانند بلکه ناشی از فساد نظامات اجتماعی و روش‌های تربیتی دانند

حمله دیدرو براین مفاسد خیلی سخت و بی‌باقانه بود، ولی (لبریتون) اغلب نوشهای اورا تعديل میکرد و بعضی مطالب را حذف مینمود و این رفتار عبارت از سیاستی بازرگانی بود که حقیقت را مطیع محیطی مینمود که در آن بوجود میآمد، رفتار (لبریتون) که شامل تمام مطالب کتاب بود ولتر را برانگیخت، زیرا او مایل بود با مطالب خود دشمنانش را پاره کند، و دیگر توجهی به نتیجه نداشت اگرچه آن نتیجه توقف - انتشار دائرة المعارف باشد، سختگیری ولتر در این زمینه بحدی بود که بهمکاران خود حملهور شد و آنها را متهم کرد باینکه میکوشند که تعصباً از بین بیرون و ریاکاری و نفاق را ترویج کنند، و وقتی خود دیدرو بر قتاد لبریتون پی برد و دانست در مطالبش دست میبرد سخت اورا مورد حمله و دشمن قرار داد، زیرا این شخص با عملی که کرده بود زحمات بیست نفر مفکر ممتاز را ازین برد و یک عمل مهمی که در ایجاد آن رنج و زحمت و خطر بوده و شامل چیزی افکار دانشمندان میباشد ناقص کرده است، و ترس و پستی احمقی آن زحمات را بی ارزش نموده، دیدرو گفته بود اگر همسر لبرنیون بجای او بود آنقدر شجاعت داشت که دست بچنین خیانتی نزد اما دشمنان دیدرو بالاخره موفق شدند پس از نشر جلد دوم دائرة المعارف دولت را وادار کنند که از انتشار آن جلوگیری کند و دیدرو را از دنبال کردن مشروع باز دارد، ولی پس از چندی دولت باو اجازه اتمام

مشروع را داد، واین بار دیدرو از عاقبت تزاع با معاندین خود ترسید و بهمین  
جهت درنوشته‌های خود جانب احتیاطرا مراعات کرد و توجه خود را معطوف  
باموری نمود که موجب کشف حقایق شود، و حتی الامکان مواطن بود از  
نو تزاعی ایجاد نشد، با وجود این نوشته‌ها یش کاهی از جنبه تمسخر  
خالی نبود.

اما با وجود اینهمه جنجال که در اطراف دائرة المعرف شده، لرد  
مورلی در شرح حال دیدرو مدعی است که این دائرة المعرف که موجب  
خشم و سختگیری رجال دین و سایر دشمنان نویسنده کان آن شده دارای  
مطلوبی نیست که مردم آن دوره را برابر انگیزد، زیرا حملات صریح بدین  
و عقاید اساسی آن در آن دیده نمی‌شود فقط سبک نویسنده کی مؤلفین آن  
بنظر رجال حاکم در آن دوره مألف نبوده و بهمین جهت آنها را عصبانی  
کرده است، بعلاوه این مجموعه مطالبی دارد که مقام علوم و فنون را  
بزرگ می‌کند و آزادی اعتقاد و آزادی مباحث فلسفی را مطالبه می‌کند،  
رویهمرفته مطالبی دارد از این قبیل که برای مرکز قدرت آنروز موجب  
عدم رضایت بنظر میرسید.

ما گفته‌یم که مقصود از نوشنوند دائرة المعرف این بود که مردم را از  
پذیرفتن دین مسیح منصرف نموده و آنها را متوجه فهم زندگانی بشکل  
جدیدی نمایند و دیدرو و دوسو هر کدام با روشی که داشتند کوشیده‌اند  
مردم را از عقاید دینی منصرف کرده متوجه اصلاح وضع اجتماعی نمایند،  
و عالم را مقاعد سازند که مساعدت انسان منوط بتحول اجتماعی است، نه قائم  
بوحی، والبته کوشش‌های آنها تأثیر نیکی حتی در مسیحیه‌ای که از دین  
خود دست برند اشته‌اند داشته، و حتی می‌توان گفت در خود کلیسا نیز تأثیر

نموده است، و هر کس بین کلیساي قرن هیجده و قرن بعد از آن مقایسه کند تأثیر عمیقی را که تعالیم روسو و ولتر و دیدرو و سایر مجاهدین این راه، در اوضاع کلیسا نموده مشاهده خواهد کرد، و در همین موضوع لرد مورلی میگوید: کلیسا های مسیحی با آن اندازه که اوضاع اجازه دهد ولی علوم جدیده و افکار اخلاقی عالی و روحانیت بی مانندی را که عده ای اشخاص که از کلیسا روگردان شده، با آنها دعوت میکردند و متهم شده بودند که دشمن بشریت هستند، با سرعت پذیرفت.

این بود مجملی از سرگذشت نزاع در فرانسه در دوران هفدهم و هیجدهم که در ابتدای آنها فلسفه با صورت موافقی ظهور کرد، و فلاسفه متدين بودند یا برای احترام رجال دین تظاهر بتدين میکردند اما در قرن هیجدهم کار بجائی منتهی شد که فلسفه با کمال وضوح و بدون هیچ پرده پوشی بصورت العاد ظاهر شد و در ایمان یا عدم ایمان بعقل با کمال شدت بدین حمله ورگردید، کلیسا نیز در اول این دو قرن در شکنجه و آزار فلاسفه پافشاری کرد، اما شکنجه و آزارش نسبت بمتدین در قرن هفدهم شدید تر از فشار و آزار ملحدین و مفکرین در قرن هیجدهم بود، و علت این امر ظاهراً برای ضعف نفوذ آن بوده، و اگر قدرت و نفوذی در این قرن داشت قطعاً این فلاسفه و ملحدین را بانواع عذابها و اقسام مجازاتها دچار مینمود، زیرا واضح است کلیساي متعصب و روحانیون جاه طلبی که از آزار متدين نهیگذرند در صورت داشتن قوه و نفوذ ملحدین نابود خواهند کرد.

آن نعصب صوفی گری قرن وسطی و این انقلاب سپینوزا این دین و فلسفه شدید و سرکشی آشکار بر اوضاع دین و تقالید آن که در عصر جنبش بوجود آمد تباين شدیدی باهم داشتند و در قرن هفدهم این تباين در فرانسه بصورت يك توازن و تعادل درآمد زیرا در اين قرن بدون آنكه يكى از طرفين متباین یعنی عقل و ايمان فدائی دیگری شوند صورتاً باهم جمع گردیدند و این وضع بر اثر همان روش فلسفی دکارت بود اين روحیه بهلنده نيز سرايت گرد، و در بزرگترین فلاسفه آن سپینوزا Spinoza ظاهر گردید، زيرا اين شخص آراء خود را از روی يك عقل رياضي و ايمان متصوف صادر ميکرد، امانظريات عقلی که داشت او را بسجاهايی کشاند که باعقايد ديني او موافق نميکرد و رجال دين را نيز خشنود نميساخت

سپینوزا بين نظریه عقلی که تعلیل محرك آن بود و تفسیر و تحلیل آنرا برمی انگیخت و نظریه روحاني صوفیگری که نور ايمان آنرا فرا میگرفتو شور و احساس عمیق بخدا آنرا مستغرق میکرد، گردآورد و بود . این شخص در محیط دینی اسرائیلی پرورش یافته بود و فلسفه اش د ذات خداوندی بحدی مستغرق بود که خدا و طبیعت را يكی میدانست ، و خدارا موجود و حق ازلی وجود غیر متناهی میدانست که بوجود خود قائم است و احتیاج بعلتی برای وجود خود نیست . یعنی معلول علتی نمیباشد ، و از اعراض غیر متناهی او تفکیر است که نفوس بشری از آن است و دیگر از اعراض او امتداد عقلی است که اجسام محسوسه از آن است ، پس با این بیان موضوع خلقت را که ادیان بیان کرده و اقرار با آن را واجب نموده بودند از بین برد، و معتقد بود که تمام مظاہر عالم از ذات خداوندی

صادر میشود و باین ترتیب در فلسفه اش مذهب وحدت وجود Pantheism برقرار شد ، و این نظریه در کتاب اخلاقش که در زمان حیاتش نتوانست آنرا منتشر کند آشکار میشود

کتاب نامبرده در سال ۱۶۷۷ منتشر شد و مذهب وحدت وجود یا عبارت دیگر مذهب (واحدیت احادی) که در نظر لاهوت آنروز مرادف بازنده والحاد بود پیروانی یافت

اما سپینوزا در رساله لاهوتی سیاسی خود مجدداً در صدد برآمده است خداوند را بصورتی درآورد که با صورت مالوف کتب مقدسه متناسب باشد ، بنابراین اورا بصورت حاکم مطلقی درآورده که برای مطیع و منقاد کردن مردم قوانینی وضع میکند که بشرا اگرچه اسرار آنها را نمیداند مجبور است قبولشان کند ، این فیلسوف از این راه بوفق دادن بین فلسفه و دین میرسد و برای تامین سعادت فرد و جامعه اغراض هردو را یکی میکند و از آنها یقین واحدی که در فلسفه عقلی و ریاضی و در دین نقلی و اخلاقی تجلی کرده است ، بدست میآورد ، و چنانکه خواهیم دید کوشش او در توحید دین و فلسفه در انگلستان تاثیر داشته است و در کتاب (کفتاری در عقل بشری ) ژان لوک انگلیسی ظاهر شده است ، زیرا کتاب سپینوزا قبل از آن کتاب منتشر شده و در همان سال که رساله ژان لوک منتشر شد آن کتاب بزبان انگلیسی ترجمه شده است و بدیهی است که ژان لوک از آن بیخبر نبوده است ، اگرچه خودش تصویح میکند که از تالیفات سپینوزا اطلاعات خیلی مختصری دارد ، اما سپینوزا در نظریات خود موقع تعارض بین وحی و عقل تقدیم را بعقل داده است

این فیلسوف در مذهب عقلی و ریاضی خود آنچه میگفته از روی

یک ایمان دینی متصوفانه عمیقی بوده است، اما منطق مذهبش دروحت وجود او را با نکار ساده نرین قواعد دینی و داشته، زیرا اگرچه او بیک مسیح تاریخی ایمان آورده است اما عنایت و توجه خداوندی را بخلق منکر شده و برستاخیز و ارواح و ملائکه کافر بوده و علل غائی را قبول نکرده و آزادی منطق و اختیار خداوندی را بعد دانسته، و بظاهر کتب مقدسه توجھی نداشته زیرا نتوانسته است چیزی فانند صفات خداوندی و یا امور دینگری از آنها بفهمد، بنابراین بنابگفته ول夫 Wolf . B بادو مذهب معرف قرن وسطی مقاومت کرده است، و آن دومذهب عبارت بودند از، پیروی ظاهری و لفظی نصوص مقدسه، ومذهبیکه قابل بمعجزات و خوارق عادت بود، پس خوب است نظری بعقیده او درباره این مذاهب افکند و در آن تأملی نمود



اسپینوزا بعقل اعتماد نمود و آزادی آنرا از هر نفوذی تامین کرد و هر چیز حتی کتب مقدسه را پیرو حکم و منطق آن نمود، زیرا کتب مقدسه را در حکم اسناد تاریخی دانست پس تاویل و تفسیر آنها را در پرتو منطق لازم شمرد زیرا عبارات آنها مملو از استعاره و مجاز است و بابکار بردن صور جدا بی که دارد موجب برانگیختن تصورات و خیالات مردم میشوند و البته دور از حکمت بود که کتب مقدسه از این روش عدول کنند و بمخاطبه عقل روی آورند و در صدد افتیاع آن برآیند، زیرا با این ترتیب از تأثیر آنها در قلوب مؤمنین کاسته میشد، و اگر کتب مقدس از بیان سحر آمیز و صور خیالی و مرمز خود خالی میشد، آنوقت پس از تاویل و تفسیر عقلی با منطق عقل مسایرت داشت و از وجوه تناقض پاک بود.

تمایل باین تاویل و تفسیر موضوع تازه ای نبود ، زیرا آن روش عقلی را که دکارت مقرر داشت در تمام عالم اروپائی منتشر شد ، و در نیمه دوم قرن هفدهم در هلند تجلی نمود ، و از مظاهرش این بود که برخی از مفکرین از قانع شدن بظاهر نصوص مقدسه و عمل بظاهر حرفی آنها منصرف شده و مایل شدند آن نصوص را با استعانت عقل و در پرتو آن تاویل نمایند مثلا در سال ۱۶۶۶ مایر *Louis Moyer* که طبیعی بود در آمستردام کتابی بنام (*Philosophia Sacrae Scripturae interpretationis*) منتشر کرد و در آن گفت که کتاب مقدس کلام خداست ، و تاویل آنرا در پرتو عقل بشری لازم دانست و تمام معانی را که بامنطق موافق نیامده از آن دور کرد ، و آنها را از راه استعاره و کنایه و مجاز دانست ، واين مایر يكی از دوستان سپینوزا بود که در هنگام مرگش حضور داشته و پس از او در نشر کتابهايش مساعدت كرده است اما کتاب سابق الذکر مایر چهار سال قبل از کتاب (*Teachings*) منتشر شده و از همین جا است که حدس زده میشود در سپینوزا تأثیر داشته اگرچه شهرت این فیلسوف نام مایر را تحت الشاعع قرار داده است در کتاب دیگری سپینوزا راجع بموسی میگوید ممکن نیست خود او مؤلف اسفار خمسه تورات باشد زیرا وضع و ترتیب تألیف آنها کواهی میدهد ، از حیث مباحث طبیعی و حتی لاهوت نیز این کتب را نمیپسند و میگوید آنطور که باید باشند نیستند .

بطوری که گفته شد ، سپینوزا بمذهب عقل ایمان آورده ، و وظیفه آنرا کشف رابطه منظم بین اشیاء دانسته ، و همین نظریه موجب شده که معجزات و خوارق عادات را منکر شود ، زیرا اینها موجب کستن علاقه منظم بین حوادث طبیعی میشوند ، بعلاوه مذهب وحدت وجودی او که

قابل بتوحید بین خدا و عالم وجود است باخوارق عادات متفق نمیشود،  
زیرا آنها جز تناقضات بین سیر طبیعت و عمل خداوند چیز دیگری نیستند  
بهمن جهت آنها را که گمان کردۀ اند خوارق عادات بر عظمت و جلال  
خداوندی می افزایند تخطیه کرده است

پس از روشنی که اسپینوزا پیش گرفت معقول نبود  
**دشمنی مقامات دینی با اسپینوزا :** که چشم کلیسا ازاو غافل شود و یا رأی عام دینی  
نسبت باو اطمینان حاصل کند، اگرچه کسانی که  
او را پسندیده و با آرائش عقیده داشتند او را در ردیف مقدسین قرار داده  
بودند، و شاید از این جمله اشخاص (شیلر ماخر) باشد اما نووالیس Novalis  
درباره اش میگوید: (مردی است که عشق و محبت خدا سرمستش کرده است)  
اما هوایت White A . D میگوید، دشمنانش در سیر زندگی وی افلاسفه اش  
دلیلی نمی یابند که تایید کند براینکه قصد داشته از یهودیت خلاص شود  
ولی در هر صورت نزد یهودیها و مسیحیها متهم بزنده شده است و بقرار ایکه  
بیوری میگوید در قرن هفدهم و هیجدهم این لفظرا (که زندقه باشد)  
بجای خود بکار نبرده اند اما در هر حال بر روشن فکران و پیروان مذهبی  
که قابل بوجود خدا بودند، و کسانی که طبق عقیده اسپینوزا قابل بتاؤیل  
نصوص مقدسه در پرتو عقل بودند، اطلاق شده است

روحانیت یهودی از اسپینوزا از ابتدای جوانی او بستوه آمدند و  
هنوز بسن ۲۴ سالگی نرسیده بود که اورابیخا کمه کشیدند، و اورابتکفیر  
و حرمان از غفران محکوم نمودند، زیرا نمیخواستند یا قتوانستند اورا با  
رشوه قانع کرده باشند و برای اینکه از مسؤولیت مجازاتش شانه خالی کنند  
آن حکم را برای مقامات مسئول حکومتی فرستادند، بنابر این مورد

تعقیب رأی عام دینی شد، و تنها در بدر بادست تنگی و بیچارگی و اندوه بسر بردا، در همانحال یکی از متعصبها در صدد کشتن او برا آمد و با کاردز خمی بگردنش زد ولی فیلسوف از مرگ نجات یافت، واژ آن پس از شهری بشهری میرفت تا رحل اقامت در شهر (لاهای) افکند و در آنجا بود تادر سن ۴۴ سالگی در کنیت، و در این بین برای فرار از تهمت الحاد مجبور شد چند باد نام خود را عوض کند، و برای امرار معاش ناچار بساختن عدسي دوربین و شيسه عينك اشتغال ورزید

اما کتاب او *Tractatus* پس از چاپ اول در سال ۱۶۷۰ از طرف یک مجمع دینی در هلند تحریم شد؛ با وجود این در آنوقت روشن فکران در هلند خوشبخت تراز سایر همکاران خود بودند که در کشورهای دیگر می‌زیستند بطوریکه آزادی دامنه دار آن کشور اجازه داده بود بعضی از کتابها که چاپشان در سایر کشورها میسر نبود در آنجا بچاپ رسیده منتشر شوند، اما با وجود این در بعضی اوقات خیلی مشکل بود که مؤلف یا ناشر نام خود را روی کتاب بنویسنده و بی پرده در برابر خوانندگان ظاهر شوند

\* \* \*

بهر حال مقامات دینی از متهمن بالحاد غفلت را جایز نمیدانستند مثلا یکنفر یهودی موسوم به جبریل کوستان *Oratio ad Iacob* ویا - و مراسمه دینی یهودرا انکار نمود، زیرا انجیل آنها را تایید نمیکرد بنابراین مقامات روحانی یهودی ضد اقرار حرمان صادر کردند و امجبور شد آنچه را کفته است انکار گند، اما یکبار دیگر هم متهم بزنده شد و باز قرار

حرمان او صادر گردید و مقامات روحانی اورا مجبور کردند دوباره توبه کند و اعلام نماید از رأی خود برگشته است ، اما چون شروط اهانت آوری برآوتحمیل میشد برای رهاشدن از آن محیط خفه کننده خود کشی نمود .

وهمن امر برای یک یهودی دیگر که از مردم امستردام بود و دانیال پراد Daniel de prade + ۱۶۶۳ نامیه میشد روی دادزیر اقایل بقوای خارق العاده مافوق طبیعت نبود و عقیده دینی بتفاوت داشت ، این عقیده بین جوانان شیوع یافت در سال ۱۶۵۶ بعضی از مجتمع دینی در صدد برآمد اورا از این راه برگرداند و با دادن رشوه اورا تشویق به هاجرت کند ، ولی کوشش سودی نداد بهمین جهت در سال ۱۶۵۷ قرار حرمانی برای او صادر شد ، و بطوریکه ملاحظه کردیم همین اتهام بود که متوجه سپینوزا گردید .

در سال ۱۶۷۴ بر ساله لاهوتی سیاسی اسپینوزا یکبار دیگر با نام ناشر مستعاری بدون ذکر نام چاپخانه تجدید چاپ شد بهمین جهت مقامات مسئول فوراً مبادرت بمصادر و جمع آوری آن نمودند ، اما وقتی ناشرین علاقه خوانندگانرا با آن کتاب دانستند ، در تحت عنوانهای جالبی چاپ آنرا باز تجدید کردند

سپینوزا وقتی کتاب ( اخلاق ) را که بزرگترین آثار فلسفی او است بیان رسانید ترسید که آنرا بچاپ بر ساند بنابراین بیکی از دوستان خود سفارش کرد تا پس ازا آن کتاب را بچاپ رساند

اما باید دانست که خشم وعداوت مجتمع و تشکیلات دینی نیست باین فیلسوف با مرگش متوقف نشده و تا همین او اخر بر جا بوده است ،

مثالا در حولی سال ۱۸۸۰ پیشنهاد شد که در آمستردام برای اومجسمهای  
بریا شود اما روحانیت از این پیشنهاد خشمگین شد و بنای مقاومت گذاشت  
و کلیساها و مجامع دینی یهودی متعدد در متوقف ساختن این پیشنهاد اقدام  
کردند، و سخنرانیهای زیادی در این خصوص شد، و بمردم فهماندند که  
اگر این مشروع که از کناهان و جرایم محسوب میشود انجام گیرد  
خداآوند شهر را مورد خشم و غضب خود قرار خواهد داد، اما بالاخره مجسمه  
برپاشو برای رفع غوغای حمایت آن دانشمندانی که پرده از روی مجسمه برداشتند  
بعهده پلیس محول شد

ایتالیا مر کز کلیسای کاتولیکی رومی بود که هنوز **گالیله و نظریه**  
**گرنش زمین :** هم با نیروی روحانی و تسلطی که داشت بر عالم  
اروپائی حکومت میکرد، و بهمین جهت روحانیت  
متعصب آن از همه جا قویتر و متنفذ تر بود، و باین مناسبت مفکرین و  
آزادی خواهان در برابر آن نفوذ ضعیفتر و هراسناکتر از جاهای دیگر  
بودند، روش این روحانیت ظالم حکم میکرد که باید نصوص مقدسه مصدر  
تمام حقایق باشد، و حق تفسیر و تاویل آنها نیز منحصر بکلیسا و رجال آن  
است در این بین علم جدید حقایق را میخواست از تجربه بدست آورد  
و آنچه را این روش بدست میدهد حقیقت مسلم بداند، اگرچه آن رأی  
مخالف با حقایق مورد اعتماد لاهوت و رجال دین باشد، و همین اختلاف  
رأی موجب نزاع شد.

گالیله یکی از پیشقدمان در پیروی از این روش علمی جدید بود،  
و تبعاً اش اورا برای کوپرنیک رسانده و متقادع ساخته بود براینکه آنچه  
آنمرد گفته و ما شرحی را سابقاً بیان کردیم صحیح است، غیر از این نظریه

بنظریه های دیگری نیز پی برده بود که باروش کلیسا موافق نبود و موجب رضایت رجال آن قرار نمیگرفت زیرا کلیسا قول بطلمیوس را پذیرفته بود و قایل بود زمین ساکن و مرکز عالم است و خودشید و سایر ستارگان دور آن میچرخند، واين نظریه را باخصوصی از کتاب مقدس تایید میکرد ولی کالیله موضوع را معکوس کرد و تصریح نمود براينکه خورشید (نه زمین) مرکز عالم است، و دور محور خود میچرخدنده دور زمین، اما زمین دو حرکت دارد، يک حرکت بدور خود که مدت آن ۲۴ ساعت است و يک حرکت بدور خورشید که مدت آن یکسال است، این نظریه خشم کلیسا را تحریک کرد، و دشمنان کالیله نیز بر او قیام کردند و در صدد خفه کردن صدای او و آزار و شکنجه اش برآمدند.

در این بین کالیله تلسکوب را اختراع کرده بود و بوسیله این آلت اجسام دور نزدیک میشد، با این تلسکوب توانست در سال ۱۶۱۰ اقمار مشتری را کشف کند، اما دشمنانش از نگاه کردن در تلسکوب خودداری کردند زیرا میگفتند بکار بردن آن موجب گرفتار شدن بکفر است، آنچه از آن دیده میشود اوهامی هستند که شیطان مجسم میکند، اما کالیلمدر تحقیقات خود بقدرت پیشرفت که رأی (برونو Bruno) را تایید کرد و تصدیق نمود که ماه عالمی است هائف زمین و دارای کوهها و درهها است و برگشتن نور او بر زمین برایر انعکاس نور آفتاب است برسطح آن، اما دشمنانش گفتند که سفر تکوین این ادعا را تایید نمیکنند، و چهره ماه زیباتر از آن است که تحمل کوه و دره کند، بنابراین ادعای کالیله کفر آشکار است، و چون کالیله (کلفهای) سطح خورشید را کشف کرد و در اثبات آنها جابجا شدن شان برسطح خورشید متولسل شدو ثابت کرد که آفتاب بدور محور

خود میگردد نه دور زمین ، کلیسا فوق العاده خشمگین شد و بدانشگاه ها که در آنوقت دژ مستحکم ارتجاع بود دستور داد که تلقین این مطالب کفر آمیز و کمراه کنند و بدانشجویان تدریس نکنند ، و یکی از دشمنان کالیله باو گفت من کتابهای ارسسطو را مطالعه کردم (در آنوقت ارسسطوهنوز در مدارس عالم مسیحی و در نظر کلیسا خدای داشت بود) و چیزی که مؤید ادعای تو باشد در آنها ندیدم ، پس بطور قطع این نقطه ها را که کلف خوردشید میدانی روی چشمان تو است نه روی سطح خوردشید کالیله مباحث طبیعی خود را با نصوص مقدسه

نکبت و مراحل از انجیل تایید میگرد ، بهمین جهت در صدد ثاویل از از اریکه کالیله کشید آنها بر آمده و از ظاهر الفاظ تجاوز میگرد و بمعانی مستتر در آنها که بامنطق او موافقت میگرد و باروشش مناسب بود پرداخت ، این عمل کلیسا زاییتر خشمگین ساخت و تصمیم کرفت از این خطری که متوجه دین شده است جلو کیری کند و در همانوقت کالیله یک اخطار نیمه رسمی دریافت کرد که اورا از وارد کردن کتب مقدسه در مباحثی که دارد ممنوع میساخت

کالیله بداعی مصرانه دشمنانش که میگفتند مزامیر بر آمدن خورشید را بظهور عروس از حجله تشییه کرده و در اصلاح اول از سفر جامعه آمده است که (زمین تا ابد استوار است و خورشید طلوع میکند و خورشید غروب مینماید ، و بسوئی که طلوع کرده است میشتابد ) (زمین برای این مر کزعالم شده که عشاء رباني برآن برباگردیده و تمام مظاهر عالم وجود برای عشاء رباني مسخر شده ) گوش نمیداد .

بالاخره پاپ پول پنجم بارئیس اسقفهای پیزا و بلارمین Bellarmin

که یکی از روحانیهای معروف در تاریخ زمان خود بود متفق شدند که از این ملحد گمراه انتقام بکشند، زیرا آرائش موضوع (نجات) را در مسیحیت برهم میزند و در تجسداقنوム دوم (حضرت مسیح) ایجاد شک مینماید، و نص کتاب مقدس را که میگوید آفتاب برای یوشع متوقف شد منکر میکردد، بعلاوه ادعاهای او درباره آباد و مسکون بودن سایر ستارگان میرساند براینکه سکته اش از اولاد آدم نیستند و از کسانی نمی باشند که در کشتن نوح بوده اند

رئیس اسقفهای پیزاردر صدد برآمده که برای بدست آوردن دو نامه و گالیله نوشته که مباحثت طبیعی خود را بنصهای کتاب مقدس تایید میکند، به نیرنگاههای پست ونا جوانمردانه اقدام کند، و این نامه ها برای او مدرک خوبی ضد گالیکه بود زیرا در یکی از آن نامهها تاویل از نصوص کرده بود که موافق رأی کلیسانبود و نمیتوانست آنرا تحمل کند، اما وقتی رئیس نامبرده نتوانست بطور پنهانی کاری کند علنًا بمبازه و مقاومت برخاست بنا بر این پس از مدت کمی یعنی در سال ۱۶۱۵ گالیله احضار شد که در محکمه تفتیش از خود دفاع کند، و اعضاء محکمه مشغول بررسی دو اتهام شدند که از نوشته های او بدست آمده بود، و پس از یکماه مباحثه قرار زیرا صادر کردند

«رأى قابل باینکه خورشید مر كز عالم است، و بدور زمین نمیچرخد يك قضيه بيمعني احمقاشه ايست و در عرف لاهوت متناقض و باطل است و مشعر بر العاد واضح و آشکاري است زيرا تناقض صريح با نصهای كتاب مقدس دارد. همچنانکه ادعاهای بر اينکه زمین مر كز عالم نیست و دور خورشيد ميچرخد رأى باطلی است که فلسفه آنرا تایید نمیکند

و از جنبه نظر روحانی نیز با ایمان درست در نمی‌آید،  
پس از صد در این فرار پاپ پول پنجم متهم را خواست، و بوسیله (بالارمین)  
باو کفت از رأی خود برگرد، و باو (بنام مقام مقدس پایی و بنام مجتمع  
دیوان مقدس؛ امر نمود از رأی قابل باینکه خورشید مرکز عالم است  
وبدور زمین نمی چرخد و زمین متحرك است؛ برگرد، و متعهد شود که  
این رأی را بکسی تدریس و تلقین نکند؛ و یا کتاباً یا شفها از آن دفاع نکند)  
کالیله نیز از روی اکراه قبول کرد (۱)

این پیش آمد در سال ۱۶۱۶ بود در هفته بعد مجمع متصدی فهرست  
کتب محروم بیانیه ای صادر کرد که بطلان نظریه کالیله را میرساند و  
میگفت ( مذهب قابل باینکه زمین دارای دو حرکت؛ یکی بدور محور  
خود و دیگری بدور خورشید باطل و منافق کتاب مقدس است ) و نشراین  
مذهب و تایید آنرا حرام کرد و صریحاً نوشت که آنچه کوپرینیک و یا  
دیگران که حرکت زمین را تایید میکنند؛ مانند کالیله و کپلر در  
این خصوص نوشته یامینویسند باطل و حرام است.

این بیانیه را پاپ که معصوم از خطأ و هرگناهی است تصدیق و امضا  
نمود، از آن پس کالیله در روم از مردم سختی و آزار شدیدی تحمل کرد  
تام‌جبور گردید بفلورانس برود و بوعده خود نیزوفادار باشد، این وضع تا  
وقتی که اربان هشتم بمقام پایی رسید دوام داشت و چون دوره اربان شد

---

Wohlwill و Gebler (۱) مدعی هستند که کالیله تعهدی نکرده است که رأی خود را  
بکسی تلقین نکند و بعضی گفته اند که این تعهد را رجال کلیسا ساخته اند تا مجوزی برای دوین  
محاکمه کالیله باشند که در ۱۶۳۲ ۱۶۳۳ صورت گرفت، ولی هوایت از روی مدارکی که  
دارد باین عقیده قابل نیست ( بدیل صفحه ۱۳۷ ج ۱ کتاب سابق الذکر هوایت مراجعه شود )

دوستی گالیله با او و شایعه دروغی که پاپ جدید را از طرفدارن آزادی رأی فلمداد میکرد او را فریب داد، بنابراین دوباره بترویح آراء خود در میان مردم پرداخت، و باز دشمنان خود را تحریک کرد و براثر آن حقوقی را که بسمت استادی از دانشگاه پیزادریافت میکرد از دست دادو (Melchiorio Schofer) اعلام کرد که سکون زمین امر مقدسی است، و دلیل آوردن نرفقاء روح و انکار خدا و عدم تجسد او ممکن است مورد تسامح قرار گیرد ولی دلیل آوردن بر گردش زمین قابل تسامح نیست.

ولی گالیله از این تهدید ترسیلده مناظره‌ای از نظریه قدیم بطلمیوس و نظریه جدید کوپرنیک ترتیب داد و ادله رد و تأیید را در آن گنجاند، اما رجال کلیسا تا هشت سال اجازه نشر آنرا ندادند و وقتی در سال ۱۶۳۳ اجازه دادند، رئیس کاخ مقدس (کاخ پاپ) مقدمه‌ای بر آن نوشته و در آن اعلام نمود که نظریه جدید وهم و خیالی است، و با نظریه بطلمیوس که محمد متفقیش در سال ۱۶۱۶ آنرا تأیید کرده است منافاتی ندارد، گالیله نیز این مقدمه را امضاء کرد.

اما پاپ ملتقت شد که ادله‌ای را که برای بر گرداندن گالیله از رأی جدید تهیه کرده بود، در آن مناظر که گالیله ترتیب داده بود وارد شده ویکی از مناظره کنندگان آنها را گفته است، بنابراین بی اندازه عصبانی شد و نسبت به گالیله کینه ورزید، و دستور جمع آوری کتابرا داد ولی این دستور دیر صادر شده بود و کتاب در سراسر اروپا منتشر گردیده بود، بنابراین گالیله برای دفعه دوم دعوت بمحاجمه شد وزندانی گردید و سختی و فشار زیادی کشید تا ناچار شد در حالیکه بزانو درآمده بود اقرار کند از رأی خود بر گشته است و باین ترتیب اقرار گرد

« من که گالیله هستم و بسن هفتاد رسیده‌ام درحالیکه زندانی و دربار ابر  
عالیجناب بزانو در آمده و کتاب مقدس برابر من است و دست روی آن  
میگذارم ، انکار ولعن میکنم و پست میشمارم قول غلط و ملحدانه درباره  
گردش زمین را »

گالیله علاوه بر این اقرار تعهد کرد هر ملحدی را که براثر و سوشه  
شیطان در صدد تأیید این ادعای باطل برآید بمحکمه تدقیق معرفی نماید  
پس از آن گالیله با مرض روحی و جسمی در تبعید گاه خود بسربرد  
و در زندان ماند تا کورشد ، و در حفظ گفته شد : کسی که چشم مردم را  
سوی عجایب آسمانها باز کرد ، خود کور از جهان رفت

گالیله در زندان خبر فشار و آزار هایی که بدوستان و طرفدارانش  
رسید میشنید و متأثر میشد ، از جمله آنها یک عدد از رجال دین بودند ، و  
در ضمن آنها رئیس ذبای مقدس که مقدمه را بر آن مناظره نوشته بود با مر  
پاپ اربان هشتم از مقام خود بر کنار شد ، و اعضا نی که در محکمه تدقیق  
اجازه چاپ آن کتاب را داده بودند مورد ملامت قرار گرفتند ، و عالمی ضد  
رأی گالیله قیام کرد و دانشگاهها نیز با این تیار در حرکت بودند ، و از میل  
کلیسا پیروی میکردند

در ماه ژوئن سال ۱۶۳۳ مجمع مقدس دینی با تحصیل اجازه از پاپ  
دستور داد که حکم سابق باتوبه نامه گالیله بتمام محافل دینی در سراسر  
اروپا فرستاده شود ، و از آنها خواست که بکشیشها اعلام شود و با اطلاع  
عموم استادان فلسفه و ریاضیات برسد ، و بر اعضاء محکمه تدقیق حرام  
کرد که بنوشهه ها و آراء و مباحث گالیله و یادیگری را که قابل برائی او  
است اجازه چاپ و انتشار ندهند ، و فهرست کتب محروم نیز این اقدامات را

باتحریم کتابهای کم مؤید گردش زمین است تایید و تکمیل کرد، و با این اقدامات صدای نظریه جدید خاموش شد، و صدای دشمنانش گاهی بناسرا وطعن و تمسخر و گاهی بدليلهای سست بلند شد، از آن جمله بعضی از عادات و رفتار شاذ گالیله رادر کود کی دلیل آوردند و خواستند آنرا دلیل دیوانگی او فرآداده و رأی اورا باطل کنند، ضمناً گفتنداگر ادعای اورا باره گردش زمین ثابت شود هیچ ساختمانی روی آن پایدار نمی ماند و مردم ناچار بودند برای بربیاندن و ایستادن دارای چنگالهای مانند چنگالهای گربه باشند، و باید تیری که بهوا میافکنیم بر اثر حرکت زمین در جای دیگر و خیلی دور از محل اول فرود آید، بعلاوه تمام جاندارهای رونده دست و پائی دارند که بوسیله آنها حرکت میکنند اما زمین ندارد؛ پس اگر شیطان لعینی را فرض نکنیم که محرك آن باشد چگونه بدون وسیله حرکت خواهد کرد؟ و ادله واپر ادھای دیگری که آنها را بر ظاهر نصوص کتاب مقدس که پایه ادعایشان است اضافه کرده بودند، و از تمام این ادله مهمتر، سیلی از طعن و لعن و دشنام بود که بر صاحبان رأی قابل بگردش زمین روان بود.

وقتی گالیله در گذشت کلیسا اجازه دفن او را در مقبره خانوادگی نداد، و از گذاشتن سنگ و یا علامتی برای یادبود بر قبر او ممانعت کرد و پاپ اربان هشتم تصریح کرد براینکه اجازه دادن بتکریم کسی که محکمه تفتیش او را گناهکار دانسته است بدترین سرمشقی است برای مردم، بنابراین چهل سال بعد تو انشتند علامتی روی قبرش بگذارند، واستخوا. نهای او یکصد سال پس از مرگش بمقبره خانوادگی اونقل شد، و بعداز آن بود که اداره سانسور مطبوعات محکمه تفتیش اجازه نصب علامتی روی قبر

## او داد

درفصلی که راجع به (آزادی نظر عقلی، وقوای معادی با آن) ترتیب داده ایم از همدستی پیروان مذهب پروتستان، اعم از لوتری و کولونی و انگلیکانی، در این تزاع اشاره‌ای کرده ایم، و اگر حملات آنها از دایره دشنام و رسوا کردن گالیله و دیگران تجاوز نکرده و بانتقام جسمی نپرداخته‌اند برای این است که قدرت و نفوذ دنیوی نداشته‌اند

پس از این همه خواری که گالیله دید بدیهی بود آزار و شکنجه پیروان گالیله پس از مرگ او: که پس ازاو پیروانش سختی و فشار خواهند دید و کامپانیلا Campanella دفاعی درباره گالیله بنام

نوشت که همان وسیله شکنجه و آزار او گردید پس از گالیله کپلر تحقیقات کوپرنیکرا تمام و کامل نمود، و مجمع روحانی پرستانی درسانت گارت با اخطار کرد که از نشر اضطراب در کیان عالم مسیحی خود داری کند، و بعد از او خواسته شد میان ادعائی که میکنند با کتاب مقدس وفق دهد، اما فهرست کتب محروم در سال ۱۶۶۴ سایر اقدام کرد تا کتابهایی که در حرکت زمین و سکون خورشید بحث میکنند بر کتابهای گالیله اضافه شوند و خواندن شان حرام گردد

تزاع درباره نظریه گالیله در عالم مسیحی برپا بود تا پاپ بند کت چهارم در سال ۱۶۵۷ بمقام پاپی جلوس کرد و آنوقت شخصاً باین نظریه رسید گی نمود؛ پس از آن مجمع متصدی فهرست کتب محروم مقرر داشت که کلیسا اجازه نشر تعالیم کوپرنیک و تدریس آنها را نماید؛ و با وجود این تسامح باز (لالاند) عالم هیأت هشت سال پس از آنهم نتوانست کلیسا را وادر کند که نام کتابهای گالیله را از فهرست حذف نماید؛ و در سال ۱۸۲۰

اداره سانسور مطبوعات قبول نکرد اجازه چاپ رساله (ستلا *Selloa*) استاد هیئت در دانشگاه روم را صادر کند؛ زیرا در کتاب خود نظریه جدیدرا قبول کرده بود واز او خواست که آنرا بصورت یک فرضیه خیالی نه مذهب علمی درج کند، و چون پیاپ پیوس هفتم متول شد او را به مجمع دیوان مقدس محول نمود و مجمع باو اجازه تدریس نظریه جدید را داد و پیاپ این قرار را تأیید کرد و این قرار بکار دینالهای محکمه تفتیش نیز سرایت کرد بنابر این در سپتامبر سال ۱۸۲۳ در روم اجازه دادند که کتابهای مؤید گردش زمین و سکون خورشید بچاپ بر سد و پیوس هفتم این اجازه را تصریح کرد، بنابر این وقتی در سال ۱۸۳۵ که از فهرست تجدید چاپ بعمل آمد، کتابهایی که راجع باین نظریه بود از آن حذف شد واز دایره تحریم خارج گردید (۱)

پس از آنکه صحبت نظریه گردش زمین مسلم شد عقب نشینی روحانیت پس مخالف دینی که با آن جنگیده بودند از ظهور از پیر و زی نظریه جدید سخافت خود بیمناک بودند بهمین جهت رجال کلیسا در صدد بر آمدند برای کلیسا و پیروان آن عذری برای این ضدیت زشت و کینه توzi بیرحمانه خود بیاورند؛ بنابر این عذرها زیادی آوردند، از جمله گفتن آزار کالیله و شکنجه او برای این بود که کتاب مقدس را برای تأیید نظریه خود وارد بحث کرده بود، و باعترا حمله بادیات و

---

(۱) بعضی از مورخین این تاریخ را صحیح نمیدانند و میگویند مناظره کالیله در سال ۱۷۱۴ در پادوا بچاپ رسید و مدعيان این رأی تاریخی میگویند که قرار روحانی فوق الذکر را پیوس هفتم در سال ۱۴۱۸ ملغی کرده است *Whewell* افرار باین امر دارد ولی *Cantu* که از طرفداران کلیسا است میگوید که کتاب کوبریک تا سال ۱۸۳۱ در فهرست مانده واز ردیف کتب محروم در نیامده است

عدم مراعات ادب و اظهار اطاعت نسبت باو بود یا مثلاً گفتند پاپها از نظر شخصی، نهاز لحاظ مقام نظریه او را تحریم کرده بودند، یا مثلاً مدعی میشدند که علت نزاع همه‌ازبتنگ آمدن ارسطوره از پیشوایان علم جدید قائم بر تجربه بود؛ اما مدارکی که بعداً بچاپ رسیده و توانسته‌اند آنها را مخفی کنند، بطلات این ادعای ادله را ثابت می‌کنند و ملاحظه می‌کنیم که دانشمند محترم روبرتس *Rev Mr Robert* که یکی از پیروان مخلص مذهب کاتولیک است در کتاب خود می‌گوید که پاپ پنول پنج‌سیم ریاست محکمه‌ای را که در سال ۱۶۱۶ منعقد شد و فایل شدن بگردش زمین را تحریم کرد، خود او قبول کرده است، و پاپ اربان هشتم در سال ۱۶۳۳ کمال کوشش را برای تهیه مقدمات اتهام کالیله در برابر محکمه تفتیش مبنی‌دول داشت، و پاپ الکساندر هفتم برای حرام کردن خواندن کتابهای که قایل بحرکت زمین هستند از اعتقاد مردم بمعصوم بودن او سوء استفاده کرده دستور داد آنها را ضمن فهرست آورند.

اما در هر حال رجال کلیسا هر وقت دیده‌اند که موفقیت آنها در نزاع با طرفداران فکر جدید متزلزل شده در صدد برآمده‌اند چاره جوئی کنند، و برای این منظور همیشه کوشیده‌اند که بین رأی جدید و نصوص مقدسه قایل بتوافقی شوند، و با این ترتیب نظریاتی را که برای آزادی عقل کشف می‌شود برای تأیید عقیده دینی و تقویت تعالیم آن بکار می‌برند و آثار این مساعی در قرن گذشته خوب آشکار شده و بعضی از مظاهر آنرا در فصل آینده خواهیم دید

آنچه گفته شد بهترین و آشکار‌ترین آثار نزاع بین رجال دین و پیشوایان فکر جدید است در عالم کاتولیکی که در ابتدای آن عصر برپاشد

واینها را باید آثاری از بقایای دوره جهالت عقل و تعصب دین که متدین را فریفته میکند دانست، در چنین حالی رفت قلب وجودان بهیر حمی و تسامح بتعصب غیر مطلوب مبدل میشود، محبتی که نسبت بمقدم دارد، گینه و دشمنی بر میگردد که جز با ریختن خون و نابود کردن مردم آرام نمیشود، و عجب این است که این جرائم و افعال نسگین و آلوده بخون باید بنام دین که عالیترین ممیزات آن دعوت بدوسنی و مسالمت و صلح و صفا است، تمام شود

## فصل هفتم

# مظاہر نزاع در انگلستان پر و تستانی در قرون هفدهم و هیجدهم

بیشوایان فکر جدید در دوره نهضت ندای عقل را مظاہر نزاع در دوره جدید : اجابت کردند ، و مدت سه قرن با آرامی ولی بدون انقطاع و خستگی در انهدام و درهم شکستن خرافاتی که در مسیحیت بود و یا ادعاهای درباره وحی الهی وارد شده بود بسر برداشتند ، وقتی دوره جدید فرا رسید این روش مبدل یک مذهب عقلی شده بود که پیروانش عهده دار شده بودند از نظریات خود با منطق دفاع کنند ، و آنرا در تمام مظاہری که پیش می‌آید اگرچه از اصول عقیده دینی باشد ، بکار برند ، و قول بکفايت عقل در بحث و تحقیق نسبت بكلیه ظواهر در آن دو مرحله به پیشرفت خود ادامه داد ، از مرحله نخستین مذهب عقلی بوجود آمد و مدت یک قرن با دشمنان خود در مبارزه بود تا مقام خود را مستحکم و در این مدت از علوم مسیحی روی کردن می‌شد و مصدر تمام حقایق بودن کتاب مقدس را رد می‌کرد و قبول نداشت ، و چیزی که او را تقویت می‌کرد همان تناقضات مطالب کتاب مقدس و بطلان آنها و عدم مطابقت شان با منطق بود که بر پیروان مذهب عقلی روشن شده بود ، و حقایق علمی که در این مرحله کشف شده بود و ارزش علمی وحی را مورد شک قرار داده بود نیز مذهب مذکور را تأیید می‌کرد ، با وجود این معروف شده است که روشن فکران خیلی کم باشد

## علمی متولّ شده‌اند

اما دوره دوم مذهب عقلی، دوره ایست که قرن گذشته را فرا -  
گرفته، و در این قرن است که اکتشافات علمی برای کاخ ساده لوحی مردم  
قرون وسطی و نادانی آنها بلائی بوده و آنرا از بیخ و بن بر کنده است،  
و انتقاد تاریخی نیز عهده دار در هم شکستن قدرت کتابهای مقدس شده، و  
این امر برای این کتب و کسانی که عهده‌دار حفظ آنها بودند عاقبت خیلی  
و خیمی داشته

روش معمول نزد پیشوایان فکر جدید اروپائی در دوره جدید این -  
بود که عقل را در برابر نفوذ دینی بالا ببرند و از آن تمجید کنند و این  
روش تا قرن هیجدهم امتداد یافت، و اثر آن در رجال علوم دینی که  
با عقل درستیز سختی بودند نیز نفوذ کرد، بنابر این اینها بمنطق عقل  
پناه برند و با همان سلاح با دشمنان خود بجنگ پرداختند، و این رویه  
در اوائل قرن هیجدهم در انگلستان خیلی آشکار بود، زیرا در آنجا این  
علماء دینی هیچکدام نتوانستند مدعی شوند که عقیده دینی بالاتر از آن  
است که عقل دسترسی بآن داشته باشد، پس بالاخره رجال دین ناچار به  
عقل متولّ شدند و با منطق عقلی بجنگ پیروان آن رفتند، و بر این را  
بود که عده زیادی از آنها در درهای العاد سرنگون شدند

در قرن هفدهم بزرگترین چیزی که موجب تشخیص نزاع بین عقل  
وقوه می‌باشد، این است که با استثناء مفکرین قرن هیجده فرانسه، کسانی  
که قایل بکفایت عقل برای راهنمائی بشر بودند، در حملاتشان بر علماء  
دین در ظاهر چنین مینمودند که معتقد باین افکار دینی که در صدد مبارزه با آنها  
می‌باشند، هستند و مدعی بودند که تأملات و نظریاتشان متعرض عقیده دینی

نیست ، و میتوانند دو میدان عقل و ایمان را از هم سوا کنند ، و بدون آنکه بوحی اسائت ادب کرده باشند ثابت نمایند یک امر زائدی است که ارزشی ندارد ، این اشخاص در همان وقت که آرایی مخالف تعالیم دین اظهار میکردند از دین تمجید مینمودند و برای تخریب علم لاهوت و دین مغالطات - بیشماری در لباس حقایق وارد آن علم نمودند .

و معروف است که خوی و رفتار انگلیسها واقع محض است و در تمام مظاهر تفکر آنها اعم از دینی و فلسفی و سیاسی و اخلاقی مجسم است و ما در دوره ای که در صد تاریخ آن هستیم خواهیم دید که مبلغین دین طبیعی منکر مسموعات و معجزات و خوارق عادات شدند ، و بر کشیشها و ادلہ نقلی آنها باشد و بیرحمی حمله کردند ، و برای اثبات وجود خداوند با آثاری که در عالم وجود دارد مشاهدات انسان متول شدند بر اثر این خوی و رفتار در اول امر فرانسیس بیگون

مقاومت فرانسیس + ۱۶۲۶ که با نظریه قابل بازنگردانی باشد مطلقاً مصدر حقیقت است سخت جنگیده و مصدر

حقیقی را تجربه دانست ، وقدرت (نقل) را از میدان علم دور ساخت و به دین و ایمانش بوجود خداوند مانع این نبود که بر قوه در هر لباسی که باشد بعنوان اینکه مصدر حقیقت است حمله کند ، و همین تدین بود که او را اوادار کرداز اتحاد بین تفلسف و تدین دفاع کند و بگوید : قسمت کمی است از فلسفه که صاحبشن را بسمت الحاد میکشد ، ولی بطور کلی تعمق در آن عقل را بسوی ایمان رهبری میکند ، راجع بالحاد نیز وقتی بحث میکند وجود عقلی را در عالم ثابت مینماید ، اصرار در اقرار بوجود خدا میکند ، زیرا انکار خداوند تحفیر بکرامت و مقام انسان است ، چون در

اینصورت انسان از حیث جسم بحیوان نزدیک میشود و اگر بروح خود بخدا نزدیک نشود یک مخلوق پست و بی ارزشی است ، انکار خداوندیلی ناجوانمردی و پستی طبع و رذالت انسان است      الخ

در فرون متوسطه بحث در اشیاء خیلی اجمالی بود ، و در صدد اکتشاف جدید و یا بیان مجھولی برنمی آمد ، حقیقت معروف و آشکار بود و وحی آنرا آورده بود ، و مفکرین دینی متقدم که کلیسا بآنها اعتقاد و اعتماد داشت ، مجالی برای تازه‌ای نگذاشتند ، پس برای محقق و کنجکاو کافی بود که عقل خود را در بحث و تحقیق حقایق منزله صرف کند ، ولی همانطور که کلیسا و رجال آن دانسته و مقرر داشته‌اند ، پس اگر در ضمن بحث جدیدی بدست آمد واجب است آنرا بنصوص مقدسه برگرداند و در دایره آنها وارد کرد ، اما اگر این امر مشکل باشد و با نصوص مقدسه مطابقت نکند آنوقت است که صاحب آن رأی ذچار سختی و صدمه خواهد شد ، ولی پیشوايان فکر جدید از این طرز بحث و تحقیق بستوه آمدند و در اوائل قرون جدیده برای اکتشاف حقیقت روش دیگری وضع کردند

پیشقدم در این روش دکارت بود که شرحت گذشت و بعد فرانسیس بیگون است که روش جدید خود Novum Organum با منطق ارسسطو که نفوذ خود را بر مفکرین بسط داده بود معارضه کرد و روش جدید خود را بر پایه تجربه وضع کرد ، و در آن استخدام علم را برای دین مسخره کرده و هدف نظریه عقلی را عبارت از فهم طبیعت و پی بردن با اسرار آن برای تسخیر واستفاده آن در این دنیا قرارداد ، ولی فهم آن باید از راه مشاهده و تبع توأم با تجربه باشد ، پس با این ترتیب علم از دین جدا میشود و از

مجادله ارسسطوئی دوره کلاسیک آزاد میگردد ، و همچنین از ادبیات لفظی دوره نهضت نیز دور افتاد ، و دیگر حقیقت با تقریر بر کلیسا بدبست نمیآمد و از کتب مقدسه کشف نمیشد و رهائی عقل از اسارت دین و بندگی فلسفه یونان و ظاهر جذاب روحیه ادبی ، و عقب ماندن یا بخطا رفتن تاملات عقلی که عادتاً روش متافیزیکی آنرا سبب میشد ، و گمراهی که از اجتناب از تبع و استقراء و مشاهده حاصل میشد ، همه از میان رفت ، و موجب شد که عقل قادر باشد از راه تحقیق بسوی غایت و هدفی تحقیق علمی قاصد آنست برسد ، و برای حکومت بر طبیعت و تسخیر آن بسود دنیوی انسان قدم بردارد ، و باین وضع تلاش و کوشش متوجه عمل میشود نه متوجه مجرد تأمل و نظر ، زیرا انسان قبل از آنکه مفکر باشد فاعل و عامل است او اداره کننده و مدیر طبیعت است نه مفسر آن

بیگون نقشه این روش را کشید و مراحلش را بیان کرد ، وبالاخره اقدامش منتهی بجدا شدن علم از دین گردید ، زیرا بعقیده او حقیقت در اول مولود تجربه است و در مرحله ثانی مولود وحی ، علاوه بر این منکر گردید که قدرت علمی مصدر حقیقت باشد ، واژ تسلیم برای فقط برای اینکه کلیسا آنرا معتبر دانسته یا قابلیت آن بوده است نیز خود داری کرد و آنرا رد نمود .

و با این روش بالاخره بیگون اسلاف و معاصرین خود را که مبلغ روش تجربه ای و دشمن قدرت بودند مکلل به پیروزی نمود ، واوهم با این قابله برای افتاد ولی طولی نکشید به مقام پیشوایی و ریاست جلوس گرد ، زیرا خیلی زود مشاهده شد که روش او که از مقتضیات محیطش بشمار میرفت اروپا را بزنگ خود در آورد و در یک سلسله از جمیعت علمی

که برای پیروی از بحث تجربه ای تأسیس شده بودند تجلی نمود ، این مجتمع عموماً مصدر حقیقت بودن قوه را رد می کردند ، واز همه این جمعیتها مشهورتر جمعیت مدرسه طبیعیهای فلورانس بود که در سال ۱۶۵۷ بوجود آمد و جمعیت پادشاهی لندن که در سال ۱۶۴۵ تأسیس شد و بعد در سال ۱۶۶۲ در دوره پادشاهی چارلز دوم ( بجمعیت پادشاهی پیشرفت علوم ) موسوم گردید و بعد ها قسمت آخر اسم حذف شد و ( جمعیت پادشاهی ) برآن اطلاق گردید ، و بویل و نیوتن از اعضاء این جمعیت بودند ، سپس در سال ۱۶۶۶ اکادمی علوم فراسه تأسیس یافت ، و بعد از آن اکادمی دلشمنتو *Academia del Cemento* در ایتالیا بوجود آمد ، و در سراسر اروپا تأسیس و ایجاد اینگونه مجتمع علمی شیوع یافت ، و بعد در سال ۱۶۶۷ رصد خانه های پاریس و در سال ۱۶۷۷ رصد خانه کریمیچ باین روش تأسیس یافت . الخ

تمام این مجتمع باروش تحقیقی که داشتند عبارت از اردو گاههای معادی باکلیسا بودند اگر چه در ظاهر اقدامی که مشعر بر دشمنی باشد از آنها سرنمیزد :

این تیار شکرف مخصوصاً از جنبه دینی بوسیله عقل و وحی در نظر ژان لوک :  
ژان لوک ۱۷۰۴ + ۱۷۴۰ بحر کت آمد ،  
این شخص همان فیلسوفی بود که در زمان حیات فلسفه است قلوب مردم را تسخیر کرد ، و در رحال همدوره اش تأثیر ژرفی نداشت لوک مبادی مذهب کلیسای انگلیکان را پذیرفت ، و برای اینکه عقل را از قدرت های ظالم رهائی دهد و آنرا از نفوذ (نقل) آزاد کند تلاش و کوشش بیمانندی کرد ، و برای همین جهاد در سال ۱۶۹۰ بزرگترین تألیفات فلسفی خود

را (کفتاری درباره عقل بشری Essay on the Human understanding) وضع نمود و دلایلی اقامه کرد بر اینکه تجربه مصدر هر دانشی است؛ و تنها احساس است که صور خارجی را بما میدهد و فقط تأملات عقلی است که صور ذهنیه را بمامیرساند؛ پس لوک باین ترتیب معرفت و دانش را از قوه منزع کرد و حقیقت را از زنخیر اسارت دین آزاد نمود؛ و اینما را مطبع سلطان عقل نمود؛ و با اینمانی که بوحی مسیحی داشت؛ تصریح کرد اگر وحی باعقل متفاوض آمد؛ باید آنرا دور انداخت و با او امرش گوش نداد زیرا این وحی قادر نیست بما معلوماتی بدهد که درین بدرجه‌ای برسد که عقل آنها را بمامیدهد؛ و کسی که عقل را از خود دور کند تامجالی بوحی بدهد نور هردو را خاموش کرده است؛ و مانند این است که کسی شخصی را قانع کند که هردو چشم خود را کورد کند و بعوض آنها بوسیله تلسکوب از ستاره خیلی دوری کسب نور و بینش باطنی نماید

اگرچه لوک در دنیومن قدرت بعنوان اینکه یگانه مصدر حقیقت است با دکارت موافقت کرده اما او در این مخالفت که با قدرت کرده است باین اندازه قانع نشده است که مصدر حقیقت را فقط تجربه بداند بلکه گفته است تجربه در مصدر بودن برای حقایق مقدم و بهتر از وحی دینی است؛ در صورتیکه دکارت بطوریکه دیدیم برخلاف او وحی را بر عقل مقدم و بر تر میدانست.

ژان لوک کتاب دیگری دارد که در آن استدلال کرده است که وحی منا فاتی با عقل ندارد؛ و وفق دادن بین دین و فلسفه امر آسانی است و نام آن کتاب را (موافقت مسیحیت با عقل) گذاشته است، و این کتاب تأثیر شایانی در اختلافات دینی که در عصر بعد از لوک حادث شد، داشته است

عجب این است که رجال دین متعصب و تندری در موافق بودن تعالیم دینی و مذهب و روش عقل هم‌صدا بودند و آنها هم میگفتند روش عقلی یکگانه مقیاس برای صحت دین آسمانی است.

فلسفه لوك تأثیر مستقیمی در ( تولند ) ایرلندی که از مذهب کاتولیکی بمذهب پروتستانی گردید ، داشته است و بر اثر این بوده گه کتابی بنام ( مسیحیت غیر غامض ) نوشته ، و در آن گفته است که دین مسیحی حق است و از تمام اسرار پوشیده که عبارت از عقایدی باشند که فهم آنها در پرتو منطق عقل مشکل است ، منزه میباشد ، زیرا چنین پوشیدگی را مذهب عقل قبول نمیکند و اگر از جانب خدا وحی و شریعتی نازل شود که اذعان بروش منطق داشته باشد ، واجب است که غایبت آن وحی تنویر افکار باشد ، نه اینکه موجب برانگیختن اضطراب در نفوس مردم شود پس کتاب ( تولند ) با این ترتیب دنباله طبیعی فلسفه ژان لوک میباشد و بهمین جهت خیلی رواج یافت ، و مردم بدان اقبال نمودند ، و از این حیث یکی از کتابهای خوش شانس واقبال آن دوره بشمار رفت

توماس هوبز Hobbes + ۱۶۷۹ معتقد بود که

آزادی اعتقاد در نظر ژان لوک : قوه تفتیش و تشریعی و اجرائی و دینی باید در هو بز و ژان ژاک :

دست حاکم باشد و دلیلش این بود که انسان

بالغطره خود خواه است ، ومصالح و منافع خود را بر هر چیز ترجیح می- دهد و رجال دین از قدرتی که برایشان فراهم شد سوء استفاده کردند ، پس لازم شد که آنقدر از آنها گرفته شود و بدست حاکم مستبد سپرده شود و با استبداد عادل او موضوعات دینی را که برای ملت مفید بداند بر آنها مقرر دارد ، اگرچه خود هوبز ناچار شد از این عقیده بر کردد زیرا در

آنوقت انگلیسها که پروتستانی بودند محاکوم یا که حکومت کاتولیکی بودند و اگر هوبز بر عقیده خود باقی میماند معناش این بود که فشار و آزار دینی را تجویز میکرد، چون حاکم در آنوقت کاتولیکی بود و بر حسب عقیده هوبز مذهب کاتولیک را باید بر ملت تحمیل کند، و تنها کاری که در این میان شده بود عبارت از نقل قدرت از کلیسا و تسلیم آن به حاکم مطلقی بود

اما لوک بر عکس هوبز برای آزادی دینی تبلیغ میکرد و طالب آزادی عقیده از نفوذ کلیسا و دولت بود و روش استبدادی را منهدم میکرد و در عوzen آزادی مطلق و تسامح را مقرر میداشت و انصاف کلیسا را از دولت مطالبه میکرد تا باین وسیله آرزوهایی که دارد تحقق یابد

لوک در سال ۱۶۸۹ در ساله‌ای در تسامح دینی نوشت و برای کامل کردن بحث در این موضوع سه ساله دیگر نیز در دنباله آن نوشت و در مجموع آنها ثابت کرده که وظیفه دولت با وظیفه دینی کاملاً مخالف است زیرا وظیفه دولت حفظ مصالح مدنی ملت است و عوالم روحانی در محیط اختیارات آن نیست چون دولت مالک قوه ای جز قوه مادی نیست، و این قوه با دین تناسبی ندارد، زیرا تدین با اقنان عقل و ایمان باطنی دین و عقیده میشود و ساختمن عقل طوری است که قوه نمیتواند آنرا مجبور بایمان آوردن بچیزی کنده‌پس از کمال نادانی و بی‌عقلی است که دولت قوانینی وضع کند که بموجب آنها یکی از ادیان را بر ملت تحمیل نماید، زیرا قوانین بدون مجازات‌نهائی برای متخلفین از آنها معنی ندارد، و مجازات نمیتواند راه اقنان را برای مردم آماده کند، چون قبول چیزی بر اثر قوه اجتناب از مجازات از ترس است. لوک میخواست عقیده هم از قدرت دولت وهم از خودسری‌های کلیسا

آزاد شود ، زیرا بعقیده او کلیسا جز یک هیئت مختار و آزادی نیست ،  
و اگر فرض کنیم که مسیحیت باید با قوه و فشار و اقتدار بر کسانی که آنرا  
قبول ندارند تحمیل شود ، برای خداوند آسان تر بود که این گمراهان  
را بالشکرهای آسمانی خود هدایت کند ، و این بهتر بود که بدست یکی  
از پیروان کلیسا هر قدر که قوی باشد اجر اگردد . این نظریه مارا بیاد گفته  
تیباریوس امپراتور روم میاندازد که گفت اگر معتقدات الهی نسبت  
بخدایان اسائه ادب باشند خودشان انتقام خود را بگیرند

اگرچه باید گفت که لوك ازاوهام دوره خود و احکام سخت آن  
توانسته کاملاً دست بکشد و تا حدی در او اثر داشته اند زیرا خودش مبدأ  
آزادی اعتقادی را که وضع کرده بعضی جاهای نقض نموده و تسامح را در  
روم کاتولیک و نسبت بزنادقه مستثنی کرده ، زیرا اینهایی که قابل بوجود  
خدا نیسیند برای عهد و پیمان و زینهار و سوگند ارزشی قابل نیستند و  
اجتماع باید باین امور پایدار بماند و نظم بدون مراعات اینها برقرار نمی شود  
بعلاوه اینهایی که تمام ادیان را رد کرده اند نمیتوانند مدعی دینی شوند  
که بتوانند برای خود حقی ثابت کنند و تسامحی بخواهند .

بیمناسبت نیست مختصری از حمله رجال کلیسا  
**شکنجه و آزار نیوتن**      بر نیوتن را بیان کنیم

این مرد در سال وفات گالیله (۱۶۴۲) متولد شد ، و با دقت مازحظه  
و هوش و بصیرت فوق العاده موفق شد اسرار جاذبه بین اجرام سماوی را  
بطوری که معروف است پس از سقوط سیبی کشف کند ، و از این حادثه  
نتیجه گرفت که نسبت بهم قوهای دارند که هم دیگر را جلب میکنند ،  
این اکتشاف موجب تحریک خشم رجای کلیسا شد ، و درباره قانون جاذبه

گفته شد که این قانون در عوض عنایت خداوندی بقوه جاذبه توجه دارد، و با این ترتیب خدا را از عرش فرود آورده و عمل مستقیم او را در آفرینش عالم هستی که کتب مقدسه بیان کرده است، ازاومیکیرد، و اوین Owen J. Biوریتاتی نیوتن را متهم بخروج از دین کرد، زیرا باصریح نصوص مقدسه مخالفت کرده است و زنونها چنsoon در کتاب (مبادی موسی) که در سال ۱۷۲۲ منتشر نمود مدعی شده است که مبادی نیوتن موجب انکار وجود خدا میشود، و امور عجیب این است که لیبنیتز Leibnitz فیلسوف آلمانی در این جمله شرکت میکند

در سال ۱۷۴۸ دونفر از ریاضی دانهای مشهور فرانسه کتاب «مبادی» نیوتن را منتشر کردند، و مقدمه‌ای که براین کتاب نوشته‌اند بهترین دلیل بر میزان ترسی است که هوشن فکران و متجلدین از قدرت رجال کلیسا داشته‌اند اما بالاخره این حملات منتهی برایجاد شک در نیوتن و ارزش علمی او شده و بر اثر آن پیروانش کم کردیده‌اند و عده زیادی از کنفرانس‌های اوروپر گردن شده‌اند، خود او چهل سال پس از چاپ این کتاب پربها مرده و در آن وقت بنا گفته ولتر بیش از بیست نفر محصل و پیرو نداشته است، و این بود عاقبت شخص متدينی که در باره‌اش گفته‌اند، طبیعت در تاریکی شدیدی بود بنابراین خداوند گفت نیوتن آفریده شود، و چون او بوجود آمد روشنایی طبیعت را فراگرفت

اگرچه فلسفه لوک موفق شده که روش عقلی را مذهب طبیعی و مقاومت قادر بر محدود کردن قدرت کند و آنرا در حد آن با دین تقليدي : خود متوقف سازد که از حدودی که دارد تجاوز نگند، و توانيت است که ثابت نماید که تجربه یگانه راه برای شناختن

یقین است ، اما (بایل) هم این روش را تقویت کرده و میدان وسیعی برای آن فراهم ساخته بطوری که در انگلستان و فرانسه تأثیر دامنه داری نموده اند زیرا اسلحه ای قوی بدشمنان مسیحیت داده که در پیشرفت منظور با آنها کمک قابل ملاحظه ای نموده است ، واولین حمله ای که بر کلیسا و قدرت آن شروع شد بوسیله طبیعیهای متاله انگلیس *Deists* یعنی کسانی بود که بوجود خدا ایمان آورده بودند ولی وحی و پیغمبران و معجزات را منکر بودند ، اینها حمله شدیدی بر جال دین مسیحی کردند و از آنها خواستند که وجود خدا را از راه مظاهر طبیعت و عالم هستی و مشاهدات بشر ثابت کنند و اگرچه نوشه های پر حرارت آنها امروز خیلی کم خوانده می شود اما در آنروز حمله ای که بر دین آسمانی کردند خیلی امر مهم و جسورانه بوده و ارزش آنرا دارد نظری بآن کنیم ، زیرا مبلغین آن آراء و رؤسae این حملات در تاریخ مذهب عقلی انگلستان مقام مهمی اشغال کرده اند و با بودن بایل یک اثر فکری عظیمی از خود باقی گذاشته اند که قلوب طبقات تحصیل کرده و روشن فکر فرانسه را تسخیر کرده و در تمام نویسنده کان اروپائی تأثیر داشته است .

مذهب طبیعی (۱) توسط هربرت شور بری *Herbert of Churhury* +

۱۶۴۸ شروع شده است ، این دانشمند در صد برابر آمده است یک دین طبیعی که طبیعت عقل بشری بآن برسد ، دست یابد تا بوسیله آن با دین تقليدي که قائم بقدرت و قوت است مقاومت کند ، و بعقیده او دین را وقتی می شود دین کفت که مردم متفقاً بآن تسلیم شوند و تعالیم آنرا

---

(۱) شرح این مذهب از کتاب *Philosophy introduction* تألیف O Külpe گرفته شده است .

بیذیرند و قدر مشترکی که تمام ادیان با اختلاف صوی که دارند بر آن متفق هستند، مقیاس حقی است که در آن ادیان است، و آنچه ادیان مطلقاً در آن متفقاً صادق هستند چند مبدأ است که مهمتر از همه اقرار بوجود خدا و وجوب پرستش او و اعتراف بیودن ثواب و عقابی است در عالم دیگر، و تسلیم شدن بتوبه و جزا الخ

پس از آن ژون لوک نیز در این دین طبیعی شروع بیحث نموده و آن تحقیقاترا دنبال کرده و اقرار بوجود خدائی نموده که انسان اورا از فکر خود ساخته و تمام صفاتی را که خود دیده بطور کاملتر برای آن خدا قائل شده، اما قبول نکرد در میان عموم مردم اتفاقی در فکر راجع بخدا و عبادتش باشد، زیرا لوک معتقد نبود افکار فطريهای باشد که تمام بشر در آنها مشترک باشند، یعنی سخن فکرشان در آنها يكی باشد، و اين نوع افکار فطري بنا بگفته دکارت از راه تجربه حاصل نميشود

پس از لوک تولند Toland + ۱۷۲۱ و ۱۷۲۲ و تندال و دیگران آمدند و کوشیدند که دین را برپا يه و اساس تازه ای بنا کنند، و از اينجا منتهی بانتقاد مسيحيت و بعضی از تعاليم كليسا و انكار وحی و اديان آسماني شدند، و عالم را به شکل آلي و ميكانيكي تفسير کرده و بعيد دانستند که خدا عالم را اداره کند و سرنوشت آنرا معين نماید، و بر اثر آن دین طبیعی بامعنى اصولی خود اساساً منهدم گردید.

ومعروف اين است که دین طبیعی شبیه مذهب العاد است، زیرا هر دو آنها اراده خداوندی تعطیل میکند و از کار میاندازد، و تأثیر آنرا در عالم بعيد میداند و برای الوهیت صفات قدیس بی معنی اضافه میکند و معجزات و خوارق عادات را منکر نميشود.

و پس از همه اينها بوجود خدائی قابل ميشود که هیچ کاري ندارد جزاينکه

علت غائی عالم هستی است، و در برابر او انسان جز تقدیس و ظیفه و چاره‌ای ندارد.

این دین علاوه بر آنچه گفته شد، معتقد است که فوضویت عالم را فراکرده است، و خداوند اگر عنایت دائمی اش بر تدبیر عالم و تهییه چیزی که برای اداره آن سزاوار است، مصروف شود از کمال مجرد - خواهد شد.

اما موضوع نزاع که محرک زد و خورد بین طبیعی  
نقاط نزاع بین طبیعی ها و دشمنانشان یعنی رجال کلیسا بود، عبارت  
ها و رجال کلیسا : بود از امکان توحید بین خدای دینی که وحی  
مسیحی با آن نازل شده و خدای دین طبیعی که بقول طبیعیها عقل بتنهای  
و بدون استعانت بوحی آسمانی تو انتهت استدلال بر وجودش نماید، این  
اتحاد دو خدا در نظر طبیعیها محال مینمود، زیرا طبیعت وحی که دشمنانشان  
با آن قابل هستند، اصولاً با طبیعت خدائی که عقل بشری با طبیعت حال خود  
با آن رسیده است منطبق نیست، ولی مدافعين وحی عموماً و ما بیشتر آنها  
در احباب ندای عقل و پیروی از حکم او و مسلط داشتن آن بر عقل با طبیعی  
ها متفق بودند؛ و بر اثر همین اعتماد و اتفاق بود که عده زیادی از رجال  
دین مسیح در دره زندقه سرنگون شدند، یعنی اسلحه دشمنانشان که نظریه  
عقلی باشد وقتی بدستشان افتاد و خواستند برای تقویت خود از آن استفاده  
کنند بزیانشان تمام شد، والبته این امر غریب نبود زیرا اصل در دین است  
که امریست غیبی و قائم برایمان بامری است مافوق عقل، پس توسل بعقل  
برای تحکیم دین و مسایرات با متعلق عقلی و زیاد روی در آن بدیهی است  
منتهی بفرو ریختن کاخ دین و انهدام آن بنا خواهد بود.

اما علت اصلی تزاع سابق الذکر که بین این دو دسته واقع شده عبارت از توجه واهتمام با خلاق بوده است، زیرا رجال کلیسا معتقد بودند که عقیده ثواب و عقاب در آن دنیا برای حفظ اخلاق لازم است؛ و اما طبیعیها میگفتند که اخلاق فقط بر عقل قائم است؛ و وحی امور منافی اخلاق زیادی را آورده که با آنچه عقل برای اخلاق قابل است مطابقت نداشته.

سپینوزا در سال ۱۶۷۰ مبدائی را مفرد داشت که تأویل کتاب مقدس را نیز مانند سایر کتب واجب میکرد؛ و دو مبدأ را در کتاب خود (رساله لاهوتی سیاسی) ذکر کرده است و این رساله در سال ۱۶۸۹ با انگلیسی ترجمه شد بنابر این طبیعیها این مبدأ را پذیرفتند و با آن متولّ شدند ولی چون از شکنجه و تعذیب قوه آنروز واهمه کردند آراء خود را در پس پرده ناز کی درآوردند و آنها را پوشیده بمردم تلقین کردند؛ و البته ترسی که از آراء دشمنان خود داشتند امر تازه‌ای نبود؛ زیرا قانون سانسور و مراقبت مطبوعات (۱۶۶۲) تاقرن هیجدهم نشر آرائی را که ضد دین باشد بمردم حرام کرده بود؛ و این مراقبت بحدی شدید بود که مانتوانسته ایم بدانیم تمایل بحکومت عقل در آن دوره تاچه اندازه بوده است؛ و اگر اطلاعی داشته باشیم از راه کتب دینی است که برای رد بر ملحدين و رسوا کردن آنها و باطل کردن آراء پلید آنها وضع شده بود؛ و بمجرد اینکه در سال ۱۶۹۵ عمل باین قانون موقوف شد تألیفات طبیعی ها شروع با تشار نمود؛ اما اتهام را همیشه قوانینی که برای مجازات بدگویان نسبت بخدا و دین و مسیح وضع شده بود (۱) تسویه میکرد و

این قوانین برای جلوگیری از حمله برندگان برمیسیحیت وضع شده بود در انگلستان سه قوه وجود داشت که ضد حمله کنندگان برمیسیحیت بکار میرفت بدینقرار

(۱) محاکم دینی و روحانی، که هنوز انقدر قدرت داشت که در حال اتهام بالحاد یا تجاسر بدین وعیسی شخص را ششماه زندانی کند و آرئی صادر نماید که صاحبان آن عقاید را مستوجب لغت بداند.

(۲) قانون عمومی بود بطوریکه هیل <sup>۱۶۷۶</sup> در سال آنرا تفسیر کرد، و آن در موقعی بود که یکنفر مدعی شد دین عبارت از نیرنگ و فریب است، و نسبت بمسیح جسارت کرد، بنابر این مقصص شناخته شد و جریمه شد و بستون رسوانی او را بستند، و قاضی تصریح کرد بر اینکه مادام عبارات دشنام و تجاسرو امثال آنها بمنزله اهانت بدولت و قوانین آن شناخته میشود، این قضیه و امثال آن اختصاص بمحاکم دولتی و عرفی دارد زیرا تعرض بمسیح تشویق بعدم اطاعت از قوانین و قیام بر آنها است، زیرا مسیحیت « عبارت از مجموعه قوانین انگلیسی است

(۳) قانون سال ۱۶۹۸ که مقرر میداشت هر شخص مسیحی که بوسیله نوشتن یا گفتن یا چاپ کردن یا سخنرانی انکار خدائی یکی از نالوئهای مقدسه (اب و ابن و روح القدس) را نماید و در عقیده تثلیت اخلاق کند، یاد را بودن ییش دریک خدا تأکید کند و گفته خود را تکرار نماید و اصرار بر آن داشته باشد، یامنکر باشد که مسیحیت دین حق و راستی است، و یا انکار کند که کتاب مقدس اعم از عهد قدیم و جدید از طرف خدا نیامده است، وبالاخره هر کس مرتکب یکی از این منکرات شود مقصص است مجازات خواهد شد، در مرتبه اول از کارها و وظایف عمومی

محروم میشود، و اگر تکرار کرد از حقوق مدنی محروم میشود و بس  
سال زندان محکوم میگردد.

در تفسیر این قانون کفته شده است، که علت وضع آن این بود که در آن  
سال‌ها عده زیادی تظاهر بالحاد و بدگوئی کردند و یا مطالب و آرائی در این  
خصوص منتشر کردند و چون منافق با عقیده دین مسیح و اصول آن بود  
قانون مذکور وضع گردید

واقع این است که بیشتر محاکمات بهمت بدگوئی و اهانت بدین  
مسیح که در قرن هفدهم و هیجدهم واقع شد باستناد ماده دوم این قانون بوده  
است، و بهمین جهت قانون اخیر مایه ترس و عدم تظاهر ملحدین عقیده  
خودشده، و از جمله مظاهر توسل بتفسیر و تأویل کتاب مقدس و پای بند  
نشدن بنص حرفی و ظاهر آن بوده است، زیرا مقید بودن بظاهر عقیده  
طبعیها دارای نواقصی است که منافی حکمت و عدالت خداوند است، و  
بهمین جهت خواستند نا صوص کتاب در پرتو عقل مورد تأویل قرار  
گیرند، و قصد آنها از این خواست این بود که نسبت بوحی بدکنند و  
مردم را در باره آن بشک اندازند.

بحث در معجزات  
و خوارق عادات  
رجال دین و مقامات کلیسا ائی معجزات و  
پیشگوئیهارا که در عهد جدید آمده دلیل و شاهد  
در صحت وحی و راستی آن بکار برده اند، اما  
طبعیها حاضر نبودند که باین دلیل و شاهد ترتیب اثر دهند و حقیقت  
این است که انکار معجزات و خوارق عادات اساس تمام ادیان را منهدم میکند  
زیرا اصل در دین این است که دعوت بایمان یقینی میکند که برتر از دسترس دین  
است پس اعتراض براین اصل و کوشیدن برای پیروی دین از منطق عقل و امتحان

و تجربه و مشاهده کافی است که آنرا از اساس ویران کند، اما تسلیم بوحی و دین لازمه اش تسلیم بمعجزات و خوارق عادات است اما علم نمیتواند تسلیم خوارق و معجزات شود زیرا اصل در آن متکی بر لازم و ملزم بودن اسباب و مسیبات یا عدم تلازم آنها است ضرورتاً، و ملازمت سبب بمسیب معجزات و خوارق عاداترا باطل میکند، علاوه براین وحی را کلیتاً با معتقدات اصلی در ادبیان باطل میکند، زیرا ملازمت عبادوت از این است که گفته شود فاعلیکه در اشیاء و موجودات مؤثر است داخلی است نه خارجی و تایید این مبدأ با مشاهده و تجربه نیز ممکن است، اما متدینین و مؤمنین فاعل را از خارج می‌بینند نه از داخل و در این صورت وراء عمل خود قرار می‌گیرد، این موضوع در اسلام مورد بحث قرار گرفته و فلاسفه مبدأ عقلی را تایید کرده ولی متكلمين منکر آن شدند و در صدد تاویل آن بر آمدند، و چون این مشکله در اروپا مطرح شد، موافقین با آن یعنی آنهائیکه قایل بخارج بودن فاعل و مؤثر بودند در انگلستان تابع رأی متكلمين اسلامی نشده و متولی بعقل گردیدند، و خواستند با منطق عقل موضوع معجزاترا حل کنند اما این اسلحه بکار نیامد زیرا متناسب با این میدان نبود، و همین امر علت شکست خوردن رجال دین و کلسيای کاتوليکی شد

انتونی کولیز A. Collins شاگرد لوك در سال ۱۷۳۳ کتابی بنام ( تمہیدی در اصول مسیحیت و اسباب آن ) منتشر نمود، و در آن ضعف ادله ایرا که برای تایید بتوتها اقامه میشود بیان کرد، و این ادله را عبارت از همان دلیلهای دانست که متکی بر تاویلات مجازی که باتفاق اقامه میشود دانست این شخص بیست سال قبل از آن نیز ( رساله ای در آزاری

تفکر ) نوشته ودر آن آزادی تحقیق وارجاع تمام امور دینی را بروش عقلی خواستار شده است، واز مرض تعصب که مزمن شده گله کرده ، وشاید انصاف باشد که بگوئیم دلایلی که شاهد بر وجود تعصب است بهترین دلیل بر شیوع الحاد وقویت آن شده است

و اگر کولینز با این نظریات خود از شکنجه و آزار دشمنان جسته باشد ، توماس ولستون *Woolston* <sup>T.</sup> در دانشگاه کمبریج برای تهور وجسارت و بی با کی درشش مقاله خود ظاهر ساخت مجازات سختی دیده ، این مقالات که خیلی شدید است بنام ( مقاماتی در معجزات نجات دهنده ما ) در سالهای ( ۱۷۲۷ - ۳۰ ) منتشر شده و برانور انتشار آنها از تحصیل محروم گردیده ، و با تهام اخیر محاکمه شده و محکوم بتادیه جریمه‌ای معادل یکصد لیره گردیده و مدت یکسال زندانی شده ، و چون نتوانسته است جریمه را بپردازد در زندان مرده است ، اما تا هنگام مرگ میکوشید مستحلیل بودن معجزات و باوری نبودن آنها را ثابت کند ، و در این تلاش علمی خود ، مهمترین معجزات وارد در انجیل را مورد بحث قرار داده و با کمال مهارت و تسلط کوشیده است تناقض آنها و عدم لیاقت کسی را که منسوب بآن هستند ثابت کند .

و با وجود این باید دانست که ولستون ایمان داشت که کتاب مقدس وحی خداوندی است اما از تفسیر معجزات آنطور که در کتاب وارد است عاجز بود ، و آنها عبارت از رموزی برای اعمال اسرارآمیزی میدانست که مسیح بوسیله آنها در نفوس مردم تأثیر کرده است ، و در تأویل آنها متکی باقوالی شد که منسوب بیکی از رؤسائ غیر متعصب مسیحی است و موسوم باوریکن *Origen* بود ، ولستون از اقوال او میگرفت و با آنها استشهاد

میکرد ، اما انتقادش خیلی زنده بود ، و شاید برای این باشد که بعضی با قول او اهمیت نداده اند ، ولی در نظر عامه مردم رواج یافته .

در حال شهرت بدی یافته و از دلایل بدی شهرتش این است که یکوقت دوشیزه زیبا و خندانی باو بر خورد و بدون سابقه شنا سائی باو گفت : ای مکار خبیث آیا هنوز زنده هستی و ترا بدار نیاویخته اند ؟ ولستون گفت : آیا چه خطای را نسبت بهمانند شما خانم تر نیب شده ای که شرف شناسائی با او را ندارم مرتکب شده ام که بمن چنین میگوئید ؟ دوشیزه باو گفت : تو در نوشته های خود حمله بمسیح نجات دهنده من میکنی ، پس اگر او نباشد من این بار گناهرا چه کنم ؟ و اگر نجات دهنده محبو بم شفاعت مرا نکند بکجا رو آورم ؟

در همان وقت که معجزات در معرض حمله

**تیندال از وحی مسیحی انتقاد میکند**  
ولستون قرار گرفته بود وحی نیز مورد حملات مایید تیندال **Tinbal** قرار گرفت ، این

شخص از جنبه عمومی تری شروع کرد و معجزاترا از لحاظ این که شاهد و دلیل صدق وحی هستند مورد حمله قرار نداد ، یعنی مانند ولستون نکرد ، بلکه حمله را راساً متوجه وحی نمود و کوشید که آنرا دیشه کن نماید بنا براین در سال ۱۷۳۰ کتابی بنام ( مسیحیت مانند خلقت قدیم است ) تألیف نمود ، و در آن گفت انجیل باعتبار اینکه کتاب منزلی است هیچ ارزشی ندارد زیرا این دین بر دین طبیعی که خدا وند آنرا از انتدای خلقت تنها بنور عقل برای انسان آشکار کرد ، چیزی نمی‌فراید و کسانی که برای دفاع از دین آسمانی و وحی بوقت دادن بین آن و بین دین طبیعی که نظریه عقلی آنرا آشکار کرده است متسل میشوند ، و برای

اثبات نظریه خود دوقوه عقلی و نقلی قایل میشوند میان این در فوه گرفتار شده و در کفر می افتد، و بعد میگوید که واقعاً خلط مبحث غربی است که دلیل بر صدق کتاب صدق مادی خود کتاب باشد و بعد صدق این مبادی را بمجرد بودن آنها در آن کتاب باید اعتراف کرد، سپس میگوید دوریرا که منطقیون قایل هستند همین است

بعد از آن تیندال شروع بانتقاد انجیل میکند و میگوید اگر کسی بخواهد بدون اینکه بعقلی که با آن ایمان دارد بدی کند، بعصمت انجیل متمسک شود، باید آیاتی را که بامنطق سليم منافات دارد در مقام تأویل و بررسی قرار دهد تا آنها را از معنی ظاهری و تحت اللفظی دورسازد و آنوقت است که با منطق عقل درست می‌آیند ولی آیا کسی که با کتاب مقدس خود این عمل را میکند از پیروان این کتاب محسوب خواهد شد؟ و آیا چنین کتابی قاصر از آن نیست که خود را بپایه تأییفات سیسرون برساند که وحی در آن نازل نشده و فهم آنها احتیاج بدورساختن مطالبشان از ظاهر لفظ نیست؟

دشمنان انجیل میگویند که در آن اشتباہات طبیعی و تاریخی زیادی موجود است که عصمت آنرا از وقوع در اشتباہ منهدم کرده است ولی یکی از رجال کلیسا گفته است (وحق هم با او است) که خداوند در کتاب مقدس خود با مردم باندازه ادراک و تصوری که در آنوقت داشتند صحبت کرده و وظیفه وحی این نیست که آراء مردم و اشتباها نشانرا در موضوعهای که میگوید تصحیح کند اما تیندال در رد این مرد میگوید باین ترتیب باید بگوئیم که خداوند از اصلاح آراء برخطای مردم خود داری میکند و همان خطاهای اشتباها را با پیروی از آنها تایید میکند، و از تصحیح منطق

باطل مردم خود داری مینماید، آیا باید گفت حکمت غیر متناهی خداوند از کسب عواطف و احساسات مردم و نگذاری آنها ما یوس شده است، و نمیتواند بدون توسل باین امور بیهوده قول خود را مورد اعتماد آنها قرار دهد؟

بعد بانتقاد عقیده نجات که بنظرش از غرایب است می پردازد و باعبارات تند و زننده‌ای از آن انتقاد مینکند و در باره مسیح علیه السلام میگوید درهای آسمان برای مردم باز بود، ولی کسی آمد و آن درهارا بر روی آنها بست، و چون بمنظور خود رسید، بمردم اخطار کرد منتظر باشند بوسیله اونجات یابند، پس در حکم عقل چطور میشود بچنین کسی گفت که نجات‌دهند بشر و خلاصی‌دهنده آنها از سنگینی گناهان است؟ بعد تیندال تناقض آنچه را که در باره نیکی عمومی و عادلانه خداوند در پرتو فطرت طبیعی برای ما کشف میشود و بین آنچه در تورات بخدا و پیغمبرانش نسبت داده شده مقایسه مینماید، بعد بحالات استشهاد مینکند که مخالف طبیعت بوده و فقط برای آن واقع شده اند که مجازات مردم برای گناهانی که مداخله‌ای در وقوع آنها نداشته‌اند میسر شود.

بعد میگوید: اگر خداوند برای مجازات کردن اشخاص بری بجرائم گناهکاران بانظام کشود خود بازی کرده و اگر در زندگانی اینجهان با ما این رفتار را بکند، از کجا میتوانیم مطمئن شویم که خدا وند این رفتار ظالمانه خودرا در حق مادر جهان دیگر تغییر خواهد داد؛ و اگر قواعد عدالت ابدی یکبار مهمل گذارده شده باشد، چطور میشود عقل باور کند که یکبار دیگر این بازی تکرار نخواهد شد؛ واقع این است که سرمشقهای عدالت و تقدس در (کتب عهد قدیم) موجب تعجب و دهشت

است، زیرا کسانی که این سرمشق‌هارا میدهند در این کتاب طوری مجسم می‌شوند که گوئی مکلف بظلم بوده و سر کرم تهمت زدن بمردم و طعن در آنها هستند.

آیا غریب و دهشت آور نیست که (الیسع Eliseus) پیغمبر را ملاحظه کنیم که بنام خداوند کودکان را لعن کند چون گفته‌اند سرش بیمو است؟ و آیا بر استی عجیب تر نمی‌نماید که در آنجا گفته شود که دوماده خرس فوراً چهل تن از همان کودکان را فرو برد و بخورد

سابقاً گفته شد که رجال کل‌سیا بطور عموم در

**ددویل از خطر مسیحیت  
بر عقل بحث می‌کند:**

این دوره مسیحیت را بر اساس عقل می‌گذاشتند نه اساس ایمان، و این اتجاه خالی از مخالف و معارض نبود، که از همه معروفتر (ددویل H. Dobwel) صغیر بود که نامه‌ای بعنوان یکی از دوستانش درا کسفورد نوشت و اشاره بخطرهای نمود که از اعتماد بمنطق عقل و استدلال‌های آن ناشی می‌شود، و از خوشمزگی‌های روزگار است که این نامه نتیجه مبدأ (بایل) باشد که فرض می‌کند اصول مسیحیت با عقل منافات دارد و ضرورتاً با احکام منطق همراه نیست، و قیام اعتقاد بصحت وحی دینی بر اساس منطق عقلی دارای خطرات بی‌شماری است. کسی که متمایل بایمان شود عقل او را براه راست رهبری می‌کند، اما آنچه ایمان می‌کارد با کشته عقل منتهی به نتایج منافق می‌شوند، و انجیلها اسرار خود را جز بکسانی که با دلی مطیع و نفسی صاف و بی‌آلایش که مانند اطفال ساده باشد و از هر میلی جز میل فهم آنها نداشته باشد فاش نمی‌سازد، و مسیح عقیده خود را برای اینکه مورد انتقاد فرار گیرد نکفته است، و ادله ای که مثبت صدق رسالتش باشد برای حواریها نکفته

و وقتی برای بحث در آن ادله با آنها نداده است و آن آزادیرا که لازمه تفکر در تعالیم آن دین است تا باین وسیله بتوانند حکم عقل را در باره آن صادر کنند نداشته‌اند. و خود حواریها هم لایق برای انجام این وظیفه نبوده‌اند، زیرا از تمام افراد دوره خود خوش قلب‌تر و زود باورتر بوده‌اند بعد ددویل بروش پرستانها می‌پردازد و سنتی آنرا بیان می‌کند زیرا خیلی خطرناک است که بهر کس حق حکم در قضایا داده شود، و بعد ازاو انتظار داشت مانند اشخاص پرهیز کار بتعالیم دین متمسک باشد و اگر رجال اصلاح دین با ادعاء پاپ درخصوص معصوم بودنش در افتاده باشند، باید گفت ادعاء آنها درخصوص حکم فردی و درست بودن آن نیز مانند آن معصومیت قابل ملاحظه است.

ملحوظه می‌شود که بیشتر ملحدين در آن فترت حمله شافتسبر بر کتاب مقدس :

از زمان متوجه انتقاد از دین آسمانی شده و از طرف دیگر بدین طبیعی که عقل فطرتاً آن رسیده اظهار علاقه کرده و بآن گرویده‌اند، و همانطور که قبله دانستیم اصل این دین از فلسفه قدیم بروز کرده ولرده برتر شیربری در رساله‌ای بنام (راجح بحق) بزبان لاتینی که در دوره سلطنت جیمز اول نوشت در صدد احیاء این دین طبیعی برآمده است، خود طبیعی‌ها اصرار داشتند که دین طبیعی برای اساس اخلاق کافی است، و می‌گفتند فریقتن دین مسیح مردم را در سلوک راه نیکوکاری هیچ ارزشی ندارد و شافتسبری در کتاب خود موسوم به (بحث در باره فضیلت) که در سال ۱۶۹۹ نوشته متعرض این موضوع شده و گفته است فریقین مردم در پیروی از سلوک راه نیکوکاری با آرزو و وعده نعمتهای دائمی بهشت، و نرساندن

مردم از عذاب غیرقابل تحمل دوز خموجب فساد اخلاق است، پس برای تشویق انسان بکارهای خوب و نیکو فقط زیبائی و خوبی فضیلت کافی است و میتوان گفت برای وضع قانون اخلاقی اصلا وجود خداوند ضرورت ندارد بعلاوه باید دانست که آراء ملحدین اخلاق را منهدم نمیکند، بلکه اقرار آنها بوجود حاکم نیکخواهی که براین عالم فرمانروائی کند کمک بسیار بزرگ و مؤثری در پیروی و اشتغال بکارهای خوب و تحصیل فضیلت است اما شافتسبری از اشخاص خوشبینی است که کاملاً خشنود هستند و از آنچه در عالم وجود می بینند و مشاهده میکنند که توافق شکفتی بین وسایل و غایبات اشیاء موجود است، او هیچ وقت از اینکه بعضی حیوانات طعمه بعضی دیگر هستند بدین نیست و هیچ وقت در صدد توافق دادن بین توحش طبیعت و رحمت خالق قادر آن بر نمیآید و بموجب عقیده او اگر ملحد مخیر شود ترجیح خواهد داد که تحت رحمت تصادف نایینا باشد وزیر بار تسلط حاکم مستبد و فهاری نرود که مگر را خلق میکند تاطعمه عنکبوتی سازد. اما باید دانست که این نظریه در قرن هیجدهم مورد اهتمام متکرین نبود، واگر در آن قرن باین نظریه نظر کنیم ملاحظه خواهیم کرد شافتسبری از خدائی که در تورات مجسم شده متنفر است، و با اشاره یا علناً بآن کتاب مقدس حمله مینکد، و باز با اشاره میگوید اگر او خدا بود بملحدین کمتر از آنهایی که بنام (یهوه) ایمان آوردند شکنجه و آزار وارد میآورد، واوهم مانند پلو تارک میگفت: من بسیار خوشوقت ترهستم که گفته شود در گذشته و زمان حاضر شخصی بنام پلو تارک اصلاً بوجود نیامده، تا گفته شود که پلو تارکی بوجود آمد و شخصی هرزه و بد اخلاق و متقلب و کینه توز بود.

اما نظریه اخلاقی شافتسبری با آنکه خیلی سطحی بود باز در مفکرین قرن هیجدهم فرانسه و آلمان تأثیر زیاد و پردازنهای داشته است

همانطور که بیان کردیم عقل و سیله دفاع طبیعیهای دفاع عقل از مسیحیت

قابل بوجود خدا و دشمنان دینی آنها یعنی

رجال کلیسا بود و هر دو با آن توسل هیجستند، و غریب این است که علماء دینی وقتی بعقل پناه آوردند و بمنطق آن استشهاد جستند در موضوع بر انداختن نفوذ ( نقل ) و منهدم کردن نظریه خود کمک شایانی نمودند و در گفتار و رفتار کسانیکه در آنوقت موید مسیحیت و مدافعان آن بودند میتوان شاهد این ادعایا یافت

مسیحیت از شخصی که تصور میرود مقدر ترین فلاسفه طبیعی و دانا ترین آنها بود مورد تایید قرار گرفت و این شخص دانشمند ( ک ، میدلتون Conyers Middleton ) است که در پناه کلیسا ماند و از آن جدا نشد ، و طرفداری خود را از کلیسا بر اساس و پایه سود صرف قرار داد ، و گفت کوشش برای منهدم نمودن مسیحیت بفرض اینکه دروغ و مایه کمراهی است و قائم بر قانونی میباشد و سابقه و تاریخ ممتدی از تقالید دارد ، و از بین بردن آن برای اینکه عقل را جانشینش سازیم ، کوششی است که سودی در آن دیده نمیشود - اگرچه دلایلی را که برای تایید نظریه خود آورده ، طوری بود که خوانندگان بهم وحی و تخریب مسیحیت کشانده است ، مثلا ( بحث آزاد او در باره معجزات مسیحی ) که در سال ۱۷۴۸ نوشته پرتو تازه ای بر موضوعی که از قدیم مورد جدال بود میاندازد ، و آن موضوع عبارت است از اینکه ، چه وقت کلیسا عاجز از آوردن معجزات شده است ؟

باين ترتیب ادله مثبته مدلتوں وسیله حمله بر دین شده و بعداً خواهیم دید که چگونه ( Gibbon ژیبون ) روش مدلتونرا برای حمله بدین بکار میبرد .

و ( بتلر ) اسقف که بزرگترین مدافعین دین است دریک چنین راهی قدم برداشته و کتاب *Analogy* خودرا در سال ۱۷۳۶ برشته تحریر در آورده اما این دفاع پر حرارت باین متهمن شد که بیش از آنکه موجب تسکین شود موجب برانگیختن شک در عقل خواننده شده است ، و بالا اقل این تأثیری بوده که از این دفاع در ( ولیم بت صغير ) ایجاد نمده است و جیمز میل J Mill فیلسوف مادی را بکفر کشانده است

طبعهای قابل بخدا استدلال و ثابت کرده اند که خدای طبیعی که بواسیله منطق عقل آنرا شناخته اند غیر ممکن است همان خدای موصوف سنگدلی و ظلم و جوری باشد که انجیل و تورات او را معرفی میکنند ؛ اما بتلر میگوید که طبیعت مملو از سنگدلی و بیدادگری است ؛ اما ندانست که با این اشاره تصریحی به نتیجه های که از آن میترسید گردیده است ؛ و آن نتیجه عبارت از این است که آن خدای عادل و رحیم و نیکو کار وجود ندارد ؛ بنا بر این بتلر در برابر این نتیجه ناچار شد متولّ بادله شکی قدیم شود ؛ که قایلند براینکه علم کم دامنه ما مانع از این است که آن خدا را بشناسیم ، و البته هر چیزی ممکن الوجود است ، حتی آتش جاو دان دوزخ ، پس با این ترتیب بهترین و سالمترین راهها برای نجات ما پذیرفتن دین آسمانی مسیحی است ، اما دفاعی که بتلر میکند دفاعی نیست که مخصوص دینی خاص باشد و میشود آنرا برای تمام ادیان دانست .

واقع این است که بتلر با این ترتیب دلیل (پاسکال) فیلسوف را زنده کرده زیرا اگفته است، اگر فقط یک احتمال باشد که مساحت صحیح و صاق است، قطعاً مصلحت انسان این بود که آنرا پیذیرد، زیرا اگر بعداً بطلانش ثابت شود زیانی نبرده است، و اگر زیانی برده باشد زیانش از دست دادن همان لذات بیهوده زندگی است، ولی اگر احتمالی که در صدق و صحت آن میداده محقق شود سود فراوانی حتماً برده است بتلر کوشش فراوانی برای ترجیح این احتمال کرده است، اما کوشش‌های او از حیث ارزش فعلی و اخلاقی بیش از ارزش دلیل باشکال نیست.

هیوم + ۱۷۷۶ بزرگترین فلاسفه قرن ۱۸ نظریه هیوم در وجود خدا و خوارق عادات انگلیس ملاحظه کرد که نظریه (دین طبیعی) بتاریخ کلیسا بیشتر از تاریخ فلسفه چسبندگی دارد، زیرا بعضی از رجاكلیسا با نفوذ آن مقاومت کردند با این امید که بر اثر ضعف آن نفوذ شان زیاد شود، اما وقتی نفوذ خود شان ضعیف شد متولی بعقل شدند و در تبلیغ دین طبیعی تکیه بفروع عقل نمودند اما بهتر است قبل از آنکه راجع بهیوم صحبت کنیم بیارکلی + ۱۷۵۳ اشاره کنیم این شخص یک نفر مؤمن کاملی بود، و تیار شدید العاد و باحه لادینی که در دوره اش شیوع داشت اورا متأثر ساخت، بنا بر این تیار العاد را بمادی کری که فلاسفه آنرا تبلیغ میکردند منسوب کرد و کوشش نمود که این شر را از ریشه بر کند، بنابراین تمام حقایق را بفکر ارجاع کرد و گفت اجسام با اختلاف صورشان ظواهری هستند که حقیقت ندارند.

و وقتی باین لاماده گئی که با آن عالم ماده را نفی میکند میرسد و عالم روحی را بجای آن مستقر میسازد، شروع بدفاع از وحی مسیحی میکند، و بمبلغین مذهب اباحتی حمله میکند (رجوع به کتاب فیلسوف صغیر یا السیفرون Alciphron شود) ولی این زیاده روی در تفکیر روحی اگرچه عالم مادی را منهدم میکند، اما در نظر (هیوم) که جانشین (بارکلی) است منتهی بانکار عالم روحی شده است

هیوم در کتاب (کفتگو در باره دین طبیعی) که سه سال پس از مرگش منتشر شده است. میگوید ادله طبیعیها درباره وجود خدا ییهوده وسست است و بعد (برهان غایت اشیاء) را که مسیحیها و طبیعیها هردو بآن استناد میکنند مورد بحث قرار میدهد، این برهان میگوید عالم محتاج بصنایع است که در هوش و کار دانی ممتاز باشد، و در عالم آثاری هست که دلالت بر وجود مدبّری میکند و بین وسائل و غایبات ملايمتی موجود است که ممکن نیست در باره آن گفت از روی نقشه و اراده نبوده است و یا آن نقشه از طرف عقلی بسیار مقتدر طرح نشده است

اما هیوم باین دلیل اعتراض میکند و میگوید مورد پسند صوفیها نیست و متنضمن تشبیه مادی است در باره خدا و اهل جدل و متكلمين را نیز راضی نمیکنند زیرا اجازه میدهد بیش از یک خدا وجود داشته باشد، و اصولاً این دلیل بیش از وین نیست که خدائی ثابت نماید که بر تراز یک انسان باشد، اما دارای سلطه ای محدود و صنعتی است که لامحاله مهارت و اتفاق را کسر دارد، زیرا عالم در نظر عده دیگری مملو از خطأ و اشتباه است دنیای حاضر ما طوری است که کوئی از آثار خدائی طفلی است و چون آن طفل دارای اطلاع خبر و تیپی شده و مدارکش نموده،

دست از آن کشیده و از ساختنش پشیمان شده و نقص صنعت موجب خجلشش شده است ، و یا چنین مینماید که صنعت خدائی است که در درره تمرين و آزمایش است ، و صنعتش در نظر استادش مایه مسخره است ؛ یا مثل این است که ساخته خدای پیر و باز نشسته‌ای میباشد که پس از آن مرده و مخلوق بیشتری از خود باقی گذاشته است ، پس برای مسیحیها و طبیعیها بهتر است که اصلاً این نظریه وجود نداشته باشد ، با وجود این هیوم از روی احساسات بیشتر مبادی دینی را که با عقل آنها را مطیع شک نمود پذیرقه است ، زیرا شک یک حال عارضی است که بزودی جای خود را بیقین میدهد

وهیوم در (مقاله ای در معجزات) که در کتاب فلسفی خود موسوم به (بحث در عقل بشری) که در سال ۱۷۴۸ نوشته بانتقاد معجزات پرداخته و تازمان هیوم بحث در آنها از مدعیات رجال لاهوت و علم لاهوت مستقل نبوده است ، اما هیوم چنین دید که بی اندازه ضروری ولازم است که یک مقایس عمومی و واحد باشد که هر حادثه خارق العاده‌ای را بشود با آن قیاس کرد ، اما تصدیق معجزات فقط برای غرابت آنها بیش از تصدیق حوادث عادی شواهدی لازم دارد ، بنا بر این قاعده عمومی زیرا وضع کرد : تنها دلیل و بینه برای اثبات معجزه کافی نیست ، مگر وقتی که دروغ بودنش معجزه ای باشد بزرگتر از آن حقیقتی که در اثبات آن باشد ، اما قابل ملاحظه این است که دلیل و بینه‌ای نیست که بطلان آن معجزه بشمار آید ، وما نمیتوانیم در صفحات تاریخ معجزه‌ای بیاییم که مصدق آنرا عده زیادی از مردم که در ادراك ممتاز باشند و دقت ادراکشان متفوق هر شکی باشد و دارای تربیت قوی و درست باشند که آنها را از غفلت مصون

بدارد و از سوی ظن منزه باشند و کمان گمراهم مردم در آنها نارود ، و دارای شهرت نیکی باشند که بر سند از امر ناشایستی که از آنها سرزنش دو آن شهرت از بین برود ، ثابت کرده باشند و این حقایق را بررسی کنند و در ملاعما در آن دقت نمایند تا شهادت آنها بصدق معجزه صحیح باشد و هیچ رأی و حکمی قادر بباطل نمودن آن نباشد

فلسفه شکی هیوم از کتاب ژیبون Gibbon حمله ژیبون بر مسیحیت : « اضمحلال امپراطوری رومانی و سقوط آن »

تأثیرش در آراء عمومی کمتر بود ، و شاید کتاب ژیبون در میان کتابهایی که روشن فکران انگلیسی در قرن هیجدهم منتشر کرده‌اند یگانه کتابی باشد که میان خوانندگان رواج فوق العاده ای یافته است ، در دو فصل پاتزدهم و هیجدهم این کتاب در اطراف « علل قیام مسیحیت و رواج آن » فقط از لحاظ اینکه یک ظاهره تاریخی است بحث کرده ، والبته بر ژیبون لازم بود مانند سایر معاصرین خود نظاهر باحترام عقاید دینی کند ، تا از شکنجه‌وآزار مسیحیت ایمن باشد ، ولی او از این عقیده تعریف و تمجیدی مملو از تمسخر کرده و تصریح نموده که پیروی مسیحیت علت‌ش قوه استدلال آن و محکم بودن تدبیر مبدع بسیار بزرگش بوده ، بعد بتاریخ این عقیده می‌پردازد و تبعات خود را تازمان قسطنطین امتداد میدهد اما بطوری قضایا را شرح میدهد که خواننده را معتقد می‌کند در برابر یک حادثه تاریخی انسان صرفی است که مجرد از مداخله هر گونه عنایت الهی در آن است ژیبون در این ضمن از جنبه نظر تاریخی متعرض معجزات می‌شود ، و نباید انکار کرد که در این بحث مدیون ( مدلتوں ) و معلومات او است ، ژیبون می‌گوید کلیه مؤمنین بخوارق عادات ایمان دارند و هر عاقلی معتقد است

که در این روز ها دیگر معجزه ای واقع نمیشود، اما دوره های قدیمی گواهی بوقوع آنها میدهد، بنا بر این میخواهیم بدانیم وقوع معجزات چه زمانی متوقف شده است؟ و چگونه بر آخرین نسلی که شاهد معجزه بود امر مشتبه شد و نتوانست بین نیرنگ و شیادی و معجزه را تشخیص بدهد؟ واقعاً سادگی و نیت پاک مؤمنین سابق را باید بهترین مساعدت برای تصدیق معجزه و قضیه دین دانست.

اما کتاب زیبون ارزش بزرگی دارد از این لحاظ که برای قرون وسطی بهترین وسیله ثبت حقایق است و خواننده آن هر قدر متدين باشد نمیتواند از تأثیر آن بر کنار بماند

**دفاع پالیله از مسیحیت** تطابق و نلائمه دین آسمانی با دین طبیعی در نیمه اول قرن هیجدهم مورد بحث و مجادله بود و طبیعها در نیمه این قرن از حملات خود دست کشیدند، و رجال لاهوت تصور کردند که توanstه‌اند دشمنان خود را قانع سازند، اما سکوت طبیعیها دلیل کافی نبود که ثابت کند دین آسمانی حق است و هیچ شکی در آن نست زیرا لازم بود استلال کنند بر اینکه صحیح است و قائم بر پایه های تاریخی غیر قابل تردیدی میباشد؛ و این همان مسئله ای بود که هیوم و مدلاتون در باره معجزات پیش آورده و بهترین پاسخ همان بود که (پالیله Palley) در سال ۱۷۹۴ در (ادله مسیحیه) ذکر کرده و این کتاب در میان کتبی که در آن عصر نوشته شده یگانه دفاعی است که هنوز مورد مطالعه است اگرچه امروز دیگر ارزش خود را از دست داده است نوشته های لاهوتی پالیله برای ما مجسم میکند که چطور آراء دینی از روی عدم توجه رنگ برنگ میشود و با روحیه دوره ای که در آن

کفته شده موافق میگردد، مثلا در کتاب (lahوت طبیعی) خود در صدد اثبات وجود خدا بر میآید، و برای اثبات استناد بنظریه دلیل غائی که سابقاً اشاره باآن شد مینماید، و بدون آنکه توجهی بانتقاد هیوم از این دلیل کند میگوید: وجود خدا از مناظر طبیعت استنباط میشود، همانطور که وجود ساعت ساز از وجود ساعتی که ساخته است استنباط میگردد.

و خدارا بصورت صانع هوشیاری درمیآورد که ماده سخت غیر ملایمی را بصوری درمیآورد، اما (سلی استفن Stephen . I) درباره خدای پالیه معتقد است که آن خدا بتمدن انسانی متمدن شده و بصورت دانشمند عظیمی درآمده است و از خدای (وات) و (برستلی) در مخترعات میکانیکی و شیمیائی عظیمتر است، پس خدائی است که در خبور زندگی در دوره چنین دانشمندانی میباشد، - و هر وقت قضیه خدا وندی باین ترتیب حل میشود، موضوع (معجزات) آسان میشود، اما پالیه توجه زیادی بمعجزات کرده، و آنها را محور دفاع از مسیحیت قرار داده، و دلیلش بر صدق آنها این است که حواریون آنها را بچشم دیده و تصدیق کرده‌اند، و بهمین جهت برای پیشرفت دین جدید خود جهاد کرده و هر گونه شکنجه و آزاری را تحمل کرده‌اند

دفاع پالیه بقراریکه بیوری میگوید او را لایق این میکند که (مستشار قانونی) زبردستی برای خدای قادر بر هر چیزی فراده‌هد آخرین فیلسوف طبیعیهای انگلیس در قرن- حملات پین بر مسیحیت  
هیجدهم توماس پین paine Th است که شهرش بیش از دیگران بوده و شهرت اسلام را تحت الشاعع قرار داده

و در میدان سیاست در تزاع برای آزادی فکر دور مهمی بازی کرده ، با استبداد سخت مقاومت نموده و شکنجه زیادی در این راه دیده ولی بحث آن خارج از موضوع ما میباشد .

دادکستری انگلستان پین را برای کتاب ( حقوق انسان ) محکوم کرده و خونش را هبایح دانست ولی پین دو باره کتابی بنام ( دوره عقل The Age of Reason ) در سالهای ۱۷۹۴ - ۹۶ منتشر کرد و در آن کتاب حملات شدیدی نمود ، این کتاب راهنمایی که در فرانسه بدستور روپسپیر زندانی شدن نوشته بود ، و امتیازی که بر سایر کتبداران داشت که نخستین کتاب بالارزشی است که در خصوص حمله بعقیده نجات بوسیله مسیح ، بزبان انگلیسی نوشته میشود ، این کتاب با کمال وضوح و بدون پرده پوشی و تفیه با اسلوب مطلوبی با بطال کتاب مقدس می پردازد ، و چون با عبارات سلیس و ساده و روان نوشته شده فهم آن برای عموم میسر است امتیاز دیگری که دارد این است که نویسنده آن بر عکس تمام نقاد انگلیسی که ملتزم بروشن طبیعیهای قدیم شده اند او نخستین کسی است که تناقض موجود بین انجیل و علم هیئت را در تصور عالم واضح میکند و میگوید : مسیحیت تصریح نکرده است که عالم معمور منحصر بدنیای ما میباشد ، فقط در سر کذشتهای عهد قدیم و در سر کذشت راجع به قضیه حواء و سبب و موضوع مرگ پسر خدا که در برابر آن آمده است فقط تلویحاً اشاره با آن کرده است

و اگر ما بگوئیم که خدا وند عالم زیادی آفریده که کمتر از آنچه ستاره مینامیم نیست ، انوقته معتقدات مسیحی خیلی ناچیز و خنده آور خواهد بود ، نظریه مسیحی و نظریه فلکی در این خصوص غیرممکن است

دریک عقل بگنجند، واگر کسی گمان کند که بهردو معتقد است باید  
معتقد بود که در هر دو نادان است

سپس پین که یک طبیعی پر شوری است در صدد بیان طبیعت و  
مناظرش بر میآید و میگوید همین‌ها وحی خداوند و مظہر قدرتش میباشند  
واشاره بحکایاتی که در باره آنها در (عهد قدیم) وارد شده مینماید و بعد  
میگوید ما وقتی عظمت و بزرگی این (کائن) که عقل از ادراکش  
قاصر است و این (کل) را اداره میکنند و برآن حکومت مینماید با دقت  
نظر میکنیم و مشاهده میکنیم نافذترین نظرهای انسان قادر نیست محیط  
بر قسمت ناچیزی از آن شود، وقتی در این امر تأمل میکنیم آنوقت  
بی اندازه شرمسار میشویم که با آن داستانها و مطالب یعنی نام (کلام  
خدا) اطلاق کنیم.

اما (واتسون Watson) کاهن که یکی از اسقفهای ممتاز قرن  
هجدهم است عهدمدار رد کتاب پین شده، این اسقف از رجال دین است  
که بحق فردی در حکم بر اشیاء بمقتضای رأی که دارد قابل شده و گفته‌اند  
دلیل و برهان را باید بدلیل و برهان رد کرد، و مقاومت رأی عمومی را بوسیله  
قوت منعت کرده، کتابی را که این شخص نوشته موسوم به (اعتذار از  
طرف انجلیل) است

وزورز سوم پادشاه انگلیس در باره این کتاب گفته است پیش از  
این نمیدانسته است انجلیل احتیاج بکسی دارد که از طرفش عذر بخواهد  
اما دفاع این کتاب از انجلیل خیلی سست است و خیلی از انتقاد هارا که  
پین در باره انجلیل کرده قبول نموده و بهمین جهت عصمت انجلیل را از خطا  
درهم شکسته است.

اما کتاب پین انتشار عظیمی داشت، و ( جماعت مبارز با امور ناپسند ) بر نشر آن اقامه دعوی کرد، در آنوقت در میان طبقه حاکمه العاد شیوع داشت، اما العاد آنها مانع از آن نبود که دین را برای ملت امر ضروری دانست، و در صدد ریشه کن ساختن هر حرکتی برآمد که بین طبقه عامه افکار کفر آمیزی منتشر نماید، زیرا برای حفظ امنیت دین یک حربه برنده خوبی است

اما عقیده پین این بود که افراد ملت باید از افکار جدید مطلع شوند و در پرتو این رأی کتاب خود را با سلوبی عوام فهم نوشت تا عامه مردم آراء اورا بفهمند، و برای این بود که جلوگیری و جمع آوری کتاب برای دولت لازم شد، وقتی در سال ۱۷۹۷ محاکمه شد قاضی هر قدر توانست در راه دفاع از او اشکال تراشی کرد و بعد ناشر را بیک سال حبس محکوم نمود

اما این محاکمه آخرین محاکمه (پین) نبود زیرا در سال ۱۸۱۱ سومین جلد کتاب ( دوره عقل ) را منتشر نمود و ( ایتون ) ناشر کتاب محکوم به ۱۸ ماه حبس گردید علاوه بر اینکه ماهی یکبار بستون رسوانی بسته شد، و در مویدات حکم ذکر شد که ( انکار حقایق کتاب مقدس که اساس معتقدات ما میباشد هیچ وقت برای کسی مباح نبوده است ) و بر اثر آن ( شلی ) شاعر نامه زننده ای بقاضی که این حکم را صادر کرده بود نوشت واژ جمله گفت

« آیا تصور میکنی مستر ایتون را با این وضع سخت که در زندگی برایش پیش میآوری اور ابدیت خود هدایت میکنی؟ ممکن است بتوانی بازور و شکنجه اورا ناچار از قبول عقاید خود نمائی، ولی او را نمیتواند

دارای ایمان صادق در آنها باشد، مگر اینکه سعی کنی که آنها را طوری کنی که قابل تصدیق باشند، و شاید این امر فوق طاعت تو باشد و آیا تصور میکنی از این طرفداری که نسبت بخدا ابراز میداری او را خشنود میسازی؟ اگر این کمان صحبت داشته باشد باید گفت ابلیس که بعضی طوایف قربانیهای بشری تقدیمش مینمایند، در توحش کمتر از خدای این جامعه متمدن است. «

در سال ۱۸۱۹ ریچارد کارلیزل *Carlisle R* مجدداً کتاب (دور دعقل) را منتشر نمود و این ناشر هم محاکمه شد و محکوم بجریمه سنگین و سه سال حبس گردید، و چون نتوانست جریمه را پردازد سه سال دیگر در زندان ماند، و در مدت حبس او همسرو خواهرش بفروش کتاب ادامه دادند بنا بر این آنها نیز محکوم بدادن جریمه شدند و آن دو باعده ای از کتاب فروشان بزندان افتارند

ناشرین این کتاب در انگلستان متهم عذاب شده اند، اما بین مؤلف کتاب در امریکا از بعضی متعصیین که برای تعذیب او و تلخ کردن بقیه زنر گانیش میکوشیدند رنج و تلخیهای زیادی دید

این بود خلاصه و موجز از تاریخ تراع بین عقل یک کلمه با اختصار :  
و ایمان در انگلستان پرونستانی، و هر کس بین آن و بین تراع در عالم کاتولیکی مقایسه کند ملاحظه مینماید که در آنجا غالباً تراع از روی دلایل و برآهین متقابل بوده و حتی، جال لاهوت متسل بعقل شده اند. و تقریباً میتوان گفت شکنجه و آزاری ده متنفذین در باره روش فکران قایل شدن منحصر بجمع آوری کتاب و جریمه و حبس مؤلف یا ناشر بوده است.

اما در عالم کاتولیکی که کلیسا علاوه بر قدرت دینی دارای قوت دنیوی نیز بوده است، تاریخ نزاع محاکم بتفیش را ملاحظه می‌کند که روش فکر افراد دنبال می‌کند و آنها را زیر شکنجه می‌آورد و عهده دار نا بود کردن آنها بوسیله سوزاندن یا اعدام می‌شود، و نفوذ خود را بر دلها مسلط می‌کند و تأثیرات این آزادی خواهان را در کتب محرمه درج مینماید.

اما باید از حق گذشت و باید گفت که پروتستانها فاقد قدرت دنیوی بوده اند و بهمین جهت متولّ بعقل و استمداد از منطق آن شده اند ما دیدیم وقتی پروتستانها تو انسنند بدشمنان خود صدمه وارد آورند از هیچ رفتاری دریغ نکردند و با انواع شکنجه‌ها در صدد برآمدند که عقاید خود را بر مردم تحمیل کنند

# فصل هشتم

## نزاع بین لاهوت و علم در قرن گذشته

حدت نزاع بین فلسفه و دین در قرن گذشته سبک سخن از فلسفه متوجه علم میگردد:

میشود و بحدی میرسد که عده زیادی از فلاسفه در مقام دفاع از دین و حمایت از تعالیم کلیسا بر بر میآیند، این موضوع موجب عدم خشنودی رجال علم از فلاسفه میشود و بعنوان دور شدن آنها از حقیقت و واقع و بودن جنبه مادی در فلسفه آنها در صدد مقاومتشان بر میآیند، اما این علماء در مهمان گذاشتن جنبه روحی و تفسیر هر چیزی از راه ماده و قوه خیلی زیاده روی کردند، بلکه تصریح نمودند که دورانداختن عقاید دینی و آراء فلسفی تمرینی است برای فدایکاری و از خود گذشتگی، و از اینجا بود مناسبات که بین علم و فلسفه و دین تیره شد و بقراری که ول夫 میگوید این تیرگی در نیمه دوم قرن گذشته آشکار گردید، و امیل بوترکس E. Boutroux در کتاب خود راجع به «علم و دین» از نزاع آنها در ضمن مراحل تاریخی وصلح و قهر مکر ر آنها بحث میکند تا آنجا که میگوید «همیشه علم و دین باهم درستیز بوده اند» و این جنگ که برای نابود شدن یکی از آنها؛ نه غلبه یکی بر دیگری است در سراسر تاریخ قطع نشده است، با وجود این هنوز هردو نظام پایدار و برجا است. و تلاش عقاید دینی برای تسخیر علم سودی نداشت، زیرا علم از این بندگی آزاد شده و مثل این است که از آنوقت

قضیه معکوس گردیده و علم دین را بفنا تهدید میکند اما این مورخ در باره شرح این نزاع در قرن حاضر میگوید امروز دیگر تصادم بین دین و علم بر حسب ظاهر برای این نیست که دو روش معاکس هستند، بلکه تصادم طوری است که میشود گفت بین روح علمی و روح دینی است، پس عالم مقصودش این نیست که بگوید عقاید دینی با نتایج علمی متفق است زیرا اساسی که دین در او امر و عقاید خود بر آن متکی است، با اساسی که علم بر آن تکیه دارد اختلاف دارد، زیرا دین مسائل خود را باین عنوان میآورد که عقایدی هستند و بر عقل و وجودان تقيید بآنها واجب است، و با نهاد ابصورتی نمایش میدهد که دلالت کنند بر اتصال انسان یک نوع اشیائی که علوم طبیعی ما عاجز از ادراکشان هستند، و در این ادعا جنبه هائی هست که علم را ناچار میکند اگر آن مسائل را پذیرد لااقل اسلوبی را که متدين برای پذیرفتن آنها دارد رد کند اما متدين وقتی مشاهده کند جمیع عقاید و احساسات و احکام عملی دین او بوسیله علم تفسیر یا نابت شده است از علم بیزار میشود، زیرا شئون دینی اگر باین ترتیب تفسیر و تشریح شود، تمام خواص دینی خود را از دست خواهد داد

این البته صحیح است و اختلاف بین روش علمی و مسلک وحی دینی خیلی واضح و آشکار است، اما تیر کی برسر این اختلاف بین علماء و رجال دین، در قرن بیستم از میان رفقه و یا بسیار ضعیف شده است، زیرا علم بطور ناگاه از زیاده روی در ماده گردی بجهنمه روحی اسراف آمیزی منتقل شده است و آراء علماء یک روح تصوف بخود گرفته، که آنها را بعoram فلاسفه و رجال دین تزدیک کرده است، و باین ترتیب در قرن بیستم

بین علم و فلسفه و دین صفا و برادری برقرار گردیده، و همه یک زندگی  
خالی از هر گونه نفرت و رنجش که قسمت مهمی از قرن گذشته را اشغال  
کرده بود شرکت کرده‌اند، اگر در قرن گذشته فلسفه و دین باهم ساخته  
و مرامشان یکی شده و یا عده زیادی از فلاسفه دین و تعالیم کلیسا را تأثیر  
گرده اند پس دیگر تزاعی باقی نمانده تا برای آن تاریخی باشد و چون  
دشمنی وستیز بین دین و علم شروع شده پس خوب است تاریخ خود را  
شرح تزاع بین علم و دین خاتمه دهیم. و برای ما کافی است نظر مختصری  
بر بازترین میدانهای این تزاع افکنیم و آشکار ترین حالات آنرا در  
قرن گذشته ذکر نمائیم. و بدیهی است که بعد از ذکر این مختصر تاریخ  
نویسی ما متوقف خواهد شد زیرا وقتی که قرن پیشتر شروع شد دین و  
فلسفه و علم باهم در صلح بودند

در قرن گذشته ایمان مردم بروش زیاد ترشد و  
وسایل نزاع در آن قرن مخصوصاً در آلمان تیاری از اتقاد عقلی تاریخی  
نشر شد که روایات دینی خیلی از حقایق را ازین برد و بسیاری از ترهات  
و خرافات رجال دین را اشکار نمود و بطلان آنها را ثابت کرد، تابجایی  
رسید که بعضی از آنها متمایل شدند بین تعالیم دینی و آراء علمی از راه  
تأویل نصوص مقدسه بطوریکه با منطق آراء علمی جدید سازگار شود  
و فقد هند، در این قرن علم وسعت یافته و بسوی تکامل رفته، و همین پیشرفت  
تأثیر زیادی در برانگیختن شک در عصمت کتاب مقدس از خطا داشته، و  
تحقیقات ژیولوژی توسعه یافته و علم هیئت درسایه عکاسی پیشرفته نموده  
و اکتشافات علمی زیادی در طبیعت و ریاضیات و سایر شعب هویدا شده.  
و علماء با ختراعات بسیاری نایل آمده‌اند، اما تحقیق در میدان علم -

بیولوژی بزرگترین خطری بود که در آن قرن دین را تهدید مینمود، وشاید برای این باشد که آن دوره موسوم بدوره نشوء و ارتقاء شده است پس خوبست در اطراف مظاہر نزاع در اینخصوص بحث شود، و آنرا بعنوان نمونه دشمنی بین علم و دین در این مرحله از زمان قرار دهیم، و برای مجسم کردن این نزاع ناچار خواهیم بود بدوره های قدیمی که بر این قرن سبقت داشته مراجعه کنیم و یک سیر تاریخی فهرائی نمائیم، تا مجسم کردن محیط عقلی بطور کاملتری نمایان گردد.

عالی مسیحی اعم از کاتولیک و پیروتستان متفق بود

پیروزی علم بر لاهوت  
در خصوص خلقت عالم

براینکه خداهمه اشیاعرا از عدم آفریده بوجود آورد، اما راجع بزمان خلقت در (سفرپیدایش)

دو روایت آمده که یکی از آنها میگوید که خدا وند در مدت شش روز خلقت عالم را پایان داد که هر روز مشتمل بر یکشب و یوز باشد، و در این روایت تفصیل آفرینشی که در هر روز واقع شده است کرشده است، اما روایت دوم روزی را که خداوند در آن زمین و آسمانهارا خلق کرده است ذکر میکند

درباره خلقت بعضی قایل شده اند دریک لحظه واقع گردیده زیرا

در سفرپیدایش آمده است (بسخن آمده و عالم پدیدار شد) بعضی دیگر خواسته اند بین این دونظر توافق بدهند، لذا گفته اند که عالم در شش روز آفریده شده ولی یکمرتبه بوجود آمده و ظاهر شده است؛ این رأی در سراسر قرون وسطی شایع بود و تحقیق در تعیین تاریخ خلقت باینجا منتهی شد که در ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد بوده است، بلکه تحقیقات ژون لیتفوت -

Ligtfoor J کفیل دانشگاه کمبریج در قرن هفدهم باینجا رسید که آفرینش بقدرت ثالوت مقدس در ساعت نه صبح روز پیست و سوم ماه آکتبر

سال ۴۰۰ قبیل از میلاد واقع شده است؛ در هر حال بنا بر گفته بیوری اعتماد بر کتب مقدسه در تاریخ خلقت عالم شخص را ببالاتر از این تاریخ هدایت نمی‌کند.

مباحث دینی نیز در تصویر ماده خلقت و تحديد خالق وغیره این نظریه را پیروی کرده است. واگرچه این افکار رنگ مسیحیت بخود گرفته ولی از بعضی منابع شرقی سرچشمه گرفته و از ملل قدیمه شرق عالم مسیحیت سراایت کرده است، و با همین نظریه رأی دیگری بوده که شاید آنهم یک رأی شرقی قدیمی باشد وبعضی مفکرین یونان و روم نیز با آن فایل بوده اند و این رأی اسلوب نشوء و ارتقاء را در آفرینش عالم تأیید می‌کند و طفره یعنی خلقت کامل و آنی را منکر است، و آفرینش جهان را بر اثر فعل و افعال تدریجی نوامیس طبیعت میداند، این نظریه نیز در قرون وسطی رایج بود و با آنکه کلیسا آنرا رد می‌کرد پایدار نمایند تا آنگاه که پیشوایان علم جدید مانند کوپرنیک و کپلر و کالیله و نیوتون که زمینه را برای ظهور نظریه جدید تطور آماده می‌کردند، تصور علوم دینی را درباره خلقت عالم باطل کردند، اما کلیسا وقتی حس کرد که این متعددین از تصور علوم دینی رو گردان شده اند در صدد مقاومت آنها برآمد، و هر کسی را که رأی سدیمی را تأیید می‌کرد متهم بالحاد نمود، و ما میدانیم این همان رأی می‌باشد که (برونو) در راه انباتش شهید شده بود

اما طولی نکشید که علماء جدید هیئت از فیل (هرشیل) و دیگران لکمهای سدیمی را کشف کردند و نابت کردند براینکه نظریه سدیمی قسمت مهمی از حقایق عالم وجود را حل و تفسیر می‌کند، در این بین تلسکوب هم که بسعت تکامل میرفت ثابت نمود که لکه های سدیمی ستارگان ریز

نژدیک بهم هستند، سایر اکتشافات هم‌امن رأی را تأیید نمود، قادر نیمه قرن گذشته، (پلاتو ۲۱۱۲) برای اثبات نظریه سدیمی با چرخاندن کره مایع تجربه ای بعمل آورد که پس از آن مستر کلادستون که یکی از مدافعین نظریه دین بود اعتراف کرد براینکه ممکن است بعضی از جنبه‌های قابل بنظریه سدیمی صحیح باشد، اما هروقت فشار حقایق علمی بر علماء دین زیاد شده و ادله علم و منطقش آنها را ناتوان کرده فوراً ملتجمی بتسلیم شده و در صدد توافق بین علم و دین برآمده‌اند، و شهرت داده‌اند که علم همیشه نظریه‌های دین و علوم آنرا تأیید کرده و قضایای آنرا مستحکم و ثابت نموده است، واين رفتار همیشه از طرف علماء دین در موقع پیروزی علم و شکست آنها مشهور گردیده، بهمین جهت در اوایل قرن نوزدهم وقتی موضوع خلقت عالم وارد مباحث علمی شد علماء لاهوت روش سابق خودرا پیش گرفتند و یکی از مشهور ترین علماء شیمی نیویورک عهده داروفق دادن بین علم و دین گردید و تحت حمایت یکی از کلیسا‌های آنوقت کنفرانس داد، و راجع باين کنفرانس اعلامیه‌ای در جراید و دیوارهای خانه‌ها و خیابانها منتشر شد و گفته شد که این کنفرانس برای استدلال بر تأیید علم و تقویت آن از نظریه (موسی) درباره خلقت عالم طبق گفته های کتب مقدسه است

کنفرانس دهنده در روز کنفرانس در حضور ابوهی از مردم تجاری، اجرا کرد، و در این تجارب اکسیژن و ایدریژن و آسید کاربونیک را بر حسب نظریه پلاتو بکار برد، و این آزمایش بعدی ماهرانه انجام یافته که موجب کف زدن و فریاد شادی حضار و مستمعین شد، و بعد یکی از نرومندان شهر بر خاست و تشكیرات مردم شهر را به حضور این دانشمند محتفظ قهقهه

نمود وازاوقدر دانی نمود که با این دلایل کامل صحت تطابق تمام در هر امر مجمل و مفصلی بین تعالیم کتاب مقدس و تازه ترین نظریات علمی توافق داده است، پس از پایان کنفرانس مردم متفرق شدند در حالیکه از زحمات کنفرنس دهنده و کوشش کلیسا در خدمت بدین تعالیم آن شکر گزار بودند بالاخره علماء بنظریه نشوء افراد کردند و گفتند نظریه دینی تحریفی است از یک نظریه بسیار قدیم که در قرون قدیمه در میان ملل قدیم شرق معروف بوده است و بعضی از رجال دین مانند دکتر رایون Rev Dr Driven استاد علوم عبرانی و رئیس کلیسای (کریست) در اکفسورد و دکتر رایل Rev Dr Ryle استاد علوم الهی دانشگاه کمبریج آنرا قبول کردند، و بحدی رسید که رئیس اسقفهای کنتر بری با این مناسبت گفت آیام ممکن نیست که روح القدس در بعضی اوقات خرافات و افسانه های دروغ را بکار برد؟ باشد؟

علماء دین مسیح با همان روحیه که در مقاومت علم، روایت دینی رادر بامکنیت های علمی جدید داشتند در مسئله آفرینش باره خلق تمنهدم میکنند متمسک بظاهر لفظ نصوص واردہ در کتاب مقدس شدند، در سفر پیدایش میگوید خداوند انسان را بهمین صورت آفرید و اکثر علماء دینی نیز متفقند که حیوانات از اول آفرینش خلق شده و بهمین صورت بوده اند، وهیچ تغیر و تطوری بر آنها حادث نشده است، و وقتی علماء جانورشناس انواع دیگری از حیوانات را کشف کردند علماء دین ناچار شدند با آنها مدارا کنند بنابراین کشتی نوح را بحدی بزرگ کردند تا کنجایش این انواع جدید از حیوانات را داشته باشد و جلوگیر کنند از آینکه گفته شود که این حیوانات بعد از طوفان بوجود آمده اند،

اما اکتشافات جغرافیائی انواع زیادی از حیوانات را کشف کرد و توزیع این حیوانات در اطراف زمین موجب تعجب شد علماً دین در صدد راه حل بر آمدند که موضوع این تقسیم را بر سانند، و روشن شود چطور این حیوانات که همه در کشتی نوح بوده اند با اطراف پراکنده شده اند، بنابراین بعضی گفتند که میل انسان ورغبتیش در انتفاع آنها را متفرق ساخته است و یا خواسته است تفریحی کرده باشد، بعضی دیگر مدعی شدند که خود حیوانات مهاجرت کرده اند، أما دشمنان علوم دین ولاهوت از این انسان که با خود در کشتی نوح خرسها و شیرها و پر و پلنگها را حمل کرده است تعجب کردند و همچنین متعجب شدند که این حیوانات بزرگ و سنگین تن چطور از آرارات که کشتی نوح بر آن نشسته است باین نقاط دور دست زمین مهاجرت کرده اند و حیواناتی که بشنا و پرواز آشناییستند با امریکا رسیدند، و باین فکر افتادند که چرا اکنکور فقط در استرالیا یافت شد و چگونه با جست و خیزهای خود در کوهها و درهها توانست باین قاره برسد و از اقیانوسها عبور کند، و چرا فقط در استرالیا زندگی کرد، أما بتمام این پرسشها بر اثر ظهور روش آزمایش که در دوره جدید با آن عمل شد پاسخ داده شد و جمعیتهای علمی که در کشف حقایق از استفاده از علوم دینی وغیر دینی خود داری نمودند و راه و روش جدید را پیروی کردند و بتجربه و علم یارداختند پرده از روی این حقایق برداشتند، تا بالاخره در پایان قرن هیجدهم نظریه دینی بکلی بساطش در هم نوردیده شد ولی با وجود این بعضی از علماء دین بنظریه قدیم متمسک شدند و بدشمنان خود اعلان جنگ دادند

حملات علم جدید برای  
ردنظریه ثبات انواع :

نظریه آفرینش انواع همانطور که ذکر شد در نظر رجال علوم دینی تجلی نموده قابل بثبات انواع شدند با این معنی که انواع حیوانات از بدو خلقت بهمین صورت بوده و از وقتی که پس از طوفان از گشتی نوح در آمده اند تغییری در صورت آنها حاصل نشده است، اما در برابر این نظریه یک نظریه قدیمی دیگری بود که میگفت موجودات زنده با تغییر و تطور دائمی نشوونمایاقدتند، و سرچشم هر دونظریه افکارشرقی قدیمی است که بعرا نیم را رسیده و در کتب مقدسه ظاهر گردیده است و (دو مایله - Benoist De Maillet) در اوایل قرن هیجدهم میلادی بتحول و تطور انواع برائت تغییری که در اعضاء آنها میشود قابل گردید و این دلایل موجب اضطراب و خشم شدید کلیسا شد و اورا متهم بالحاد نمود، بنا بر این برای پرهیز از شر کلیسا در صدد برآمد کتاب خود را نام شخص دیگری منتشر سازد، و در مقدمه طوری بیان کند که بتواند در موقع محاجمه مدعی شود که کتاب بدیگری اهداء شده و مطالب آن جز خیالات سرگرم کننده نیست، (بنابراین اعلان کرد کتاب عبارت از محادثات یک فیلسوف هندی است که بایک مبلغ مسیحی داشته و این فیلسوف هندی تصریح میکند که ممکن است ایامی که برای آفرینش در سفر آفرینش آمده عبارت از ادوار ممتدی از زمان باشند)، و این تعلیل تاحدی رجال دین را راضی نمیکرد بهمین جهت کتاب در سال ۱۷۳۵ بطبع رسید ولی در سال ۱۷۴۸ یعنی سه سال پس از مرگ مؤلف منتشر گردید.

در نیمه دوم این قرن (لینیوس Linnaeus) + ۱۷۷۸ که ملقب پدر گیاه شناسی چدید است ظهور کرد و در اوآخر دوره زندگی خود در

ثبتات انواع با نظریه علمی دینی شروع بمعارضه کرد، ولی از خشم و کینه دشمنان کلیسائی و یا پروتستانی برخود ترسید. با وجود این ازابداء نظریه خود منصرف نشده و نظام تناسلی بین بناهاترا اعلام کرد، و مر انر آن مواجه با خشم رجال دین و کینه‌توزی آنهاشد و آراء او از طرف مقامات روحانی تحریم گردید و تا ۱۷۷۳ در هر جا که نفوذ روحانیت مستقر بود این تحریم اجرا شد، اما این فشار لینیوس را مجبور کرد در برابر حملات رجال دین تسلیم شود و ظاهر نماید که رأی آنها را راجع باینکه مخداؤند تمام اشیاء را ازابتدا خلق کرده و از آن ابتدا تا کنون بهیدچوچه انواع جدیدی ظاهر نشده‌اند، تأیید می‌کند و از آن طرفداری مینماید

پس از او علامه فرانسوی (بوفون *Buffon*) قایل بنظریه تطور و تغییر انواع شده، سوربوئیها را از خود بستوه آورد، اما بعد ناچار شد از کلیسا اطاعت کند و از آنچه گفته شفاها و کتبآ عندر بخواهد و گفته خود را چاپ کند، و در اینخصوص چنین می‌گوید: «اعلان می‌کنم که از کلیه آراء خود کمدرخصوص تکوین زمین در کتاب خود گفته‌ام منصرف می‌شوم، و از آرائی که مخصوصاً با روایت موسی منافات دارد بر می‌گردم و مجبور هستم راجع بعلل آفرینش و تکوین با آراء کتاب مقدس ایمان آورم»

در ابتدای قرن نوزدهم (تریویرانوس *Treviranus*) در آلمان و لامارک *Lamarck* در فرانسه ظاهر شدند و اولی در سال ۱۸۰۲ کتاب (علم الحیات) خود را منتشر کرد که انواع راقیه از انواع پست تری بوجود آمده و بتدریج بحد کمال رسیده و انقراض انواع عبارت از تحول آنها بانواع دیگری است، بعه لامارک کتاب (تحقیقات) و کتاب (فلسفه

حیوان ) را منتشر کرد و رأی تریویرانوس را تایید نمود و اضافه نمود بر اینکه خود حیوان در راه تطور میکوشد تا احتیاجات جدیدی را که در محیطش ظاهر میشود برا آورد و خود را بشکل محیط درآورد، و نمو اعضاء با یکار بردن آنها نسبت مستقیم دارند یعنی هر عضوی که بیشتر مورد استعمال و احتیاج است نموش بیشتر و محسوس تر است ، و صفات مکتبه بطريق وراثت از پدران بفرزندان میرسد

این آراء بعلماء علم طبیعی مانند سان هیلیر *Hilaire* - C نیز رسیده است .

جنگ بین طرفداران نظریه نشوء و معارضین  
تطور از نظر  
والاس و دارون  
آن بمنظور دینی خود در عالم اروپائی متکی بود  
تا آنکه ماه ژویه سال ۱۸۵۸ فرارسید و دو مقاله در حضور جمعیت لینیوس در لندن خوانده شد . یکی از این دو مقاله را چارلز داروین *Ch. Darwin* نوشت و دومی بقلم ( الفرد روسل والاس *A.R.Wallace* ) بود . و با خواندن این دو مقاله نظریه نشوء و انتخاب طبیعی ناشی شد و بر اثر آن شکاف و شکست عظیمی بر قلعه مستحکم علوم دینی وارد آمد . و برای مبارزه با علم برای علماء دین میدان دیگری باز شد

داروین مدت ۲۰ سال با رامی و بدون سروصدای مشغول مطالعه بود و مشاهدات خود را جمع آوردی میکرد و دلایل خود را از روی زمین و اعماق دریاها و بقایای آتشفسانیها و فله کوهها و جنگلها و بیشهها بدست میآورد و از سرزمینهای استوائی بمناطق منجمده منتقل میشد ، و طبیعت را بسخن میآورد و راز آن را کشف مینمود تا بالاخره بنظریه نشوء و انتخاب طبیعی

رسید ، و در تمام اینمدت راز خود را در سال ۱۸۴۴ یعنی پس از چهارده سال زحمت فقط بدکتر یوسف هوکر فاش کرد ، ولی بعد از آن‌فرد والاس نامه‌ای دریافت کرد که فهمید او هم پس از بحث و تحقیق بهمان نظریه نشوء و انتخاب طبیعی رسیده است ، و داروین در کتاب (اصل‌الانواع) خود اکتشاف والاس را با یک امانت‌بی نظیر که از یک دانشمند منزه انتظار میرود مینویسد و میگوید والاس مستقلابه‌مان نتایج عمومی منتہی شده که خود داروین قبل از آنها رسیده بوده است .

بالاخره داروین خواهش والاس را اجابت کرده و یاداشتهای او را که در نامه خود نوشته بود برابر باشگاه جمعیت لینیوی لندن منتشر ساخته و حق دوستی و علم را بجا آورده است .



در سال بعد داروین جزء اول از کتاب (اصل‌الانواع *The origin of species*) خود را منتشر ساخت ، و در آن کتاب نشوء آلی و میکانیکی را مبدل بنظریه تناظر بقاء و بقاء اصلی و عامل وراثت ، نمود البته این نتایج محصول و میوه تحقیقات و تبعیات سی ساله یک عقل قوی و توانائی بود ، خبر انتشار این کتاب فوراً در عالم پیچید و چاپ آن چند بار تکرار شد ، و بزبانهای چندی ترجمه شد ، و برایر آن آراء داروین در سراسر عالم منتشر و شایع گردید و در تمام دوازیر و محافل علمی سراست کرد ، و تحقیق درباره احیاء در همه جا رایج شد ، آنوقت رجای دین و علماء لاهوت بر حسب عادت دیرین خود در مقام ستیز و مقاومت و جلوگیری برآمدند و سایر علماء که تابع آنها بودند و از قدرت دینی بیم داشتند و از انقاشه میترسیدند و یا نمیتوانستند علناً با کلیسا اظهار دشمنی کنند و یا تمایلات دینی در آبها بود ، از کلیسا

و رجال دین متابعت کردند، و عمله کسانی که تیاراً این حمله را مجسم می‌کنند  
بترتیب، لینیوس و کووید واژاسیر می‌باشند

كتاب (اصل الانواع) داروين در برابر انگلستان عالم  
حمله مسيحي بداروين

لاهوت و دين مانند اين بود که گاو آهنی بالانه

مورچه‌ای برخورده باشد و مورچه‌ها را متفرق و هر اسان نموده باشد، آری  
نظر يه داروين و كتاب او در عالم مسيحي همين تأثير را داشت زير ايكمربشه  
همه را از خواب غفلت بيدار کرد و آنهارا ناراحت و مضطرب و خشمگين  
ساخت، بنابر اين متفقاً در صد جنگ با اين نظر يه جديده بر آمدند، و  
اقدامات خود را برای نابود ساختن اين مذهب جديده بصورت مقالات و مواغط  
و كتاب در آوردند که در مجلات و برفراز منابع و در مطابع مانند سيل جاري  
شده بود، تمام اين اقدامات و حملات و مدافعت بصورت جهاد در راه خدا  
در آمد اما کسی که عهده دار اداره اين حمله و فرمانده اين جنگ بود،  
اسقف ويلبرفورس Wilberforce بود که در مجله Quarterly Rivew اعلن کرد  
که داروين باتمایل بمحدود کردن عظمت خداوند در خلقت گناهکار است  
و (مبدأ انتخاب طبیعی) با گفته خداوندی کمال تعارض را دارد، زیرا  
منافق با گفته وحی در خصوص علاقه خالق و مخلوق است « و با گمال مجد  
وعظمت خداوندی مطابقت ندارد، و مطالب دیگری از اين قبيل که در حمله  
خود بکار برد بود، و چون مجمع تقدم علم، بریتانيا منعقد شد، همين  
اسقف بر خاست و اشاره با آراء داروين که بر اثر بيماري نتوانسته بود در آن  
جلسه حاضر شود، نمود و اعلام کرد که خيلي خوشوقت می‌باشد که از ميمون  
بوجود نیامده و اجددش بوزنيه نبوده، اما هكسلی Huxley برای رد براو  
بر خاست و کلامی بدین مضمون گفت: اگر مرا مخیر کنند، ترجیح

میدهم از نسل میمون پستی باشم ، تا آنکه از نسل بشری باشم که علم و فصاحت خود را برای ادب و آزار کسانی بکار میبرد که عمر خود را وقف تحقیقات علمی و خدمت به پیش رفت آن مینمایند » این کلمات در انگلستان تأثیر عجیبی داشت و در سایر کشورها هم منعکس گردید و تأثیر بسزائی کرد

این رفتار که از ناحیه کلیسا انگلیکان در باره داروین شد در کلیسای کاتولیک انگلیس نیز منعکس گردید و کار دنیال (مانینگ Manning) در برابر اعضای اکادمی که برای محاربه آنچه (علم) مینامند تأسیس شده بود خطابه ای القا کرد و در آن تنفر و بیزاری خود را از این مذهب طبیعی جدید اعلام کرد و در باره آن گفت ( یک فلسفه وحشیانه است ، که عدم وجود خدا را میرساند ، و تصریح میکند که حضرت آدم ابوالبشر میمون بوده است ) یک باشگاه علمی پروتستانی که برای مقاومت باعلموم مضر تأسیس شده بود نیز با این اردوی حمله هم را داشد ، و نایب رئیس آن اعلان نموده مقصود از مذهب داروین ( فرود آوردن خداوند است از عرش ) و یک تنفر منتقد دیگر گفت : این مذهب بمقدم میگوید که ( خداوند مرده است ) و یکی از موقیعین رجال دین گفته است اگر مذهب داروین صحیح باشد سفرپیدایش دروغ گفته است بنابراین کیان زندگانی فروخواهد ریخت و وحی خداوندی بانسان آنطور که مسیحیها آنرا شناخته اند هذیان و دام و نیرنگ خواهد بود

این صدا در امریکا نیز منعکس شد و یکی از کثیر الانتشار ترین مجلات دینی اعلام کرد بر اینکه داروین میکوشد که مسئله خلاقت را پیچیده تر کند ، یک مجله دیگر تصریح نمود که ( خیانت ) است ، مجله

دیگری که ارکان کلیسای فرعی کلیسای انگلیکان در امریکا بود ، در ضمن عبارات تحریر آمیز نسبت بداروین و کاستن از فدرش گفت این مذهب سفسطه است که قائم بر هیچ منطقی نیست ، و مجلات و مطبوعات دیگر شروع باقمه دلیل و برهان نمودند که این مذهب منافق نصهائی است که در دوعهد قدیم و جدید آمده است

رجال دین و علماء مسیحی در استرالیا نیز وارد این میدان شدند و دکتر پری Perry رئیس اسقفهای ملبورن در کتاب (علم و انجیل) تصریح کرد براینکه غرض واضحی که شامبرز Chabers و داروین و هکسلی از این مذهب دارند این است که کفر با نجیل ورد آنرا در دلهای پیروان خود بکارند .

فروع و شعبه های کلیسای قدیم نیز عقب جبهه قرار گرفته و فعالیت میکرد و از آن جمله بایما Bayma در (عالیکاتولیکی) تصریح نمود ما حق داریم که معتقد شویم داروین اقوال آن ملحدین را که هدفی جزنا بود کردن فکر موجود بودن خدا ندارند تکرار میکند .

و اموری که رویه رجال دین را در این عصر روشن میکند اتحادشان در ایجاد مؤسساتی است برای مقاومت با افکار جدید و مهمنترین این مؤسسات اکادمی معروفی است که کار دنیال وایزمان با آن دعوت کرد و رساله ای منتشر کرد و مردم را از این خطر که بسمت دین پیش روی میکند بترساند و در پایان رساله گفت بر کلیسا که تنها مرکزی است که از اعتماد بخدا بهر مورد است واجب میباشد که در رأس حرکتی قرار گیرد که غرضی جزم مقاومت باهر چه مسیحیت را در انگلستان تهدید میکند نداشته باشند ، و کلیسای روم این حرکت را تقدیس مینماید و اجازه میدهد که این اکادمی تأسیس

## شود و پایدار باشد

درجبهه بروتسانیها نیز این نوع ظاهرات بوجود آمد و از آنجمله باشگاه (ویکتوری) تأسیس شد که مهمترین و خطرناکترین اقداماتش، دعوتی بود که از طرف (والتر میچل Rev W. Her. Mit. hell) نایب رئیس آن منتشر شد که در آن تصریح نمود براینکه «مذهب داروین میکوشید که پائین آورد خدارا از روی عرش خود»

در فرانسه حمله خیلی شدید و با عبارات تلخی بود، بعضی از آنها تکرار کرد و گفت که هر نظریه که مخالف نظریه ثبات انواع باشد با نصوص مقدسه منافات دارد والحاد است، اما دسورگ Désorges استاد سابق علم لاهوت، داروین را، نه کرد که مغروف و فریب خورده است امامونسینیر - سیگور Segor بداروین و پیروانش اشاره کرده باحالتی هستیری میگوید این مذاهب نفرت آور را جز پست ترین افکار تایید نمیکند، و از خودخواهی و پلیدی زائیده شده از دوزخ آمده و با پیروانش که مجرد شرم و آزم هستند با آن برگشت خواهند نمود

ولی این حمله در آلمان موقرت و سخت تر بود، زیرا کاتولیکیها و بروتسانیها برای مقاومت این مذهب جدید هم دست شدند و دکتر میشلیس Dr. Michelis اعلان نمود که نظریه داروین یک صورت کاریکا توری از خلقت است، و دکتر هگرمان Dr. Hagemann گفت، خدارا بیرون درها پرتاب کرده است، و دکتر شندر Schund تصویح میکند که هر از یک صفحات کتب مقدسه با مذهب داروین متنافق است، و در سویس روگمنت Rougemont مردم را دعوت کرد که ضد این مذهب اعلان جنگ صلیبی دهند - بعلاوه مقاومتهای دیگری که شد، در سال ۱۸۶۳ تأیید چارلز لیل Sir Challeyell از نظریه

نشوء و ارتقاء موجب ایجاد اضطراب بیشتری در جبهه علماء دین شد . این شخص احساسات دینی خوبی داشت و مواظبت کامل داشت که جنبه احتیاط را از است ندهد ، قبلًا با نظریه لامارک راجع بتطور انواع معارضه کرده بود و از نظریه خلقت استمراری طرفه ای مینمود ، اما ناگاه تأیید لیل که بزرگترین ژئولوژی دوره خود بود از مذهب داروین در نوشته هایش ظاهر شد و مخصوصاً موضوع قدمت انسان را تأیید کرد ، و این قضیه لطمه سختی بود که بر لاهوت وارد گردید

در همان وقت نیز هکسلی کتابی بنام ( مکان انسان در طبیعت ) منتشر نمود و نظریه تطور و انتخابات طبیعت را با ادله جدیدی تأیید کرد ،

اما لطمه دیگری بر رجال لاهوت وارد آمد و هول و هراس آنها را بیشتر کرد و آن صدور کتاب دیگری از داروین بود که موسوم به ( تسلسل انسان Descent of man ) است و در سال ۱۸۷۱ منتشر شده ، و با اینکه این کتاب تکرار مطالب قبل بود ، باز تأثیر شکفت آوری داشت و دانشگاه دوبلن متصدی مقاومت تیارش شد ، و انهام قدیم را دوباره بکار بست و گفت : داروین سعی میکند خدا را از عرش فرود آورد . و یکنفر طبیب فرانسوی کاتولیک مشهوری که کستانسین جمز باشد در صدد رد دین داروین برآمد و در سال ۱۸۷۷ کتابی بنام ( مذهب داروین یا انسان میمونی ) در پاریس منتشر ساخت ، و نسبت بکتاب داروین همه کونه تحفیر را روا داشت و گفت عبارت از یک حکایت تفریحی خنده آوری است .

از این قبیل عبارات درباره کتاب زیاد گفته ولی بهیچوجه از جنبه علمی در صدد رد کتاب و نقض ادله آن بر نیامده است ، با وجود این موجب

رضای کامل علماء دین شد و این پیروزی سرمست گردیدند و کار دنیا و  
اسقف پاریس ب مؤلف صریح گفت که کتابش از کتب مورد مطالعه روحانی  
او شده است و با پیشنهاد کرد یک جلد از آنرا پاپ پیوس نهم هدیه کند  
پاپ از این کتاب بی اندازه خوش آمد و سرمست شد زیرا مؤلف آن با  
زبر دستی شایان تقدیری تو انسنته است این مذهب جدید گمراه کننده را  
رد کند ، علی الخصوص که مؤلف عقیده داشت که این مذهب با تاریخ و  
تقالید تمام ملل و باعلم صحیح و حقایق و مشهودات و حتی با مذهب عقل  
منافات دارد ، پس مذهبی است که اساس صحیحی ندارد ، اما میل بالحاد  
و توجه بماده هوا خواهانرا ناچار میکند باین قبیل آراء خرافی متمسک  
شوند پس باید گفت تمایل بکفر است که اینها را حمل بر ردن ایمان  
بخدا که خالق تمام اشیاء است گردد ، و آنها داود اور نموده که استقلال  
انسان را اعلام کنند که آفای خود و کاهن خود و خدای خود باشد ، و این  
غرور و خود خواهی بالآخره مردم را بانجاشاند که در ردیف چرنگان بی  
عقل و شعور و ادراک قرار داد بلکه از آن هم است تر نمود و در ردیف جماد  
بیروح گذاشت و آن غرور را هم حدیث لاهوتی تایید کرده میگوید : هر  
کجا خود پسندی پافت شود بی شرمی نیز یافت میشود ، اما باید این او هام را  
رد کردو بطلان آنها را ثابت نمود ، ومادام که آنرا در لباس علم دمیا ورند  
باید از راه علم صحیح آنها را رد کرد

پاپ از زحمات مؤلف تقدیر کرد و او را مشمول برگت نمود ،  
چون در آن دوره مسیحیت کمال احتیاج را باینگونه اقدامات داشت .  
پس مؤلف مودد الطاف بی پایان قرار گرفت و رتبه قدیس باو داده شد ، و  
اسقف سابق الذکر پاریس ہا و پیشنهاد کرد که در چاپ دوم کتاب توجیهی

به بیان علاقه قصه‌های سفر پیدا یش و اکتشافات علمی جدید داشته باشد و ملحدین را قانع کند تطابق نامی بین علم و کتاب مقدس موجود است. بعد که کار دینال نمونه‌های چاپ دوم را که در سال ۱۸۸۲ بنام (موسی و داروین) منتشر شد و بین انسان سفر پیدا یش و انسان میمونی داروین مقایسه میکرد و ب تعالیم دینی را با تعالیم الحادی مقارنه مینمود، بی اندازه کار دینال را خشنود کرد بحدی که بنام دین و علم مؤلف کتاب را در آغوش گرفت

در انگلستان نیز وضع پیشوایان پروتستان باین حال بود، مثلاً مستر گلادستون در خطابه‌ای که در لیورپول القا کرد، اظهار نمود باقاعد نظریه تطور خداوند از زحمات مخلوق خلاص میشود، و بموجب قوانین ثابته آن نظریه حکومت جهان از دست او خارج میشود اما بعداً که هربرت اسپنسر باو فهماند که نیوتن هم در نظریه جاذبه و علم هیئت خود در معرض این اتهام قرار میگیرد گلادستون از گفته خود بر کشت

واما دکتر کولز گفت: خدای تطور خدای مسیحیت نیست؛ و جمعیت تقدم معارف مسیحی کتابی از مستر پیر کس منتشر ساخت که مؤلف در آن اعلام میکرد براینکه نظریه تطور با عقیده اساسی خلقت کمال تناقض را دارد

ساخ دشمنان نظریه تطور از کاتولیک و پروتستان نیز از این قبیل نظریات در بطلان آن مذهب اظهار داشتند.

در همانوقت که این حملات با کمال سختی ادامه

داشت؛ بعضی از عقلاً رجال دین کم کم بهوش

آمدندواز آینده کلیسا و حکومیت تاریخ درباره آن

در صورت ثبوت نظریه داروین یمناک شدند؛

چون هنوز بار تنگین رفتار برآکه با نظریه کردش زمین کرده بود بدوش

داشت و تا چندی پیش هنوز بطرفداران آن نظریه زجر میداد، پس آیا

بهتر نیست که رجال لاهوت در این حملات جدید تأملی کنند و برای روش

عقل نیز در جنگ باین مذهب جدید مقامی قایل شوند؛ این یک روحیه

جدیدی بود که از امریکا نمودار شد و دکتر (نوح بورتو) رئیس دانشگاه

«ییل» اجازه داد نظریه تطور با عدم اعتقاد بصحبت آن در آنجا تدریس

شود، علاوه بر این تصریح کرد بین نظریه مذکوره و نصوص مقدسه تناقض

نمی بیند

در نزدیکی اکادمی ییل موزه بالنتوژی قرار گرفته بود و در آنجا

استاد مارش میگوشید تطور اسب را از قدیم ترین ادوار واز آنوقت که حجمش

بیش از حجم روباه نبود و دارای پنج انگشت بود تا وقتی بشکل فعلی و حجم

کنونی رسیده ثابت کند، و همین حلقات را که در سلسله این تطور یکی

پس از دیگری ثابت شده است، هکسلی دلیل قاطعی برای اثبات عامل

مؤثر بودن نشوء در انتخاب طبیعی قرار داده بود

اما این اقدامات تیار شدید حملات رجال لاهوت را که جنبه زور

گوئی داشت متوقف نساخت زیرا در همان وقت بود که دکتر هودتی در

دانشگاه پرنستون اعلان نمود که نظریه داروین منافق کتاب مقدس است

و خدائیکه در خلقت عالم مداخله نکنید خدا نیست، و انکار قصید در موضوع

پیشرفت نظریه  
تطور حتی در  
جیوه‌های دینی

خلقت عبارت از پائین آوردن خداوند است از عرش ، و بدیهی است که انکار وجود اور طبیعت کفر نسبت بخداست ، و هر کس ایمان بموضع غایت و مقصود از خلقت بیاورد نمیتواند از پیروان داروین باشد ، - عده دیگری نیز در دانشگاه پرنسنون از این حمله طرفداری نمودند و باز تا چندی بعد کرم شد .

ولی طولی نکشید که دکتر جمز ماکوش متصدی دانشگاه مزبور شد و با این حمله ظالمانه مقاومت کرد و اعلام نمود که خطری است بر خود مسیحیت ، و در بیانهای که صادر کرد تذکرداد براینکه خطرناکترین امریکه در این دانشگاه مسیحیت را تهدید میکند اینست که هر هفته در حضور دانشجویان تکرار شود که نظریه تطور یا انتخابات طبیعی یا عموماً تطور اگر ثابت شود بطلان کتب مقدسه ثابت شده است زیرا این راه بهترین راهی است که دانشجویان را ملحد بار آورد و بطوریکه بهیج چیزی ایمان نداشته باشند

بهمن جهت اینگونه تبلیغات را منع کرد و دستور داد نظریه جدید تبلیغ و ترویج شود پس ریاست او ابتدای توافق بین قضیه دین و نظریه تطور شده است ، ولی مورد حملات دشمنان آن نظریه نیز قرار گرفته است اما طولی نکشید که از رجال لاهوتی اشخاصی برخاستند و آشکارا گفتند ممکن است بین ایمان بمسیحیت و عقیده داروین جمع کرد و بهردو معتقد بود .

اما این فکر جدید موافق با مخالفت شدید شد زیرا در سال ۱۸۷۳ مجله دینی شهر بوستن که ماهیانه بود منتشر شد و بخوانندگان خود تحریک گفت از این جهت که دکتر (پیر) برانر کوشش قابل تقدیری توانسته

است نظریه تطور را منهدم کند و آنرا برای سکها بیفکند، این حملات را مجلس ( متوریزم ) که یکی از مذاهب قابع پرستانتی است دنبال کرد و تأیید نمود

اما پیشوایان علم جدید از حملات دشمنان خود که رجال و علماء دین باشند چشم پوشی کردند، و بیانات و ادله خود را در تأیید نظریه جدید مرتباً انتشار دادند، و این امر موجب ترس و بیس و بیشتری در جبهه مرتجلین شد و در صدد برآمدند از این خطر که بائبات و یقین بسمت آنها پیشروی میکند خلاص شوند، و بعضی برای رهایی از مقاومت نظریه جدید در صدد وفق دادن بین دو نظریه برآمدند، و آثار این حرکت جدید سیان رجال کلیسا در انگلستان و امریکا نمودار شد و دانشگاههای انگلستان خود را برای پذیرفتن نظریه جدید آماده کردند، و در اکسفورد در اجتماعی در دانشگاه کیبل از حزب کلیسا منعقد شد اعلام نمودند برای نکه نظریه تطور ( تقدمی است در راه تفکر لاهوتی ما )

و در همان اوقات از جبهه های کلیسای کاتولیکی زوم صدائی برخاست که میگفت عقیده کاتولیکی هیچیک از پیروان خود را مانع از قبول نظریه داروین نمیشود، و یکنفر از کاتولیکهای موافق از امریکا اعلام کرد برای نکه نظریه تطور با عقیده کلیسای کاتولیکی بیش از نظریه گردش زمین تعارض ندارد.

آن شخصی کمال مسیحی را برانگیخت و رجال رفتار عالم مسیحی به داروین پس از مرگ او گفت داروین را از هر حیث بیدار کرد، عاقبت در گفت داروین مرد و در دیر وستمنستر در جواز قبر نیوتن مدفون شد، و فارا را <sup>و Fa</sup> اسقف اورا با عبارات زرین و موافقی

رثا کفت و رناء او برفراز متابر اروپا و امریکا منعکس شد، اما مرتعین هنوز مضطرب بودند و کاهگاهی بحمله میپرداختند و از آنجمله دکتر لانگ Dr Laing که گفت مدفون شدن داروین در وستمنستر دلیل آنست که هنوز انگلستان یک ملت مسیحی نشده است این عبارت در اسکاتلند و امریکا نیز منعکس شد، ولی کلیساي انگلستان با این تعدد نشکن مقاومت کرد، و فارار رئیس اسقفهای وستمنستر در میان جمعی برخاست و اعتراض کرد، که در خود قدرت این را نمیبیند که تسلیم رأی جدید شود، ولی مایه نشک و پستی است که تلاش برای سرنگون کردن مذهب جدید قائم بر احتجاجهای لفظی و برانگیختن احساسات جهال و متعصبینی باشد که دشمن علم و علما هستند.

و در دانشگاه ترنتی در کمبریج مشاهده میشود که حکیم معروف ( هوویل Whewell ) نویسنده کتاب ( تاریخ استقرائی ) اجازه نمیدهد نسخه‌ای از کتاب ( اصل انواع ) در کتابخانه‌اش باشد، بعلاوه در بنگاههای زیادی که تحت رقابت رجال لاهوت اعم از پروتستان یا کاتولیک قرار گرفته بود اقداماتی مشهود گردید که غرض آنها منع تعلیم نظریه نشوء و ارتقاء و یا تحقیر آن بود، از جمله در دانشگاه امریکائی بیرون حادنهای واقع گردید و بیان داریم که عده‌ای اساتید جوان را بیرون کردند برای اینکه معتقد بنظریه داروین بودند و همین رفتار در دانشگاه ( واندربریل Vanderbilt ) نیسی شد و دکتر ( ولش ) بهمان علت و سبب اخراج گردید.

از همه ظریفتر سرگذشت دکتر و درو Woodrow میباشد که در سال ۱۸۵۷ بوسیله تعلقی که بدین خدائی داشت در بنگاه شیمیائی کلمبیا بست استاد علوم طبیعی بر قرار شد، اما کنبعکاوی و تحقیق اورا معتقد بنظریه

تطور نمود، بنا بر این علاقه و اخلاص وعقیده‌ای که بدین و وفاداری که نسبت بتعالیم آن داشت برایش سودی نداشت، وعده زیادی از رجال لاهوت بر او قیام کردند، وبالاخره منجر باین شد که از آن مقام بر کنار گردید در اسپانیای کاتولیکی نیز این صدا منعکس شد و دکتر شیلی مارنگو در سال ۱۸۷۸ کتابی راجع بجزایر کاناری منتشر ساخت، و در مقدمه آن از فرضیات جدید در باره نظریه تطور بحث کرد و آنها را با ادله‌ای که از انسان اولیه جزایر کاناری بدست آورده بود تأیید کرد، ولی این کتاب محافل کاتولیکی را برانگیخت و فوراً دستور مصادره کتاب داده شد و خوانندگان را مجبور کردند نسخه هائی را که دارند تسلیم کنند و درباره مولف نیز قرار حرمان از رحمت مسیح صادر شد.

اما قافله علم بانظریه جدید خود درباره تطور مرتباً پیش میرفت و برای بدست آوردن رضای دشمنان و مخالفین توقف نمی‌کرد، وعده‌ای از دانشگاه‌های قدیم و جدید با این قافله همراه شده بودند، رجال منور الفکر کلیسا نیز در صدد برآمدند بین روایات دینی و مذهب علمی جدید وفق دهند از آنجلمه در کلیسا روچدایل Rochdale دکترویلیسون رئیس اسقفهای مانچسیر در تبلیغات خود بصحبت مذهب فربینده‌ای که داروین آورده تصریح نمود و با کمال زبر دستی در صدد برآمد آنرا مرتبط بنظریه دینی کند جمعیت تقدم معارف مسیحی متعهدنشر گفته اوشد، وایر همان جمعیتی بود که چندی قبل از آن عهده دار سخترین حملات بروزنظریه جدید بود و مجلات دینی نیز متوجه این راه توافق جدید شده و بالاخره لاهوت راه را برای مرکب علم جدید باز کرد تا قافله بگذرد

اگر از تزاعهایی که برای نظریه تطور بر پا  
شده در گذریم ملاحظه میکنیم که قافله علم از  
اوایل قرن کذشته مشغول پیش روی بود و پیشرفت  
آن حتی در خود کلیسا تأثیر داشته، و از جمله تأثیر آن ظهور حرکتی در  
خود کلیسای کاتولیکی است که معروف بحرکت عصری تا تجدیدی -  
**Mcdermism** شده و بقرار کفته بعضی خطرناکترین مشکلات کلیسای  
کاتولیکی در قرن نوزدهم بوده است و معروف چنین بود که پیروان این  
حرکت ملتزم ب برنامه ای نبوده و نسبت ب کلیسا و تعالیم و تقالید و اجتماعات  
آن کمال اخلاص را داشته اند، ولی معتقد بودند که مسیحیت دینی است  
مطیع تطور و زندگانی آن بسته با استمرار همین تطور است و بهمین جهت  
اقرار داشتند که تاویل عقاید دربر تو علم و روش انتقادی آن قرن تجدید  
شود، و خیلی کوشیدند که مسیحیت نماینده بعضی نتایج فکری آن دوره  
باشد، و (لوزای Loisy) کشیش بود که علت و مقصود این حرکت را  
اظهار نمود، این شخص در سال ۱۹۰۷ بمحب قرار یکه پاپ صادر نمود  
از رحمت و غفران محروم شد، علت این بود که پاپ پیوس دهم برای  
قلع و قمع این حرکت تلاش فوق العاده ای نمود و موفق شد و در قرار سال  
۱۹۰۷ تمام نتایج فکری لوزای را تقبیح کند، و سه ماه بعد رساله مفصلی  
صادرنمود که افکار این متجلدین داخله کلیسا را در آن شرح داد و نقشه  
نابود کردن آنرا هم گشید

از سالهای قبل عده ای از روشن فکران کلیسای پروتستان با این  
تیار برای اقتادند بطوریکه اگر خدائی مسیح را ذکر میکردند از هر  
خارج عادتی آنرا مجرد میکردند، و اگر از (رستاخیز) بحث میکردند

آنرا طوری تاویل میکردن که دارای جنبه جسمانی نباشد، و اگر راجع  
بوحی انجیل صحبت میکردن معنی وحی را در ردیف الهام که نزد  
افلاطون و امثال او معروف بود تعبیر میکردن

در میان روشن فکران از رجال دین کسانی پیدا شده اند که با قدرت  
جنگیه اند و هفت نفر از آنها که شش نفر شان از رجال دین بودند کتاب  
(مقالات و مراجعات) را در سال ۱۸۶۰ منتشر کردند و بهمین جهت  
(دشمنان هفتگانه مسیح) نامیده شدند، زیرا در آن کتاب خواستند که  
انجیل مثلما مانند سایر کتب تاریخی فهمیله شود بهمین علت تاویل را  
تحريم کردند و از سازش دادن بین متناقضات جلو گیری نمودند، و بخواننده  
فهماندند که پیشگوئیهای عبری هیچ عنصر الهام در آنها نیست، و در خیلی  
از مسائل را که نزد کلیسا محقق و مسلم بود مورد شک قرار دادند، و ترس  
رجال کلیسا از کتاب نامبرده از همینجا بود.

پس از آن کتاب (بادن پاول Baden poweel) کتابی منتشر کرد  
و دو نفر از کشیشها که در آن شرکت کرده بودند در سال ۱۸۶۲ محاکمه  
شدند ولی در مرحله استیناف قاضی القضاط قرارالغاء حکم را صادر نمود،  
و این حکم آزادی گفتار را تا حدی تأیید کرد.

و این آزادی در سال ۱۸۶۵ بوسیله قانونی که پارلمان انگلیس  
تصویب نموده تأیید شد و بوسیله آن سوکنی را که رجال لاهوت در  
موقع امضاء قانون ایمان کلیسای انگلیکان میخوردند تغییر داد.

واز آثار این وضع که محیط تازه ای بوجود آورد این بود که مردم  
بروشن فکران روی آوردن و در انگلستان این موضوع را رفتار مردم با  
(هولیوک) که بهمت اهانت بمقدسات اول جوانی محکوم بزنдан شده

بود، ثابت کرد زیرا همین شخص در اوآخر ایام خود محلی برای نشر آراء مذهب عقلی تأسیس کرد و آنچه را روشن فکران مینوشتند میان مردم انتشار میداد، واين مرد روشن فکر وسیله شد که جرایم و مالیات مقرر بر جراید الغاء شود و با این ترتیب وسائل انتشار آراء را بین مردم فراهم کرد، اما سانسور مطبوعات سالها بود که در انگلستان بر افتاده بود، ودر سایر دول نیز ازاوایل قرن گذشته متروک شده بهمین جهت در اوآخر آن قرن مؤلفات میان مردم منتشر میشد، و در میان آنها کتبی بود که بدون ایجاد عکس العملی جنبه تاریخی مسیح را منکر میشد، در اینوقت عقیده قایل باینکه تفکر آزاد با پیروی از قواعد اخلاق موافقت ندارد از بین رفته بود، مردم البته باستثناء رجال و اتیکان متفق شدند باینکه هر چیزی در زمین یا آسمان بدون استعانت مدعیات کلیسا پیرو تحقیقات عقلی است، از جمله این آزادی خواهان (Bradlaugh) است که بزرگترین اعدام او این بود که در سال ۱۸۸۸ برای ملحدین در انگلستان این حق را بدست آورد که در پارلمان نماینده باشند بدون اینکه سوکنده یاد کند.

هر اس مقامات دینی  
این سیل بنیان کن که حتی به داخل کلیسا راه  
یافته بود موجب هراس جبهه های دینی شده  
بود؛ و رجال دین ترسیدند از اینکه این تیار قوی تعالیم دین را از بین ببرد و نفوذ شانرا نابود کند بهمین جهت متحد شدند که تابتوانند در مقابل این خطر مقاومت نمایند،

در سال ۱۸۶۴ پاپ پیوس نهم منشوری در باره کناهان آن دوره صادر کرد، که از جمله آنها انسان را مجاز کرده بود هر دینی را که عقلش

آنرا صواب میداند قبول نماید، و اینکه کلیسا حق ندارد برای مقاومت با دشمنان خود از قوه دینوی استفاده نماید و با آن وسیله آراء آنها را نابود سازد و بعد راجع بمطالعه فلسفه متفافیزیکی نوشته بود که روشن فکران مطالعه آنرا بدون استعانت بکلیسا و عمل بروایات دینی و مرجع قرار دادن آنها جایز دانسته اند، و از جمله این اشتباهات یکی این است که باید پاپ تقدیم مبادی آزادی و تمدن جدید را تایید کنند . الخ این منشور در نظر مردم بمنزله اعلان جنگ ضد حرکت آزادی و تنویر افکار بود، همچنانکه بعقیده مردم مجلس و اتیکان طلیعه ارتش این حمله بود که برای جلوگیری از هر پیشرفت آزادیخواهانه ای خود را آماده حمله و پیش روی میکرد .

اما مجلس و اتیکان این افکار را تایید کرد و با اقدام خود عالم اروپائی و بلکه عده ای از پیروان کلیسای روم را متعجب ساخت، زیرا قراری صادر نمود که بسیار تعجب آور بود، این قرار که در سال ۱۸۷۰ صادر شد عصمت پاپ را از وقوع در هر خطای میرساند، و در صدور این قرار کار دینال مانگ پیش از همه کس کوشیده بود و نتیجه زحمات و اقدامات او بود که صادر شد .

اما این قرار خیلی دیر و یموقع صادر شده بود، اگرچه میتوان گفت با روش رجال متعصب کلیسای آنروز موافقت داشت، زیرا قبل از صدور این قرار سرو صدای آنها بلند شده بود و سخت ناراضی بودند همی شخص و قتی که (ا. د، هوایت) نویسنده کتاب (تاریخ نزاع بین لاموت و علم) به مدحتی و مساعدت (عزرا کورنل) کوشیدند که دانشگاهی بنام شخص دومنی تأسیس کنند، ومصمم شدند که این دانشگاه از هر چه معاون

آزادی تحقیق میشود آزاد باشد، وزیر نفوذ یاطرفدار هیچ حزب سیاسی یا نفوذ روحانی نباشد، و در عین حال مؤسین ابدأ در خیال نباشند که متعرض مسیحیت و تعالیم آن شوند و باین وسیله روابط محکمی که بار جال دین و کلیسا داشتند محفوظ باشد، یکی از مرامهای آنها این بود که برای ترقی دین مسیحی نیز بکوشند و آنرا دوش بدوش برنامه پرورشی و تعلیمی خود قرار دهند، اما سختگیری و ظلم رجال کلیسا برای مقاومت این مشروع خود را آماده کرد و با تمام وسایل مخصوصاً از راه خطابه و وعظ و نشر مقالات در صدد جلوگیری برآمد

ولی این تلاش سودی نداد و بیش از یکریغ قرن بر تأسیس آن دانشگاه نگذشته بود که پایه اش مستحکم شد و مورد توجه گردید و از دانشجویانی که داو طلب و رود بآن بودند مملو گردید و خیر خواهان و نیکوکاران نیز از بذل مساعدت و دادن اعانه بآن دریغ نکردند، و اعتماد مردم از آن پشتیبانی کرد و از هر طرف آنرا مورد حمایت قرار داد بلکه بقراریکه هوایت در مقدمه کتاب خود میگوید مبادی آن در سایر بنسگاههای علمی مورد توجه قرار گرفت و طرفدارانی بدست آورد.

ملل نازه بوجود آمده که در راه تمدن پیشرفت میگردند نیز از روش این دانشگاه تقلید نمودند، در موقع صدور قرار عصمت پاپ و مدتی بعد از آن نظارت بر تعلیم عمومی در امریکا و سایر کشورها بدست رجال دین بود، اما خیلی زود این وضع تغییر یافت و نظارت به علماء و طرفداران افکار جدید و اگذلار شد، و باید دانست که قبل از آن باستانه یک یا دو دانشگاه بقیه دانشگاههای امریکا و اروپا بمنزله دژهای مستحکم علوم لاهوت و مرکز نفوذ رجال دین و مقاومت کلیسائی بودند، اما پس از این انقلاب

فکری رؤسae این دانشگاهها همه از علماء و دانشمندان جدید شدند ، و  
هوایت میگوید وقتی که در سال ۱۸۵۴ از دو دانشگاه اکسفورد کمبریج  
دیدن کرد دید آن دو دانشگاه کاملا تحت رقابت رجال دین قرار گرفتند  
واما آنچه مامیدانیم و محقق است این است که آن وضع در چهل سال بعد  
کاملا تغییر کرده است

بر حسب ظاهر در جبهه‌های دینی پرووتستانی کمتر  
**مظاہر شکنجه و آزار** نزد کاتولیک و پروستان از جبهه‌های کاتولیکی خود پرستی و خود خواهی  
وجود داشت اما بیوری تمایل مقامات کشوری در  
قرن هیجدهم برای برانداختن افکار آزاد از این میداند که مایل نبودند  
چنین میان توده مردم منتشر شود ، زیرا دین بهترین و سیله برای مطیع  
ساختن و برقراری امنیت میان آنها بود ، و نادانی مردم را همیشه وادار  
بقناعت و اطاعت از حکام مینماید

ودر اپر Draper در کتاب خود درباره ( تزاع بین دین و علم ) هنگام  
موازنۀ بین دو کلیسای کاتولیکی و پرووتستانی میگوید هیچ یا که از کلیساهای  
پرووتستانی متولی باستبداد خود خواهی نشده است در صورتی که همان  
نفوذ و قدرت دامنه‌دار کلیسای کاتولیکی روم داشته ، بلکه میتوان گفت که  
درا کثر حالات کلیسای پرووتستانی از مجبور کردن اشخاص و دوش استبدادی  
متفرق و بیزار بوده است ، و اگر بعضی حالات فوق العاده نادر استثنای شود  
میتوان گفت مقاومت کلیسای پرووتستانی در برابر فکر آزاد غالباً یکی از  
آنارکینه و دشمنی بوده که رجال دین و متعصیان آنها برای منکوب نمودن  
دشمنان فراهم میکرددند

و شاید علت مدارا کردن پرووتستانها با روشن فکران بیشتر از این

لحاظ باشد که دارای آنقدر ت ونفوذ نبودند که برای کاتولیکها آماده شده بود، نه از لحاظ طرفداری آنها بمبدأ سامع با آزادی فکر، و شاید کسی که بسه دولت هنگلیم اروپای فرانسه که بیشتر سکنه آنها کاتولیک هستند نظر افکند ملاحظه نماید که میل بتقدم و شوق تحصیل آزادی فکر همیشه ملازم با یکنوع پستی و انحطاط درقوای کلیسائی و دینی بوده است، مثلا در اسپانیا که کلیسای روم از نیرو نرود زیادی بهره منداشت و قادر است اراده خود را تحمل حکام نماید کمتر از تقدم فکری است که در فرانسه و ایتالیا دیده میشود افری نمایان میگردد، و اگر آزادی فکر را در اسپانیا یک اقلیت روش فکری طرفداری میکند، اگرثیت ملت را مشاهده میکنیم در نادانی و بیخیری بسر میبرد، و صلاح کلیسا در این است که آنطور بمانند والبته تا این نفوذ دینی در اسپانیا هست آزاد شدن از فشار این خادانی امری آسان بنظر نمیرسد، و شاید هیچ دلیلی برای مدعای بتر از قتل «فرانسیسکو فرر Francisco Ferrer» نباشد که واقعاً دوره فیرون و سلطی را بیاد میآورد، سرگذشت این شخص عبارت از این است که در مستان (کاتالونی) اقدام بتأسیس مدارس برای تدریس علوم دنیوی نمود، و اقفال مردم برای مدارس موجب عدم رضای مقامات دینی شد و بهمین جهت شروع بمقاومت با او و برانگیختن موافع در راهش شدند و در سال ۱۹۰۹ کارگران در بارسلون اعتصاب کردند، اتفاقاً چند روز قبل از اعتصاب (فرر) در آنجا بود و این حرکت بحدی شدید شد که منتهی بشورش سخت و خویین گردید، و در آنجا دشمنان فرد فرصتی بدست آورده اورا متهم کردند که محرك بوده است، و مطبوعات کاتولیکی و مقامات دینی شدیداً از دولت خواستند مؤسس مدارس جدید را که سبب شورش شده

است مجازات نماید ، ودادگاه نظامی نیز او را مقصود استد محکوم باعذام نمود بنابراین در اکتبر سال ۱۹۱۳ در راه دفاع از آزادی فکر شهید شد این عمل ظالمانه آنروز افکار عمومی سراسر اروپا و مخصوصاً فرانسه را برانگیخت زیرا بنا بقول بیوری ظلم و عمل قبیحی بود که تکرارش در هر شهری که نفوذ کلیسا در آن بوده ممکن نبینمود ، و در هر جا که تعصب رجال دینی موجب نفوذ در سیاست میشد و حکومت را تحت نفوذ درمیآورد تکرار این گونه مناظر فوق العاده احتمال میرفت و این قربانیها را بوجود آورد .  
هوایت در قرن گذشته پیشگوئی کرد که در این قرن بوقوع بیوست او گفت علم بالاخره لاهوت ستمگیر و متعصب را سحق کرد و در آینده با دین دوش بدوش پیشرفت خواهد کرد ، اما نفوذ لاهوت و زوحانیت ضعیف خواهد شد و بهمان اندازه دین قوی و ثابت خواهد گردید .

وما از این پیشگوئی آثاری مشاهده کردیم زیرا علم از جنبه مادی و زیاده روی آن که در قرن گذشته بخود گرفته بود ناگاه در قرن حاضر متوجه جنبه روحی گردید و بقراریکد ول夫 Wolf در کتاب خود کد سابقاً آن اشاره شد میگوید : نظریه عالم یک رنگ دینی متصوفانه ای بخود گرفت و بعضی از رجال علم مشغول فکر در اوضاع دین و اسائلیب آن شدند بنابراین در قرن حاضر آن دشمنی و جفا که نیز دین و علم بود ازین رفت همانطور که در قرن گذشته داشتند بین رجال دین و فلاسفه از میان برخاست پس امروزین علم و دین بولتویی کامل برقرار است و از طرفی در قرن گذشته دین و فلاسفه باهم ساختند و باین ترتیب در قرن بیستم افق از مقاومت لاهوت و رجال دین در برابر فلسفه و علم صاف شده و باین ترتیب ماسخنی راجع نزاع بین این سه در قرن حاضر نداریم .

### خاتمه

عاقبت کوشش رجال دین و متعصیین برای شکنجه و آزار، فلاسفه و بر انداختن فلسفه مواجد ما شکست قطعی شده زیرا عیر ممکن است نور حق را خاموش کنند اگرچه همد پشتیبان و همدمست باشند البته متعصیین تندره و صاحبان نفوذ میتوانند دشمنان و مخالفین خود را نابود کنند اما قادر نیستند آیات حق و آثار آنرا که هزاران دانشمند در راهش شهید شده اند نا بود سازند زیرا حق نامرگ طرفداران خود نخواهد مزد حق تا ابد باقی خواهد ماند، و اگر در دوره های شکنجه و آزار و آن دشمنیهای شوم و ننگین آنرا از دست داد پس از سپری شدن آن دوره ها باز طرفداران ویارانی بدست آورد که بیشتر با آن ایمان داشتند و در راهش حاضر بجانفشاری بودند و از اینجا بود که شکست نصب حتمی رجال دین و کلیسا شد و با تمام مظالمی که مرتك شدند و خونهای که ریختند نتوانستند راه پیشرفت حق را سد کنند

باین ترتیب قافله روش فکران به پیشروی خود را ادامه داد و ندای عقل را اجابت کرد و فریفته آن شدواشخاص جامد فکر و جاهم و متعصب عقب مانده، اما از شماره آنها بی اندازه کاسته شد و آرزو ها شان مبدل بیأس گردید <sup>و سلطنت</sup> حضرت باین قافله که مرتب پیش میرود بنای نگریستن را آغاز شتند

# فهرست مطالب کتاب

## مقدمه مترجم مقدمه مؤلف

۱	امکان جمع بین نفلسف وندین
۴	تکامل و پنجه‌گی عقل بدون آزادی فکر میسر نمیشود
۵	دشمنی با رجال دین است نه با خود دین
۷	نزاع بین عقل و ایمان چهوفت شروع گردید
۱۵	فشار و شکنجه نسبت بفلسفه دراسلام
۱۷	مطلوب کتابرا چکونه مورد بحث قرار داده ایم
۱۹	خلاصه کتاب حاضر
۲۰	بکلمه دیگر

## فصل اول

### آزادی نظر عقلی، وقوائی که با آن مبارزه میکنند

۲۲	آزادی نظر وافق آن
۲۵	طبیعت عقل بشری
۲۸	طبیعت معتقد دینی
۲۹	انجیل و نفوذ دینی دربرابر آزادی نظر
۳۱	منظاره بین شیخ محمد عبد و فرج انطون
۴۳	نادانی مقامات دینی
۴۷	ارتجاع دانشگاهها
۴۹	محاكم تفتیش
۵۶	ارتجاع متصدیان اصلاح دینی
۶۸	آخرین کلمه این فصل
۶۹	مصادر این فصل
۷۰	مصادر دیگر

## فصل دوم

### عقل و ایمان در فلسفه یونان و روم

۷۱	نماید
۷۱	عقیده سان‌هلیر در اصالت ارث یونانی
۷۳	عقیده یونگستون در علل آزادی فکر یونان
۸۲	دین یونان و علاقه‌ای که بنظر عقلی داشت
۸۴	ی Shawابان فکر جدید در یونان

۹۲	مرگ سفراط و عالد آن
۹۹	نظر ایسکوربها و روایهایها
۱۰۱	رفتار رومیها در برابر آزادی نظریه عقای
۱۰۶	آخرین کلمه راجع بفصل
۱۰۷	مهمنترین مصادر

## فصل سوم روحانیت و روش عقل در قرون وسطی

۱۰۸	تمهید
۱۱۰	تفاکل‌دیکه موجب شکنجه عقل بود
۱۱۹	صلح عقل با کلیسا در ادوار تاریخ
۱۲۳	ابتداًی تزاع بین عقل و فقرت
۱۲۶	اروپا بین دو روش افلاطونی و ارسطوئی
۱۳۰	روحانیت یهودی و ارسطو
۱۳۱	روحانیت مسیحی در برابر ارسطو و مسلمینی که آنارش را شرح داده‌اند
۱۴۰	کلمه اخیر
۱۴۲	مصادر فصل

## فصل چهارم اسلام و فقهاء آن ، و افکار فلسفی

۱۴۳	تمهید
۱۴۴	فلسفه اسلام و دین
۱۴۴	رفتار علماء دین با فلسفه اسلام
۱۵۱	تأثیر دشمنی غزالی با فلسفه
۱۵۷	ابن رشد در برابر دین و فلسفه
۱۵۹	نکست ابن رشد
۱۶۰	مشور تحریم فلسفه
۱۶۷	فتوى ابن الصلاح در تحریم فلسفه و منطق
۱۷۰	تأثیر فتوى ابن الصلاح
۱۷۲	دشمنی ابن تیمیه و ابن قیم الجوزیه با فلسفه
۱۷۴	قیام فلسفه در اسلام علی رغم دشمنان
۱۷۶	قرآن کریم و آزادی نظر عقلی
۱۸۳	علت فشار و شکنجه در اسلام
۱۸۷	مقایسه فشار و شکنجه در مسیحیت و اسلام

## فصل پنجم

### نزاع میان لاهوت و فکر جدید در دوره نهضت

۱۹۰	تنافر بین روح نهضت و دوره جدید
۱۹۳	ظاهر پیشرفت در دوره نهضت
۱۹۶	عقل جدید در برابر میسیحیت
۱۹۹	موجبات تراع در این دوره
۲۰۱	مقاومت عالم کاتولیکی با روح علمی جدید
۲۰۹	ضدیث پروستان با علم
۲۱۳	مقاومت رجال کلیسا با نظریه هیئت جدید
۲۱۹	عقیده کلیسا راجع با آبادی کرده زمین
۲۲۳	فهرست کتابهای که خواندن آنها بر مؤمنین حرام بود
۲۲۵	آخرین کامه این فصل

## فصل ششم

### پژوهش یافتن جنبه عقلی در عالم کاتولیکی در قرن‌های هفدهم و هیجدهم

۲۲۷	ممکن است هم فیلسوف بود هم متدين
۲۳۰	قدرت عقل در نظر دکارت
۲۳۲	نفوذ روحی در فلسفه دکارت
۲۳۵	غلبه روحی بر عقل
۲۳۶	روابط دکارت بر جال کلیسا
۲۳۸	رفتار رجال کلیسا در برابر دکارت
۲۴۳	تأثیر دکارت در دوره بعد از خود
۲۴۴	حمله پنهانی بایبل بر میسیحیت
۲۴۷	تطور فلسفه در قرن هیجدهم
۲۴۸	حملات آشکار ولتر بمسیحیت و رجال آن
۲۵۲	فساری که دوسو از حملات بر دین دید
۲۵۵	مقاومت مادیها و جال دائرة المعارف با میسیحیت
۲۵۸	سینیونزا بین دین و فلسفه
۲۶۳	دشمنی مقامات دینی با سینیونزا
۲۶۶	کالیله و نظریه گردش زمین
۲۶۸	نکبت و مراحل آزاری که کالیله کنید
۲۷۴	آزار و شکنجه پیروان کالیله پس از مرگ او
۲۷۵	عقب نشینی روحانیت پس از پیروزی نظریه جدید

### فصل هشتم

## مظاہر نزاع در انگلستان پر و تستانی در قرن هفدهم و هیجدهم

۲۷۸	مظاہر تراع در دوره جدید
۲۸۰	مقاومت فرانسیس بیکون باقدرت
۲۸۳	عقل و وحی در نظر ژان لوک
۲۸۵	آزادی اعتقاد در نظر موبیز ژان ژاک
۲۸۷	شکنجه و آزار نیوتن
۲۸۸	مذهب طبیعی و مقاومت آن بادین تقليدی
۲۹۱	نقاط تراع بین طبیعیها و رجال کلیسا
۲۹۴	بحث در معجزات و خوارق عادات
۲۹۷	بنیدال ازوحی مسیحی انتقاد میکند
۳۰۰	ددوبل از خطر مسیحیت بر عقل بحث میکند
۳۰۱	حمله شافتسبر بر کتاب مندس
۳۰۳	دفاع عقل از مسیحیت
۳۰۵	نظریه هیوم در وجود خدا و خوارق عادات
۳۰۸	حمله ژیبون بر مسیحیت
۳۰۹	دفاع پالیه از مسیحیت
۳۱۰	حمله پین بر مسیحیت
۳۱۴	یک کلمه باختصار

### فصل هشتم

## نزاع بین لاهوت و علم در قرن گذشته

۳۱۶	سخن از فلسفه متوجه علم میگردد
۳۱۸	وسایل تراع در آن قرن
۳۱۹	پیروزی علم بر لاهوت درخصوص خلقت عالم
۳۲۲	علم روایت دینی رادر باره خلقت منهدم میکند
۳۲۴	حملات علم جدید برای رد نظریه ثبات انوع
۳۲۶	تطور از نظر ولاس و داروین
۳۲۸	حمله مسیحیت بداروین
۳۳۵	پیشرفت نظریه نطور حتی درجه های دینی
۳۳۷	رفتار عالم مسیحی بداروین پس از مرگ او
۳۴۰	رجال دین آزادی فکر را تایید میکنند
۳۴۲	هر اس مقامات دینی
۳۴۵	مظاہر شکنجه و آزار نزد کاتولیک و پر و تستان
۳۴۸	خانمه

